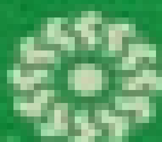
۷۰

ترجمه

بحار الأنوار

الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار

از محدث كبير شيعه علامه محمد باقر مجلسى ره



ترجمه بحار الأنوار

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 : 978-600-7150-71-9 ؛ ج.6 : 978-600-7150-72-6 ؛ ج.7 : 978-600-7150-73-3 ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 : 978-600-7150-76-4 ؛ ج.11 : 978-600-7150-83-2 ؛ ج.12 : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.13 : 978-600-7150-85-6 ؛ ج.14 : 978-600-7150-86-3 ؛ ج.15 : 978-600-7150-87-0 ؛ ج.16: 978-600-7150-88-7 ؛ ج.17: 978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19: 978-600-7150-91-7 ؛ ج.20: 978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22: 978-600-7150-94-8 ؛ ج.23: 978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ترجمه

بحار الانوار

جلد 70

کتاب ایمان و کفر - 7

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 70

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

{ادامه باب ها از جلد قبل}

{ادامه باب ها از جلد قبل }

باب صد و بیست و دوم : دوستی دنیا و مذمت آن و بیان نابودی دنیا و خیانت آن به اهلش و نیرنگ بازی دنیا نسبت به دین

آیات:

- أُولئِکَ الَّذینَ اشْتَرَوُا الْحَیاهَ الدُّنْیا بِالْآخِرَهِ فَلا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ.(1)

{همین کسانند که زندگی دنیا را به [بهای] جهان دیگر خریدند. پس نه عذاب آنان سبک گردد، و نه ایشان یاری شوند. }

- زُیِّنَ لِلَّذینَ کَفَرُوا الْحَیاهُ الدُّنْیا وَ یَسْخَرُونَ مِنَ الَّذینَ آمَنُوا وَ الَّذینَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ اللَّهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ.(2)

{زندگی دنیا در چشم کافران آراسته شده است، و مؤمنان را ریشخند می کنند و [حال آنکه] کسانی که تقواپیشه بوده اند، در روز رستاخیز، از آنان برترند و خدا به هر که بخواهد، بی شمار روزی می دهد. }

- زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنینَ وَ الْقَناطیرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذلِکَ مَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ.(3)

{دوستیِ خواستنی ها[ی گوناگون] از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب های نشاندار و دام ها و کشتزار[ها] برای مردم آراسته شده، [لیکن] این جمله، مایه تمتّع زندگی دنیاست، و [حال آنکه] فرجام نیکو نزد خداست. }

1- . بقره / 86
2- . بقره / 212
3- . آل عمران / 14

- قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصيرٌ بِالْعِبادِ. (1)

{بگو: «آیا شما را به بهتر از اینها خبر دهم؟ برای کسانی که تقوا پیشه کرده اند، نزد پروردگارشان باغ هایی است که از زیر [درختانِ] آن ها نهرها روان است؛ در آن جاودانه بمانند، و همسرانی پاکیزه و [نیز] خشنودی خدا [را دارند]، و خداوند به [امور] بندگان [خود] بیناست.» }

- مِنْکُمْ مَنْ یُریدُ الدُّنْیا وَ مِنْکُمْ مَنْ یُریدُ الْآخِرَةَ. (2)

{برخی از شما دنیا را و برخی از شما آخرت را می خواهد. }

- وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُورِ. (3)

{و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست. }

- وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلاَّ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَیْرٌ لِلَّذینَ یَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ. (4)

{و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست، و قطعاً سرای بازپسین برای کسانی که پرهیزگاری می کنند بهتر است. آیا نمی اندیشید؟ }

- وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا. (5)

{و زندگی دنیا آنان را فریفته است. }

- فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْکِتابَ یَأْخُذُونَ عَرَضَ هذَا الْأَدْنی وَ یَقُولُونَ سَیُغْفَرُ لَنا وَ إِنْ یَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ یَأْخُذُوهُ أَ لَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِمْ میثاقُ الْکِتابِ أَنْ لا یَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلاَّ الْحَقَّ وَ دَرَسُوا ما فیهِ وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَیْرٌ لِلَّذینَ یَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ. (6)

1- . آل عمران / 15
2- . آل عمران / 152

3- . آل عمران / 185
4- . انعام / 32
5- . انعام / 70
6- . اعراف / 169

{آنگاه بعد از آنان، جانشینانی وارث کتاب [آسمانی] شدند که متاع این دنیای پست را می گیرند و می گویند: «بخشیده خواهیم شد.» و اگر متاعی مانند آن به ایشان برسد [باز] آن را می ستانند. آیا از آنان پیمان کتاب [آسمانی] گرفته نشده که جز به حقّ نسبت به خدا سخن نگویند، با اینکه آنچه را که در آن [کتاب] است آموخته اند؟ و سرای آخرت برای کسانی که پروا پیشه می کنند بهتر است. آیا باز تعقّل نمی کنید؟ }

- أَرَضیتُمْ بِالْحَیاهِ الدُّنْیا مِنَ الْآخِرَهِ فَما مَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا فِی الْآخِرَهِ إِلاَّ قَلیلٌ. (1)

{آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده اید؟ متاع زندگی دنیا در برابر آخرت، جز اندکی نیست. }

- فَلا تُعْجِبْکَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ بِها فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ کافِرُونَ. (2)

{اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیاوَرَد. جز این نیست که خدا می خواهد در زندگی دنیا به وسیله این ها عذابشان کند و جانشان در حال کفر بیرون رود. }

- کَالَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ کانُوا أَشَدَّ مِنْکُمْ قُوَّهً وَ أَکْثَرَ أَمْوالاً وَ أَوْلاداً فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلاقِکُمْ کَما اسْتَمْتَعَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ بِخَلاقِهِمْ وَ خُضْتُمْ کَالَّذی خاضُوا أُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُون *أَ لَمْ یَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْراهیمَ وَ أَصْحابِ مَدْیَنَ وَ الْمُؤْتَفِکاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَما کانَ اللَّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ. (3)

{[حال شما منافقان] چون کسانی است که پیش از شما بودند: آنان از شما نیرومندتر و دارای اموال و فرزندان بیشتر بودند، پس، از نصیب خویش [در دنیا] برخوردار شدند، و شما [هم] از نصیب خود برخوردار شدید؛ همان گونه که آنان که پیش از شما بودند از نصیب خویش برخوردار شدند، و شما [در باطل] فرو رفتید؛

1- . توبه / 38
2- . توبه / 55
3- . توبه / 69 - 70

همان گونه که آنان فرو رفتند. آنان اعمالشان در دنیا و آخرت به هَدَر رفت و آنان همان زیانکارانند. آیا گزارش [حال] کسانی که پیش از آنان بودند: قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مَدْیَن و شهرهای زیر و رو شده، به ایشان نرسیده است؟ پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند، خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند ولی آنان بر خود ستم روا می داشتند. }

- إِنَّ الَّذینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَیاهِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ * أُولئِکَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ.(1)

{آنان به [کیفر] آنچه به دست می آوردند، جایگاهشان آتش است. کسانی که امید به دیدار ما ندارند، و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته اند، و کسانی که از آیات ما غافلند. }

-إِنَّما مَثَلُ الْحَیاهِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ مِمَّا یَأْکُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعامُ حَتَّی إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها أَتاها أَمْرُنا لَیْلاً أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ.(2)

{در حقیقت، مَثَلِ زندگی دنیا بسان آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم، پس گیاه زمین -از آنچه مردم و دام ها می خورند - با آن درآمیخت، تا آنگاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان [ویرانی] ما آمد و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است. این گونه نشانه ها[ی خود] را برای مردمی که اندیشه می کنند به روشنی بیان می کنیم. }

- قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ.(3)

{بگو: «به فضل و رحمت خداست که [مؤمنان] باید شاد شوند.» و این از هر چه گرد می آورند بهتر است. }

1- . یونس / 7 - 8
2- . یونس / 24
3- . یونس / 58

- مَتاعٌ فِی الدُّنْیا ثُمَّ إِلَیْنا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذیقُهُمُ الْعَذابَ الشَّدیدَ بِما کانُوا یَکْفُرُون.(1)

{بهره ای [اندک] در دنیا [دارند]. سپس بازگشتشان به سوی ماست. آنگاه به [سزای] آنکه کفر می ورزیدند، عذاب سخت به آنان می چشانیم. }

- وَ قالَ مُوسی رَبَّنا إِنَّکَ آتَیْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زینَهً وَ أَمْوالاً فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا رَبَّنا لِیُضِلُّوا عَنْ سَبیلِک.(2)

{و موسی گفت: «پروردگارا، تو به فرعون و اشرافش در زندگی دنیا زیور و اموال داده ای، پروردگارا، تا [خلق را] از راه تو گمراه کنند. }

- مَنْ کانَ یُریدُ الْحَیاهَ الدُّنْیا وَ زینَتَها نُوَفِ إِلَیْهِمْ أَعْمالَهُمْ فیها وَ هُمْ فیها لا یُبْخَسُونَ * أُولئِکَ الَّذینَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ إِلاَّ النَّارُ وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فیها وَ باطِلٌ ما کانُوا یَعْمَلُون.(3)

{کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را بخواهند [جزای] کارهایشان را در آنجا به طور کامل به آنان می دهیم، و به آنان در آنجا کم داده نخواهد شد. اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برایشان نخواهد بود، و آنچه در آنجا کرده اند به هدر رفته، و آنچه انجام می داده اند باطل گردیده است. }

- وَ فَرِحُوا بِالْحَیاهِ الدُّنْیا وَ مَا الْحَیاهُ الدُّنْیا فِی الْآخِرَهِ إِلاَّ مَتاع.(4)

{و[لی آنان] به زندگی دنیا شاد شده اند، و زندگی دنیا در [برابر] آخرت جز بهره ای [ناچیز] نیست. }

- الَّذینَ یَسْتَحِبُّونَ الْحَیاهَ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَهِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ وَ یَبْغُونَها عِوَجاً أُولئِکَ فی ضَلالٍ بَعیدٍ.(5)

{همانان که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و مانع راه خدا می شوند و آن را کج می شمارند. آنانند که در گمراهی دور و درازی هستند. }

1- . یونس / 70
2- . یونس / 88

3- . هود / 15 - 16
4- . رعد / 26
5- . ابراهيم / 3

- لا تَمُدَّنَ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ وَ لا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ.(1)

{و به آنچه ما دسته هایی از آنان [- کافران] را بدان برخوردار ساخته ایم چشم مدوز، و بر ایشان اندوه مخور. }

- ما عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ وَ لَنَجْزِیَنَّ الَّذینَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ.(2)

{آنچه پیش شماست تمام می شود و آنچه پیش خداست پایدار است، و قطعاً کسانی را که شکیبایی کردند به بهتر از آنچه عمل می کردند، پاداش خواهیم داد. }

- ذلِکَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَیاهَ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَهِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرین.(3)

{زیرا آنان زندگی دنیا را بر آخرت برتری دادند و [هم] اینکه خدا گروه کافران را هدایت نمی کند. }

- وَ أَمْدَدْناکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنین.(4)

{و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم. }

- مَنْ کانَ یُریدُ الْعاجِلَهَ عَجَّلْنا لَهُ فیها ما نَشاءُ لِمَنْ نُریدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ یَصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً * وَ مَنْ أَرادَ الْآخِرَهَ وَ سَعی لَها سَعْیَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ کانَ سَعْیُهُمْ مَشْکُوراً * کُلاًّ نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّکَ وَ ما کانَ عَطاءُ رَبِّکَ مَحْظُوراً * انْظُرْ کَیْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ لَلْآخِرَهُ أَکْبَرُ دَرَجاتٍ وَ أَکْبَرُ تَفْضیلاً.(5)

{هر کس خواهان [دنیای] زودگذر است، به زودی هر که را خواهیم [نصیبی] از آن می دهیم، آنگاه جهنم را که در آن خوار و رانده داخل خواهد شد، برای او مقرر می داریم. و هر کس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد، آنانند که تلاش آن ها مورد حق شناسی واقع خواهد شد. هر دو [دسته:]

1- . حجر / 88
2- . نحل / 96
3- . نحل / 107
4- . اسراء / 6
5- . اسراء / 18 - 21

اینان و آنان را از عطای پروردگارت مدد می بخشیم، و عطای پروردگارت [از کسی] منع نشده است. ببین چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده ایم، و قطعاً درجات آخرت و برتری آن بزرگتر و بیشتر است. }

- تُریدُ زینَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا.(1)

{که زیور زندگی دنیا را بخواهی. }

- وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَیاهِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشیماً تَذْرُوهُ الرِّیاحُ وَ کانَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ مُقْتَدِراً * الْمالُ وَ الْبَنُونَ زینَهُ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلاً.(2)

{و برای آنان زندگی دنیا را مَثَل بزن که مانند آبی است که آن را از آسمان فرو فرستادیم؛ سپس گیاه زمین با آن درآمیخت و [چنان] خشک گردید که بادها پراکنده اش کردند، و خداست که همواره بر هر چیزی تواناست. مال و پسران زیور زندگی دنیایند، و نیکی های ماندگار از نظر پاداش نزد پروردگارت بهتر و از نظر امید [نیز] بهتر است. }

- وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا لِنَفْتِنَهُمْ فیهِ وَ رِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَ أَبْقی.(3)

{و زنهار به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و فقط] زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم، دیدگان خود مدوز، و [بدان که] روزیِ پروردگار تو بهتر و پایدارتر است. }

- وَ ما أُوتیتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَمَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ زینَتُها وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ وَ أَبْقی أَ فَلا تَعْقِلُون * أَ فَمَنْ وَعَدْناهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاقیهِ کَمَنْ مَتَّعْناهُ مَتاعَ الْحَیاهِ الدُّنْیا ثُمَّ هُوَ یَوْمَ الْقِیامَهِ مِنَ الْمُحْضَرینَ.(4)

1- . کهف / 28
2- . کهف / 45 - 46
3- . طه / 131
4- . قصص / 60 - 61

{و هر آنچه به شما داده شده است، کالای زندگی دنیا و زیور آن است، و[لی] آنچه پیش خداست بهتر و پایدارتر است؛ مگر نمی اندیشید؟ آیا کسی که وعده نیکو به او داده ایم و او به آن خواهد رسید، مانند کسی است که از کالای زندگی دنیا بهره مندش گردانیده ایم [ولی] او روز قیامت از [جمله] احضارشدگان [در آتش] است؟ }

- فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ فی زینَتِهِ قالَ الَّذینَ یُریدُونَ الْحَیاهَ الدُّنْیا یا لَیْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِیَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِیم * وَ قالَ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا یُلَقّاها إِلاَّ الصَّابِرُون.(1)

{پس [قارون] با کوکبه خود بر قومش نمایان شد؛ کسانی که خواستار زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش مثل آنچه به قارون داده شده به ما [هم] داده می شد؛ واقعاً او بهره بزرگی [از ثروت] دارد.» و کسانی که دانش [واقعی] یافته بودند، گفتند: «وای بر شما! برای کسی که گرویده و کار شایسته کرده پاداش خدا بهتر است، و جز شکیبایان آن را نیابند.» }

- وَ ما هذِهِ الْحَیاهُ الدُّنْیا إِلاَّ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَهَ لَهِیَ الْحَیَوانُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُون.(2)

{این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست، و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است؛ ای کاش می دانستند. }

- یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غافِلُونَ.(3)

{از زندگی دنیا، ظاهری را می شناسند، و حال آنکه از آخرت غافلند. }

- یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَ اخْشَوْا یَوْماً لا یَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاهُ الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ.(4)

1- . قصص / 79 - 80
2- . عنکبوت / 64
3- . روم / 7
4- . لقمان / 33

{ای مردم، از پروردگارتان پروا بدارید، و بترسید از روزی که هیچ پدری به کار فرزندش نمی آید، و هیچ فرزندی [نیز] به کار پدرش نخواهد آمد. آری، وعده خدا حقّ است. زنهار تا این زندگی دنیا شما را نفریبد، و زنهار تا شیطان شما را مغرور نسازد. }

- یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاهُ الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ.(1)

{ای مردم، همانا وعده خدا حقّ است. زنهار تا این زندگی دنیا شما را فریب ندهد، و زنهار تا [شیطانِ] فریبنده شما را در باره خدا نفریبد. }

- فَقالَ إِنِّی أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَیْرِ عَنْ ذِکْرِ رَبِّی حَتَّی تَوارَتْ بِالْحِجاب.(2)

{[سلیمان] گفت: «واقعاً من دوستیِ اسبان را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم تا [هنگام نماز گذشت و خورشید] در پس حجابِ ظلمت شد.» }

- فَإِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ دَعانا ثُمَّ إِذا خَوَّلْناهُ نِعْمَهً مِنَّا قالَ إِنَّما أُوتیتُهُ عَلی عِلْمٍ بَلْ هِیَ فِتْنَهٌ وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ * قَدْ قالَهَا الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَما أَغْنی عَنْهُمْ ما کانُوا یَکْسِبُون * فَأَصابَهُمْ سَیِّئاتُ ما کَسَبُوا وَ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْ هؤُلاءِ سَیُصیبُهُمْ سَیِّئاتُ ما کَسَبُوا وَ ما هُمْ بِمُعْجِزینَ * أَوَلَمْ یَعْلَمُوا أَنَ اللَّهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُون.(3)

{و چون انسان را آسیبی رسد، ما را فرامی خواند؛ سپس چون نعمتی از جانب خود به او عطا کنیم می گوید: «تنها آن را به دانش خود یافته ام». نه چنان است، بلکه آن آزمایشی است، ولی بیشترشان نمی دانند. قطعاً کسانی که پیش از آنان بودند [نیز] این [سخن] را گفتند و آنچه به دست آورده بودند، کاری برایشان نکرد. تا [آنکه] کیفر آنچه مرتکب شده بودند، بدیشان رسید و کسانی از این [گروه] که ستم کرده اند، به زودی نتایج سوء آنچه مرتکب شده اند، بدیشان خواهد رسید و آنان درمانده کننده [ما] نیستند. آیا ندانسته اند که خداست که روزی را برای هر کس که

1- . فاطر / 5
2- . ص / 32

3- . زمر / 49 - 52

بخواهد، گشاده یا تنگ می گرداند؟ قطعاً در این [اندازه گیری] برای مردمی که ایمان دارند نشانه هایی [از حکمت] است. }

- وَ قالَ الَّذی آمَنَ یا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبیلَ الرَّشادِ * یا قَوْمِ إِنَّما هذِهِ الْحَیاهُ الدُّنْیا مَتاعٌ وَ إِنَّ الْآخِرَهَ هِیَ دارُ الْقَرارِ.(1)

{و آن کس که ایمان آورده بود گفت: «ای قوم من، مرا پیروی کنید تا شما را به راه درست هدایت کنم. ای قوم من، این زندگی دنیا تنها کالایی [ناچیز] است، و در حقیقت، آن آخرت است که سرای پایدار است. }

- مَنْ کانَ یُریدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فی حَرْثِهِ وَ مَنْ کانَ یُریدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصیب.(2)

{کسی که کِشت آخرت بخواهد، برای وی در کِشته اش می افزاییم، و کسی که کِشت این دنیا را بخواهد به او از آن می دهیم و[لی] در آخرت او را نصیبی نیست. }

- فَما أُوتیتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَمَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ وَ أَبْقی لِلَّذینَ آمَنُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُون.(3)

{و آنچه به شما داده شده، برخورداری [و کالای] زندگی دنیاست، و آنچه پیش خداست برای کسانی که گرویده اند و به پروردگارشان اعتماد دارند بهتر و پایدارتر است. }

- وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظیمٍ * أَ هُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعیشَتَهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِیًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّکَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ * وَ لَوْ لا أَنْ یَکُونَ النَّاسُ أُمَّهً واحِدَهً لَجَعَلْنا لِمَنْ یَکْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُیُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّهٍ وَ مَعارِجَ عَلَیْها یَظْهَرُون * وَ لِبُیُوتِهِمْ أَبْواباً وَ سُرُراً عَلَیْها یَتَّکِؤُن * وَ إِنْ کُلُّ ذلِکَ لَمَّا مَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهُ عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُتَّقین.(4)

1- . غافر / 38 - 39
2- . شوری / 20

3- . شورى / 36
4- . زخرف / 31 - 35

{و گفتند: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است؟» آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما [وسایل] معاشِ آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم، و برخی از آنان را از [نظر] درجات، بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده ایم تا بعضی از آن ها بعضی [دیگر] را در خدمت گیرند، و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند بهتر است. و اگر نه آن بود که [همه] مردم [در انکار خدا] امّتی واحد گردند، قطعاً برای خانه های آنان که به [خدای] رحمان کفر می ورزیدند، سقف ها و نردبان هایی از نقره که بر آن ها بالا روند قرار می دادیم. و برای خانه هایشان نیز درها و تخت هایی که بر آن ها تکیه زنند. و همه اینها جز متاع زندگی دنیا نیست، و آخرت پیش پروردگار تو برای پرهیزگاران است. }

- ذلِکُمْ بِأَنَّکُمُ اتَّخَذْتُمْ آیاتِ اللَّهِ هُزُواً وَ غَرَّتْکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا فَالْیَوْمَ لا یُخْرَجُونَ مِنْها وَ لا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ.(1)

{این بدان سبب است که شما آیات خدا را به ریشخند گرفتید و زندگی دنیا فریبتان داد. پس امروز نه از این [آتش] بیرون آورده می شوند، و نه عذرشان پذیرفته می گردد. }

- إِنَّمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا یُؤْتِکُمْ أُجُورَکُمْ وَ لا یَسْئَلْکُمْ أَمْوالَکُمْ.(2)

{زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست، و اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید [خدا] پاداش شما را می دهد و اموالتان را [در عوض] نمی خواهد. }

- فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّی عَنْ ذِکْرِنا وَ لَمْ یُرِدْ إِلاَّ الْحَیاةَ الدُّنْیا ذلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ.(3)

{پس، از هر کس که از یاد ما روی برتافته و جز زندگی دنیا را خواستار نبوده است، روی برتاب. این منتهای دانش آنان است. }

1- . جاثیه / 35

2- . محمد / 36

3- . نجم / 29 - 30

- اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زینَهٌ وَ تَفاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکاثُرٌ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ کَمَثَلِ غَیْثٍ أَعْجَبَ الْکُفَّارَ نَباتُهُ ثُمَّ یَهیجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَکُونُ حُطاماً وَ فِی الْآخِرَهِ عَذابٌ شَدیدٌ وَ مَغْفِرَهٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُورِ.(1)

{بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشیِ شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است. [مَثَل آن ها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رُستنی آن [باران] به شگفتی اندازد، سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی، آنگاه خاشاک شود. و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است، و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست. }

- لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ.(2)

{در برابر خداوند نه از اموالشان و نه از اولادشان هرگز کاری ساخته نیست. آن ها دوزخی اند [و] در آن جاودانه [می مانند]. }

- یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُلْهِکُمْ أَمْوالُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ.(3)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، [زنهار] اموال شما و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نگرداند، و هر کس چنین کند، آنان خود زیانکارانند. }

- إِنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَهٌ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظیمٌ.(4)

{اموال شما و فرزندانتان صرفاً [وسیله] آزمایشی [برای شما]یند، و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است. }

- کَلاَّ بَلْ تُحِبُّونَ الْعاجِلَهَ * وَ تَذَرُونَ الْآخِرَهَ.(5)

1- . حدید / 20
2- . مجادله / 17

3- . منافقون / 9
4- . تغابن / 15
5- . قيامت / 20 - 21

{ولی نه ! [شما دنیای] زودگذر را دوست دارید، و آخرت را وامی گذارید. }

- إِنَّ هؤُلاءِ یُحِبُّونَ الْعاجِلَهَ وَ یَذَرُونَ وَراءَهُمْ یَوْماً ثَقیلاً.(1)

{اینان دنیای زودگذر را دوست دارند، و روزی گرانبار را [به غفلت] پشت سر می افکنند. }

- فَأَمَّا مَنْ طَغی * وَ آثَرَ الْحَیاهَ الدُّنْیا * فَإِنَّ الْجَحیمَ هِیَ الْمَأْوی * وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی * فَإِنَّ الْجَنَّهَ هِیَ الْمَأْوی.(2)

{اما هر که طغیان کرد، و زندگی پستِ دنیا را برگزید، پس جایگاه او همان آتش است.و امّا کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید، و نفس [خود] را از هوس باز داشت، پس جایگاه او همان بهشت است. }

- بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیاهَ الدُّنْیا * وَ الْآخِرَهُ خَیْرٌ وَ أَبْقی * إِنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولی * صُحُفِ إِبْراهیمَ وَ مُوسی.(3)

{لیکن [شما] زندگی دنیا را بر می گزینید؛ با آنکه [جهان] آخرت نیکوتر و پایدارتر است. قطعاً در صحیفه های گذشته این [معنی] هست، صحیفه های ابراهیم و موسی. }

- وَ لَلْآخِرَهُ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الْأُولی.(4)

{و قطعاً آخرت برای تو از دنیا نیکوتر خواهد بود. }

روایات:

1. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: دوستی دنیا سرآمد هر گناهی است.(5)

توضیح: سرآمد هر گناهی حب دنیاست؛ زیرا خصلت های بد، در حب دنیا پیچیده شده و تمام رذائل قوه شهوت و غضب، در میل به سوی دنیا مندرج است و

1- . دهر / 27

2- . نازعات 37 - 41
3- . اعلی 16 - 19
4- . ضحی / 4
5- . کافی 2 : 315

به همین سبب خدای متعال فرمود: «مَنْ کانَ یُریدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فی حَرْثِهِ وَ مَنْ کانَ یُریدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصیبٍ.»(1) {کسی

که زراعت آخرت را بخواهد، به کشت او برکت و افزایش می دهیم و بر محصولش می افزاییم؛ و کسی که فقط کشت دنیا را بطلبد، کمی از آن به او می دهیم امّا در آخرت هیچ بهره ای ندارد!} و رهایی از دوستی دنیا ممکن نیست مگر به وسیله علم به زشتی های آن و علم به منافع آخرت و علم به پاک کردن نفس و تعدیل دو قوه شهوت و غضب.

2. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به واسطه شرافت و عزت خداوندی شریف و عزیز نشود و آرامش نیابد، در اثر حسرت های دنیا جانش فرسوده و تکّه تکّه می شود و هر کس چشم به مال مردم بدوزد، غم و اندوهش زیاد می شود و خشم و عصبانیّتش کم نمی شود؛ و هر کس از نعمت های خدا بر او تنها خوردنی ها یا نوشیدنی ها یا پوشیدنی ها را ببیند، عملش اندک و عذابش نزدیک می شود.(2)

توضیح: در نهایه در خصوص عبارت «من لم یتعزّ بعزاء الله» گفته: «و من لم یتعزّ بعزاء الله فلیس منّا» یعنی کسی که به دعوت اسلام دعوت نکند و چنین بگوید: «وا اسلاماه و ای مسلمانان و ای خدا به فریادم برسید» از ما نیست؛ و گفته شده: مراد از تعزّی، تسلّی و دعوت به صبر در وقت مصیبت است و این که طبق دستور خداوند متعال بگوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ»(3) {ما

از آنِ خدائیم؛ و به سوی او بازمی گردیم!} و معنای عبارت « بعزاء الله» یعنی به تسلیت خدا نسبت به او که در نتیجه اسم مصدر یعنی عزاء جانشین مصدر یعنی تعزیه شده. پایان کلام جزری. و گفته شده: عزاء مصدر و به معنای صبر است یا اسم مصدر برای تعزیه است و هر دو وجه در این جا مناسبت دارد و بنا بر وجه نخست اسناد آن به خداست؛ زیرا خدا سبب تسلّی است و باء در عبارت یا به معنای آلیّت مجازی است، چنانچه آلیّت

1- . شوری / 20

2- . کافی 2 : 315
3- . بقره / 156

مجازی در آیه «فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَن»(1)

به کار رفته و یا باء به معنای سببیّت است و حاصل معنا این می شود که کسی که در برابر آنچه از دنیا از او فوت شده صبر نکند و بر بلاهایی که در دنیا به او می رسد بردباری نورزد، به سبب تسلّایی که خدا در آیه «وَ بَشِّرِ الصَّابِرینَ الَّذینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصیبَهٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» {و بشارت ده بر استقامت کنندگان؛ آن ها که هر گاه مصیبتی به ایشان می رسد، می گویند: «ما از آنِ خدائیم؛ و به سوی او بازمی گردیم!» } داده و سایر آیات وارده در مذمت دنیا و فنای آن و آیاتی که رضا به قضای الهی را مدح کرده، هر کس در این موارد صبر نکند، جانش به خاطر حسرت بر مصائب و آنچه از دنیا از دست رفته و تکه تکه می شود. و چه بسا بتوان حسرات را بر آنچه از دنیا در وقت مرگ بر او حاصل می شود از قبیل مفارقت از دنیا حمل نمود و یا حسرات را حمل کرد بر اعمّ از مفارقت از دنیا و آنچه در دنیا برای او حاصل شده حمل کرد. و جمع آوردن کلمه «حسرات» با این که خود کلمه حسرت مصدر است، از باب اراده انواع حسرت هاست و کسی که به آنچه در دست مردم است پی در پی نظر کند، یعنی به بالادست خود از اهل دنیا بنگرد و به نعمت ها و زخارف دنیا از روی رغبت و حسرت و تمنّا نگاه کند، همّ و غمّ او زیاد می شود، زیرا این نعمت ها برای او فراهم نمی شود و در نتیجه خشمگین گشته و بر آن نعمت ها نسبت به مردم حسادت می ورزد و فروخوردن خشمش ممکن نیست، مگر به این که آنچه مردم دارند را داشته باشد و یا خداوند تمام آن نعمت ها را از او سلب کند و هیچ یک از این دو امر برای او میسر نمی شود و به همین خاطر خشمش هرگز فروکش نمی کند و مادامی که کسی را در نعمت ببیند، زندگی برایش گوارا نمی شود و نمی اندیشد که خدای متعال این نعمت ها را از او منع کرده به سبب این که می داند این نعمت ها سبب هلاکت اوست؛ پس او آرزوی وضعیت مردم را دارد در حالی که حقیقت عاقبت کار مردم را نمی داند، چنانچه خدای سبحان حکایت کرده است حالت قومی را که آرزوی تنعمات قارون را داشتند: «یا لَیْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِیَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظیمٍ وَ قالَ

1- . آل عمران / 37

الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا یُلَقَّاها إِلاَّ الصَّابِرُونَ»(1) {ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد! اما کسانی که علم و دانش به آن ها داده شده بود گفتند: «وای بر شما ثواب الهی برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند بهتر است، اما جز صابران آن را دریافت نمی کنند} وقتی خدا او و خانه اش را در زمین فرو برد، «أَصْبَحَ الَّذینَ تَمَنَّوْا مَکانَهُ بِالْأَمْسِ یَقُولُونَ وَیْکَأَنَّ اللَّهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ یَقْدِرُ لَوْ لا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا لَخَسَفَ بِنا وَیْکَأَنَّهُ لا یُفْلِحُ الْکافِرُونَ»(2) {آن ها

که دیروز آرزو می کردند به جای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند: «وای بر ما! گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد گسترش می دهد یا تنگ می گیرد! اگر خدا بر ما منت ننهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می برد! ای وای گویی کافران هرگز رستگار نمی شوند!} و این که صاحبان زر و زور از امت پیامبر صلی الله علیه و آله به حسب ظاهر در زمین فرو نمی روند، موجب نمی شود که در درکات شهوات نفسانی و پرتگاه های علائق جسمانی نیز فرو نروند و از درجات قرب و کمال محروم نگردند. و فرورفتن اخروی آنان در عذاب شدید و وبالی سخت است که خدا ما و سایر مؤمنان را از همه آن ها پناه دهد و رسیدن به نیک ترین احوال را در دار دنیا و آخرت برای ما آسان فرماید.

و عبارت «و من لم یر لله علیه نعمه ألا فی مطعم» یعنی کسی که خیال کند که نعمت خدا بر او منحصر در این نعمات ظاهری مثل خوردن و نوشیدن و مسکن و مانند آن است، وقتی این نعمت ها یا بخشی از آن را از دست بدهد، می پندارد که خدا به او نعمتی نداده؛ لذا در طاعت خدا نشاط به خرج نداده و اگر با این عقیده فاسد خود و با عدم معرفت مُنعم طاعتی هم انجام دهد، نفعی به حال او ندارد و از او پذیرفته نیست و در نتیجه عمل او قاصر بوده و عذابش نزدیک می گردد؛ زیرا این نعمت های ظاهری در کنار نعمات عظیم خدا از قبیل ایمان و هدایت و توفیق و عقل قوای ظاهری و باطنی و سلامتی و دفع شرّ دشمنان و غیر آن از نعمت های بی شمار

1- . قصص / 80

2- . قصص / 82

خدا، حقیر است؛ بلکه همین فقر و نداری از بزرگ ترین نعمت های خدا بر اوست که فرمود: «وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لا تُحْصُوها»(1) {و اگر نعمت های خدا را بشمارید، هرگز نمی توانید آن ها را احصا کنید}.

برخی محققین فرموده اند: معنای حدیث این است که کسی که صبر نکند و از دلتنگی رها نشود، یا صبر نیکو ننماید، و به نیکی بر دلتنگی ها، بر روزی های خداوندی در دنیا بردباری نکند، بلکه در مال و مقامی که خدا روزی او ننموده زیاده طلبی کند، جانش در حال حسرت های پی در پی تکه تکه شده به خاطر آنچه در دست غیر خود، از کسانی که در رفاه زندگی بالادست او هستند می بیند؛ پس پیوسته چشمش را به آنچه در دست مردم است می دوزد و کسی که پیوسته به مال مردم نظر بدوزد، همّ و غمّش زیاد گردد و خشمش فروکش نکند؛ چنین کسی نعمات الهی را منحصر در نعمات دنیوی می بیند و کسی که یقین به آخرت ندارد چنین خواهد بود و کسی که به آخرت یقین ندارد عمل و اطاعتش اندک گردد و چون به زعم خود و با وجود طمع شدیدش به دنیا و زینت آن جز اندکی بهره از دنیا ندارد، گویی عذابش نزدیک گشته که از این عذاب به خدا پناه می بریم. و منشأ تمام این امور جهل و ضعف ایمان است و همچنین از آنجا که عمل اکثر مردم به قدر نعمت هایی است که دیر یا زود از جانب خدا می بینند، ناچار کسی که جز نعمت اندکی بر خود نمی بیند، پس جز اندکی عمل از او سر نمی زند و این موجب کوتاهی عمل و نزدیکی عذاب اوست.

3. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت عیسی بن مریم علیه السلام بر روستایی گذر کرد که ساکنان و پرندگان و چهارپایانش همگی مرده بودند. ایشان فرمود: بدانید اینان به سبب عذابی مردهاند؛ چون اگر جدای از هم مرده بودند، همدیگر را دفن کرده بودند. حواریّون عرض کردند: ای روح و کلمه (حُکم و اراده) خدا! از خداوند بخواه آنان را برای ما زنده کند تا ما را از کرده خود آگاه سازند و ما از چنین کرداری دوری جوئیم. حضرت علیه السلام از پروردگارش چنین

1- . ابراهیم / 34

خواست و در آن دم از آسمان به وی ندا رسید که آنان را ندا ده. حضرت عیسی علیه السلام شب هنگام بر بلندی ایستاد و فرمود: ای ساکنان روستا! در آن هنگام یکی از آنان به حضرت علیه السلام پاسخ داد: گوش به فرمان توام ای روح و کلمه(حُکم و اراده) خدا! حضرت عیسی علیه السلام فرمود: وای بر شما! چه کرده اید؟ عرض کرد: طاغوت پرستی و دنیا دوستی با ترس اندک و آرزوی بلند و غفلت ورزی در لهو و لعب. فرمود: دنیا دوستی شما چگونه بود؟ عرض کرد: همچون فرزندی که مادرش را دوست بدارد؛ چون دنیا به ما رو کرد، خوشحال و شاد شدیم و چون از ما روی گرداند، گریان و نالان شدیم. فرمود: طاغوتپرستی شما چگونه بود؟ عرض کرد: اطاعت از اهل معصیت. فرمود: سرانجام کارتان چگونه بود؟ عرض کرد: شب را در تندرستی خوابیدیم و صبح هنگام در هاویه بودیم. فرمود: هاویه چیست؟ عرض کرد: سِجّین. فرمود: سجّین چیست؟ عرض کرد: کوهی است از گدازه که تا به روز قیامت بر ما شعلهور است. فرمود: شما چه گفتید و به شما چه گفته شد؟ عرض کرد: گفتیم: ما را به دنیا بازگردان تا زهد پیشه کنیم. به ما گفته شد: دروغ میگویید. فرمود: وای بر تو! چرا در میان آنان کسی جز تو با من سخن نگفت؟ عرض کرد: ای روح خدا! آنان در دستان فرشتگانی درشتخو و سختگیر به لگامهایی از آتش مبتلا شدهاند. من (در دنیا) در میان آنها بودم، امّا از آنها نبودم. از این رو چون عذاب فرود آمد، مرا نیز با آنان در میان گرفت. اکنون من با تار مویی بر لبه دوزخ آویخته شدهام و نمی دانم که در آن واژگون میشوم یا از آن رهایی مییابم. آن گاه حضرت عیسی علیه السلام رو به حواریّون کرد و فرمود: ای دوستان خدا! خوردن نان خشک با سنگ نمک و خوابیدن در زبالهدانها در صورت سلامتی دنیا و آخرت، بسیار نیکتر است.(1)

توضیح: در عبارت «أما إنِهم» شیخ بهایی قدس الله روحه فرموده: أما یا با تخفیف میم است که حرف استفتاح کلام و تنبیه است که بر جملات داخل می شود برای تنبیه دادن مخاطب و این که از او طلب شود که به آنچه به او گفته می شود،

1- . کافی 2 : 318

خوب گوش فرا دهد و گاهی الف آخر آن حذف می شود مانند: أم و الله زید قائم یعنی آگاه باشید که به خدا قسم زید ایستاده است. عبارت «إلّا بسخطه» کلمه «سخط» به تحریک و فتح خاء و طاء و به ضم سین و سکون خاء به معنای غضب است. عبارت «لَتدافنوا» ظاهر این است که مصدر باب تفاعل در این جا به معنای ثلاثی مجرد باشد یعنی دفن می کردند مثل «توانی» که به معنای سست شد می باشد؛ و ممکن است «تدافنوا» را با ارتکاب تکلف در معنا بر اصل مشارکت نیز معنا کرد. عبارت «فقال الحواریّون» مراد از حواریّون خواص عیسی علیه السلام هستند و گفته شده: آنان را حواریّین نامیدند زیرا البسه کوتاه می پوشیدند و لباس خود را کوتاه می کردند و آن را از چرک پاکیزه می کردند و آن را سفید می نمودند و حواریّ مشتق از حور است که به معنای سفیدی خالص است.

می گویم: و گفته شده: آنان را حواریّین نامیدند به خاطر پاکیزگی لباس هایشان و گفته شده: به خاطر پاکیزگی دل هایشان و گفته شده: حواریّ به معنای ناصر است و حواریّون انصار عیسی علیه السلام بودند و گفته شده: وجه تسمیه آن ها این بود که آنان نورانی بودند و اثر و نور عبادت و نیکویی آن بر ایشان دیده می شد و گفته شده: آنان پیوان عیسی علیه السلام بودند و وقتی گرسنه می شدند، می گفتند:ای روح خدا ! ما گرسنه شدیم. پس حضرت با دست خود به زمین می زد، خواه زمین هموار یا کوهستانی بود و در نتیجه برای هر یک دو چانه خمیر نان از زمین بیرون می آمد و و وقتی تشنه می شدند، می گفتند:ای روح خدا ! ما تشنه شدیم. پس حضرت با دست خود به زمین می زد، و آب از زمین بیرون می آمد و آنان می نوشیدند. پس گفتند:ای روح خدا ! چه کسی از ما افضل است که وقتی بخواهیم غذا می خوریم و وقتی اراده کنیم آب می نوشیم و به تو ایمان آورده ایم و از تو پیروی می کنیم؛ پس عیسی علیه السلام فرمود: بهترین شما کسی است که با دست خود کار کند و از کسب خود بخورد؛ پس حواریّن بعد از این سخن، لباس ها را در برابر اجرت می شستند و از اجرت آن می خوردند و در خلال شرح و بیان حدیث کافی در اواسط این باب نیز کلامی در معنای حواریّون می آید که منتظر آن باش.

ص: 25

و برخی علما فرموده اند: آنان حقیقتاً رخت شوی نبودند؛ بلکه این نام بر آنان اطلاق شد به سبب این که رمزی باشد بر این که آنان نفوس خلائق را از چرک ها و اوصاف مذموم و کدورات پاکیزه می کردند و آن نفوس را از عالم تاریکی به عالم روشنایی بالا می بردند.

در عبارت «یا روح الله» می گویم: در تسمیه حضرت عیسی علیه السلام به روح خدا اقوالی است: یکی این که خدا ایشان را روح نامید به این سبب که از دمیدن جبرئیل در پیراهن خانگی حضرت مریم سلام الله علیها به امر خدای متعال به وجود آمد و علت اضافه کردن روح به الله این است که تولد عیسی علیه السلام به امر خدا بود. و گفته شده: از جهت تفخیم شأن عیسی علیه السلام، روح به الله اضافه شده، چنانچه خداوند فرمود: روزه برای من است و من آن را سزا می دهم و نفخ نیز روح نامیده می شود. وجه دوم تسمیه عیسی علیه السلام به روح این است که مراد این باشد که مردم در دین خود با ایشان زنده می شوند چنانچه با ارواح، جسمشان زنده می گردد. سوم آن که معنای روح این است که عیسی علیه السلام انسانی است که خدا با آفرینش او بدون واسطه جماع و انتقال نطفه که در تولد امری عادی است، او را زنده نمود. چهارم این که روح الله به معنای رحمت از جانب پرودگار است و پنجم این که ایشان روحی از جانب خداست که او را آفرید و صورتگری کرد و سپس آن را به سوی مریم فرستاد و آن روح در دهان مریم وارد شد و خدای سبحان آن روح را مبدل به عیسی علیه السلام کرد. ششم آنکه ایشان را روح نامید به این جهت که مردگان را زنده می کرد، چنانچه روح سبب حیات جسم است.

همچنین بین علما در وجه تسمیه حضرت عیسی علیه السلام به کلمه الله نیز اختلاف نظر وجود دارد که خدای سبحان فرمود: «إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَهُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسیحُ عیسَی ابْنُ مَرْیَم»(1) {به

یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای [وجود باعظمتی] از طرف خودش بشارت می دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است؛} و نیز آیه ای که

1- . آل عمران / 45

فرمود: «إِنَّمَا الْمَسيحُ عيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ» (1) {مسیح

عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا، و کلمه (و مخلوق) اوست، که او را به مریم القا نمود؛ و روحی (شایسته) از طرف او بود. } قول اول این است که حضرت را کلمه الله نامیدند به این جهت که به سبب کلامی از خدا و بدون وجود پدری متولد شد که آن کلمه عبارت «کُن» بود؛ چنانچه خداوند فرمود: «إِنَّ مَثَلَ عیسی عِنْدَ اللَّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ» (2) {مَثَل

عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. }

دوم آن که ایشان بدین اسم نامیده شد زیرا که خدای متعال در کتب انبیای پیشین به او بشارت داده بود یا مریم توسط ملائکه به او بشارت داده شده بود و سوم آن که خلق خدا به سبب او هدایت می شوند، چنانچه به کلام و وحی خدا نیز هدایت می شوند.

عبارت «فنودی من الجو» کلمه جوّ به فتح جیم و تشدید واو بین آسمان و زمین را گویند و عبارت «علی شرف» پیخ بهایی قدس سره الشریف فرموده: شرف مکان بلند است و گفته شده: و از همین معنا شریف را شریف نامیده اند که تشبیه علوّ مکانی به علوّ و بلندای معنوی باشد. عبارت «فقال ویحک» ویح اسم فعل به معنای ترحم و شفقت است، همان طور که ویل کلمه عذاب است و برخی اهل لغت هر یک از ویح و ویل را به جای دیگری نیز استعمال می کنند و «طاغوت» وزن فلعوت از ریشه طغیان است و به معنای تجاوز از حد است و اصل آن «طغیوت» بوده که لام الفعلش بر عین الفعلش مقدم شده و این بر خلاف قاعده است و سپس یاء را قلب به الف کرده اند و طاغوت شده است و طاغوت، بر کاهن و شیطان و بتان و رئیس هر ضلالتی و بر هر کس که از عبادت خدای متعال باز دارد و بر هر معبودی جز خدا اطلاق می شود و هم مفرد نیز می آید به خاطر آیه «یُریدُون أَنْ یَتَحاکَمُوا إِلَی

1- . نساء / 171

2- . آل عمران / 59

الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»(1)

{می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکّام باطل بروند؟! با اینکه به آن ها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند.} و جمع هم استعمال می شود مانند آیه «وَ الَّذینَ كَفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُماتِ»(2) {(اما)

کسانی که کافر شدند، اولیای آن ها طاغوت ها هستند؛ که آن ها را از نور، به سوی ظلمت ها بیرون می برند؛}

شیخ بهایی قدس سره فرموده: شاید تو گمان کنی مضمون این حدیث که «اطاعت اهل معصیت عبادت آنان است» بر وجهی مجازی باشد نه حقیقی و البته امر چنین نیست که می پنداری؛ بلکه این مضمون حقیقی است و نه مجازی، زیرا عبادت چیزی جز خضوع و خواری و طاعت و انقیاد نیست و به همین جهت خدای سبحان پیروی از هوی و اطاعت از هوای نفس را عباد آن تلقی نموده و فرموده: «أَ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ.»(3) {آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را معبود خود برگزیده است؟!} و طاعت شیطان را عبادت او انگشته و فرموده: «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْكُمْ یا بَنی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطان.»(4) {آیا

با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید،} و سپس اخبار فراوانی را نقل کرده که دلالت بر این مطلب می کند و بعد فرموده: وقتی پیروی از غیر و انقیاد در برابر او عبادت او باشد. پس اکثر خلائق حقیقتاً بر پرستش هواهای پست و دنیّ نفوس خود اقامت دارند و بر پرستش شهوات حیوانی و درندگی با انواع مختلف آن و اجناس متفاوت آن مقیم اند و این شهوات بت های ایشان هستند که بر آنان گرد آمده اند و شرکایی هستند که آنان را در برابر خدا می پرستند و این همان شرک خفیّ است که از خدای سبحان می خواهیم ما را از آن حفظ فرماید و با منّ و کرمش نفوس ما را از آن تطهیر فرماید.

و کلمه «غفله» عطف بر خوف است و عطف آن بر «عباده الطاغوت» بعید است. درباره عبارت «فی لهو» شیخ بهایی رحمه الله فرموده: لفظ فی در این جا یا

1- . نساء / 60
2- . بقره / 257
3- . فرقان / 43
4- . یس / 60

برای ظرفیت و مجاز است مانند عبارت «النجاه فی الصدق» یا فی به معنای «مع» است مانند آیه «ادْخُلُوا فی أُمَم.»(1)

{همراه گروه هایی وارد شوید} و یا به معنایی سببیت است مانند آیه «فَذلِکُنَّ الَّذی لُمْتُنَّنی فیهِ.»(2)

{این همان کسی است که به خاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید!}

شیخ بهایی قدس سرّه درباره عبارت «اذا اقبلت الینا» فرموده: دو جمله شرطیه در جایگاه «أی» مفسّره قرار دارند یعنی به خاطر محبتی که طفل صبیّ به مادر خود دارد.

شیخ بهایی رحمه الله در شرح عبارت « الطاعه لاهل المعاصی» فرموده: آنچه این مرد متکلم به عیسی علی نبیّنا و آله و علیه السلام در وصف اهل آن قریه گفته و اوصافشان را گفته که ترس اندک و آرزوی دراز و غفلت و لهو و لعب و شادی به اقبال دنیا و خوف از ادبار آن داشته اند، دقیقاً حال ما و حال اهل زمان ماست و حتی اکثر اهل زمان ما از آن ترس اندک نیز بی بهره اند و ما از غفلت و عاقبت بد به خدا پناه می بریم. عبارت «جبال من جمر» در قاموس آمده کلمه «جمره» آتش مشتعل است و جمع آن «جمر» است. شیخ بهایی که نام او برده شد فرموده: این عبارت صریح است در این که در طول مدت برزخ یعنی بین مرگ تا رستاخیز، عذاب وجود دارد و این امر اجماعی بوده و اخبار آن را فرموده و قرآن عزیز نیز بر این امر دلالت دارد و اکثر اهل ادیان آسمانی نیز به آن معتقد هستند، اگر چه در تفصیل عذاب اختلاف وجود دارد و آنچه بر ما واجب است این است که به عذاب بعد از مرگ و قبل از قیامت، اجمالاً ایمان بیاوریم؛ اما نسبت به تفصیل کیفیت و تفصیل آن تکلیفی نداریم و اکثر تفاصیل آن را عقول ما بر نمی تابد؛ پس سزاوار است بحث و فحص از آن تفاصیل را ترک کنیم و وقت خود را صرف در امور مهم تر کنیم، یعنی وقت خود را صرف اندیشه در آنچه آن عذاب را از ما رویگردان نموده و از ما دفع می سازد، به هر کیفیتی که هست و محقق می شود کنیم و آن دافع عبارت است از مواظبت بر طاعات و اجتناب از نواهی خدا کنیم تا حال ما در فحص از آن

1- . اعراف / 38
2- . يوسف / 32

تفاصیل و اشتغال به فکر در دافع ها و منجیات از آن عذاب حال کسی نباشد که سلطان او را گرفته و حبس کرده تا فردا دست او را ببرد و بینی او را کوتاه کند؛ این شخص فکر در چاره های خلاص از آن را رها نموده و تمام شب را در این موضوع می اندیشد که آیا دست و بینی او با چاقو بریده می شود یا با شمشیر و آیا برّنده زید است یا عمرو!

عبارت «قِیلَ لَنَا کَذَبْتُم» دلالت دارد بر این که آنان اگر بازگردند، به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند بازمی گردند؛ چنانچه آیه آن را فرموده و یا معنا این است که بر آنچه این سخنتان بر آن دلالت می کند که بازگشت شما امکان دارد، دروغ گفتید؛ و چه بسا با تشدید خوانده شود یعنی رسولان را تکذیب کردید؛ پس چاره ای از عذاب شما نیست.

عبارت «قال یا روح الله» در برخی نسخه ها «یا روح الله و کلمته بقدس الله» است. پس عبارت «بقدس الله» متعلق است به «روح الله و کلمته»، یعنی ای کسی که روح الله و کلمه الله شد به سبب قداست خدا، چنانچه این معنا گفته شده و ممکن است باء به معنای مع باشد یعنی ای روح و کلمه خدا همراه با این که خدا منزه است از این که حقیقتاً روح و کلمه داشه باشد.

سپس شیخ بهایی رحمه الله فرموده: مخفی نماند که آنچه این مرد گفته که در بین آن قوم بوده ولی از آنان نبوده و وقتی عذاب نازل شده همراه با ایشان شامل او نیز شده، حاکی از این است که سزاوار است که از اهل معاصی دوری گزیده شود و کسی که همراه با اهل معصیت باشد، با آنان در عذاب شریک است و به آتش آن ها می سوزد، اگر چه در افعال و اقوال با آنان شریک نباشد. و این مطلب از آیه «إِنَّ الَّذینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمی أَنْفُسِهِمْ قالُوا فیمَ کُنْتُمْ قالُوا کُنَّا مُسْتَضْعَفینَ فِی الْأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فیها فَأُولئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصیراً.»(1) {کسانی که فرشتگان (قبض ارواح)، روح آن ها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آن ها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با اینکه

1- . نساء / 97

مسلمان بودید، در صفِ کفّار جای داشتید؟ !)» گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم.»(1) آن ها فرشتگان گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟ !» آن ها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است، و سرانجام بدی دارند} هم استفاده می شود و اگر فائده ای جز همین در دوری از مردم نباشد کافی است و در دوری گزیدن از مردم فوائدی بی شمار و غیر قابل احصا است و ما از خدای سبحان می خواهیم که به منّ و کرمش ما را بر آن موفق بدارد.

عبارت «فأنا معلق» کنایه است از این که آن مرد نیز در شرف افتادن در آتش است و بعید نیست که معنای صریح آن نیز مراد باشد. و «شفیر» به معنای کنار وادی و جنب آن است و « أکبکب فیها» بنا بر آن که فعل معلوم باشد، یعنی من با صورت در آن افکنده می شوم و در قاموس گفته: «جرش الشیء» یعنی خوب باریک و نازک نشد و آن نیم کوب است و در صحاح آمده: «ملح جریش» یعنی نمکی که خوب به عمل نیامده. عبارت «مع عافیه الدنیا» یعنی طعام بد وقتی همراه با عافیت از آتش به خاطر خطا در دنیا و آخرت باشد، بهتر است یا در طعام بد، عافیت از دنیا و تشویش خاطر و مشقت تحصیل مال است و موجب عافیت آخرت است از عذاب و حسابرسی.

4. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال دری از امر دنیا بر بنده ای باز نمی کند، مگر آنکه دری از حرص به مانند آن نیز بر وی باز می کند.(2)

توضیح: این حدیث چنانچه تجربه نیز نشان داده، دلالت دارد بر این که با زیاد شدن مال و غیر آن از مطلوبات دنیوی، حرص نیز افزون می گردد.

5. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: برای دنیا کار می کنید در حالی که در آن بدون کار [زیاد] هم روزی شما فراهم می شود ولی برای آخرت کار نمی کنید، در حالی که در آن جز با کار چیزی به دست نمی آید. وای بر شما دانشمندان بد که دستمزد می گیرید اما کاری نمی کنید. به زودی خداوند، کار را از شما مطالبه می کند. به زودی از دنیا به تاریکی قبر می روید.

1- . نساء / 97
2- . كافى 2 : 319

چگونه کسی از اهل علم به شمار می رود در حالی که به سوی آخرت می رود ولی توجه او به دنیاست و آنچه به او ضرر می رساند را بیش از آنچه برایش سودمند است، دوست می دارد(1).

توضیح: عبارت «و انتم ترزقون فیها بغیر عمل» یعنی بدون تلاش فراوان نیز روزی داده می شوید، چنانچه خدای متعال نیز فرمود: «وَ ما مِنْ دَابَّهٍ فِی الْأَرْضِ إِلاَّ عَلَی اللَّهِ رِزْقُها.»(2) {هیچ

جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست!} و شما جز با عمل در دنیا روزی داده نمی شوید، چنانچه خدای متعال نیز فرمود: «وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاَّ ما سَعی.»(3) {و

اینکه برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست، }. کلمه «علماء سَوء» به فتح سین جوهری گفته: «ساءه یسوؤه سَوءاً» نقیض «سَرَّه» به معنای ناخشنود کرد می باشد و اسم آن سوء به ضم سین است و آیه «علیهم دائره السُّوء» به ضم خوانده شده، یعنی شکست و شرّ بر آنان است و کسی که به فتح سین قرائت کرده از مساءت و نا خشنودی گرفته شده و گفته می شود: «هذا رجل سَوء» به اضافه شدن سوء به رجل. سپس الف و لام به مضاف الیه افزوده شده و گفته شده: «هذا رجل السوء» و اخفش گفته: «الرجل السوء» استعمال نمی شود؛ زیرا سوء، رجل نیست و گفته: «هذا رجل السوء» به ضم سین نیز استعمال نمی شود. پایان کلام جوهری.

عبارت «الاجر تأخذون» به حذف حرف استفهام است و استفهام انکاری است و ممکن است مراد این باشد که اجر دنیا را می گیرید؛ یعنی نعمت های خدای سبحان را؛ و بنا بر این معنا استفهام نیست و توبیخ است و ممکن است مراد اجر اخروی باشد که طبق این معنا استفهام متعیّن است؛ پس واو در کلمه «و العمل» حالیه است؛ یعنی چگونه مستحق گرفتن اجرت هستید، در حالی که عمل را ضایع می کنید؟

1- .[1] کافی 2 : 319

2- . هود / 6

3- . نجم / 39

عبارت «ان یقبل عمله» یعنی متوجه گرفتن عملش شود و صاحب عمل جز عمل خالص را نمی گیرد و قبول نمی کند؛ پس جمله کنایه است از طلب و مؤید این معنا عبارت مجالس شیخ مفید است که عبارت «یطلب عمله» دارد یا «یقبل» از اقبال بنا بر محذوف بودن و ایصال است، یعنی بر عمل خود روی می آورد.

برخی از فضلا فرموده اند: منظور از رب العمل همان عابدی است که در عبادت خود پیروی از اهل علم می کند؛ یعنی به آنچه از اهل علم می گیرد، عمل می کند و در این جمله توبیخی نسبت به علمای غیر عامل وجود دارد و برخی «یقیل» با یاء خوانده اند که از إقاله مأخوذ است؛ یعنی عملش به او برگردانده می شود؛ زیرا مُقیل، خواهان پس گرفتن متاع خویش است.

6. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس شب را به صبح و صبح را به شب برساند در حالی که بزرگ ترین مقصودش دنیا باشد، خداوند فقر را مقابل چشمانش قرار داده و کارش را بی سامان ساخته و به دنیا دست نمی یابد مگر به میزانی که قسمتش باشد، و هر کس شب را به صبح و صبح را به شب برساند در حالی که بزرگ ترین مقصودش آخرت باشد، خداوند متعال بی نیازی را در دلش قرار داده و کارش را سامان می بخشد.(1)

توضیح: «أکبر همّه» یعنی بزرگ ترین مقصود او یا بزرگ ترین مایه اندوه او. عبارت «جعل الله الفقر بین عینیه» به این خاطر است که هر چه از دنیا به دست می آورد، به همان میزان حرص او نیز زیاد می شود و در نتیجه احتیاج و فقرش بیشتر می شود یا به خاطر ضعف توکلش برخدا، خدا برخی ابواب روزی او را می بندد. و گفته شده: او در آخرت به خاطر کوتاهی در آنچه در آخرت برایش نفع داشت فقیر است و در دنیا نیز فقیر است زیرا شدیدا در طلب دنیاست و غنیّ کسی است که از طلب بی نیاز است و فقیر است چون بسیار اتفاق می افتد که مطلوب او از وی فوت می شود و فقر عبارت است از از دست دادن مطلوب و همچنین بر خود و عیالش نیز بخل می ورزد، چرا که از از دست دادن دنیا می هراسد و این همان فقر

1- .[1] کافی 2 : 319

حاضر است. عبارت «و شتّت امره» تشتیت به معنای تفریق است، زیرا او به خاطر عدم توکل بر پروردگارش جز به اسباب نمی نگرد و و به هر سبب و وسیله ای متوسل می شود در نتیجه در امر خود متحیر می شود و علت روزی خود را نمی داند و احوالش منظم نمی گردد یا به خاطر شدت حرصش به آنچه به دست می آورد قانع نمی گردد و طلب زیادی می کند و برایش میسر نمی شود. پس او دائما در سعی و طلب است و از چیزی منتفع نمی شود و حمل تفریق امر بر پراکنده شدن امر آخرت او دور از صواب است.

عبارت «و لم ینل من الدنیا الا ما قسم له» دلالت بر این دارد که روزی تقسیم شده و با کثرت سعی زیاد نمی شود؛ چنانچه خداوند فرمود: «نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِی الْحَياةِ الدُّنْيا.»(1) {ما

معیشت آن ها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم } و به همین خاطر صوفیان از طلب رزق منع می کنند ولی حق آن است که طلب روزی نیکوست و گاهی واجب است و مقدر کردن روزی منافاتی ندارد که روزی مشروط به سعی و طلب باشد و لزوم روزی دادن بر خدا بدون سعی معلوم نیست. و گفته شده: روزی دادن به میزان سدّ رمق بر خدا واجب است و ممکن است مقدار روزی در دو صورت طلب و ترک آن مختلف باشد به این صورت که خدای تعالی مقداری از روزی را بدون طلب مقدر فرموده ولی به شرط توکل تام بر او و مقداری هم روزی مقرر کرده که شدت حرص و کثرت سعی بر آن نمی افزاید و با این تفسیر می توان بین اخبار این باب جمع نمود و در کتاب تجارت سخن در این خصوص خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

و گفته شده مراد از عبارت «و لم ینل من الدنیا الا ما قسم له» آن است که او منتفع نمی شود مگر به مقداری که بر او تقسیم شده، و اگر تلاش بیشتری هم نماید، برای ورثه باقی می ماند و بهره وارث است و گفته شده: در این جمله اشاره است به این که چه بسا ثروتمند که از مال خود به سبب مرض یا غیر آن منتفع نمی شود و

1- . زخرف / 32

چه بسا کسی که مال او کمتر است ولی از آن بیش از ثروتمند منتفع می شود و اشکال این سخن مخفی نیست.

«جعل الله الغنی فی قلبه» یعنی به سبب توکل بر پروردگارش و اعتماد بر او و بیرون کردن حرص و حب دنیا از قلبش بی نیاز می شود نه این که با کثرت مال و غیر آن بی نیاز گردد و به همین خاطر بی نیازی را به قلب نسبت داد.

«جمع له امره» یعنی احوال او را منظم می کند و خاطر او را از حب دنیا و پراکندگی فکر در طلب آن آسوده می نماید.

7. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: دورترین حالت بنده از پروردگار هنگامی است که مقصودی جز شکم و فرج نداشته باشد.(1)

توضیح: عبارت «اذا لم یهمه الا بطنه او فرجه» یعنی اهتمام و سعی و اندوه و حزن او جز درباره شهوات بطن و فرج نباشد. و در قاموس «همّ» را به اندوه معنا کرده و آنچه او را در درون محزون می سازد و « همّه الامر» یعنی آن امر او را محزون کرد و مانند «أهمّه فاهتمّ» معنا می شود. پایان کلام صاحب قاموس. پس مراد افراط در شهوات بطن و فرج است و این که همتش منحصر بر آن دو باشد و الا بطن و فرج نیز عقلاً و شرعاً نصیب و بهره ای دارند که همان چیزی است که برای قوام بدن و کسب علم و عمل و بقای نوع بشریت به آن دو نیاز است.

8. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بیشتر آلوده به دنیا شود، در زمان جدایی از آن، حسرتش بیشتر خواهد بود.(2)

توضیح: «من کثُر اشتباکه بالدنیا» یعنی کسی که اشتغالش به دنیا و تعلق قلبش به آن بیشتر شود. گفته می شود: «اشتبکت النجوم» یعنی ستارگان زیاد و در کنار هم قرار گرفتند و هر دو چیزی که متداخل در هم باشند مشتبک هستند و «تشبیک الاصابع» نیز از همین باب است؛ زیرا برخی انگشتان در برخی دیگر فرو می روند و غرض حضرت، تحریک بر رد دنیا و ترک محبت آن است تا هنگام جدایی از آن حزن و حسرت شدت پیدا نکند.

1- .[1] كافى 2 : 319
2- .[2] كافى 2 : 319

9. کافی: از حضرت امام سجاد علیه السلام پرسیدند: کدام عمل نزد خداوند عزوجل برتر است؟ حضرت فرمود: هیچ عملی پس از شناخت خداوند عزوجل و شناخت رسول خدا صلی الله علیه و آله برتر از نفرت از دنیا نیست و دنیا شاخه های فراوانی دارد و گناه نیز شاخه هایی دارد. نخستین گناهی که خداوند بدان نافرمانی شد تکبر بود و آن گناه شیطان است در آن گاه که سرکشی کرد و بزرگی فروخت و از کافران شد؛ و بعد از کبر، حرص است که آن معصیت آدم و حوّا علیهما السلام است در آن گاه که خداوند عزوجل به آن دو فرمود: «فَكُلاَ مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»(1) {و از هر جا که خواهید بخورید (ولی) به این درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران خواهید شد} و آن ها رو به چیزی گذاشتند که هیچ نیازی به آن نداشتند و این گونه این خصلت تا روز قیامت درون فرزندانشان راه یافت؛ چرا که بیشترین خواسته های فرزند آدم چیزی است که هیچ نیازی به آن ندارد. سپس حسد و آن گناه فرزند آدم است، در آن جا که به برادرش رشک ورزید و او را بکشت و از آن جا شاخه های زن دوستی و دنیا دوستی و مقام دوستی و رفاه دوستی و حرف دوستی و برتری و ثروت دوستی سر برآورد که هفت خصلت شد؛ و این هفت خصلت، همگی در دنیا دوستی جمع آمد. از این روست که پیامبران و دانایان پس از آگاهی از این امر گفته اند: دوستی دنیا سرچشمه همه گناهان است و دنیا دو گونه است: دنیایی که در حدّ بسندگی است و دنیایی که نفرین شده است.(2)

توضیح: عین این خبر در باب مذمت دنیا گذشت. عبارت «ما من عمل بعد معرفه الله» دلالت دارد بر این که معرفت افضل است؛ زیرا معرفت اساس همه اخلاق و اعمال است و معرفت امام نیز در معرفت رسول داخل است. عبارت «فإن لذلک» گویا تعلیل است بر این مطلب که بغض دنیا بعد از معرفت افضل است و در آنچه گذشت، در این جای روایت به جای «فإن لذلک» عبارت «و إن» دارد، همان طور که در برخی نسخه هاست و این اظهر است و اشاره دارد به بغض دنیا یا بغض به سوی دنیا و گفته شده: مشار الیه «ذلک» عمل است؛ یعنی اعمال شایسته شاخه هایی

1- . اعراف / 19
2- . کافی 2 : 316

دارند که تمام آن ها به بغض دنیا برمی گردد و معاصی نیز شاخه هایی دارند که همگی به حب دنیا برمی گردد. سپس حضرت به بیان یکی از این دو مورد اکتفا فرموده و شاید آنچه ما ذکر کردیم واضح تر باشد.

و مقصود از شعب اول، انواع اخلاقیات و اعمال خوب باشد و منظور از شعب دوم، انواع معاصی باشد و شعبه های اولی تحت بغض دنیا و شعبه های دومی تحت حبّ دنیا مندرج باشد. پس بغض دنیا افضل اعمال است؛ زیرا که مشتمل بر محاسن فراوانی است، مانند تواضع در مقابل کبر و قناعت در برابر حرص و به همین ترتیب و به حکم مقابله، بغض دنیا قبیح ترین اعمال است، زیرا مشتمل بر رذائل فراوان است که عبارت است از کبر تا آخر آنچه ذکر شده. و در برخی نسخه ها به جای عبارت «و ذلک أنّ» عبارت « فلذلک» دارد؛ یعنی به خاطر وارد شدن حرص بر ذریه آدم و حوا است و این که حضرت به کلمه «أکثر» تعبیر فرمود به این خاطر است که طلب چیزی که بدان احتیاج است و همان مقدار ضروری از غذا و لباس و مسکن و مانند آن است، مذموم نیست، بلکه ستودنی است؛ زیرا بدون قدر ضرورت تکمیل نفس با علم و عمل ممکن نیست.

عبارت «حیث حسد اخاه» گفته شده: حسد قابیل به خاطر قبول شدن قربانی هابیل بود و گفته شده: به خاطر دوستی زنان حسد کرد و گفته شده: به خاطر دوستی دنیا بود تا هابیل نسل و ذریّه ای نداشته باشد که اولاد قابیل را در مردود شدن قربانی پدرشان سرزنش کنند و گویا مراد از حب دنیا اولاً حب مال یا حب بقاء در دنیاست و کراهت از مرگ و مراد از حب دنیا در مرتبه دوم حب هر آن چیزی است که در تحصیل آخرت به آن احتیاجی نیست و گفته شده: ممکن است مراد از هفت خصلت عبارت است از کبر و حرص و دوستی زنان و دوستی ریاست و دوستی راحت و دوستی کلام و دوستی بلند مرتبگی و ثروت است و این دو تای آخری یک شعبه دارند به قرینه این که کلمه «حبّ» در معطوف ذکر نشده؛ اما حسد را به ذکر شاخه ها و انواع آن اکتفا نموده است. عبارت «دنیا بلاغ» یعنی دنیای در حد کفاف و کفایت یا دنیایی که با ان به آخرت رسیدگی شود.

10. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال در مناجات حضرت موسی علیه السلام به او فرمود:ای موسی! دنیا محل کیفر است. آدم را در دنیا به دلیل خطایش کیفر دادم و دنیا را ملعونه قرار دادم. هرآنچه در دنیاست معلون است به جز آنچه که در آن برای من باشد.ای موسی بندگان صالح من در دنیا به میزان دانش خود زهد پیشه کردند و دیگران به میزان نادانی خود، بدان روی آوردند و کسی نیست که دنیا را بزرگ بدارد و چشمش در آن روشن گردد و کسی آن را پست نشمرد مگرآنکه بدان بهرمند شود.(1)

توضیح: در عبارت «جعلتها ملعونه» لعن به معنای راندن و دور کردن و ناسزا گفتن است و گویا مراد از لعن دنیا لعن اهل آن است و یا ناپسند داشتن آن و منع از محبت آن می باشد؛ و هر آنچه را خدای متعال از آن نهی کرده، آن را لعن کرده و طرد نموده. و گفته شده: عرب به هر چیز مضرّی ملعون می گوید و شجره ملعونه نزد آنان هر درختی است که هر کس آن را بچشد، آن را مکروه می دارد و لعنش می کند و حال دنیا نیز چنین است که هر کس شهوات آن را بچشد، وقتی احساس ضرر از آن بنماید، آن را لعن می کند.

عبارت «ملعون ما فیها الا ما کان فیها لی» می گویم: این معیار کاملی برای دنیای ملعون و دنیای غیر ملعون است؛ پس هر آنچه در دنیاست و موجب قرب به خدای متعال می شود، از قبیل معارف و علوم حقه و طاعات و آنچه به وسیله آن به طاعات رسیده می شود مثل معیشت به قدر ضرورت و کفاف. پس همه این ها از آخرت محسوب می شود و از دنیا نیست و هر آن چیزی که سبب دوری از خدا و غفلت از یاد اوست و انسان را از درجات اخروی و کمالات آن باز می دارد، و غرض از آن قرب به خدای متعال و رسیدن به رضای او نیست، دنیای ملعون است.

گفته شده: هر عملی که در دنیا صورت می گیرد، از چهار قسم خارج نیست: اول: اعمالی که ظاهر و باطن آن برای خداست؛ مانند طاعات و خیرات خالص؛ دوم: اعمالی که ظاهر و باطن آن برای دنیاست، مثل معاصی و همچنین بسیاری از

1- . کافی 2 : 317

مباحات که مبدأ سرمستی و غفلت است؛ سوم: اعمالی که ظاهرش برای خدا و باطن آن برای دنیاست؛ مانند اعمال ریائی؛ چهارم: عکس قسم سوم (که ظاهرش برای دنیا و باطن آن برای خداست) مثل طلب کفاف از دنیا برای حفظ بقای بدن و قوت برای عبادت و تکمیل نفس با علم و عمل.

عبارت «بقدر علمهم» یعنی به قدر علمشان به عیوب دنیا و نابودی آن و مضرت آن؛ عبارت «ما من احد عظّمها فقرّت عینه فیها» یعنی کسی که دنیا را بزرگ بشمارد و قلبش به آن تعلق پیدا کند، موجب دوری او از خدا می شود و دنیا نیز برای او باقی نمی ماند تا در دنیا و آخرت خسران دیده گردد و هر کس دنیا را تحقیر نماید، آن را ترک کند و از آن نگیرد مگر آن میزان که سبب تحصیل آخرت گردد و در نتیجه در دنیا و آخرت از دنیا بهره مند می گردد.

11. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان فرزند آدم را در هر چیز می چرخاند و هنگامی که او را خسته کرد، در نزد مال کمین کرده و گریبانش را می گیرد.(1)

توضیح: در قاموس گفته: «جثم الانسان و الطائر و النعام و الخشف و الیربوع یجثم و یجثُم جثوماً» یعنی انسان و پرنده و شتر مرغ و آهو بره و موش در جای خود ایستاد و تکان نخورد یا بر سینه اش خوابید یا به زمین چسبید. پایان کلام صاحب قاموس. و حاصل معنا این می شود که شیطان در امر فریب فرزند آدم با هر چیزی تدبر می کند؛ یعنی او را بر ارتکاب هر ضلالت و معصیتی بر می انگیزد یا به این معنا که با او همراه می شود و هنگام عروض هر شبهه و شهوتی با او همراه می شود تا شاید او را گمراه کند یا او را بلغزاند؛ پس وقتی او را خسته کرد، ضمیر مستتر به فرزند آدم بر می گردد و ضمیر بارز به شیطان بر می گردد؛ یعنی فرزند آدم حرف او را قبول نمی کند و اطاعت شیطان نمی کند تا وقتی او را خسته کرد، به کمین او می نشیند و نزد مال مخفی می شود؛ پس وقتی فرزند آدم به نزد مال آمد، گردن او را می گیرد و او را در امر مال در حرام یا شبهه می افکند.

1- . کافی 2 : 315

حاصل آن که مال از بزرگ ترین دام های شیطان است؛ زیرا کمند کسانی که مفتون مال نگردند در وقتی که مال برایشان فراهم می شود و گویا این مطلب محمول بر غالب است (یعنی غالبا مال فریبگاه انسان است) و گاهی انسان با مال فرفته نمی شود ولی با حب ریاست و برخی شهوات غالب مفتون می گردد. و گفته شده: عبارت «فإذا أعیاه» یعنی وقتی شیطان را درباره هر شهوت و لذتی ناتوان کرد و این ناتوان کردن شیطان در وقت پیری است چنانچه در حدیث دیگری وارد شده که فرزند آدم پیر می شود ولی دو خصلت در او جوان می شوند: حرص و درازی آرزو.

12. کافی: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دینار و درهم کسانی را که پیش از شما بودند هلاک کردند و این دو هلاک کننده شما نیز هستند.(1)

توضیح: عبارت «الدینار و الدرهم» یعنی محبت به این دو و صرف عمر در تحصیل این دو و تحصیل آنچه متوقف بر دینار و درهم است، «أهلکا من کان قبلکم» زیرا دوستی این دو مانع از دوستی خدای متعال می شود و صرف عمر در گردآوری آن دو مانع از صرف عمر در طاعت خدای متعال می گردد و دارا بودن درهم و دینار موجب توان انجام بسیاری از معاصی می گردد و اخلاق پست و اعمال بد چون ظلم و حسد و کینه و عداوت و فخر و کبر و بخل و منع حقوق و دیگر گناهان بی شمار را برمی انگیزد و جدایی از درهم و دینار هنگام مرگ موجب حسرت و پشیمانی می گردد و دوستی این دو از دوستی لقاء الله باز می دارد و ترک آن دو موجب راحتی در دنیا و سبکی حساب در قیامت خواهد بود.

13. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امام باقر علیه السلام فرمود: مَثَل حریص بر دنیا مَثَل کرم ابریشم است که هرچه بر خود ابریشم بیشتری می پیچد راه خروجش دورتر می گردد تا با اندوه بمیرد.

- امام صادق علیه السلام فرمود: بی نیازترین بی نیازی ها آن است که کسی اسیر حرص نباشد.

1- . کافی 2 : 316

- و نیز فرمود: دل هایتان را به آنچه که از دست رفته مشغول نکنید تا افکارتان از آمادگی نسبت به آنچه هنوز نیامده باز داشته شوند.(1)

توضیح: عبارت «کمثل دود القزّ» از بهترین تمثیلات برای بیان دنیاطلبی است و برخی شعرا در این خصوص چنین سروده اند:

آیا ندیده ای که انسان در طول حیات خود حریص است بر چیزی که پیوسته آن را می بافد؟

بسیار تلاش گر است مانند کرم ابریشم که دائما می بافد و می تند و در نتیجه وسط آنچه تنیده از غصه می میرد!

عبارت « أغنی الغنی» یعنی بی نیازی و عدم حاجت به کثرت مال نیست، بلکه به ترک حرص است؛ زیرا شخص حریص هر قدر مالش افزوده می گردد، حرصش نیز افزون می گردد و در نتیجه از کسی که مالی ندارد فقیرتر و محتاج تر می شود. عبارت «لا تُشعروا قلوبکم» یعنی دل هایتان را به اشتغال به ما فات ملزم نکنید و آن را شعار دل های خود قرار ندهید! در قاموس گفته «أشعره الامر و به» یعنی او را آگاه ساخت و کلمه «شِعار» بر وزن کتاب لباسی است که زیر جامه پوشیده می شود و چسبیده به موی تن است و «استشعره» یعنی آن را پوشید و «أشعره غیره» یعنی آن را به او پوشانید و «أشعر قلبی الهمّ» یعنی قلبم به اندوه چسبید؛ و «کلما ألزقته بشیء» یعنی آن چیز را به آن چیز چسباندم. «الاشتغال بما قد فات» یعنی اشتغال به امور دنیا؛ خواه برای انسان حاصل شده باشد و یا نشده باشد و از بین رفته باشد. زیرا اشتغال قلب به آنچه از امور دنیا که از دست رفته موجب غفلت آدمی از یاد خدای متعال و محبت او می شود؛ زیرا دو محبت متضادّ در یک قلب جمع نمی شود.

14. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: دو گرگ گرسنه که به گله بی چوپان حمله می کنند به ترتیبی که یکی از جلو و دیگری از آخر هجوم می آورد، فسادشان بیش از فساد دوستی مال و ثروت در دین مسلمان نیست.(2)

1- . کافی 2 : 316

2- . كافى 2 : 315

توضیح: «بأفسد» در اینجا یعنی از حیث فاسد کردن شدیدتر است، اگر چه این تعبیر نادر است.

15. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: دو گرگ گرسنه که به گله بی چوپان حمله می کنند به ترتیبی که یکی از جلو و دیگری از آخر هجوم می آورد، زودتر از دوستی مال و شرافت مآبی که دین مومن را نابود می کند آن گله را نابود نمی کند.(1)

توضیح: «بأسرع» یعنی در کشتن و نابود کردن سریع تر نیستند.

16. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس دل به دنیا بسپارد، آن را به سه خصلت مبتلا کرده است: اندوهی که پایان ندارد، آرزویی دست یافتنی نیست و امیدی که برآورده نشود.(2)

توضیح: علت «لا یغنی» این است که آنچه مقتضای حرص و آرزوی اوست، در دنیا برایش فراهم نمی شود و نمی تواند از آفات و مصائب دنیا دوری بجوید؛ پس در نتیجه او در دنیا دائما در اندوه ما فات است و در حزن آنچه حاصل نشده؛ پس وقتی از دست رفت، او در اندوه ها و حسرت های جدایی از دنیاست و چیز نافعی از دنیا را پیش نفرستاده؛ پس اندوه او تا ابد از بین نمی رود. و فرق بین آرزو و امید در این است که متعلق آرزو، عمر و بقای در دنیاست و متعلق امید، ما سوای عمر و بقاست یا تفاوت در این است که متعلق آرزو دیر حاصل می شود، ولی متعلق امید نزدیک است که فرا برسد و معلوم است که محبّ دنیا و طالب آن نسبت به دنیا آرزویی دارد که طمعی در حصول آن نیست ولی به خاطر شدت حرصش آن را می طلبد و آرزو و رجاء انتفاع از آن را دارد؛ پس اجل بین او و آن آرزوها حائل می شود یا امید به آخرت و جمع آن با دنیا را دارد با این که تلاشی برای تحصیل آخرت ندارد و همت خود را بر تحصیل دنیا مصروف می دارد و چه خوب گفته شده:

ای کسی که با تلاش طلب رزق می کنی! رنج خود را کم نما که روزی تقسیم شده است

1- . کافی 2 : 315

2- . كافى 2 : 320

بر آنچه آن را درک نخواهی کرد، حریص مباش که حریص از رسیدن به آرزوها محروم است

تتمّه ای مهم: برخی محققین گفته اند: بدان که مادامی که دنیای ناپسند را نشناسی که چیست، و چه چیزی سزاوار است که مورد اجتناب قرار گیرد و یا مورد اجتناب قرار نگیرد، شناخت مذمت دنیا تو را کفایت نمی کند؛ پس ناچار باید دنیای مذموم را که مأمور شده ای از آن اجتناب کنی برای تو تبیین کنیم که چیست؛ زیرا دنیا دشمنی است که راهزن راه خداست. پس می گوییم:

دنیا و آخرت تو عبارت اند از دو حالت از احوال قلب تو که آن حالت نزدیک دنیا نامیده می شود و عبارت است از هر چیزی که قبل از مرگ است و حالت غیر فوری و متأخر که آخرت نامیده می شود و عبارت است از عالم بعد از مرگ؛ پس هر آنچه را تو در آن در حال عاجل و قبل از وفات، حظ و بهره و غرض و نصیب و شهوت و لذت داری در حق تو دنیای توست؛ الا این که هر آنچه را که تو به آن میل داری و در آن نصیب و بهره داشته ای، مذموم نیست، بلکه به سه قسم تقسیم می شود:

اول: آنچه در دنیا همراه توست و ثمره آن بعد از مرگ با تو می ماند و آن دو چیز است: مجرد علم و عمل. و مراد من از علم، علم به خدا و صفات و افعال او و ملائک و کتب و رسولان و ملکوت زمین و آسمان و علم به شریعت پیامبرش می باشد و مرادم از عمل عبادت با اخلاص برای ذات خداست و گاهی می شود که عالم به علم خود مأنوس می گردد، به گونه ای که علم لذیذترین چیزها برای او می گردد؛ پس خواب و نکاح و نوشیدن و خوردن را رها می کند و به لذت علم روی می آورد؛ زیرا علم نزد او از تمام این ها لذت بخش تر است. این شخص به بهره ای زودرس از دنیا رسیده، ولی وقتی ما سخن از دنیای مذموم می گوییم، این امر را اساساً از دنیا نمی دانیم؛ بلکه می گوییم چنین لذتی اخروی است و همچنین شخص عابد به عبادت خدا انس می گیرد و از آن لذت می برد، به گونه ای که اگر او را از عبادت منع کنی این از بزرگ ترین عقوبات بر اوست و این مورد نیز از قبیل دنیای مذموم نیست.

ص: 43

دوم: چیزی که در مقابل قسم اول است و در طرف دورتری از آن واقع می شود و عبارت است از هر چیزی که در آن بهره عاجل است و أساساً در آخرت ثمری ندارد؛ مانند لذت بردن از گناهان و استفاده از تنعماتی که مباح بوده ولی از قدر ضرورت و احتیاج بیشترند و داخل در رفاهیّات و کارهای احمقانه هستند؛ مانند تنعم از اموال هنگفت طلا و نقره و اسب های ممتاز و چهارپایان و زراعت و غلامان و کنیزان و مرکب ها و گله ها و قصرها و خانه های مرتفع و البسه فاخر و غذاهای لذیذ. پس حظّ بنده از همه این ها همان دنیای مذموم است و در اموری که فضول و زیادی شمرده می شود و نیز در خصوص محل احتیاج به آنان بحثی طلانی وجود دارد.

سوم: آنچه متوسط بین دو طرف است و عبارت است از هر حظّ و بهره عاجلی که بر اعمال اخروی یاری گر است، مانند غذایی در حد سیری و یک پیراهن غیبر لطیف و هر آنچه از آن چاره ای نیست برای بقا و صحت که به کمک آن به علم و عمل برسد و این قسم، مانند قسم اول است و از قبیل دنیازدگی محسوب نمی شود؛ زیرا یاری دهنده انسان بر علم و عمل است و وسیله ای به سوی آن دو می باشد؛ پس هر چه عبد به قصد استعانت بر علم و عمل به آن دو بپردازد، به سبب آن در پی رسیدن به دنیا نیست و به این سبب از دنیازدگان محسوب نمی شود و اگر انگیزه او فقط بهره عاجل باشد و نه استعانت از آن برای تقوای الهی، ملحق به قسم دوم می شود و از قبیل دنیای مذموم است.

و در هنگامه وفات، همراه با بنده جز سه چیز باقی نمی ماند: صفای دل و انس او به ذکر خدا و محبتی که به خدا دارد و صفای دل حاصل نمی شود مگر با خودداری از شهوات دنیا و انس به خدا حاصل نمی شود مگر با کثرت یاد خدا و دوستی خدا نیز جز با معرفت حاصل نمی شود و معرفت نیز جز با دوام تفکر به دست نمی آید.

پس این سه امر، عوامل نجات و سعادت پس از مرگ هستند و همان باقیات الصالحات هستند؛ اما طهارت دل از شهوات دنیا از امور نجات بخش است به این سبب که سپری بین عبد و عذاب خدا می گردد و اما انس و دوستی خدا از امور

سعادت بخش هستند و عبد را به مقام لذت ملاقات با خدا و مشاهده می رسانند و پس از مرگ این سعادت شتاب می گیرد تا عبد وارد بهشت گردد و قبر او باغی از باغ های بهشت شود.

چگونه چنین سعادتی نداشته باشد در حالی که او فقط یک محبوب دارد، در حالی که موانع می خواهند او را از انس به دوام ذکر آن محبوب و آگاهی از جمال او باز دارند! پس موانع مرتفع می شوند و از زندان دنیا بیرون می رود و بین او و محبوب او خلوتی حاصل می گردد و با شادی و ایمنی از موانع و ایمنی از فراق بر او وارد می شود و چگونه ممکن است محب دنیا در هنگامه مرگ عذاب نشود در حالی که محبوبی جز دنیا ندارد و دنیا به زور از او گرفته شده و بین او و محبوبش فاصل افتاده و راه های چاره برای بازگشت به محبوبش دنیا بر او بسته گشته و مرگ به معنای نیستی نیست؛ بلکه به معنای جدایی از محبوب های دنیوی و وارد شدن بر خدای متعال است. بنابراین سالک راه آخرت کسی است که بر اسباب این صفات سه گانه که عبارت است از ذکر و فکر و عمل است مواظبت کند؛ همین سه امر او را از شهوات دنیا حفظ می کند و پناهندگی به آن را نزد عبد، مبغوض نموده و او را از دنیا جدا می کند و همه این سه امر جز با صحت بدن ممکن نیست و صحت بدن نیز جز با سیری و لباس و مسکن به دست نمی آید و هر یک از این ها نیز محتاج اسباب است.

پس آن مقداری از این سه امر (یعنی خوراک و پوشاک و مسکن) که گزیری از آن نیست، اگر عبد آن مقدار از دنیا را برای آخرت خود بگیرد، از دنیازدگان به شمار نیامده و دنیا در حق او مزرعه آخرت است و اگر از این سه به قصد متنعم شدن و بهره نفس خود برگیرد، از دنیازدگان محسوب گشته و از کسانی است که رغبت به حظوظ دنیوی دارند؛ جز این که رغبت در حظوظ دنیوی به دو قسم منقسم است: حظوظی که صاحب خود را در آخرت در معرض عذاب خدا قرار می دهد که «حرام» نامیده می شود و حظوظی که بین او و بین درجات بلند بهشتی حائل می شود و او را در معرض حسابرسی طولانی قرار می دهد و این قسم «حلال» نامیده می شود.

و شخص با بصیرت می داند که توقف طولانی در مواقف قیامت، به خاطر محاسبه اعمال نیز خود عذاب است و هر کس که در حسابرسی مورد مناقشه و سخت گیری قرار بگیرد، این نیز خود عذابی بر اوست و به همین سبب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حلال دنیا حساب و حرام آن عقاب دارد و نیز فرمود: حلال دنیا نیز عذاب است، فقط عذاب آن از عذاب حرام سبک تر است؛ بلکه اگر حساب و کتابی هم در کار نبود هر آینه درجات بلند بهشتی که از انسان فوت می شود و حسرت هایی که بر قلب انسان به خاطر از دست دادن آن درجات با حظوظی اندک و پست که بقایی ندارد، وارد می شود نیز خود عذاب دیگری است. پس دنیا کم و زیاد و حلال و حرام آن ملعون است، مگر آن مقدار که یاری بر تقوای الهی کند که البته آن مقدار از دنیا محسوب نمی شود.

و هر کس که شناخت او قوی تر و مستحکم تر باشد، ترس او از نعمت های دنیا شدیدتر است و به همین خاطر خدای تعالی دنیا را از پیامبر ما صلی الله علیه و آله دور فرمود؛ آن حضرت روزهایی را گرسنه بود و از شدت گرسنگی سنگ بر شکم می بست و به همین خاطر بود که خدا بلا و رنج ها را بر انبیا و اولیای خود و سپس بر برتران از امم به ترتیب برتری مسلط فرمود و تمام این رنج ها به خاطر نظر رحمت و امتنان بر آنان بود تا بهره شان از آخرت بیشتر گردد، مانند این که پدر دلسوز فرزند خود را از میوه های لذیذ منع می کند و درد رگ زنی و حجامت را بر او هموار می سازد به خاطر دلسوزی و محبتی که به فرزند خود دارد، نه این که از سر بخل به او خوراک لذیذ ندهد و دانستی که هر آن چیزی که برای خدا نباشد متعلق به دنیاست و هر آن چه برای خداست، از متعلقات دنیا نیست.

پس اگر بگویی: آنچه برای خداست چیست؟ من در پاسخ می گویم: اشیا بر سه قسم هستند: یک قسم از اشیا هستند که تصور نمی شود که برای خدا باشند که از آن ها تعبیر به «معاصی» و «محرمات» می شود و انواع بهره گیری از نعمت های مباح که این قسم دنیای محض و مذموم است که از لحاظ صورت ظاهری و معنوی واقعاً دنیاست.

ص: 46

یک قسم از اشیا هستند که صورت ظاهر آن ها برای خداست و ممکن است برای غیر خدا نیز قرار داده شود که خود سه قسم دارد: فکر و ذکر و خودداری از شهوات. پس این سه قسم اگر مخفیانه انجام شود و بر آن انگیزه ای جز امر خدا و روز قیامت نباشد، برای خداست و از دنیا محسوب نمی شود؛ و اگر غرض از این سه خدایی نبوده و طلب علم به خاطر شرافت و طلب جا افتادن بین قلوب مردم به سبب اظهار معرفت باشد یا غرض از ترک شهوت حفظ مال یا تعصب بر تندرستی یا مشهور شدن به زاهد بودن باشد، این از قبیل دنیازدگی معنایی است، اگر چه صورت ظاهری عمل نشان می دهد که برای خداست.

و یک قسم از اشیا نیز وجود دارد که برای حظّ و بهره نفس است و می تواند معنا و باطن آن را برای خدا قرار دهد؛ مانند خوردن و آمیزش؛ و هر عملی که به بقای انسان و بقای فرزندان او مرتبط نیست، اگر مقصود از آن حظّ نفس باشد از قبیل دنیاست و اگر مقصود از آن استعانت بر تقوای الهی باشد، از حیث معنا و باطن برای خداست، اگر چه صورت ظاهری آن دنیایی باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که حلال دنیا را طلب کند در حالی که قصد او مال اندوزی فراوان و تفاخر بر مردم باشد، خدا را ملاقات می کند در حالی که خدا بر او غضبناک است و کسی که به خاطر حیای از درخواست و حفظ آبروی خود دنیا را طلب کند، روز قیامت می آید در حالی که صورت او مانند قرص کامل ماه می درخشد.

خوب بنگر که چگونه امر با تفاوت قصد و نیت متفاوت می شود؛ پس دنیا حظّ و بهره عاجل نفس توست که برای امر آخرت احتیاجی به آن دنیا نداری و از این به «هوی» تعبیر می شود و آیه «وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی.»(1) {و

نفس را از هوا بازدارد، قطعاً بهشت جایگاه اوست!}و بدان که پنج چیز است که محل جمع شدن هوای نفس است و عبارت است از آنچه خدای متعال در این آیه بیان فرموده؛ «أَنَّمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِینَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکاثُرٌ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ.»(2) {زندگی

دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمّل پرستی و فخرفروشی

1- . نازعات / 40 - 41
2- . حدید / 20

در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، } و اشیای عینی و خارجی که این امور از آن به دست می آید هفت چیز است که این آیه آن ها را جمع کرده: «زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنینَ وَ الْقَناطیرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذلِکَ مَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ اللّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ.»(1) {محبّت

امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب های ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است؛ (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛ ولی) این ها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند،) سرمایه زندگی پست (مادی) است؛ و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست. }. پس دانستی که هر آنچه برای خداست از دنیا محسوب نیست و به مقدار ضرورت از خوراک و به مقدار ضرورت از مسکن و پوشاک، برای خداست و مشروط است که ذات خدا از این امور قصد گردد و بیش از این مقدار تنعم است و برای غیر خداست. و بین تنعم و مقدار ضرورت درجه ای است که از آن به حاجت تعبیر می شود و درجه حاجت دو طرف و یک حد وسط دارد: یک طرف از آن به حد ضرورت نزدیک می شود که البته این مقدار ضرری ندارد؛ زیرا اکتفا به مقدار ضرورت ممکن نیست و یک طرف از آن به جوار تنعم نزدیک می شود و سزاوار است که از آن پرهیز شود و بین این دو طرف حدود وسطی است که متشابه است و هر کس در اطراف غرق گاه معصیت خدا دور بزند نزدیک است که در آن بیفتد و دوراندیشی- هر چه بیشتر ممکن باشد- در ترسیدن و تقوای از نزدیک شدن به حد ضرورت، تأسّی به انبیا و اولیاست.

سپس این فاضل فرموده: بدان که دنیا عبارت است از اشیای موجود و این که انسان نیز در آن حظّ و بهره ای دارد و این که در اصلاح آن اشیا و اعیان برای او مشغولیت است؛ پس این ها سه چیز هستند که گمان می رود دنیا عبارت از تک تک آن هاست، اما چنین نیست؛ اما اشیای موجود در دنیا که دنیا عبارت از آن است، زمین و هر آن چیزی است که بر زمین قرار دارد و خدای تعالی می فرماید: «إِنّا

1- . آل عمران / 14

جَعَلْنا ما عَلَی الْأَرْضِ زینَهً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً.»(1) {ما

آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آن ها را بیازماییم که کدامینشان بهتر عمل می کنند! } پس زمین بستر آدمی زاد و گهواره و مسکن و محل استقرار اوست و آنچه بر روی زمین است برای آدمی زاد است که همان پوشاک و خوراک و نوشیدنی و ازدواج است.

و آنچه بر روی سطح زمین است، سه قسم است: معادن و گیاهان و حیوان؛ اما معادن را آدمی برای وسائل و ظروف می خواهد مانند معدن مس و سرب یا برای ضرب سکه های نقدی مثل طلا و نقره و برای مقاصد دیگر استفاده می شود. اما گیاهان را آدمی برای علوفه دام و داروسازی می خواهد؛ اما حیوان به دو قسم انسان و چارپایان تقسیم می شود؛ اما گوشت چارپایان را انسان برای خوراک و پشت آنان را برای سواری و زینت می طلبد؛ اما ابدان انسانها را آدمیان برای خدمت گزاری و تسلط در اختیار می گیرند مانند غلامان یا برای بهره برداری از آنان مانند کنیزان و زنان و قلوب انسان ها را می طلبند برای این که در آن تعظیم و اکرام را بکارند که آن را جاه می نامند؛ زیرا معنای جاه عبارت است از مالک شدن قلوب آدمیان.

پس این ها اشیایی دنیایی هستند؛ فقط این چیزها همراه با عبد دو وابستگی هم دارند: علاقه ای که در دل عبد نسبت به آن هاست که همان دوستی و بهره برداری از آن و تمایل دل او به سمت آنان است تا جایی که دل آدمی نسبت به این ها مثل بنده و یا مثل شخص محبی می شود که نسبت به امور دنیوی گستاخ است و در این علاقه داخل است تمام صفات قلبی که متعلق به دنیاست، مانند تکبر و کینه و حسد و ریاء و سُمعه و سوء ظن و سازش و حب مدح گویی و حب زیاده طلبی و فخر فروشی. پس این ها دنیای پنهان و باطن هستند؛ اما دنیای ظاهری همان اعیان و اشیایی هستند که ذکر کردیم. علاقه دوم در کنار علاقه اول که علاقه قلبی بود، علاقه جسمی است که عبارت است از اشتغال انسان به اصلاح این اعیان و اشیا تا بهره برداری او و غیر او اصلاح شود که این اشتغال همان صنعتها و حرفه هاست که

1- . کهف / 7

خلائق به آن مشغول هستند و مردم خود را و مال و تغییرات خود را به خاطر این دو علاقه فراموش کرده اند؛ علاقه قلب به محبت و علاقه جسم به اشتغال و اگر انسان پروردگار خود و نفس خود و حکمت این دنیا و راز آن را می شناخت، می فهمید این اعیان و اشیایی که دنیا نام نهادیم، جز برای علوفه چهارپا خلق نشده تا با آن به سمت خدای متعال سیر کند و مرادم از چهارپا بدن است که بقای آن نیست مگر به خوراک و پوشاک و مسکن، چنانچه بقای شتر در راه حج نیست مگر به علوفه و آب و پوشش بر پشت خود.

و مثل عبد در فراموشی خود و مقصدش مثال آن حاجی است که در منزلگاه های میان راه می ایستد و پیوسته به مرکب خود علوفه می دهد و به آن رسیدگی می کند و آن را نظافت می کند و البسه رنگارنگ بر تن آن می پوشاند و انواع گیاهان را برای خوردن او مهیا می کند و آب را با یخ برای او خنک می کند تا این که کاروان را از دست می دهد و حاجی و شترش از حج خود و رفتن کاروان و ماندن در بیابانی که شکار درندگان می شوند غافل هستند. اما حاجی با بصیرت در حدی امور شترش برایش اهمّیّت دارد که شتر را قادر بر حرکت نماید؛ پس به آن رسیدگی می کند در حالی که دلش متوجه کعبه و حج است و به مقدار ضرورت به شتر خود التفات دارد؛ همچنین است کسی که نسبت به سفر آخرتش بیناست که جز به قدر ضرورت به رسیدگی به جسم خود نمی پردازد، چنان که جز به میزان ضرورت به بیت الخلأ نمی رود و فرقی بین غذا داخل بدن نمودن و غذا را از شکم خارج کردن نیست؛ و بیشترین چیزی که مردم را از یاد خدا باز می دارد، بدن است؛ زیرا خوراک ضروری است ولی امر پوشاک و مسکن آسان تر است و اگر مردم سبب احتیاج به این امور را بدانند و بر آن اکتفا کنند، مشغولیتهای دنیا آنان را فرا نمی گیرد و علت این که آنان را فرا گرفته، جهالت ایشان به دنیا و حکمتها و حظوظشان از دنیاست؛ ولی جهالت می ورزند و غفلت می کنند و مشغولیت های دنیا پی در پی بر آنان وارد می شود و برخی از آن ها به برخی دیگر متصل می شود و به بی نهایتی نامحدود دعوتشان می کند؛ پس در کثرت مشاغل سرگردان شده و مقصود از دنیا را فراموش می کنند.

اما بیان مفصل مشغولیت های دنیا و کیفیت حدوث احتیاج به آن ها و منجر شدن برخی به برخی دیگر بسیار طول می کشد و از مقصود کتاب ما خارج است.

و وقتی در این ها تأمل کنی، علم پیدا می کنی که انسان به خاطر اضطرار به خوراک و مسکن و پوشاک به پنج صنعت محتاج است که عبارت است از: کشاورزی برای گیاه به دست آوردن؛ گله داری برای حفظ حیوانات و تولید نسل آن ها؛ اکتساب برای به دست آوردن آنچه خدا آفریده از قبیل شکار یا معدن یا گیاه یا هیزم؛ بافندگی برای پوشاک و بنّائی برای مسکن؛ سپس به سبب این امور به تجارت و آهنگری و دباغی یعنی اصلاح پوست حیوانات و اجزای آن احتیاج حاصل می شود؛ و برای بقای نوع انسانی به نکاح و سپس حفظ فرزند و تربیت او نیاز است و برای اجتماع نوع آدمی به قریه ای نیاز است که در آن اجتماع کنند و سپس به قاضی و حاکم نیاز است که از او طلب فصل خصومت کنند و به سپاهی نیاز است که آنان را از دشمنان حراست نماید و به خراجی نیاز است که سپاه با آن یاری گردد و به کارگزاران و خزانه دارانی احتیاج است و به پادشاهی که امور مردم را تدبیر کند و به فرمان روایی که مورد اطاعت باشد و هر طائفه ای از مردم رهبری داشته باشد؛ پس ببین که چگونه امر احتیاج به خوراک و مسکن و پوشاک آغاز شده است و به کجا منتهی می شود.

امور دنیا این چنین است که بابی از آن گشوده نمی شود مگر این که به سبب آن ده باب دیگر گشوده می گردد و به همین ترتیب تا مقداری غیر قابل شمارش ادامه می یابد و گویی دنیا دوزخی است که عمق آن بی نهایت است و کسی که در پرتگاهی از آن سقوط کند، از آن به پرتگاه دیگر سقوط می کند و پیوسته امر چنین خواهد بود.

این سرگذشت حرفه ها و صنعتهاست و متفرع بر آن دکانها و سراها برای صاحبان حِرَف و تاجران و جماعتی که تجارت می کنند و کالا ها را از شهری به شهر دیگر می برند و کرایه حمل و اجاره بر آن متفرع می گردد؛ سپس در اثر خرید و فروش ها و اجارات و امثال آن احتیاج به وجه نقد پیدا می شود تا معامله با آن صورت بپذیرد؛ پس سکه های طلایی و نقره ای و مسی تولید می شود و احتیاج به

ضرب سکه و نقش بر آن و اندازه گیری آن پیدا می شود و احتیاج به ضراب خانه و صراف خانه پیدا می شود.

این ها مشاغل مردم هستند و اسباب معیشت ایشان و تصدی هر یک از این مشاغل ممکن نیست مگر به سبب نوعی تعلم و رنج که در ابتدای امر رخ می دهد و برخی از مردم در کودکی از یادگیری غفلت ورزیده و به شغلی مشغول نمی شوند یا مانعی آنان را از اشتغال باز می دارد و عاجز می مانند و محتاج می شوند که از حاصل تلاش دیگران بخورند و در نتیجه دو حرفه پست ایجاد می شود که یکی دزدی است و دیگری گدایی کردن و دزدان انواع و اقسام دارند و حیله های متفاوتی در امر دزدی دارند و تکدی گری نیز اسباب مختلفی دارد: برخی با مسخره بازی و داستان گویی و تردستی و کارهای خنده دار تکدی گری می کنند و گاهی با خواند شعر با آهنگ یا غیر آن در مدح یا عشق بازی یا غیر آن یا دادن چیزهایی که شبیه عوض معامله است اما در واقع عوض نیست مانند فروختن تعویذ و طلسم و مانند کسانی که قرعه کشی می کنند و فال می گیرند و صاحبان علم زجر از ستاره شناسان و داخل در این قسم است واعظانی که بر سر منبر تکدی گری می کنند.

این مشاغل مردم و اعمال ایشان است که بدآن ها روی آورده و احتیاج به خوراک و پوشاک آنان را به انجام این کارها کشانده ولی در اثنای کار خودشان را فراموش نموده و مقصود و بازگشت گاه و عاقبت خود را به دست نسیان سپرده اند، در نتیجه گمراه شده و سرگردان گشته اند و به عقلهای ضعیفشان، بعد از آن که کدورت زحمت مشاغل دنیا آن را گرفت خیالات باطلی خطور می کند و مذاهب مختلفی پیدا می کنند و آرائشان بر وجوهی اختلاف پیدا می کند:

گروهی جهل و غفلت بر آن ها چیره گشته و چشمهایشان بر عاقبت امرشان گشوده نمی شود و می گویند: مقصود این است که ما ایامی را در دنیا به سر ببریم؛ پس باید تلاش کنیم تا خوراکی به دست آورده و بخوریم تا بر کسب بیشتر قوت پیدا کنیم و سپس کسب کنیم تا بتوانیم بخوریم؛ پس این دسته می خورند تا اکتساب کنند و اکتساب می کنند تا بخورند؛ این مذهب ملوانان و صاحبان حرفه هاست و مذهب کسانی است که در دنیا متنعم نبوده و قدمی نیز در راه دین ندارند؛ گروه

دیگری پنداشته اند که متوجه امر شده اند و مقصود را دریافته اند که هدف شقاوت مندی انسان و تنعم صرف در دار دنیا نیست؛ بلک ه سعدت در این است که انسان به قدر حاجت خود از شهوات دنیا که شهوت شکم و فرج است بگیرد؛ این طائفه خود را فراموش نموده و همت خود را صرف پیروی از زنان و جمع غذاهای لذیذ نموده اند و مانند چهارپایان غذا می خورند و می پندارند وقتی به طعام و نکاح رسیدند، نهایت سعادت مندی را درک کرده اند و این امور آنان را از خدا و روز قیامت غافل می سازد.

و گروهی گمان می کنند که سعادت در زیادی مال است و در بی نیاز شدن به سبب گردآوری گنجها؛ لذا شب و روز خود را در جمع مال به بیداری می گذرانند و شب و روز رنج سفر را به جان می خرند و به اعمال دشوار مشغول می شوند و کسب می کنند و جمع می کنند ولی از حرص و بخلی که بر مال دارند که مبادا کم شود، جز به مقدار ضرورت نمی خورند! این موجب لذت بردن آن هاست و روش آنان بر همین منوال است تا مرگ به سراغشان بیاید و اموال را به زیر زمین مخفی بگذارند یا کسی از سر شهوت و لذت بر آن اموال دست پیدا کند و بخورد؛ پس در نتیجه رنج و وبال آن برای جمع کننده است و لذت و حساب آن بر خورنده آن است؛ سپس حقیقت این است که جمع کنندگان اموال به امثال و اشباه خود نگاه می کنند که اموالشان را دیگران می خورند ولی عبرت نمی گیرند.

و گروهی می پندارند که سعدت در نام نیک بین مردم داشتن است و این که زبان مردم به مدح آنان باز باشد و به زیبایی و مردانگی مدح شوند؛ این دسته در کسب معیشت به رنج می افتند و بر خود در خوراک و نوشیدنی سخت می گیرند و تمام اموالشان را در خرید البسه نیکو و مرکب های نفیس خرج می کنند و درب خانه هایشان و هر آنچه را که چشم مردم بر آن می افتد، تزیین می کنند تا در حقشان بگویند که فلان کس غنیّ است و ثروت دارد و می پندارند که این همان سعادت است؛ پس همت آنان شب و روز در جلب نگاه مردم است؛

و گروهی دیگر می پندارند که سعادت در وجاهت و کرامت بین مردم است و این که مردم با تواضع، مطیع ایشان شوند و بزرگشان بدارند؛ پس همت خود را

صرف کشیدن مردم به اطاعت خود به سبب طلب ولایت و سرپرستی و قلاده کارهای شاهانه به گردن مردم افکندن می کنند تا با این کار امرشان بر گروهی از مردم نفوذ پیدا کند و خیال می کنند وقتی ولایتشان بر مردم وسعت پیدا کند و رعیتشان مطیع آنان شوند، به سعادت بزرگی دست یافته اند و این سعادت غایت امر است و این غالب ترین شهوات است که بر دل های مردم غفلت زده وجود دارد؛ حبّ تواضع مردم نسبت به ایشان، این قوم را مشغول داشته و از تواضع برای خدا و عبادت او و تفکر در آخرت و امر معادشان باز داشته است.

غیر از این گروه ها، طوائف دیگری نیز هستند که تعدادشان به هفتاد و چند فرقه می رسد که همگی گمراه شده و از راه راست مردم را گمراه می کنند و فقط احتیاج به خوراک و پوشاک و مسکن مردم را به این امور می کشاند و در نتیجه هدف اصلی که این امور سه گانه برای آن مورد اراده مردم واقع می شود (یعنی استعانت بر تقوای الهی) را فراموش می کنند و مقدار مکفی از آن را نیز فراموش می کنند و اسباب اولیه این امور، آنان را به اسباب آخر آن می کشاند و آنان را به سمت جاهایی می کشاند که امکان ترقی از آن را ندارند.

پس کسی که وجه حاجت به این اسباب و مشاغل را بداند و غایت مقصود از آن را دریابد، وارد هیچ حرفه و شغل و عملی نمی گردد مگر این که به مقصود آن و حظّ و نصیبش از آن آگاه است و می داند که غایت مقصود از ورود در این حرفه ها رسیدگی به بدنش از باب خوراک و پوشاک است تا بدنش نابود نگردد و اگر روش تقلیل و مصرف کم را در پیش بگیرد، مشغله های او کم گردد و قلبش فراغ حاصل نماید و یاد آخرت بر او غلبه پیدا می کند و همت خود را صرف آمادگی برای آخرت خود می نماید و اگر از قدر ضرورت آن تعدّی نماید، مشغله اش زیاد می گردد و برخی امور و مشاغل به برخی دیگر دعوت می کند و تا بی نهایت ادامه پیدا می کند و اندوه او شاخه شاخه می گردد و کسی که اندوه های او در بیابان های دنیا شاخه شاخه گردد، دیگر مبالاتی ندارد که خدا او را در کدام وادی نابود گرداند؛

پس این شأن کسانی است که در مشاغل دنیا فرو رفته اند و گروهی متوجه این امر گشته و از دنیا رویگردان گشته اند و شیطان نیز بر آنان رشک برده و آنان را

رها نمی سازد و آنان را نیز در امور فرعی گمراه می سازد تا به گروه هایی منقسم گردند: گروهی می پندارند که دنیا دار بلا و رنج و آخرت سرای سعادت است برای هر کسی که به آن برسد؛ خواه در دنیا متعبد باشد و یا اهل تعبد نباشد؛ چنین گروهی می بینند راه درست این است که برای خلاصی از رنج دنیا اقدام به خود کشی کنند و گروههای از بندگان هندی به این عقیده گرایش پیدا کرده اند و به سمت آتش هجوم می برند و خود سوزی می کنند و خود را می کشند و می پندارند این کار موجب خلاصی آنان از زندان دنیاست.

گروه دیگری می پندارند که خودکشی رهای بخش نیست؛ بلکه اولاً باید صفات بشری را میراند و آن را به طور کلی از نفس برید و سعادت در قطع شهوت و غضب است و این دسته روی به مجاهدت آورده و بر خود سخت می گیرند تا جایی که برخی از آنان در اثر شدت ریاضت می میرند و برخی عقلشان تباه شده و دیوانه می شوند و برخی بیمار می شوند و راه عبادت بر آنان بسته می گردد.

و برخی از آنان از ریشه کن کردن صفات به طور کلی عاجز می گردند و می پندارند آنچه شارع به آن تکلیف فرموده، محال است و شریعت فریب کاری بوده و اساسی ندارد و در نتیجه ملحد و زندیق می شوند و برخی از آنان می پندارند که تمام این رنج برای خداست و خدا هم که از عبادت بندگان بی نیاز است و عصیان عاصین چیزی از او کم نمی کند و عبادت عبّاد نیز چیزی بر او نمی افزاید؛ پس به سمت شهوات بر می گردند و مسلک اباحی گری را می پیمایند و بساط شرع و احکام شریعت را می پیچند و می پندارند این نتیجه توحید خالصانه ایست که دارند؛ توحیدی که معتقد شده اند که خداوند از عبادت بندگانش بی نیاز گشته است. گروه دیگری پنداشته اند که مقصود از عبادات مجاهده است تا بنده با آن به معرفت خدای متعال برسد و وقتی معرفت حاصل شد، عبد، واصل شده و بعد از وصول، از وسیله و چاره بی نیاز است؛ در نتیجه تلاش و عبادت را رها نموده و گمان می کنند که جایگاه آنان در معرفت خدای متعال به حدی بالا رفته که نیازی ندارند که با تکالیف مورد امتحان قرار گیرند و تکلیف مخصوص عوام مردم است.

و غیر از این مذاهب، مذاهب باطل و گمراهی های وحشتناک و خیالات فاسدی وجود دارد که بر شمردن آن ها به طول می انجامد که به هفتاد و چند فرقه می رسند که فقط یک فرقه از آنان اهل نجات هستند که همان کسانی هستند که آن راهی را می پیمایند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابش می پیمودند و راه این است که به طور کلی ترک دنیا نمی کنند و به طور کلی در برابر شهوات نیز ذلیل نمی شوند.

اما از دنیا به قدر توشه بر می گیرند و از شهوات آنچه را که از طاعت شرع و عقل بیرونشان می کند، نابود می سازند؛ پس از هر شهوتی تبعیت نمی کنند و هر شهوتی را نیز ترک نمی کنند، بلکه اعتدال پیشه می کنند و همه چیز دنیا را ترک ننموده و همه چیز آن را هم خواهان نیستند؛ بلکه مقصود از هر چیزی را که در دنیا خلق شده، می دانند و آن را بر حد و حدود مقصودش حفظ می نمایند و از خوراک دنیا به مقداری بر می گیرند که بدن بر عبادت خداوند تقویت گردد و از مسکن به مقداری می گیرند که از دزدان و سرما و گرما محفوظ بمانند و از پوشاک نیز به همین ترتیب، تا وقتی دل از مشغولیت به بدن فارغ گردید، با تمام همتش به خدای متعال روی می آورد و تمام عمرش را مشغول ذکر و فکر می گردد و ملتزم به تدبیر شهوات و مراقب آنان می گردد تا از حدود ورع و تقوا تجاوز نکند و تفصیل این مطلب دانسته نمی شود مگر با اقتدا به فرقه ناجیه که عقائدشان صحیح است و تبعیت از رسول خدا و امامان هدایت صلوات الله علیهم در گفتار و کردارشان نموده اند؛ اینان دنیا را برای دنیا نگرفته اند بلکه دنیا را برای دین خدا گرفته اند و رهبانیت به خرج نداده و به طور کلی دنیا را ترک نمی کنند و در امور دنیا دچار تفریط و افراط نگشته بلکه میان این دو حد اعتدالی دارند و این مسلک همان مسلک اعتدال و وسط بین دو طرف است و محبوب ترین امور نزد خدای متعال هستند و از خدا یاری می خواهیم.

17. کافی: جابر می گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم. پس حضرت علیه السلام فرمود:ای جابر! به خدا سوگند که غمگینم و دلم مشغول است. گفتم: فدایت شوم چه چیز شما را مشغول ساخته و دل شما را غمگین نموده؟ فرمود:ای

جابر! هر کس در دلش صافی خالص دین خدا وارد شود، از غیر او روگردان می شود.ای جابر! دنیا چیست؟ و امید داری که چه باشد؟ آیا آن غیر از خوراکی است که خوردی و لباسی است که پوشیدی و زنی است که بدان رسیدی؟ای جابر مومنین به ماندن در دنیا اطمینان نکردند و از ورود به آخرت ایمن نشدند.ای جابر! آخرت محل آرام گرفتن و دنیا محل نابودی است ولی مردم دنیا اهل غفلت اند و گویا این مومنان هستند که فقیه و اهل فکر و عبرت اند. آنچه به گوششان می رسد آن ها را از یاد خدا کر نمی کند و آنچه از زینت دنیا ببینند آن ها را از یاد خدا کور نکند. پس به پاداش آخرت بهرمند شدند کما اینکه از آن دانش بهره بردند. آگاه باش ای جابر! پرهیزگاران کم هزینه ترین مردم دنیا بوده و بیشترین کمک را آنان به تو می رسانند. تا یادآوری شان کنی به تو کمک می کنند و اگر فراموششان کنی تو را به یاد دارند. پرگفتارند به فرمان خدا و بر دستورات خداوند متعال پایدارند. به واسطه محبت خداوند دل از دیگران بریدند و برای اطاعت پروردگار از دنیا هراس دارند. و با دل های خود به سوی خداوند و محبتش رو آوردند و دانستند که خداست که باید به سبب بزرگی مقامش به او متوجه بود. دنیا را منزل کن مانند منزلی که در آن ساکن می شوی و سپس از آن کوچ می کنی. و یا مانند مالی که در خواب به دست می آوری و چون بیدار می شوی چیزی از آن همراه تو نیست. من برای تو این مثال را آوردم زیرا دنیا در نزد خردمندان و خداشناسان مانند سایه بعد از ظهر است.ای جابر! آنچه خداوند از دین و حکمتش به تو سپرده حفظ کن و از آنچه که برای تو در نزد اوست سوال نکن مگر آنچه برای او در نزد توست. پس اگر در نظرت دنیا برخلاف آنچه برایت وصف کردم باشد، پس به خانه ای برو که رضایت خدا در آن باشد. پس به جان خودم قسم بسا حریص بر کاری که به واسطه انجام همان کار بدبخت شد. و بسا کسی که کاری را خوش نداشت و به واسطه انجام همان کار سعادتمند گردید و این کلام خداوند متعال است که «وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ

يَمْحَقَ الْكافِرِينَ»(1) {و

تا خدا کسانی را که ایمان آورده اند خالص گرداند و کافران را [به تدریج] نابود سازد. }(2)

توضیح: عبارت «صافی خالص دین الله» گویا اضافه صافی به خالص بیانیّه و برای تأکید باشد و ممکن است لامیّه باشد، یعنی محبت خالص به خدا از دین خالص او حاصل می شود و در تحف العقول دارد: «هر کس در دلش حقیقت خالص ایمان داخل گردد، الخ.» عبارت «أکلته» و دو خواهر آن یعنی لباسی که پوشیدی و زنی که گرفتی، بنا بر صیغه مخاطب هستند و احتمال دارد متکلم وحده باشند و غرض حضرت این است که این لذات کم و اندک هستند و عاقل این لذات کم را بر نعمت های بزرگ و باقی ترجیح نمی دهد.

«لم یطمئنّوا» یعنی آرزوی دراز آنان را از عمل باز نداشت و «لم یؤمنوا» یعنی در هر آن و لحظه ای از این که با مرگ یا عذاب اخرت به سرای آخرت وارد شوند، ایمن نبودند. «أهل فکره» خبر برای مبتدای محذوف است و جمله استیناف بیانی دارد و همچنین عبارت «لم یصممهم» استیناف بیانی برای از سر گرفتن آن چیزی است که با گوش خود از وصف پناه بردن به دنیا و درخشندگی های آن و حکومت اهل آن و گشاده دستی ایشان در آن و داستان های لهوآور و باطل شنیدند.

عبارت «و لم یعمهم عن ذکر الله» یعنی آنچه با عبرت از احوال دنیا و فنای آن حاصل می شود آنان را کور نکرد، پس به خاطر ترک دنیا به سبب ثواب آخرت، رستگار شدند، چنانچه به آن علم نیز رستگار شدند که عبارت بود از علم یقینی به پستی دنیا و نابودی آن و بلندی آخرت و بقای آن و تشخیص خیر از شرّ و هدایت از ضلالت و تمیز اهل دنیا از اهل آخرت و اهل حق از اهل باطل و تمییز کسانی که تبعیت از آنان واجب است از قبیل اهل آخرت و ائمه حق از کسانی از اهل دنیا و اصحاب و امامان ضلالت که تبرّی از آنان واجب است. این، حکمت حاصل از زهد در دنیاست؛ وقتی به سبب این علم رستگار شدند، به نعمت های آخرت نیز رستگار گردیدند.

ص: 58

1- . آل عمران / 141

2- . كافى 2 : 132

عبارت «أیسر أهل الدنیا مئونه» کلمه مئونه به فتح میم قوت و سنگینی را گویند و علت این است که اهل تقوا به میزان کفاف و بلکه ضرورت بسنده می کنند و «معونه» مصدر به معنای إعانت است. «تذکر» یعنی تو وقتی حاجت خود را ذکر می کنی، تو را در آن حاجت یاری می دهند و وقتی متذکر چیزی شوی که صلاح امر دنیاو آخرت تو در آن است، تو را بر انجام آن یاری می دهند و اگر آن را فراموش کنی، تو را به آن یادآوری و ارشاد می کنند و سپس با احتیاج تو به یاری، تو را یاری می کنند.

عبارت «قوّالون بأمر الله» یعنی آنچه را خدا امر کرده بگویند، می گویند یا هر امری را که خدا به آن رضایت دارد، از قبیل موعظه و ارشاد و تذکر و امر به معروف و نهی از منکر، می گویند. عبارت «قوّامون علی أمر الله» یعنی برای حفظ دین خدا و شرایع او و اصول و فروع دین و برای منع اهل باطل و بدعت گزاران از تغییر و تحریف در دین خدا قیام می کنند.

عبارت «قطعوا محبتهم» یعنی محبتشان را از هر چیزی بریدند یا محبت خود را از هر آن چیزی که خدا رضایت ندارد قطع نمودند. «بمحبه ربهم» یعنی به سبب محبت پروردگارشان یا این که محبت خود را تابع محبت خدا قرار دادند و چیزی را دوست نمی دارند مگر به خاطر محبت خدا نسبت به آن چیز، چنانچه خداوند فرموده: «وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ یَشاءَ اللّٰه.»(1) {و

شما اراده نمی کنید مگر اینکه خداوند اراده کند و بخواهد!}

در عبارت «وحشوا الدنیا» وحشت ضد انس است؛ یعنی به خاطر اطاعت از مالک و سرورشان یا صاحب ملک و سلطنتشان به دنیا انس پیدا نکردند؛ یا به خاطر امر او به زهد در دنیا یا به این خاطر که اطاعت مطلق از خدا و اخلاص در آن با حبّ دنیا جمع نمی شود. «نظروا الی الله و الی محبته بقلوبهم» ظرف در بقلوبهم متعلق است به «نظروا» یعنی با دیده دلشان جز به خدا نگاه نکردند یعنی به رضایت او یا معرفت او و مراقبت و ذکر و یاد او و به غیر او التفات پیدا نکردند. عبارت «و

-1 . انسان / 30

إلی محبته» یعنی تحصیل حبشان به خدا یا حب خدا نسبت به آنان یا اعم از هر دو مراد را با چشم دل نگریستند، چنانچه خدای متعال فرمود: «یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَه.»(1) {خداوند

آن ها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند} یا اخلاق و اعمال و اقوالی را که خداوند دوست دارد، با چشم دل به آن نگریستند.

عبارت «و علموا أن ذلک» مشار الیه ذلک یعنی آنچه ذکر شد که عبارت بود از خدا و محبت او و اسم اشاره برای تعظیم و بزرگداشت است. عبارت «هو المنظور الیه» یعنی این همان چیزی است که سزاوار است به آن نظر شود نه غیر آن؛ به سبب عظمت شأن آن و حقارت ما سوای آن نسبت به آن. «فأنزل الدنیا» یعنی دنیا را در پیش خود مثل منزلی تلقی کن که در آن نشسته ای و سپس از آن کوچ می کنی! بلکه این دنیا نسبت به آخرت به مراتب بی نهایتی کوتاه تر است از نسبت مدت زمان نزول در یک منزل نسبت به مدت عمر دنیا؛ زیرا فرض اول نسبت متناهی به غیر متناهی است و دومی فرض نسبت متناهی است به متناهی و غرض عمده از تشبیه آن است که دنیا برای وطن قرار گرفتن خلق نشده؛ بلکه برای عبور آفریده شده، چنانچه منازل مسافران برای این منظور ساخته می شود و یکی از شعرا در این خصوص چنین سروده است:

ما در این جا فرود آمدیم و سپس کوچ کردیم، به همین ترتیب دنیا نیز یک نزول و یک کوچ بیش نیست

خواستیم در دنیا استراحت کنیم ولی استراحت انسان در دنیا محال است

و این مثال دنیا و منزلگاه مسافران مثالی برای مبتدیان است. سپس مثالی برای کاملان ذکر نمود که عبارت «أو کمال وجدته فی منامک» تا آخر آن است؛ زیرا اکثر مردم در دنیابه خاطر غفلتی که از آخرت و از اموری که قصد آنان را نموده دارند، مانند شخصی هستند که خواب است؛ وقتی مردند، چیزهایی را که در دنیا برای دنیا کسب کردند با خود نمی یابند، چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مردم خواب اند و وقتی مردند، بیدار می شوند.

1- . مائده / 54

سپس حضرت تمثیل سومی را ذکر فرمود و آن این که دنیا در سرعت زوال و نابودی آن مثل سایه هاست و ظلال به کسر ظاء جمع ظل است و ظل و فیء نزد بسیاری از مردم به یک معناست و ابن قتیبه گفته: ظل آن است که صبحگاهان و شامگاهان وجود دارد ولی فیء فقط سایه ای است که بعد از زوال به وجود می آید؛ زیرا فیء سایه ای است که از جانب مغرب به سمت مشرق برمی گردد و فیء به معنای رجوع است. و ابن سگیت گفته: ظل سایه ای را گویند که از طلوع تا زوال وجود دارد و فیء سایه ای است که از زوال تا مغرب به وجود می آید و تغلب گفته: ظل سایه درخت و غیر آن را گویند که صبحگاهان به وجود می آید و فیء شامگاهان تشکیل می گردد. و رؤبه گفته: هر چیزی که خورشید بر آن بتابد و سپس از آن زوال یابد، به آن ظل و وفیء می گویند و هر آنچه خورشید بر آن نتابد را ظل می نامند و از این جاست که گفته شده: خورشید ظل را از بین می برد ولی فیء خورشید را از بین می برد و مراد از فیء در اینجا یا مصدر است، یعنی مانند بازگشت سایه و معنا این می شود که دنیا مانند این است که تو زیر سایه درختی بایستی و ساعتی از آن بهره مند شوی و در نهایت سایه از بالای سر تو برود و تو در میان آفتاب قرار بگیری؛ یا این که مراد از فیء ظل باشد و مراد از ظلال آن چیزهایی باشد که سایبان تو قرار می گیرد، از قبیل درخت و دیوار و مانند آن، یا منظور از ظلال تکه های ابر است که مدت کمی جلوی خورشید را می گیرد و بعد می رود و این وجه مناسب تر است. در قاموس گفته: ظل هر چیزی شخص آن است و ظل از ابرها آن ابری است که خورشید در آن پوشیده می شود و «ظلاله» به کسر ظاء لکه ابری است که آن را تنها می بینی و سایه آن بر زمین مشهود است و مانند ابری که بر تو سایه می افکند. و گفته: «راعیته» یعنی با دیده احسان به آن نگریستی و «راعیت الامر» یعنی نگاه کردی که فلان امر تا کجا می رود و «راعیت امره» یعنی آن را حفظ کرد به معنای «رعاه» و جمله «استرعاه ایاهم» یعنی آن را از ایشان حفظ نمود؛ پایان کلام صاحب قاموس. و در تحف العقول دارد: «ما استودعک» یعنی ای جابر! پس آنچه را که از دین و حکمت خدا برای تو به ودیعه نهادم حفظ نما.

و می گویم: عبارت «و لا تسألن» وجوهی را محتمل است: معنای نخست این که در دعا و مسألت از خدا در خصوص رزق و غیر آن که برای تو نزد اوست و برای تو تضمین نموده مبالغه نکن، ولی از او توفیق چیزهایی از او که نزد توست از قبیل طاعات، طلب کن و ظاهراً استثناء در این روایت منقطع است و می توان آن را متصل نیز گرفت، زیرا توفیق و یاری کردن نیز از اموری است که برای بنده در نزد خدا می باشد.

دوم این که مراد این است که از احدی درباره اجر و رزق و امثال آن که از تو در نزد خداست، مپرس که این امور در دست خداست و علم آن نزد اوست و درخواست تو در این مورد نفعی به حال تو ندارد؛ بلکه از علما در خصوص اموری از طاعات سؤال کن که برای خدا در نزد توست تا شرایط و کیفیت آن را بدانی.

سوم این که معنا این باشد که تو به سؤال در خصوص آنچه از تو در نزد خداست، یعنی ثواب اعمالت محتاج نیستی، زیرا ثواب به میزان عملی از توست که برای خدا در نزد تو وجود دارد. پس تو می توانی با مراجعه به خویشتن و عمل خود، از آن معرفت حاصل نمایی و بنا بر این معنا، تقدیر این می شود که از آنچه برای تو در نزد خداست از احدی مپرس، مگر از آنچه برای خدا نزد توست، پس آنچه برای خدا در نزد اوست مورد سؤال قرار می گیرد و استثنا متصل است، ولی در سؤال مجاز گویی وجود دارد. و مؤید احتمال آخری که دادیم بر هر دو وجه که استثنا منقطع یا متصل باشد، روایتی است که در محاسن از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که دوست دارد بداند چه در نزد خدا دارد، باید بداند خدا نزد او چه دارد.

و در تحف العقول به جای این فقره مورد اختلاف این عبارت نقل شده: «و انظر ما لله عندک فی حیاتک فکذلک یکون لک العهد عنده فی مرجعک» یعنی ببین خدا در زندگی تو نزد تو چه دارد، به همین ترتیب است آنچه تو در آخرتت نزد او داری.

می گویم: عبارت «فإن تکن الدنیا» نیز محتمل است به چند صورت معنا شود: اول وجهی است که برخی از محققان ذکر کرده اند که معنا این است که اگر دنیا نزد

توست به غیر از صورتی که برای تو وصف شده، و تو در نتیجه به آن اطمینان خاطر داری، پس بر تو واجب است که به سمت سرایی روی گردان شوی که پروردگارت را خشنود سازی؛ یعنی بدنت در دنیا باشد و روحت متوجه آخرت باشد و تلاش کنی در آزادی خود از جهنم و تحصیل رضایت پروردگارت از تو تا مرگ به سراغ تو بیاید.

دوم معنایی است که یکی از از فضلا فرموده که معنا این است که اگر دنیا نزد تو بر غیر وصفی باشد که وصف شده، پس به مقام توبه و طلب رضایت او روی بیاور و او را از خویش راضی کن که این عقیده ای که داری بد و نادرست و گناه است.

سوم معنایی است که به ذهن من می رسد و آن این که اگر دنیا نزد تو بر غیر وصفی است که من نمودم، پس متوجه دنیا باش و با دیده بصیرت در آن بنگر و در احوال آن از فنا و دگرگونی آن نسبت به اهلش تفکر کن تا حقیقت آنچه برای تو ذکر کردم آشکار گردد. و حضرت از این امور با این الفاظ تعبیر فرمود، تا بفهماند که اگر کسی منکر این اوصاف دنیا باشد، گویا به خاطر غفلت و فریب خوردنش در دنیا نیست؛ پس باید به سمت دنیا برود تا این حقیقت را درک کند.

چهارم این که منظور حضرت این است که هر مکلفی باید سرایی داشته باشد که در آن پروردگارش را خشنود سازد تا خدایش با اعمال صالح او راضی گردد. پس وقتی دنیا در نزد تو به گونه ای که برای تو وصف نمودم نیست، و تو در لذات آن فرو رفته ای و بر آن حرص داری، پس باید سرای رضایت طلبی دیگری غیر از سرایی که در آنی را بطلبی که گزیری از آن سرا نیست.

پنجم آن که فعل «تحول» به صیغه مضارع مخاطب خوانده شود که یکی از دو تاء در اول باب تفعل در آن حذف شده باشد. پس معنا این می شود که بر هیچ خردمندی قبح دنیا و فنای آن مخفی نیست؛ پس اگر بپنداری که چنین نیست، شاید بگویی علت آن است که دنیا سرایی است که در آن تحصیل رضایت الهی ممکن است و این منافاتی با آنچه من برای تو ذکر کردم که اعتماد به لذات و شهوات دنیا، که قبلا دانستی، ندارد.

ششم آن که منظور از سرای طلب رضایت، سرای آخرت است؛ زیرا کفار در آخرت در هنگامه مشاهده عذاب، طالب رجوع به دنیا هستند، چنانچه خداوند فرموده: «وَ إِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَما هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ.»(1) {و اگر تقاضای عفو کنند، مورد عفو قرار نمی گیرند!} پس مراد این است که اگر اوصاف این دنیا را تصدیق نمی کنی،پس صبر کن تا وارد دار القرار آخرت شوی و که در این وقت است که حقیقت این سخن برای تو آشکار می گردد و طبق این وجه می توان کلمه «معتبین» را بر وزن اسم فاعل نیز خواند.

هفتم معنایی است که برخی مدعیان فضل ذکر کرده اند که مستعتب شاید اسم مردی باشد که صاحب مقام و مال بود و خواری دامنگیر او شد و تمام آنچه داشت از دستش رفت. پس حضرت فرمود: به سمت خانه او برو تا از او عبرت بگیری، و چون این معنا بسیار دور از واقعیت بود آن را ذکر کردیم.

علامه مجلسی رحمه الله می فرماید: می گویم: در تحف العقول لفظ «غیر» وجود ندارد؛ بلکه عبارت چنین است که اگر دنیا نزد تو به صورتی است که من برایت وصف نمودم، پس همین امروز به سرای طلب رضایت برو و این نقل مؤید معنای اول است که ذکر کردیم، یعنی وقتی دانستی دنیا چنین است و آنچه گفتم را تصدیق کردی، پس با قلب خود به آخرت منتقل شو و تعلق خود را از دنیا همین امروز که اختیار داری قطع نما، قبل از آن که پیش از مرگ از سر اضطرار از دنیا بریده شوی یا با قلبت به مقام طلب رضایت منتقل شو، چنانچه این معنا گذشت.

ظاهر این است که کلمه «مستعتب» طبق تمام احتمالات مصدر میمی است؛ در قاموس گفته: «العتبی» به ضم عین به معنای خشنودی است و «استعتبه» یعنی به او رضایت داد و مانند «أعتبه» معنا می شود و از او طلب رضایت کرد و از الفاظی است که معانی متضاد دارند و آیه {و اگر تقاضای عفو کنند، مورد عفو قرار نمی گیرند} یعنی اگر از پروردگار خود تقاضای برگشت به دنیا کنند، خداوند پشیمانی آنان را نمی پذیرد و آنان را به دنیا بر نمی گرداند. و در نهایه گفته: «المعتبه»

1- . فصلت / 24

به معنای غضب است و «أعتبنی فلان» یعنی فلانی به خشنودی من رجوع کرد و «استعتب» یعنی از او طلب رضایت کرد، چنانچه می گویی: «استرضیته فأرضانی» یعنی از او طلب رضایت کردم و او از من راضی شد و «المعتب» یعنی کسی که مورد رضایت است.

و از همین باب است حدیثی که فرمود: نباید کسی از شما آرزوی مرگ نماید؛ زیرا یا نیکوکار است که با طول عمر، بر احسانش خواهد افزود و یا بدکار است و شاید در ادامه زندگی از خدا طلب رضایت کند، یعنی از اعمال بد دست بردارد و از خدا رضایت طلب کند و از همین باب است این حدیث که فرمود: بعد از مرگ طلب رضایتی در کار نیست، زیرا اعمال باطل شده و زمان آن منقضی می گردد و بعد از مرگ سرای جزاست و نه دار عمل؛ پایان کلام صاحب قاموس.

عبارت «فَلَعَمری» یعنی به زندگانی خود سوگند یاد می کنم و عین در قسم نوعا مفتوح است. «لرب حریص علی امر من امور الدنیا قد شقی به حین اتاه» یعنی در دنیا درباره آن امر خسته می شود و یا آن امر سبب بدبختی او در آخرت می گردد و شقاوت غالبا در مورد سوء عاقبت اطلاق می شود و سعادت ضد شقاوت است و غالبا سعادت بر حسن عاقبت و راحتی در آخرت اطلاق می گردد.

در قاموس گفته: «الشقاء» به معنای شدت و سختی است و الف ممدوده دارد و «شقی» بر وزن رضی که مصدر آن شقاوه است و شین آن مکسور است و شقا و شقاء و شقوه مصدر آن است و شقوه به کسر شین است. و گفته: «السعاده» بر خلاف شقاوت است و «سعد» بر وزن علم و عنی استعمال می شود و او سعید و مسعود است.

و راغب گفته: «السعد و السعاده» به معنای این است که امور الهی انسان را بر رسیدن به خیر یاری دهد و ضد آن شقاوت است و همان طور که در اصل سعادت بر دو قسم است: سعادت دنیوی و سعادت اخروی؛ سپس سعادت دنیوی سه قسم دارد: سعادت نفسی و بدنی و خارجی و به همین صورت شقاوت نیز بر همین اقسام است و برخی از لغویون گفته اند: شقاوت در موضع رنج و تعب قرار داده می شود،

مانند «شقیت فی کذا» و هر شقاوتی رنج و تعب است ولی هر رنج و تعبی شقاوت نیست، پس تعب و رنج اعم از شقاوت است.

و در تحف العقول آمده: چه بسا فرد حریصی که بر امری از امور دنیا حرص می ورزد که به آن برسد و وقتی بدان رسید آن امر وبال گردنش می شود و چه بسا کسی امری از امور آخرت را که به او رسیده، مکروه بدارد، ولی به سبب آن سعادت مند گردد و در تحف العقول خبر همین جا به پایان می رسد.

عبارت «و لیمحص الله» تا آخر آیه، در سوره آل عمران است در باب ذکر جنگ احد که خداوند فرمود: «وَ تِلْکَ اَلْأَیّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النّاسِ وَ لِیَعْلَمَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا وَ یَتَّخِذَ مِنْکُمْ شُهَداءَ وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الظّالِمینَ وَ لِیُمَحِّصَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا»(1) {و ما این روزها(ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می گردانیم؛ (- و این خاصیّت زندگی دنیاست -) تا خدا، افرادی را که ایمان آورده اند، بداند (و شناخته شوند)؛ و خداوند از میان شما، شاهدانی بگیرد. و خدا ظالمان را دوست نمی دارد. و تا خداوند، افراد باایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند) } طبرسی رحمه الله فرموده: خداوند علت مصلحت گرداندن روزگار بین مردم را تبیین فرموده، یعنی علت این مصلحت آن است که خدا اهل ایمان را بیازماید. «وَ یَمْحَقَ الْکافِرینَ» {و کافران را به تدریج نابود سازد. } یعنی کافران را ناقص کند یا خدا گناهان مؤمنین را رها کند یا این که اهل ایمان را از ذنوب به سبب ابتلا نجات دهد و کافران را نیز به هنگام ابتلا به سبب گناهشان هلاک فرماید.

علامه مجلسی رحمه الله می فرماید: من می گویم: این وجه اخیر که طبرسی در تفسیر آیه فرمود با معنای خبر مناسبت بیشتری دارد تا استشهادی برای هر دو جزء(حرص و کراهت) باشد؛ زیرا کافران در غلبه بر مؤمنان حریص بودند و به غلبه رسیدند و همین سبب بدبختی آنان و افزایش عذابشان گردید و مؤمنان از مغلوب شدن کراهت داشتند و این شکست سبب زیادی سعادت و خالص شدن از گناهانشان گشت.

1- . آل عمران / 140 - 141

راغب گفته: اصل ریشه «محص» به معنای خالص کردن چیزی است از عیبی که در آن است؛ گفته می شود: «محصت الذهب و محصته» یعنی ناخالصی و کثافت را از طلا گرفتم و خدای متعال فرمود: «وَ لِيُمَحِّصَ اللّٰهُ الَّذينَ آمَنُوا» و تمحیص در این جا به معنای تزکیه و تطهیر است.

18. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: دنیا پشت کرده و می رود و آخرت رو کرده و می آید و هرکدام از آن ها فرزندانی دارند. پس شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید. هلا از بی رغبت تان در دنیا و راغبان در آخرت باشید. هلا بی رغبت تان در دنیا زمین را بستر خود و خاک را رختخواب و آب را عطر خود قرار داده و دل از دنیا بریده اند. هلا هر کس مشتاق بهشت است، شهوات را کنار گذارد و هر کس از آتش جهنم می ترسد از محرمات بازگردد. هر کس در دنیا زهد و بی رغبتی پیشه کند، دشواری ها برایش آسان شود. هلا برای خداوند بندگانی است که گویی اهل بهشت را در بهشت جاودان و اهل آتش را در آتش گرفتار دیده است. شر آن ها به دیگری نرسد و دلشان غمگین و شخصیتی با عفت هستند. نیازهایشان سبک و کم است. روزگار کوتاهی را صبر پیشه کرده و به آسایش طولانی آخرت گراییدند. پس در شب قدم هایشان برای عبادت در صف ایستاده و اشک بر صورتشان جاری است. به پروردگارشان پناه برده و در آزادی خود می کوشند. و در روز پس از حکیمان، دانشمندان، نیکان و پرهیزگاران هستند. همانند چوبی هستند که ترس از عبادت آن ها را تراشیده است. بیننده به آن ها نگریسته و می گوید: اینان بیمار هستند؛ ولی در واقع بیمار نیستند. یا می گویند: اینان دیوانه اند. به راستی که ترس بزرگی از یاد آتش جنهم و آنچه در آن است، در جان آن هاست.(1)

توضیح: عبارت «إن الدنیا قد ارتحلت» گفته می شود: «رحل و ارتحل» یعنی مشخص شد و پشت کرد و رفت و منظور از ادبار دنیا، گذشتن و از بین رفتن زمان های آن است. و مراد از إقبال آخرت، نزدیکی مرگ و آن نعمت ها یا

1- . کافی 2 : 132

عذاب های پس از مرگ است؛ پس دنیا و زندگی در آن به راکبی تشبیه شده که بر مرکب زندگی، سنگینی های زندگی را که همان لذات و شهوات و اموال و سایر متعلقات انسان است، بار کرده و مرگ به راکب دیگری تشبیه شده که بر مرکب های خود نعمت ها و عذاب های خود و وقایع پس از مرگ را حمل نموده؛ پس راکب اولی روز به روز و ساعت به ساعت در رفتن و نابود شدن است و از انسان دور می شود و راکب دوم به سمت انسان در حرکت است و به او نزدیک تر می شود و عن قریب است که به او برسد. پس باید آدمی آماده رسیدن مرگ و رو به رو شدن با آن با عقاید حقه و اعمال صالح باشد.

و برای هر یک از دنیا و آخرت فرزندانی است. حضرت علیه السلام لفظ بنین را برای بندگان نسبت به دنیا و آخرت استعاره گرفته و به سبب علاقه به دنیا یا آخرت انسان ها را به فرزندان دنیا و آخرت تشبیه نموده از باب میل فرزند به پدر خود و اعتماد بچه شتر بر مادر خود و هر یک از فرزندان توقع منتفع شدن از یکی از والدین خود را دارند و هر یک شبیه به آن بوده و به خاطر آن خلق شده اند و هر یک از دنیا و آخرت را به پدر و مادر تشبیه فرمود به خاطر تأنیث آن دو یا آخرت را به پدر و دنیا را به مادر تشبیه فرمود به خاطر نقص دنیا و به خاطر مناسبت پدربزرگان به آخرت و مادر بزرگان به دنیا؛ پس گویا دنیا پرستان به منزله اولاد زنا هستند که پدری ندارند.

عبارت «فکونوا من ابناء الآخره» یعنی به خاطر بقای آخرت و خلوصی که در ذات آن است و به این خاطر که آخرت در وعده خود صادق است فرزند آخرت باشید و «لا تکونوا من ابناء الدنیا» یعنی به خاطر نابود شدن دنیا و کذب و فریب آن و این که لذات آن آمیخته به انواع آلام است فرزند دنیا نباشید. سپس حضرت علیه السلام اشاره فرمود که مقصود مجرد ترک دنیا و ترک عمل برای دنیا نیست؛ بلکه باید همراه با از بین بردن دوستی آن از قلب باشد که با عبارت «کونوا من الزاهدین» الخ، به آن اشاره فرمود.

«البساط» فِعال به معنای مفعول است؛ یعنی در عوض فرش های پهن شده در خانه ها به زمین اکتفا نمودند در فرضی که فرش جز از راه حرام یا شبهه فراهم

نمی شد و یا این که مطلقا به زمین اکتفا کردند و احتمال اول برای جمع بین اخبار مناسب تر است و همچنین در سایر موارد. و در صحاح بساط به معنای چیزی است که گسترده می شود و بَساط به فتح باء به معنای زمین وسیع است و عبارت «التراب فراشا» یعنی خاک را مفروش گرفتند یعنی خاک را در عوض لباس های نیکویی که با پنبه و غیر آن پر شده تا بر آن بخوابد؛ زیرا خاک از سایر اجزای زمین نرم تر است. «و الماء طیبا» به این خاطر آب را عطر خود گرفتند که منفعت عمده عطر دفع بوهای بد است و این بوها با شستشوی با آب دفع می شود. و این که برخی گفته اند: مراد این است که زاهدان به جای شربت های لذیذ از نوشیدن آب لذت می برند چرا که اصل طیب به معنای لذت است، چنانچه در قاموس به آن تصریح شده، بعید به نظر می رسد.

«قرضوا من الدنیا تقریضا» بنا بر این که به صیغه مفعول و از باب تفعل خوانده شود از «قرض» گرفته شده که به معنای قطع است و باب تفعیل مبالغه را می رساند و گفته شده: قرض به معنای تجاوز است و از عبارت «قرضت الوادی» یعنی از آن بیابان عبور نمودم، گرفته شده و یا قرض به معنای عدول است و از عبارت «قرضت المکان» یعنی از آن مکان عبور کردم، گرفته شده و در نهج البلاغه دارد: سپس دنیا را به شدت از خود بریدند.

عبارت «سلا عن الشهوات» یعنی شهوات را فراموش و ترک نمود و در قاموس آمده «سلاه و سلا عنه» بر وزن دعاه و رضیه است و مصدر آن سلوا و سلوا و سلوانا و سلیا بوده و به معنای این است که آن چیز را فراموش کرد و «أسلاه عنه فتسلی» نیز استعمال دارد. «عن المحرمات» و در برخی نسخه ها «عن الحرمات» دارد که جمع حرمت است مثل غرفات که جع غرفه است. «هانت علیه المصائب» به این دلیل که مصائب به از دست رفتن امور دنیوی برگشت می کند و کسی که در دنیا زاهد باشد، از دست رفتن دنیا برای او آسان است.

عبارت «کمن رأی» یعنی از نظر یقین به درجه دیدن عینی رسیدند، چنانچه در باب یقین گذشت. «مخلّدین» یعنی گویا خلودشان دیده می شود یا این که آنان را می بیند با این که علم به خلودشان دارد و برخی از اهل ض «مخلِدین» بر وزن اسم

فاعل از باب افعال خوانده مانند این که گفته می شود: «أخلد الیه» یعنی به او میل پیدا کرد و بعید بودن این احتمال واضح است.

عبارت «وقلوبهم محزونه» یعنی به خاطر اندوه آخرت و ترس از کوتاهی کردن و عدم علم به عاقبت امرشان. «انفسهم عفیفه» یعنی از محرمات و شبهات عفت دارند و «حوائجهم خفیفه» به خاطر این که در دنیا بر قدر ضرورت آن اکتفا کرده اند. «صبروا ایاما قلیله» یعنی در ایام کوتاه عمرشان که در برابر ایام آخرت کوتاه است، بردباری نموده اند؛ در آن بر فقر و ضرر و مشقت انجام طاعات و ترک محرمات و آزار ظالمان و مخالفانشان صبر کرده اند. «فصاروا بعقبی راحه طویله» در قاموس گفته: عقبی به معنای جزای کار است و راغب گفته: عقب و عقبی مخصوص ثواب هستند مانند آیه «خیر ثوابا و خیر عقباً»(1) {برترین

ثواب، و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد} و فرمود: «أُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدّارِ.»(2) {پایان

نیک سرای دیگر، از آن آن هاست.} و آیه «فنعم عقبی الدار.»(3) {چه نیکوست سرانجام آن سرا(ی جاویدان)!} و کلمه عاقبت اگر مطلق استعمال شود، مخصوص ثواب است مانند آیه «والعاقبهُ للمتقین.»(4) {و

سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است!»} و اگر چیزی به عاقبت اضافه شود، گاهی در عقوبت بد نیز استعمال می شود مانند: «ثم کان عاقبه الذین اساوؤا السوآی.»(5) {سپس

سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند} پایان کلام صاحب قاموس.

علامه مجلسی می فرماید: من می گویم: کلمه «عقبی» غالبا در ثواب استعمال می شود و در عقاب نیز گاهی استعمال می شود مانند آیه «تِلْکَ عُقْبَی الَّذینَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَی الْکافِرینَ النّارُ.»(6) {این سرانجام کسانی است که پرهیزگاری پیشه کردند؛ و

1- . کهف / 44
2- . رعد / 22

3- . رعد / 24
4- . اعراف / 128
5- . روم / 10
6- . رعد / 35

سرانجام کافران، آتش است! } و مانند آیه «و لا یخاف عقباها.»(1) {از

سرانجام آن باکی ندارد} و بیضاوی درباره آیه «أُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدَّارِ.»(2)

گفته: یعنی عاقبت دنیا و آنچه سزاوار است که سرانجام اهل آن باشد که همان بهشت است و درباره آیه «تلک عقبی الذین اتقوا» گفته: یعنی سرانجام اینان و انتهای کارشان بهشت وصف شده است و درباره آیه «وَ سَیَعْلَمُ الْکُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَی الدَّارِ.»(3) {و

به زودی کفّار می دانند سرانجام (نیک و بد) در سرای دیگر از آن کیست!} گفته: لام دلالت دارد بر این که مراد از عقبی عاقبتی ستوده است. پایان کلام بیضاوی. و باء در عبارت «بعقبی» یا به معنای «الی» است یا به معنای «مع» و اضافه کردن کلمه راحت به عقبی، اضافه بیانیّه است و احتمال غیر بیان نیز می رود و در فقه الرضا آمده «فصارت لهم العقبی راحه طویله».

در عبارت «و اما اللیل» ظاهرا لیل منصوب است بنا بر این که ظرف باشد و گفته شوده: محتمل است مرفوع باشد، بنا بر این که مبتدا باشد و اختصاص دادن عبادت به شب، به این علت است که عبادت در آن سخت تر است و به قربت به خدا نزدیک تر است و حضور قلب در آن بیشتر است، چنانچه خداوند فرمود: «إِنَّ ناشِئَهَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قیلاً.»(4) {مسلّماً

نماز و عبادت شبانه پابرجاتر و با استقامت تر است!} عبارت «فصافون اقدامهم» یعنی برای نماز و این عبارت دلالت دارد بر استحباب صاف بودن قدم ها در نماز، به گونه ای که یکی از دیگری به قبله نزدیک تر نباشد یا فاصله بین دو پا از انگشتان تا پاشنه مساوی باشد و اولی واضح تر است و این عبارت دلالت دارد بر استحباب زاری و گریه در نماز شب. و در قاموس در مورد عبارت «جأر» بر وزن منع که مصدر آن «جأراً و جؤاراً» است به معنای بلند کردن صدا به دعا و تضرع و یاری طلبیدن از خداست. عبارت «فی فکاک رقبتهم» یعنی آزادی از آتش جهنم. «کأنّهم القداح» در قاموس گفته: «بری

1- . شمس / 15
2- . رعد / 22
3- . رعد / 42
4- . مزمل / 6

السهم يبريه بريا و ابتراه» يعنى تير را تراشيد و «براه السفر يبريه بريا» يعنى سفر او را لاغر كرد و «من العباده» يا متعلق به «براهم» يعنى خوف آنان را تراش داده است به وسيله عبادت يعنى ترس آنان را وادار به عبادت و كثرت انجام آنان نموده و يا «من العباده» متعلق است به عبارت «كأنهم القداح» كه رجوع به معناى اول مى كند و بنا بر هر دو تقدير كه من به معناى سببيت يا عليت باشد. «أو» متعلق به خوف است يعنى از شدت كمى عبادت و احتمال اول ظاهر تر است.

عبارت «فيقول مرضى» يعنى بيننده آنان را مريض مى انگارد به خاطر زردى چهره هايشان و لاغرى اندامشان و حضرت مى فرمايند: گمان بيننده خطاست؛ و مى فرمايد: «و ما بالقوم من مرض» بلكه اين قوم سالم هستند از بيمارى هاى نفسانى و امراض قلبى. «ام خولطوا» يعنى بيننده مى گويد: اينان دچار سبک مغزى شده اند و محتمل است كه عبارت «مرضى» استفهامى باشد و عبارت «ام خولطوا» نيز معادل آن و استفهامى باشد كه حضرت در اثناى كلام بيننده سؤال كننده متعرض جواب او نيز شده اند.

و حاصل معنا اين كه آن ها وقتى از شدت اشتغال به محبت و عبادت خدا و دورى گزيدنشان از عوام مردم و مباينت بين حالات و گفتار و مردم با حالات و گفتار ايشان، و اين كه مردم چيزهايى از اينان مى شنوند كه فوق قدرت ادراک و عقول ايشان است، گاهى آنان را به امراض جسمانى و گاهى به مرض روحانى كه همان ديوانگى و اختلاط عقل به تباه كننده عقل است نسبت مى دهند. پس حضرت مرض جسمانى را مطلقا نفى فرمود و از بيمارى روحى هم جواب داد كه بله اينان دچار اختلاط عقل شده اند، اما نه اين كه عقلشان به چيزى مشوب شود كه آن را تباه سازد، بلكه به چيزى مشوب شده كه عقلشان را كامل مى كند كه همان ترس از جهنم و دوستى خداى پادشاه آمرزنده است.

19. كافى: امام صادق عليه السلام فرمود: هر كس در دنيا زهد پيشه كند، خداوند متعال حكمت را در دلش جاى داده و زبانش را به آن گويا ساخته و او را

ص: 72

به عیوب دنیا و درد و درمانش بینا ساخته و از دنیا به سلامت به بهشت بیرونش آورد.(1)

توضیح: در کتاب «المغرب» گفته: «زهد فی الشیء و عن الشیء زهدا و زهادةً» یعنی از آن چیز رویگردان شد و آن را نخواست و کسی که بین «زهد فیه» و «زهد عنه» فرق بگذارد اشتباه کرده و در عده الداعی گفته:

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام در خصوص تفسیر زهد پرسید. پس جبرئیل علیه السلام گفت: زاهد کسی است که آن کس را که خالقش دوست می دارد، دوست بدارد و آن کس را که خالقش دشمن می دارد، دشمن بدارد و از حلال دنیا نیز دوری می کند و به حرام آن نیز التفاتی ندارد؛ زیرا حلال دنیا حساب دارد و حرام آن عقاب دارد و زاهد به تمام اهل اسلام رحمت دارد، به همان صورت که به خود رحمت دارد و از سخن گفتن درباره اموری که به او مربوط نیست دوری می کند، به همان صورت که از کلام حرام دوری می کند به همان صورت که از خوردن مرداری که بوی بد آن زیاد شده اجتناب می کند، از پرخوری نیز اجتناب می کند و از مال فناپذیر دنیا و زینت های آن دوری می کند، به همان صورت که از آتش اجتناب می کند که او را فرا بگیرد و زاهد کسی است که آرزوی او کم است و اجلش مقابل چشم اوست.

و حکمت عبارت است از علوم حقیقی که مقرون با عمل باشد یا منظور علوم ربانی است که از خدای متعال بعد از عمل به طاعت او افاضه می شود و تحقیق در خصوص حکمت در کتاب عقل و غیر آن گذشت.

راغب می گوید: حکمت عبارت است از رسیدن به حقیقت با علم و عقل؛ پس حکمتِ خدای متعال به معنای شناخت اشیا و به وجود آوردن آن در نهایت استحکام است و حکمت انسان عبارت است از شناخت موجودات و انجام کارهای نیک و این همان وصفی است که لقمان در آیه شریفه به آن متصف شده که فرمود:

1- . کافی 2 : 128

«و لقد آتینا لقمان الحکمه.»(1) {ما به لقمان حکت عطا کردیم } و خداوند با این وصف حکمت به تمام معانی آن تنبّه داد. پایان کلام راغب.

«داءها و دواءها» گویا بدل اشتمال از عیوب است یعنی مراد از بصیرت به عیوب این است که خداوند دردهای دنیوی از قبیل انجام محرمات و صفات مذمومی را که متفرع بر دنیادوستی است، به او بشناساند و علاج آن دردها از قبیل تفکرات صحیح و مواعظ نیک و انجام طاعات و ریاضات و جهاد با نفس در ترک شهوات را نیز بشناساند؛ گویا این گونه گفته شود: حدّ شناخت امراض این است که بداند مرض از چه طریقی به وجود می آید و ریشه آن و کیفیت معالجه آن را بشناسد یا گفته شود: دنیا بر دو قسم است: دنیای در حد کفاف که سبب تحصیل آخرت است و دنیای ملعون؛ پس وقتی عیوب دنیا بیان می شود، آن را مفصلا بیان کند و تبیین نماید که بخشی از دنیا درد و قسمی از آن دواء است.

و گفته شده: «داءها و دواءها» مجرور بوده و بدل بعض برای دنیا باشد؛ پس منظور از عیوبی که دواء دنیا هستند، شدت و صعوبت آن دواها بر نفس است و چه بسا «دواها» با الف مقصوره خوانده شود به معنای احمق، یعنی کسی که مبتلا به حب دنیاست احمق است و بعید بودن این قرائت مخفی نیست. و «اخرجه من الدنیا سالما» یعنی از عیوب و معاصی سالم می ماند. «الی دار السلام» یعنی به سمت بهشتی که هر کس داخل آن شود، از تمام سختی ها و دردها سالم می ماند.

20. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: تمام خیر در خانه ای قرار داده شده و کلید آن بی رغبتی نسبت به دنیاست. سپس فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انسان تا زمانی که از کسی که دنیا را می خورد، باکی نداشته باشد، شیرینی ایمان را در دلش نیابد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: بر دل های شما حرام است شیرینی ایمان را بچشند، مگر نسبت به دنیا بی رغبت شوند.(2)

توضیح: «جعل الخیر کله» الخ، یعنی وقتی زهد در دنیا سبب حصول تمام سعادات علمی و عملی است، حضرت آن کمالات را به کالاهایی که در یک خانه

1- . لقمان / 12
2- . كافى 2 : 128

جمع شده تشبیه فرمود و زهد را به کلید آن خانه تشبیه کرد. عبارت «لا یجد الرجل» الخ، حضرت ایمان را به چیز شیرینی تشبیه فرمود با این وجه شبه که طبع سلیم به آن متمایل است و با استعاره ای مکنیه و تخییلیه شیرینی را بر آن بار فرمود یا لفظ حلاوت را استعاره از آثار ایمان گرفت که روح از آن لذت می برد. «حتی لا یبالی من اکل الدنیا» ممکن است «مَن» اسم موصول و «أکل» فعل ماضی باشد و یا این که «مِن» حرف جر و «أکل» مصدر باشد. پس بنا بر احتمال اول، معنا این می شود که او به شؤون دنیا اعتنایی ندارد به گونه ای بر احدی نسبت به دنیا رشک نمی برد، و اگر تمام دنیا لقمه ای در دهان سگی باشد، به این سبب مغموم نمی شود و این لقمه را برای سگ زیاد نمی بیند و بنا بر معنای دوم نیز یا معنا به همین مضمون است یا این است که اعتنایی به خوردن در دنیا و تصرف در آن ندارد.

21. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: از جمله یاورترین اخلاق نسبت به دین، بی رغبتی نسبت به دنیا است.(1)

توضیح: «ان من اعون الاخلاق» الخ، سبب این است که اشتغال در دنیا و صرف فکر در راه های تحصیل دنیا و طرق ضبط آن و رفع موانع از آن مانع بزرگی از فراغ دل نسبت به امور دینی است و تفکر در دنیا و بلکه دوستی آن با دوستی خدای متعال و طاعت او و طلب آخرت، جمع نمی شود؛ چنانچه روایت شده که دنیا و آخرت دو هَوو (دو زوجه یک مرد) هستند؛ زیرا میل به یکی به دیگری ضرر می زند.

22. کافی: مردی از علی بن حسین علیهما السلام در باره زهد پرسید. فرمود: ده چیز است، بالاترین درجه زهد، پایین ترین درجه اجتناب از گناهان (ورع) است و بالاترین درجه ورع، پایین ترین درجه یقین است و بالاترین درجه یقین، پایین ترین درجه رضایت است. همانا، تمامی زهد در آیه ای از کتاب خداوند عز و جل آمده است: «لِكَيْلا تَأْسَوا عَلى مَا فَاتَكُمْ ولا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»(2) {تا بر آنچه از

1- . کافی 2 : 128
2- . حدید / 23

دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید }.(1)

توضیح: صدر این روایت در باب رضا به قضای الهی گذشت تا عبارت «إلّا أن الزهد» و در آن جا بود که زهد ده جزء است و برخی از شراح اجزای ده گانه زهد را به اعتبار ترک دوستی ده چیز قرار داده است: مال و اولاد و لباس و طعام و زن و خانه و مرکب و انتقام از دشمن و حکومت و حب شهرت به خیر و این تکلفی است که نیازی به آن نیست. و آیات در سوره حدید به این صورت است: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زينَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكاثُرٌ فِى الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ.»(2) {بدانید

زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمّل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است. } تا آنجا که فرمود: « وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُورِ» {زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست!} سپس خدای متعال فرمود: «ما أَصابَ مِنْ مُصيبَةٍ فِى الْأَرْضِ وَ لا فى أَنْفُسِكُمْ إِلاَّ فى كِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسيرٌ. لِكَيْلا تَأْسَوْا»(3) {هیچ

مصیبتی (ناخواسته) در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر اینکه همه آن ها قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است؛ و این امر برای خدا آسان است! این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید. } مفسرین گفته اند: یعنی این مطلب را در کتابی نوشته ایم. «لکیلا تأسوا» یعنی برای این که محزون نشوید. «علی ما فاتکم» یعنی نعمت های دنیا که از دست شما رفته. «و لا تفرحوا بما آتاکم» یعنی بر آنچه از دنیا به شما اعطا فرموده. و طبرسی رحمه الله فرموده: و آنچه موجب منتفی شدن حزن و شادی از این می شود این است که انسان وقتی دانست که آنچه از دست او می رود، خدای تعالی در آخرت عوض آن را ضمانت می کند، سزاوار نیست که برای آن محزون گردد و وقتی بداند آنچه از دنیا به او رسیده، مکلف به شکر آن و ادای حقوق واجب آن است، سزاوار نیست که شاد گردد و نیز وقتی بداند که چیزی

1- . کافی 2 : 128

2- . حديد / 20
3- . حديد / 22 - 23

از دنیا باقی نمی ماند، سزاوار نیست که بر آن اهتمام فراوان ورزد؛ بلکه شایسته است که به امر آخرت اهتمام ورزد که دوام دارد و از بین نمی رود. پایان کلام طبرسی.

و مخفی نیست که این دو وجه مذکور بر تعلیلی که در آیه ذکر شد، منطبق نمی گردد، مگر این که گفته شود این امور نیز از امور نوشته شده و مکتوب است. و به همین جهت غیر طبرسی از مفسران گفته اند: علت آن است که کسی که بداند همه امور در تقدیر الهی جای دارد، امر بر او آسان می شود.

و برخی از فضلا گفته اند: این تعلیلی است برای سه آیه قبل از آن که فرمود: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْو.»(1) {بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است} و این به حسب معنا وجه نیکویی است و بدین ترتیب در تعلیل تکلفی نیست ولی از حیث لفظی بعید به نظر می رسد، اگر چه این آیات به حسب معنایی به هم متصل و سیاقشان برای امر واحدی است و در کتاب امامت وجه دیگری برای تأویل آیه گذشت و آن این بود که این آیه درباره اهل بیت علیهم السلام نازل شده و ما آن را در آنجا تبیین نمودیم.

و بیضاوی گفته: مراد از این آیه نفی حزنی است که مانع از تسلیم امر خدا بشود و نفی شادمانی است که موجب سرمستی و تکبر گردد و خدا هیچ متکبر فخر فروشی را دوست نمی دارد؛ زیرا کم هستند کسانی که در حال سرور و اندوه ثابت قدم بدارد. پایان کلام بیضاوی.

و در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: تمام زهد بین دو کلمه در قرآن است. خدای سبحان فرمود: « لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُم.»(2) {این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید.} پس هر کس که بر گذشته اندوه نخورد و به آینده نیز شادمان نباشد، هر دو طرف زهد را گرفته است.

1- . حدید / 20
2- . حدید / 23

23. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر دلی که در آن شک یا شرک باشد ساقط است و آنان به دنیا بی رغبت شدند برای این که دل هایشان برای آخرت آماده گردد.(1)

24. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: نشانه مشتاق به پاداش آخرت، بی رغبتی اوست نسبت به زیبایی زودگذر دنیاست. اما بی رغبتی زاهد در این دنیا از آنچه خداوند برایش قسمت کرده، کم نمی کند اگرچه او بی رغبت باشد و حرص حریص هم بر زیبایی زودگذر دنیا چیز بیشتری در دنیا به او نمی رساند، اگرچه حرص ورزد. پس مغبون کسی است که از بهره آخرت محروم شود.(2)

توضیح: «إن علامه الراغب» اشاره است به آنچه دانستی که دنیا و آخرت دو همسر یک مرد هستند و اجتماع دوستی آن دو در یک قلب ممکن نیست؛ پس کسی که به یکی از دنیا یا آخرت رغبت ورزد، ناچار از دیگری بی میل است و این که حضرت سخن از دسترسی زود به میان آورد به این دلیل که همین دسترسی فوری است که موجب می شود مردم غالبا دنیا را بر ثواب آخرت که دیرهنگام است، برگزینند یا به این خاطر که در دسترس بودن دلالت بر عدم ثبات دنیا دارد. و گفته شده به این خاطر است که زیبایی دنیا که متعلق به آینده ای است که زمان دارد و متاخر است، مانند آن مقداری که انسان برای تحصیل آنچه در آخرت نافع است، به آن نیاز دارد و این منافاتی با رغبت و میل به ثواب آخرت ندارد و بلکه یاوری بر حصول آن ثواب است. و مراد از «زهره الدنیا» سرور دنیا یا شکفتگی آن یا متاع دنیاست و این از باب تشبیه متاع دنیا به شکوفه گیاهان است زیرا از حیث ثبات، کمترین مقدار زمانی را ثبات دارد و این اشاره است به آیه «وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا لِنَفْتِنَهُمْ فيهِ وَ رِزْقُ رَبِّکَ خَيْرٌ وَ أَبْقى.»(3) {و

هرگز چشمان خود را به نعمت های مادّی، که به گروه هایی از آنان داده ایم، میفکن!

1- . کافی 2 : 129
2- . کافی 2 : 129
3- . طه / 131

اینها شکوفه های زندگی دنیاست؛ تا آنان را در آن بیازماییم؛ و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است!} در قاموس گفته: «الزهره» که گاهی هاء آن متحرک نیز می شود گیاه و شکوفه آن یا شکوفه زردرنگ آن است و زهره نسبت به دنیا بهجت و شکفتگی و نیکویی آن است. پایان کلام صاحب قاموس. عبارت «فی هذه الدنیا» اشاره کردن به دنیا برای تحقیر آن است. «و إن زهد» یعنی اگر چه در زهد تلاش فراوانی کند و همچنین معنا می شود عبارت «و إن حرص» یا این که مراد از «و إن زهد» یعنی اگر چه تلاش کند که دنیا را از خود منصرف کند و «و إن حرص» یعنی اگر چه در به دست آوردن دنیا تلاش فراوان کند. پس مراد از زهد و حرص اولی، زهد و حرص قلبی و در دومی زهد و حرص جسمی می باشد.

حاصل معنا این که روزی برای هر کس مقدر است، اگر چه رسیدن به این روزی مشروط است به مقداری سعی بر طبق امری که شارع فرموده، به شرطی که افراط نکند که مانع او از اطاعت شود و با ترک سعی مطلق، کوتاهی زیادی رخ نمی دهد و کثرت سعی دخلی به کثرت رزق ندارد. پس کسی که در راه سعی برای رزق طاعات را ترک کند و مرتکب محرمات شود از ثواب آخرت محروم می گردد و روزی او در دنیا افزون نمی شود؛ پس او خسران زده است و بنا بر این قول که مقدار روزی هر کس مشخص و معین است، و با سعی و تلاش بیشتر نمی گردد و با ترک سعی کم نمی شود، بنا بر این قول که روزی مقدر واجب بر خدای متعال به همان مقدار ضرورت است و با کسب و تلاش بیشتر می گردد. بنا بر این مبانی این روایت احتیاج به تأویلی بعید دارد و کلام در این خصوص در محل آن خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

25. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: چیزی از دنیا پیامبرخدا صلی الله علیه و آله را به خود جلب نمی کرد، مگر آنکه نسبت آن گرسنه و ترسان بود.(1)

توضیح: «إلّا أن یکون فیها» استثنا منقطع است و ممکن است متصل باشد. «جائعا» یعنی به سبب روزه یا دیگران را بر خود مقدم داشتن یا به این خاطر که

1- . کافی 2 : 129

گرسنگی موجب قرب به خدای متعال است به خلاف سیری که موجب دوری است، مضافا بر این که در گرسنگی اضطراری و صبر بر آن و رضا به قضای خدای سبحان، برای مقربان لذت بخش است. «خائفا» یعنی هراسان از عذاب آخرت یا و نیز از دشمن در امر جهاد؛ یا به این خاطر که گزند در دنیا مطلقا موجب سرور در آخرت است و ما مفصلاً در خصوص گرسنگی و قناعت و تواضع آن حضرت صلی الله علیه و آله در خوراک و پوشاک و مجلس و سایر احوال ایشان در جلد ششم سخن گفتیم.

26. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله غمگین بیرون رفت. پس فرشته ای که کلیدهای گنج های زمین نزدش بود بر ایشان وارد شد و گفت: ای محمد! این کلیدهای گنج های دنیاست. پروردگارت می فرماید: باز کن و هر آنچه می خواهی از آن ها بگیر، بدون اینکه چیزی نزد من کاسته شود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دنیا خانه کسی است که خانه ندارد و کسی که عقل ندارد برای دنیا جمع می کند. فرشته گفت: به خدایی که تو را به حق مبعوث نمود، این سخن را در هنگامی که این کلیدها به من داده شد، از فرشته ای شنیدم که در آسمان چهارم بود.(1)

توضیح: «خرج النبی» یعنی پیامبر از خانه خارج شد یا برای یکی از غزوات خارج شد. «و هو محزون» شاید حزن آن حضرت صلی الله علیه و آله به خاطر ضعف مسلمانان و عدم رواج یافتن دین و قوت مشرکان و کمی اسباب جهاد بود. «من غیر أن تنقص» فعل مضارع مجهول است. جوهری گفته: «نقص الشیء و نقصته أنا» گاهی متعدی و گاهی لازم استعمال می شود. پایان کلام جوهری. و ممکن است این فعل به صورت معلوم خوانده شود که ضمیر مستتر به «مفاتیح» بر می گردد و در برخی نسخه ها فعل به صیغه غایب است یعنی این که تو چیزی از آن بگیری موجب نقصان منزلت و درجه ای می شود که نزد من داری. «من لا دار له» یعنی کسی که در آخرت خانه ای ندارد؛ پس معنا این می شود که کسی که همت می کند برای جمع دنیا

1- . کافی 2 : 129

و آباد کردن آن، در آخرت خانه ای ندارد یا این گونه معنا می شود که کسی دنیا را بر می گزیند که ایمان ندارد که در آخرت خانه ای دارد یا کسی که اصلا خانه ای ندارد، دنیا را بر می گزیند؛ زیرا دار آخرت را از دست داد و دار دنیا نیز برای او باقی نمی ماند. «لها» یعنی برای دنیا و عیش در آن کسی که عقل ندارد اموال و اسباب را جمع می کند؛ زیرا عاقل چیز فانی را بر چیز باقی ترجیح نمی دهد و چه بسا «یُجمِع» از باب افعال خوانده شود که به معنای عزم و اهتمام است. در قاموس آمده: «إجماع» به معنای اتفاق است «صرّ أخلاف الناقه» یعنی پستان های شتر را جمع کرد و امر را بعد از متفرق شدن آن جمع کرد و إعداد و إیباس و إیناس و سوق همه شتران و عزم بر امر «أجمعت الامر و علی الامر و الامر مجمع.» پایان کلام صاحب قاموس.

27. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر بزغاله مرده ای که گوشش بریده شده بود و در زباله دان افتاده بود گذر کردند. ایشان به اصحاب فرمود: این مردار به چه می ارزد؟ اصحاب گفتند: اگر زنده بود شاید به یک درهم نیز نمی ارزید. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدایی که جانم در دست اوست، دنیا نزد خداوند از این بزغاله نزد صاحبش کم ارزش تر است.(1)

توضیح: در نهایه در خصوص این روایت گفته: «مرّ بجدی أسکّ» یعنی حضرت از کنار بزغاله ای عبور کردکه دو گوش آن بریده شده بود. و در قاموس گفته: «السکک» به تحریک سین و میم کَری و کوچکی گوش و چسبیدن آن به سر و کم بودن بلندای آن یا به معنای کوچکی حفره گوش و تنگی سوراخ آن که در انسان و غیر آن است. «سککت یا جدی» که أسکّ و سکاء است.

و مسلم در صحیح خود این حدیث را از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله از بازاری عبور کردند و از کنار بزغاله مرده گوش بریده ای گذشتند و آن را برداشتند و گوشش را گرفتند و فرمودند: کدام یک از شما دوست دارد که به إزای یک درهم این بزغاله از آن او باشد؟ پس گفتند: ما

1- . کافی 2 : 129

را به این چه کار؟ ما نمی خواهیم که این بزغاله از آن ما باشد. حضرت فرمود: دوست دارید این برای شما باشد؟ گفتند: به خدا قسم اگر زنده بود نیز گوش بریده او عیبی در او محسوب می شد؛ زیرا این حیوان گوش بریده است! چه رسد به این که الآن مرده است! حضرت فرمود: به خدا قسم دنیا نزد خدا از این بزغاله برای شما خوارتر است.

و «مزبله» به فتح باء و ضمه آن، از حیث لغت موضعی است که در آن زبل که همان سرگین است افکنده می شود.

28. کافی: عبدالله بن قاسم می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند خیر بنده ای را بخواهد، او را نسبت به دنیا بی رغبت می کند و نسبت به دین آگاهش می نماید و او را به عیوبش بینا می کند و به هر کس این فضلیت ها عطا شود، خیر دنیا و آخرت به او عطا شده است. و فرمود: هیچ کس حق را از دری بهتر از درِ زهد در دنیا نخواسته است. و این بر خلاف آن چیزی است که دشمنان حق می طلبند. گفتم: فدایت شوم! آن ها از چه راهی می طلبند؟ فرمود: از رغبت به دنیا؛ و فرمود: آیا شخص صابر کریمی وجود ندارد؟ به راستی این دنیا روزگار کوتاهی است، جز این که بر شما حرام است که طعم ایمان را بچشید، تا این که در دنیا زهد پیشه کنید.

- گوید: و شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که مومن خود را از دنیا خالی سازد، مقامش بالا رفته و شیرینی دوستی خداوند را می یابد و در نزد اهل دنیا به دیوانگان شبیه است. به گروه مومنان شیرینی دوستی خداوند آمیخته و در نتیجه به غیر خداوند مشغول نگردیده اند.

گوید: و شنیدم که فرمود: دل هرگاه صاف شود زمین برایش تنگ شده تا بالا رود.(1)

توضیح: «و بصره عیوبها» یعنی عیوب دنیا. «و من اوتیهنَّ» یعنی آن خصال سه گانه به او داده شود و در این جمله اشاره است به این که این خصلت ها جز به

1- . کافی 2 : 130

توفیق الهی میسر نمی شود. «فقد اوتی» گویا اشاره دارد به آیه: «وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثیراً.»(1) {و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است. } پس حکمت عبارت است از علم به اصول دین و فروع آن و علم به عیوب دنیا و زهد در آن. «لم یطلب احد الحق» یعنی کسی دین را طلب نکرد. «بباب» یعنی به سبب و وسیله ای افضل از ترک دنیا؛ چرا که انگیزه انتخاب باطل با وجود وضوحی که حق دارد جیزی نیست مگر حب دنیا که غالبا دوستی دنیا با اهل باطل وجود دارد.

و می توان معنای کلمه حق را در این عبارت نسبت به هر حکم و مسأله ای تعمیم داد؛ زیرا اهداف دنیوی چشم دل را از حق کور می کند و یا این که منظور از حق، پروردگار متعال باشد یعنی قرب و وصال او. «و هو» یعنی زهد ضد آن چیزی است که دشمنان حقیقت آن را طلب می کنند و «مما ذا» طلب بیان آن چیزی است که دشمنان حقیقت می جویند؛ پس در نتیجه حضرت علیه السلام با عبارت «من الرغبه فیها» جواب سائل را تبیین می فرماید؛ و رغبت اگر چه عین طلب است، ولی این که رغبت را مطلوب آنان قرار داد، از باب مبالغه است؛ و ممکن است «ما» در عبارت «ما طلب» مصدریه باشد که در این صورت «مما» برای بیان است و نه برای تعلیل، چنانچه خواهد آمد.

و محتمل است ضمیر «هو» به حق برگردد؛ یعنی حق ضدّ مطلوب دشمنان حق است، پس در نتیجه «من» در عبارت «مما» برای تعلیل است و «ماذا» برای استفهام، و معنا چنین می شود که برای چه ضدّ حق مطلوب آنان گشته، حضرت در پاسخ می فرماید: به خاطر رغبتی که به دنیا دارند و گفته شده: یعنی از چه دشمنان حق مطلوب خود را می طلبند؟

همزه در «ألا» برای استفهام است و «لا» برای نفی است و «من» زائده است برای عموم نفی و معنا این است که آیا هیچ شخص بردبار و کریم النفسی پیدا نمی شود که بر دنیا و نداری و سختی آن صبر کند و در آن زهد پیشه کند و برخی

1- . بقره / 269

شرّاح «صبار» به کسر صاد و تخفیف باء و مصدر باب مفاعله است و مضاف است به کریم و برخی «الّا» را به تشدید خوانده اند و این استثناست از رغبت در دنیا. یعنی مگر این که رغبت در آن از جانب شخص بردبار کریمی باشد که دنیا را از طریق حلال طلب کند و بر حرام و اخراج حقوق مالی و یاری فقرا صبر کند؛ زیرا رغبت در این دنیا فقط به خاطر آخرت است و اولین وجهی که معنا شد، ظاهرترین وجوه است.

سپس حضرت علیه السلام ترغیب به زهد فرمود و به دست آوردن آن را تسهیل نمود که فرمود: «فإنما هی» یعنی دنیا «أیام قلائل» که ایام عمر کوتاه است. پس صبر بر ترک شهوات و تحمل سختی ها در دنیا آسان و میسر است، مخصوصا وقتی این صبر مستلزم راحتی طولانی دائمی باشد. «ألا إنه» ألا حرف تنبیه است و حضرت حصول ایمان کامل در قلب را به گونه ای که اثر آن در جوارح ظاهر شود، تشبیه به ادراک طعم چیز لذیذی فرمود، با این که لذات روحانی از لذات جسمانی عظیم تر است.

عبارت «اذا تخلّی المؤمن من الدنیا» یعنی وقتی مؤمن نفس خود را از دوستی دنیا خالی کند و تعلق خود را از آن قطع کند یا خود را آسوده برای عبادت کند در حالی که از دنیا اجتناب کند و از آن رویگردان شود. در نهایه درباره این حدیث گفته: به این صورت که بگوید: من در برابر خدا تسلیم شده ام و فارغ البال گشته ام و «تخلّی» به معناب فارغ شدن است. گفته می شود: «تخلّی للعباده» که این کلمه باب تفعل از «خلوّ» است و مراد از آن تبرّی از شرک و گره زدن دل به ایمان است و گفته: «السموّ» به معنای علوّ است و «سما، یسمو، سموّا فهو سام» استعمال می شود و گفته می شود: «فلان یسمو إلی المعالی» یعنی فلانی به امور بلند دست انداخت، یعنی از حضیض نقص به اوج کمال رسید. پایان کلام جزری. یعنی میل پیدا کرد و به عالم ملکوت اوج گرفت و همت او از این که به عالم مادی، چرکین و آلوده گردد، مرتفع و بلند شد.

«کأنه قد خولط» در قاموس گفته: «خالطه مخالطه و خلاطاً» یعنی با آن چیز آمیخته و مشوب شد و «خِلاط» با کسر خاء به این معنا است که عقل شخص،

مشوب و دست خورده گردد و دیوانه شود. در نهایه درباره این حدیث گفته: مردم می پندارند که اینان دیوانه شده اند در حالی که دیوانه نشده اند بلکه اندوهی بزرگ با دل های ایشان آمیخته شده. گفته می شود: «خولط فلان فی قلبه» یعنی عقل و خردش مختلّ گردید. پس عبارت روایت که فرمود: «خولط» به این معناست و «خالط» به معنای ممازجت است و این بلند ترین درجات محبّان است که حبّ خدای متعال در دل هایشان مستقرّ شده و دوستی هر چیزی جز او از دلشان خارج گردیده و التفاتی به غیر خدای متعال ندارند و از معاشرت با عوام مردم می پرهیزند؛ زیرا حالات عوام مردم با حالات نورانی آنان متفاوت است؛ در نتیجه مردم او را کودن و دیوانه می دانند همان طور که انبیا علیهم السلام را نیز به همین سبب نسبت جنون می دادند.

«إن القلب إذا صفا» یعنی قلب که همان روح انسانی است، وقتی از عالم ملکوت بود و برای تحصیل کمالات و کسب سعادات به این عالم پست هبوط داده شده یا مبتلی به تعلق به بدن گردیده - چنانچه لباس نیز گاهی آلوده به بعضی کثافات می شود تا بعد از شستشو سفیدتر و پاک تر از قبل باشد - وقتی شقاوت را برگزید و به این علائق جسمانی و شهوات ظلمانی چنگ انداخت، ملحق به بهائم می شود و بلکه از بهائم نیز گمراه تر می گردد؛ ولی اگر به ریسمان شریعت حق تمسک کند و به وحی های الهی و ریاضات بدنی عمل کند تا دیده یقین برای او گشوده گردد و با آن دیده صحیح به دنیا و لذات آن بنگرد، دنیا را تنگ و تاریک و وحشتناک و خائن و مکار و رنگارنگ به انواع نجاسات معنوی و صفات پست می بیند؛ لذا از دنیا وحشت کرده و متوجه عالم اصلی خود می گردد و له آن متمایل می شود و به آن علاقه پیدا می کند و از علاقه مندان به این عالم دوری می کند و به متعلقین به عالم بالا انس می گیرد و به آنان ملحق می شود و زمین برای او تنگ می شود و همت او رفیع و بلند می گردد و جز به صعود به سدره المنتهی و جنه المأوی راضی نمی شود. پس اینان با این که در دنیا در کنار مردم هستند ولی ارواحشان متعلق به عالم بالاست و به سبب قرب به مولی طالب سعادت مندی هستند.

یا این گونه گفته شود: وقتی زمین بزرگ ترین اجزای زندگی انسان است و قوای ظاهری و باطنی او به خاطر کمال نسبتی که بین انسان و زمین است، بالطبع به زمین مایل است، انگیزه های او به زیبایی های دنیا حاضر و محرکات او به سمت لذائذ معنوی آشکار است؛ پس چه بسا به زمین مشغول شود و اخلاق و اعمال فاسد کسب کند تا به مقاصدش برسد، تا نفسش نیز تابع آن مقاصد گردد و به پیروی از آن خشنود شود و با عمل برای رسیدن به این پلیدی ها احساس خوشحالی کند و با شهوات کدر گردد و در لذات فرو رود و در نتیجه ماندن بر زمین را دوست بدارد و به زمین اعتماد و تکیه کند؛ اما وقتی آن قوای ظاهری را از خواهش هایش منع کند و آن ها را از هوس هایش باز دارد و آن ها را با چوب های شریعت تمرین دهد و با آداب طریقت مؤدب سازد تا بر آن هوس ها چیره گردد و آن ها را از کدورت هایش پاک کند و از لذات خبیثش تطهیر نماید، و به اخلاق فاضله و اعمال صالح و آداب نورانی و حالات پسندیده زینت شود، زمین برای او تنگ می گردد تا به عالم نور بالا رود و بالعیان عالم بالا را ببیند و با دیده عرفان به حق بنگرد و نور ایمان و یقینش افزوده می گردد و از همه دنیا و استقرار در زمین امتناع می ورزد. پس بدن او در این دنیاست ولی او در عالم اعلی است و به گونه ای می شود که حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر نبود اجل هایی که بر آنان نوشته شده، به قدر چشم بر هم زدنی ارواحشان در بدن هایشان نمی ماند. و به همین سبب مولای مؤمنان هنگام شهادت فرمود: به خدای کعبه قسم که رستگار شدم.

29. کافی: از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند: کدام عمل نزد خداوند عزوجل برتر است؟ حضرت فرمود: هیچ عملی پس از شناخت خداوند عزوجل و شناخت رسول خدا صلی الله علیه و آله، برتر از نفرت از دنیا نیست و این نفرت از دنیا شاخه های فراوانی دارد و گناه نیز شاخه هایی دارد. نخستین گناهی که بدان خداوند نافرمانی شد تکبر بود و آن گناه شیطان است در آن گاه که {سرکشی کرد و بزرگی فروخت و کفر ورزید }؛ و حرص که آن گناه آدم و حوّاست در آن گاه که خداوند عزوجل به آن دو فرمود: «کُلاَ مِنْ حَیْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ

فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»(1) {و

از هر جا که خواهید بخورید (ولی) به این درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران خواهید شد } و آن ها رو به چیزی گذاشتند که هیچ نیازی به آن نداشتند و این گونه این خصلت تا روز قیامت درون فرزندانشان راه یافت؛ چرا که بیشترین خواسته های فرزند آدم چیزی است که هیچ نیازی به آن ندارد. سپس حسد و آن گناه فرزند آدم است، در آن جا که به برادرش رشک ورزید و او را بکشت و از آن جا شاخه های زن دوستی و دنیا دوستی و مقام دوستی و رفاه دوستی و کلام دوستی و برتری و ثروت دوستی سر برآورد که هفت خصلت شد؛ و این هفت خصلت، همگی در دنیا دوستی جمع آمد. از این روست که پیامبران و دانایان پس از آگاهی از این امر گفته اند: دوستی دنیا سرچشمه همه گناهان است و دنیا دو گونه است: دنیایی که در حدّ بسندگی است و دنیایی که نفرین شده است.(2)

توضیح: «إن لذلک» یعنی برای بغض دنیا. «لشعبا» یعنی بغض و نفرت دنیا شاخه هایی از صفات حسنه و اعمال صالح دارد و این شاخه ها ضدّ شاخه های گناهان است؛ مثل تواضع که ضد کبر است و قناعت که ضد حرص است و رضا به آنچه خدا عطا کرده که ضد حسد است و در باب جنود عقل و جهل، ذکر اضداد گذشت و اینجا بخش عظیم آن یعنی معصیت آدم علیه السلام ذکر شد و معصیت آدم علیه السلام در نزد علمای امامیه مجاز است و نهی آدم از آن درخت، نهی تنزیهی بوده نه تحریمی. «فدخل ذلک» یعنی حرص یا گرفتن آنچه بدان نیاز ندارد. «و ذلک أن اکثر ما یطلب» حضرت تعبیر به أکثر فرمود از این باب که از طلب به قدر کفاف گزیری نیست. «فتشعّب من ذلک» یعنی از آن چیزی که مذکور شد که عبارت بود از کبر و حرص و حسد و اختصاص دادن مشار الیه «ذلک» به صرف حسد، از حیث معنا بعید به ذهن می رسد.

«حبّ النّساء» یعنی دوست داشتن زنان برای شهوت صرف نه برای اتباع سنت نبوی یا دوست داشتنی که به حرام یا شبهه منتهی گردد. و «حبّ الدنیا» یعنی دوستی زندگی دنیا و کراهت از مرگ تا منافاتی با اجتماع سایر دوستی های مذموم

1- . بقره / 35

2- . كافى 2 : 130

در «حب دنیا» نداشته باشد، اگر چه محتمل است که مراد اجتماع آن پنج دوستی باشد یا ظرفیت مجازی مقصود باشد. و «حبّ الریاسه» یعنی ریاستی که رئیس مستحق آن ریاست نباشد یا ریاست باطل یا ریاست به جهت صرف تسلط و غلبه بر دیگران. «حبّ الراحه» گویا خواب نیز داخل در دوستی راحتی است. «حبّ الکلام» یعنی سخن بی فایده یا سخن برای فخر فروشی و جدال بی جهت. «حبّ العلوّ» یعنی برتری در مجالس و یا اعم از مجالس و غیر آن. «حبّ الثروه» یعنی دوستی کثرت اموال و یا اعم از کثرت اموال و اولاد و بستگان و پیروان. و در کتاب محاسن از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: اولین عواملی که موجب نافرمانی خدا شد، شش چیز بود: حب دنیا، حب ریاست، حب طعام، حب زنان، حب خواب و حب راحتی.

عبارت «و العلماء» یعنی جانشینان انبیا یا اعم از جانشینان و غیر ایشان و سخن علما یا به سبب وحی است یا از روی علوم کامل ایشان؛ سپس وقتی این گمان تولید شد که ارتکاب هر کاری در دنیا مذموم است، حضرت علیه السلام دنیا را تقسیم نمود به دنیای در حد کفایت یعنی دنیایی که با آن به آخرت رسیده می شود و با آن رضایت پررودگار متعال تحصیل می شود یا دنیایی که در حد ضرورت و کفاف باشد و زائد بر این مقدار ملعون است، یعنی صاحب چنین دنیایی ملعون است. پس اسناد ملعون به دنیا مجازی است یا این که دنیا ملعون است، یعنی از خدا و خیر و سعادت دور است. در نهایه گفته: «البلاغ» یعنی آنچه به کمک آن به چیزی رسیده می شود که مطلوب است و در مصباح گفته: «البلغه» آن مقداری که به وسیله آن به زندگی رسیده می شود و نه بیشتر از آن. گفته می شود: «تبلّغ به» یعنی به آن اکتفا نمود و «فی هذا بلاغ و بلغه و تبلّغ» یعنی در همین مقدار کفایت است.

30. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در دنیاخواهی زیان به آخرت است و در آخرت خواهی زیان به دنیاست. پس به دنیا زیان رسانید که آن بیشتر سزاوار زیان رساندن است.[1]

1- . کافی 2 : 131

توضیح: این حدیث به این اشاره دارد که آن بخشی از دنیا مذموم است که به امر آخرت ضرر برساند؛ اما آن مقداری که به امر آخرت مضرّ نیست، مثل مقدار حاجت برای بقا و زندگانی، مذموم نیست و باید معنای دنیا و آن مقداری را که از آن مذموم است بیان کنیم؛ چرا که این امر بر بسیاری از مردم مشتبه شده. زیرا بسیاری از مردم امر حقی را دنیا می نامند و آن را مذمت می کنند و چیزی را که عین دنیای مذموم است می گیرند و آن را زهد می نامند و جاهلان را به اشتباه می اندازند.

بدان که دنیا بر چند معنا اطلاق می شود: اول: زندگی دنیا که به طور مطلق مذموم نیست و از اموری نیست که بغض و ترک آن واجب است؛ بلکه مذموم از زندگی دنیا این است که بقای در دنیا را برای انجام معاصی و امور باطل بخواهد، یا در دنیا آرزوهای دراز کند و بر دنیا اعتماد و تکیه کند و به همین خاطر توبه و طاعت را به تأخیر اندازد و مرگ را فراموش کند و به معصیت و لهو روی بیاورد، به این خیال که در آخر عمر و در وقت پیری توبه خواهد کرد و به همین خاطر اموال فراوانی را جمع می کند و ساختمان های بلند می سازد و به خاطر تعلق خاطر به اموالش و دوستی زنان و فرزندانش مرگ را ناپسند می دارد و از جنگ و کشته شدن در راه خدا بدش می آید، زیرا حب بقا دارد و یا روزه و شب زنده داری و مانند آن را ترک می کند تا سبب کوتاهی عمرش نشود.

حاصل سخن این که کسی که زندگی و بقا و عمر را به خاطر اغراض باطل دوست بدارد، این مذموم و ناپسند است و کسی که زندگی را برای طاعت خدا و کسب کمالات و تحصیل سعادت ها دوست بدارد، این دوستی ممدوح است و عین آخرت طلبی است و به همین جهت انبیا و اوصیا علیهم السلام، طالب طول عمر و بقای در دنیا بودند و سید الساجدین علیه السلام عرضه می دارد: «خدایا! مرا طول عمر بده، مادامی که عمر من مبذول در طاعت تو باشد و وقتی عمرم چراگاه شیطان شد، مرا به سوی خود قبض روح کن». و اگر بودن در دنیا به صلاح بندگان نبود، تا برای معاد خود ذخیره جمع کنند، خداوند ارواح مقدسه را در آن بدن های آلوده مستقر نمی ساخت و خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در این زمینه خواهد آمد و درباره آن خطبه ان شاء الله سخن خواهیم گفت.

دوم: معنای دوم دنیا، دینار و درهم و اموال و کالاهای دنیاست و این ها نیز به طور کلی ناپسند نیست؛ بلکه آن مقدرا از آن مذموم است که از حرام یا شبهه جمع شده باشد یا وسیله ای برای حرام و شبهه باشد و چیزی باشد که انسان را از ذکر خدا غافل و از عبادت خدا باز دارد؛ یا انسان به گونه ای آن را دوست بدارد که آن را در حقوق واجب و مستحب بر خود بذل ننماید و در راه های طاعت خدا خرج نکند، چنانچه خدای متعال جماعتی را مدح نمود و فرمود: «رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إِيتاءِ الزَّكاةِ.»(1) {مردانی که نه تجارت و نه معامله ای آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند. }

و خلاصه این که درهم و دیناری مذموم است که بر آن حرص ورزیده شود و محبوب باشد و دل را مشغول کند و در راه طاعت خدا به آن بخل ورزیده شود و وسیله دوری از خدا قرار گیرد؛ اما تحصیل درهم و دینار برای مصرف آن در خشنودی خدا و تحصیل آخرت با آن، از افضل عبادات است و موجب تحصیل سعادات می گردد.

و در حدیث صحیح السندی ابن ابی یعفور می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما دنیا را دوست می داریم! حضرت فرمود: می خواهی با دنیا چه کنی؟ عرض کردم: می خواهم ازدواج کنم و حج به جای بیاورم و بر عیال خود نفقه بدهم و به برادرانم خیر برسانم و صدقه بدهم! حضرت فرمود: این دوستی دنیا از دنیا نیست، بلکه از آخرت است.

و روایت شده: «چه چیز خوبی است که مال نیکو در دست بنده شایسته خدا باشد و چه خوب یاوری است دنیا برای آخرت» و برخی اخبار در این زمینه در ابواب مکاسب خواهد آمد، ان شاء الله.

سوم: بهره مندی از لذات دنیوی از مأکولات و نوشیدنی ها و پوشاک و ازدواج و سواری و مسکن وسیع و مانند آن که اخبار فراوانی وارد شده که لذت جویی از بسیاری از این امور مستحب است، مادامی که مشتمل بر فعل حرام یا شبهه

1- . نور / 37

یا اسراف و تبذیر نباشد و اخبار فراوانی نیز در مذمت ترک لذت از چنین امور و گرایش به رهبانیت وارد شده و خدای متعال فرموده: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَةَ اللَّهِ الَّتی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْق.»(1) {بگو: «چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟!}

پس وقتی این را فهمیدی، بدان که آنچه از مجموع آیات و اخبار بر طبق فهم ما به دست می آید این است که دنیای مذموم عبارت است از مجموعه اموری که انسان را از طاعت خدا و دوستی او و تحصیل آخرت باز می دارد. پس دنیا و آخرت دو هَووی متقابل هستند؛ هر چیزی که موجب رضایت خدا و قرب او شود، از امور اخروی محسوب می گردد، اگر چه به حسب ظاهر از اعمال دنیوی باشد، مانند تجارت و صنعت و کشاورزی که مقصود از این امور تحصیل معیشت برای عیال باشد؛ زیرا خدای متعال امر به تحصیل معاش و صرف آن در امور خیر و یاری رساندن به محتاجان و صدقات کرده و امر فرموده که انسان از گدایی و مانند آن بپرهیزد. همه این ها از اعمال آخرت است، اگر چه عوام مردم این کارها را از قبیل امور دنیوی می دانند.

اما ریاضت هایی که بدعت است و اعمال از سر ریا و خودنمایی، اگر چه همراه با گوشه گیری و انواع مشقات باشد، همگی از قبیل دنیای مذموم است؛ زیرا انسان را از خدا دور کرده و موجب قرب به او نمی شود؛ مانند اعمال کفار و مخالفان مذهب؛ پس چه بسا کسی که رهبانیت گزیده و جامه وصله دار پوشیده و از مردم عزلت گزیده و شب و روز خدا را می خواند، ولی در بین مردم از همه بیشتر دنیا را دوست می دارد و این اعمال را می کند که مردم را بفریبد و به زهد و ورع مشهور شود، در حالی که در دل او جز جلب دل های مردم نیست و مال و جاه و عزت بین مردم و همه امور باطل را بیشتر از مردم دوست دارد و ترک دنیا را ظاهر و ابزار صید و تحصیل دنیا قرار داده و چه بسا بازرگانی که طالب اجر اخروی است و مردم

1- . اعراف / 32

او را به حساب نمی آورند در حالی که او طالب آخرت است، به خاطر نیت صحیح و عدم محبتی که به دنیا دارد.

خلاصه مطلب این که ملاک در علم به نیکی اشیا و قبح آن و آنچه انجام آن و ترک آن واجب است، شریعت مقدس اسلام و آن چیزهایی است که از اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم صادر شده است؛ پس هر چه از آیات و روایات فهمیده شود که خدای سبحان به آن امر کرده و از بندگانش خواسته، خواه نماز باشد یا روزه یا حج یا تجارت یا زراعت یا صنعت یا معاشرت با خلق یا عزلت یا غیر آن و عمل به شرایط و آداب آن با نیت خالص، از امور آخرت محسوب می شود و هر آنچه چنین نباشد، از قبیل دنیای مذموم و دور از خدا و آخرت است.

دنیای مذموم انواعی دارد: بخشی از آن حرام است و چیزی است که به سبب آن شخص مستحق عقاب می شود، خواه عبادتی باشد که بدعت باشد یا ریاء و سمعه باشد یا معاشرت با ظالمان یا به عهده گرفتن مشاغل حرام یا کسب اموال از راه حرام یا کسب اموال برای کار حرام و غیر از آن از اموری که با آن شخص مستحق عقاب می شود. بخشی از دنیای مذموم مکروه است مانند انجام افعال و اعمال و مکاسب مکروه یا تحصیل اموال زائد و خانه ها و مرکب های زائد و غیر آن، که وسیله ای برای تحصیل آخرت نیست و از تحصیل سعادت اخروی باز می دارد.

بخشی از دنیای مذموم مباح است مثل انجام اعمالی که شارع به آن امر نفرموده و از آن نهی نیز نکرده است، به شرطی که مانع از تحصیل آخرت نیز نباشد؛ چنین چیزی اگر چه نادر است و انسان می تواند بسیاری از مباحات را به گونه ای انجام دهد که عبادت باشد، مانند خوردن و خوابیدنی که عامل قوت بر عبادت خدا باشد و امثال آن و چه بسا ترک مباحات به گمان این که این ترک عبادت است، بدعتی است که موجب دخول در آتش است، چنانچه بسیاری از بدعت گزاران چنین می کنند.

31. کافی: ابی عبیده حذاء می گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: چیزی برایم بفرمایید که از آن بهره گیرم. امام علیه السلام فرمود:ای اباعبیده ! یاد مرگ را

بسیار کن، چرا که انسان مرگ را بسیار یاد نمی کند مگر اینکه نسبت به دنیا بی رغبت می گردد.(1)

توضیح: گویا منظور از ذکر مرگ، یادآوری ترس ها و سختی ها و حسرت های بعد از مرگ نیز باشد؛ اگر چه یاد مرگ و فنای دنیا نیز برای زهد پیشه کردن عاقل کافی است.

32. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: فرشته ای هر روز ندا می دهد: ای فرزند آدم! بزای برای مردن، جمع کن برای نابود شدن و بساز برای ویران شدن.(2)

توضیح: «لِد للموت» لام در «للموت» لام عاقبت است؛ چنانچه خداوند فرمود: «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِیَکُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً.»(3) {خاندان

فرعون او را از آب گرفتند، تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد!} و فعل امر در این جملات، معنای حقیقی ندارد بلکه غرض حضرت این است که بدانید که عاقبت ولادت شما مرگ است.

33. کافی: امام کاظم علیه السلام فرمود: ابوذر رحمه الله فرمود: خداوند به دنیا از طرف من جزای مذمت دهد پس از دو قرص نان جو که یکی را صبحانه و دیگری را شام خود قرار دادم و بعد از دو پارچه پشمین که یکی را به کمر خود بسته و دیگری را به دوش اندازم.(4)

توضیح: «جزی الله الدنیا عنی مذمه» کلمه «مذمه» مفعول دوم برای فعل «جزی» است؛ یعنی خدا مرا توفیق دهد که من بتوانم آن را جزا دهم و گفته شده: ابوذر مذمت دنیا را از باب نیابت به خداوند حواله داد تا دلالت بر کمال ناپسندی دنیا کند؛ زیرا هر فعلی از فاعلی که نیرومند باشد، با قدرت است و در نهایه گفته: «الشمله» به معنای لباسی سرتاسری است که با آن بدنشان را می پوشانند و خود را در آن می پیچند. پایان کلام جزری. این روایت دلالت دارد بر جواز پوشیدن لباس

1- . کافی 2 : 131

2- . کافی 2 : 131

3- . قصص / 8
4- . كافى 2 : 134

پشمین و بلکه استحباب آن و اخباری که از پوشیدن پشم نهی کرده و آن را مذمت کرده حمل می شود بر مداومت بر پوشش پشم یا حمل می شود بر فرضی که پوشیدن پشم برای قناعت نباشد، بلکه برای اظهار زهد و فضل باشد که در این صورت نهی دارد، چنانچه در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر رحمه الله آمده که حضرت فرمود: صوفیه در تابستان و زمستان خود پشم می پوشند و با این عمل خیال می کنند بر غیر خود فضل دارند و کلام در این خصوص در ابواب تجمل خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

34. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: ابوذر رحمه الله در سخنرانی خود فرمود: ای جوینده دانش! گویا هیچ چیز از دنیا ارزش شیئیّت ندارد مگر آنچه خیرش نفع رساند و شرش ضرر رساند، مگر کسی که خداوند به او رحم کند. ای جوینده دانش! هیچ اهل و مالی تو را به خود مشغول نکند. روزی که تو از آن ها جدا شوی مانند میهمانی هستی که شب را در نزد آن ها گذرانیده است، سپس صبح از نزد آن ها به پیش غیر آن ها رفته است. دنیا و آخرت مانند خانه ای هستند که از آن ها به منزل دیگر روی. میان مرگ و حشر فاصله ای نیست، مگر مانند خوابی که به خواب رفته ای و سپس از آن بیدار می شوی. ای جوینده دانش! برای جایگاه خود در نزد خداوند متعال پیش فرست، چرا که تو به عمل خود پاداش گیری؛ چنانکه عمل کنی جزا می بینی ای جوینده دانش.(1)

توضیح: «یا مبتغی العلم» یعنی ای طالب علم. «کأنّ شیئاً من الدنیا» این عبارت ممکن است چند معنا داشته باشد: اول این که «الّا» در عبارت «الّا ما ینفع» کلمه استثنا است و «ما» موصوله است و معنا این می شود: آنچه در این دنیا تصور می شود یا چیزی است که خیر آن به هر کسی نفع می رساند یا چیزی است که شر آن به هر کسی ضرر می رساند. «الّا ما رحم الله» یعنی خدا یا با توبه یا بدون آن او را می آمرزد.

1- . کافی 2 : 134

دوم این که مفردات مثل احتمال اول معنا شود، ولی معنا این باشد: هر چیزی در دنیا یک جهت نفع و یک جهت ضرر برای مردم دارد، مگر کسی که خدا به او رحم کند و او را توفیق احتراز از جهت شر آن مرحمت فرماید.

سوم: این که «ما» مصدریه است و استثنا از مفعول فعل «یضرّ» است؛ یعنی چیزی از دنیا ارزش شیئیّت ندارد، مگر نفع رسانی خیر و ضرر رسانی شرّ آن نسبت به هر کس، مگر کسی که خدا به او رحم کند.

چهارم: احتمالی که داده شده که «ألا» مشدد نباشد و حرف تنبیه باشد و «ما» نافیه باشد و هر دو ضمیر در «خیره» و «شره» به شیء برگردد و معنای استثنا این باشد که کسی که مورد رحمت خدا واقع شده، از خیر او منتفع می گردند و از شرّ او متضرر نمی گردند. و در تبیین این وجه گفته شده: یعنی چیزی از این دنیا قابل اعتنا نیست و عاقل به آن اعتماد نمی کند؛ زیرا آن چیز یا خیر است یا شرّ؛ و خیر او نفع نمی رساند زیرا در معرض فنا و زوال است و شرّ آن نیز ضرر می رساند، مگر در صورت رحمت خدا و رحمت خدا است که او را از شرّ حفظ می کند.

پنجم: این که کلمه «ما» مصدریه باشد و ضمیر در کلمه «خیره» به «شیئاً من الدنیا» بر می گردد و اضافه «خیر» به ضمیر از قبیل اضافه جزء به کل است و استثنا نیز از مفعول «یضرّ» است؛ یعنی گویا چیزی از امور دنیا ارزش شیئیّت ندارد مگر نفع اطاعتی که در آن است یا ضرر معصیتی که در آن نسبت به هر کسی وجود دارد، مگر کسی که خدا با توفیق توبه به او رحم کند و این معنا به معنای سوم برگشت می کند و بنا بر همه این احتمالات، استثنای دوم یعنی «الّا من رحم الله» در عبارت، مفرَّغ است.

«عن نفسک» یعنی از تحصیل آنچه به تو، نفع می رساند، در روزی که مال و فرزندان نفع ندارد و خدای متعال فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُلْهِکُمْ أَمْوالُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ.»(1) {ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند! و کسانی که چنین کنند،

1- . منافقون / 9

زیانکارانند!}. منظور از «اهل» در اینجا اعم از همسر و اولاد و سایر کسانی است که در خانه او هستند و بلکه شامل خویشان نیز می شود. راغب می گوید: «اهل الرجل» یعنی کسانی که آن ها را خویشاوندی یا دین یا چیزهایی شبیه این از قبیل صنعت و خانه و شهر و زمین یک جا جمع می کند. پس اهل رجل در اصل کسانی هستند که مسکن واحدی آن مرد و آن اهل را یک جا جمع کرده، سپس از آن تعدی شده و گفته شده: اهل بیت رجل، کسی را گویند که آن مرد و ایشان را یک نسب و خویشاوندی، جمع می کند و از همسر یک به مرد به اهل او و از کسانی که اسلام آنان را جمع کرده به اهل اسلام تعبیر می شود.

عبارت «کمنزل» یعنی مانند دو منزل که از یکی از آن ها به دیگری رفته باشد و تصریح به تشبیه دنیا برای اشاره به این است که این جا اهتمام به بیان حال او شدیدتر و بیشتر است و ضمیر در«نمتها» به «نومه» بر می گردد و این مصدر به منزله مفعول مطلق است و این نسبت به مستضعفان است و گویا تخصیص به ذکر مستضعفان به این سبب است که متقین پس از مرگ در نعمت و بهشت هستند و کفار در عذاب و آتش؛ پس بین دنیا و آخرت برای آن دو دسته فاصله ای نیست؛ پس از دنیا به آخرت می روند، چنانچه روایت شده: کسی که بمیرد، قیامت او برپا می شود.

اما مستضعفان، از آنجا که به آنان توجه نمی شود، به تدارک این حالت گفته شده که حالشان در برزخ مانند یک شب خفتن است، پس حقیقتاً بین دنیا و آخرتشان فاصله ای نیست و ممکن است غرض، بیان کم بودن نعمات برزخی و دوزخ آن نسبت به نعمات و آتش سوزان آخرت باشد، پس گویا اینان خفتگان هستند. یا به این خاطر که اکثر عذابشان، بعد از سؤال و فشار قبر و امثال آن، وقتی روحانی باشد، آن حالت را به خواب تشبیه فرموده اند و کسی از علما متعرض تحقیق در معنای این فقره نشده، با این که این فقره با آیات و اخبار فراوانی مخالفت دارد و در آن إشکال وجود دارد.

عبارت «قدّم» یعنی عمل صالح را. «لمقامک بین یدی الله عز و جل» یعنی برای حسابرسی. «کما تدین تدان» یعنی همان گونه که عمل کنی سزا داده می شوی، پس این سخن تأسیس است نه تأکید؛ یا معنا این باشد که همان طور که پروردگار را

جزا دهی، مجازات می شوی و این معنا بعید به نظر می رسد. جوهری می گوید: «دانه دینا» یعنی او را جزا داد؛ چنانچه گفته می شود: «کما تدین تدان» یعنی همان طور که جزا بدهی، به فعلت و به حسب عملت جزا داده می شوی و آیه «إنا لَمَدینون» یعنی ما جزا داده می شویم.

«یا مبتغی العلم» در آخر روایت، گفته شده این بازگشایی کلام دیگری است که مصنف آن را ترک کرده و ذکر شده تا دانسته شود که آن مقدار را که مصنف آورده، تمام خطبه ابی ذر نیست، چنانچه بخشی از آن در باب صمت گذشت که ابوذر رضی الله عنه فرمود: ای جوینده علم! این زبان کلید خیر است، تا آخر.

35. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: مرا با دنیا چکار است؟ من و دنیا را چه تناسبی هست؟ همانا مَثَل من و دنیا، مَثَل سواره ای است که در روز بسیار گرمی بالای سرش درختی باشد. پس در زیر آن درخت بخوابد؛ سپس برود و آن درخت را جا گذارد.(1)

توضیح: «ما لی و للدنیا» یعنی مرا با دنیا چه کار؟ و گفته شده: «ما» نافیه است یعنی من به دنیا محبتی ندارم؛ یا »«ما» برای استفهام است، یعنی من چه محبتی به دنیا دارم تا به آن رغبت پیدا کنم؟ این احتمال را طیّبی در شرح برخی روایات آنان ذکر کرده. «و ما انا و الدنیا» یعنی چه تناسبی بین من و دنیا وجود دارد؟ و از طریق اهل سنت از ابن مسعود روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حصیری خوابید و آن حصیر بر بدن مبارک حضرت اثر گذاشت. پس مسلمانان گفتند: کاش ما را امر می فرمودی که برای شما فرشی بیفکنیم و خدمت کنیم! فرمود: مرا با دنیا چه کار؟ مَثَل من و دنیا، مَثَل سواره ای است که زیر سایه درختی برود و سپس برود و آن درخت را جا گذارد.

می گویم: وجه شبه بین سایه و دنیا، شتاب در رفتن است و اندک بودن زمان درنگ و این که انسان زیر درخت را به عنوان موطن نمی گیرد. کرمانی در شرح بخاری درباره این حدیث گفته: «فرفعت لنا صخره» یعنی برای دیدگان ما صخره ای

1- . كافى 2 : 134

آشکار شد و در آن دارد: «فرفع الی بیت المعمور» یعنی نزدیک شد و آشکار گشت و عرضه گردید.

و جوهری می گوید: «یوم صائف» یعنی روزی گرم و «لیله حاره» یعنی شب گرم و چه بسا «یوم صاف» را به کار ببرند، به معنای گرم، چنانچه به کار می برند: «یوم راح» را و گفته: «القائله» یعنی ظهر. گفته می شود: فلانی هنگام ظهر نزد ما آمد و «قائله» به معنای قیلوله نیز هست که همان خواب ظهرگاهی است و می گویی: «قال، یقیل، قیلوله و قیلا و مقیلا که مصدر مقیل نادر است و او «قائل» است یعنی خواب است.

در مصباح آمده «راح، یروح، رواحاً و تروّح» مثل راح است و به معنای صبح است و به معنای رجوع نیز به کار می رود و برخی از مردم می پندارند که رواح جز در آخر روز نیست؛ ولی چنین نیست؛ بلکه رواح و غدوّ نزد عرب استعمال می شوند در مسیر و رفتن در هر وقتی از شب یا روز که باشد و ابن فارس گفته: «الرواح» یعنی شب که عبارت است از زوال تا شب.

36. کافی: یحیی بن عقبه می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: مَثَل حریص بر دنیا مَثَل کرم ابریشم است که هرچه بر خود ابریشم بیشتری می پیچد راه خروجش دورتر می گردد تا با اندوه بمیرد.

و نیز ابن عقبه گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: و در مواعظ لقمان به فرزندش آمده: ای فرزندم! مردم پیش از تو برای فرزندان خود جمع کردند و آنچه جمع کردند، باقی نماند و کسانی هم که برای آنان جمع کردند، باقی نماندند. و تو بنده ای هستی که اجیر شده ای و به کار کردن امر شده ای و تو را در مقابل آن به پاداش وعده داده اند. پس کار خود را به تمام انجام ده و پاداش خود را به تمام دریافت کن. پس در این دنیا همچون گوسفندی نباش که در کشتزار سبزی قرار گرفته و خورده تا چاق گردیده است. پس کشتنش به خاطر چاق شدن اوست. ولی دنیا را همچون پلی بدان که بر روی رودخانه ای قرار گرفته که در حال عبور از آن هستی و آن را ترک می کنی و تا آخر روزگار دیگر به آن باز نمی گردی. آن را خراب کن ولی آباد نکن که تو به آباد کردن آن دستور داده نشده ای. و بدان که فردا،

هنگامی که در مقابل خداوند متعال هستی از تو درباره چهار چیز پرسیده می شود: جوانی خود را در چه گذراندی؟ عمر خود را در چه صرف نمودی؟ مال خود را از چه راهی به دست آوردی و در چه راهی خرج کردی؟ پس برای آن آماده باش و برایش پاسخ آماده کن. و بر آنچه از دنیا بر تو گذشته نا امید مباش. پس اندک دنیا پایدار نمی ماند و بسیار آن از بلا ایمن نباشد. احتیاط پیشه کن و در کار خود بکوش و پرده را از چهره خود کنار بزن و به نیکی هایی که پروردگارت به آن ها دستور داده بپرداز و توبه را در دلت تجدید کن و در فراغت، شتاب کن پیش از آنکه فراغتت از دست برود و تو مشغله پیدا کنی و مرگت فرا برسد و بین تو و آنچه که می خواهی فاصله اندازد.(1)

توضیح: در مصباح گفته: «القزّ» کلمه ای است عربی. لیث گفته: چیزی است که از آن ابریشم به دست می آید و به همین خاطر برخی گفته اند: قز و ابریشم مثل گندم آرد هستند. «لفّا» تمیز است از نسبت فعل «ازدادت» و «غمّا» مفعول له یا حال است. «فلم یبق ما جمعوا» در برخی نسخ «ما جمعوا له» دارد و گویی کلمه «له» توسط نسّاخ اضافه گردیده و بنا بر این که «له» باشد، گویا معنا این می شود که اهداف و مطالب باطلی که برای آن دنیا را جمع کردند باقی نماند، مانند جاه و عزت و غلبه و فخر و امثال آن.

«فکان حتفها» یعنی هلاکت معنوی آن؛ زیرا بهره مندی از لذائذ جسمانی موجب قوت قوای شهوانی و طغیان آن می شود و این استعاره ای تمثیلی است که گشاده دستی انسان در لذت و شهوات دنیا و بی مبالاتی نسبت به حرام و شبهات آن و ابتلای بعد از مرگ انسان به عقوبات شهوات تشبیه به گوسفندی شده که در کشتزاری سرسبز واقع شده و از هر جای آن و به هر گونه ای که می خواهد می خورد و مانعی او را باز نمی دارد، تا جایی که وقتی چاق و فربه شد، صاحب آن به خاطر چاق و چله شدنش او را می کشد.

1- . کافی 2 : 134

«آخر الدهر» یعنی تا آخر زمان و تا ابد. « أخربها» یعنی آن را به صورت خراب واگذار به این صورت که آنچه بدان نیازی نداری از قبیل خوراک و نوش و پوشاک و ازدواج و مسکن را ترک نما و در هر یک از این امور به مقدار ضروری اکتفا کن. «ستسأل» گفته شده: سین برای مجرد تأکید است. «فیما أبلیته» کلمه «ما» در هر چهار جا استفهامی است و آوردن الف با وجود حرف جر در آن خلاف قاعده است و «الثوب البالی» لباسی را گویند که به حدی استعمال شده که در شرف مندرس شدن قرار گرفته است.

عمر همیشه قوت و جوانی را به همراه ندارد؛ پس هر یک از عمر و جوانی نعمتی است که از آن سؤال می شود و بر فرض که عمر همیشه مستلزم و همراه با جوانی باشد، صررف مغایرت مفهوم آن دو برای سؤال از هر یک کافی است.

اما سؤال از مال یا مخصوص غیر اهل ایمان است یا از مؤمنانی است که کمال نیافته اند؛ زیرا روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه به اهل مصر نوشتند: کسی که برای خدا کار کند، خدا اجر او را در دنیا و آخرت می دهد و مهمات امورش را کفایت می کند و خداوند فرموده است: «قُلْ یا عِبادِ الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذینَ أَحْسَنُوا فی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةٌ إِنَّما یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ.»(1) {بگو: «ای بندگان من که ایمان آورده اید! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید! برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده اند پاداش نیکی است! و زمین خدا وسیع است، (اگر تحت فشار سران کفر بودید مهاجرت کنید) که صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند!} پس هر آنچه را خدا در دنیا به آنان عطا فرموده، آنان را در آخرت به خاطر آن محاسبه نمی کند. خداوند می فرماید: «للذین أحسنوا الحسنی و زیاده» {کسانی که نیکی کردند، پاداش نیک و افزون بر آن دارند؛} و حسنی همان بهشت و زیاده همان دنیاست.

برقی به سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود: سه چیز است که خداوند بنده مؤمنش را بر آن حسابرسی نمی کند: غذایی که

1- . زمر / 10

می خورد و لباسی که می پوشد و همسر صالحی که آن مرد را یاری می دهد و با او شهوتش را دفع می کند. و اخبار فراوانی در تفسیر آیه «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعیمِ.»(1) {سپس

در آن روز (همه شما) از نعمت هایی که داشته اید بازپرسی خواهید شد!} وارد شده که نعیم ولایت اهل بیت علیهم السلام است و عیاشی و غیر او روایت کرده اند که ابو حنیفه از امام صادق علیه السلام از معنای این آیه سؤال کرد، حضرت به او فرمود: ای نعمان! نعیم نزد تو چه معنایی دارد؟ ابو حنیفه گفت: قوتی از غذا و آب خنک. حضرت فرمود: اگر خدا روز قیامت تو را مقابل خود بیاورد و از تو درباره هر وعده ای که خوردی یا شربتی که نوشیدی بازخواست کند، ایستادن تو در مقابل او به طول می انجامد. ابو حنیفه گفت: فدایت شوم! نعیم چیست؟ فرمود: ما اهل بیت آن نعیمی هستیم که خدا به وسیله ما بر بندگان نعمت داده است، تا آخر خبر.

و ممکن است بگوییم: سؤال از مالی که از حلال یا حرام کسب کرده یا آن را در حلال یا حرام خرج کرده، منافاتی ندارد که بر آنچه در راه حلال خرج کرده اند، از قبیل خوراک و مسکن و پوشاک و مانند آن محاسبه نشوند؛ پس این با اصل محاسبه منافات ندارد، چنانچه شیخ طوسی در مجالس خود با ذکر سند از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: بنده مقابل پروردگار می ایستد و خداوند می فرماید: بین نعمت های من بر او و بین عمل او مقایسه کنید؛ پس نعمت های خدا تمام عمل عبد را فرا می گیرد؛ می گویند: نعمت هایت عمل او را فرا گرفت و در خود غرق کرد. خداوند می فرماید: نعمت های مرا به او ببخشید و بین اعمال خیر و شرّ او مقایسه کنید. پس اگر اعمال خیر و شرّ او مساوی باشد، خداوند شرّ او را با اعمال خیرش از بین می برد و او را داخل بهشت می کند و اگر بر او اضافه ای باشد، خدا با تفضلش به او عطا می کند و اگر شرّ او از خیرش بیشتر باشد، اگر از اهل تقوا باشد و به خدای متعال شرک نورزد و از شرک به او بپرهیزد، از اهل

1- . تکاثر / 8

آمرزش است و خدا به سبب رحمش او را می بخشد، اگر بخواهد و با عفوش بر او تفضل می فرماید.

جوهری می گوید: «تأهب» یعنی مهیا شد و «أهبه الحرب» یعنی ابزار جنگی و گفته: «أسی» با یای مفتوح و الف مقصوره به معنای حزن است و «أسی علی مصیبته، یأسی، أسیّ» به کسر سین یعنی بر مصیبتش محزون گشت. عبارت «لا یدوم بقاؤه» یعنی عاقل به از دست رفتن چیزی کمی که بقا نیز ندارد، تأسف نمی خورد. «لا یؤمن بلاؤه» یعنی بلایش در دنیا و آخرت مورد ایمنی نیست و عاقل برای از دست رفتن آنچه از آن بلا و ضرر انتظار می رود، تأسف نمی خورد، با این که پروردگاری که آن دو را از او گرفته، به مصالح او واقف تر است یا معنا این می شود که بر آنچه از دنیا به تو نرسیده محزون مباش که صبر بر کم دنیا و قلّت آن آسان است؛ چرا که دنیا دوام ندارد و به زودی با مرگ از بین می رود و کثرت، محل وقوع آفات است.

«فخذ حذرک» به کسر حاء یعنی آنچه به وسیله آن از کید نفس و شیطان در دنیا و از عذاب آخرت ایمنی می یابی. راغب درباره آیه: « خُذوا حذرکم» گفته: یعنی بگیرید هر آنچه را که دارای جانب احتیاط است از سلاح و غیر آن. «جدّ فی امرک» یعنی در مهیا شدن برای سفر آخرت و آمادگی لقاء الله بکوش؛ یعنی با عقاید نیکو و اعمال صالح و اخلاق مورد پسند خدا مهیا شو که کسی که قصد سفر دارد، برای دفع ضررهای راه اسلحه برمی دارد و مجهز می شود و مایحتاج خود در آن سفر را فراهم می کند.

«و اکشف الغطاء عن وجهک» یعنی پرده غفلت را از چهره قلبت بردار تا بین حق و باطل و بین فانی و باقی تمییز دهی، یا پرده را از جهتی که به سوی آن در حرکتی و راهی که می پیمایی بردار تا امر بر تو مشتبه نشود و راهی را بروی که تو را به آتش بسپارد، در حالی که تو علم نداری! «و تعرض لمطلوب ربک» یعنی با اعمالی که با آن مستحق احسان و تضل خداوند بر تو می شوی که عبارت است از نیات و اعمال صالح. «و جدد التوبه فی قلبک» یعنی هر گاه که معاصی خود را یاد کردی و از این که توبه را به قلب نسبت داد، فهمیده می شود که توبه امری قلبی است

و عبارت است از پشیمانی از گذشته و عزم بر عدم انجام گناه در آینده و عبارت اشعار دارد بر این که تکرار توبه نیکوست، اگر چه شخص از یک گناه توبه کند. «اکمش» یعنی بشتاب و عجله نما. در صحاح، «الکمش» به معنای مردی است که سریع و رونده است و «کمُش کماشةً فهو کمش و کمیش و کمّشته تکمیشا» یعنی او را به عجله وادار کردم و «انکمش و تکمّش» یعنی شتافت. پایان کلام جوهری.

«فی فراغک» یعنی در این که از اموری که در آخرت به آن محتاجی فراغ حاص کنی یا بشتاب در فراغتت از دنیا و بشتاب که خود را فراغ از دنیا برای آخرت قرار دهی یا در عزمت بر آخرت بشتاب یا در عمل در ایام آسوده خاطری خود بشتاب، قبل از آن که مشغول و مبتلا به چیزی شوی که تو را از آن باز دارد، زیرا فراغ ضد شغل است. در مصباح گفته: «فرغ من الشغل فروغا» از باب «قصد» و «تعب» که لغتی از بنی تمیم است و اسم مصدر آن «فراغ» است و «فرغت للشیء و الی الشیء» یعنی قصد آن کردم.

می گویم: مؤید معنای اخیر روایتی است که در مجالس شیخ مفید از ابن عمر نقل شده که گفت: از زندگی خود برای مرگت و از صحت خود برای بیماری ات و از فراغت خود برای مشغله ات بگیر؛ چرا که تو ای بنده خدا! فردا نخواهی دانست که نام تو چیست. و دیگر مؤید، روایت امالی صدوق از امام کاظم علیه السلام از پدران خود علیهم السلام از علی علیه السلام است که درباره آیه «و لا تنس نصیبک»(1)

فرمود: یعنی صحت و قوت و فراغت و جوانی و نشاطت را فراموش نکن که با آن اخرت را طلب کنی. «قبل ان یقصد» به صورت مجهول است و «قصدک» یعنی سمت تو را قصد کند؛ این کنایه است از روی آوردن ملک الموت برای قبض روح او یا روی آوردن امراض و بلایا از جانب خدا به سوی او. «و یقضی قضاؤک» یعنی مرگ تو مقدر و حتمی گردد. «و یحال» یعنی با مرگ یا اعم از مرگ و غیر آن. «بینک و بین ما ترید» یعنی توبه و اعمال صالح، در حالی که آروزی حیات و رجعت سودی به حال او ندارد که می گوید: {پروردگار من! مرا بازگردانید! شاید در

1- . قصص / 77

آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم!» } پس گفته می شود: {چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می گوید (و اگر بازگردد، کارش همچون گذشته است)! و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند!} خداوند ما و سایر مؤمنان را از پشیمانی آن ساعت و ترس های آن روز پناه دهد.

37. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: در مناجات خداوند متعال با حضرت موسی علیه السلام آمده است: ای موسی! به دنیا تکیه نکن همچون تکیه کردن ظالمان و همچون تکیه کردن کسی که دنیا را پدر و مادر خود گرفته است. ای موسی! اگر تو را به خودت بسپارم برای این که به دنیا بنگری، دوستی دنیا و زیبایی آن بر تو غالب می شود.ای موسی! در کار خیر با اهلش مشورت کن و آن ها را به کار خیر پیش بران چرا که کار خیر همانند نامش خیر است. و از دنیا آنچه را که از آن بی نیاز هستی رها کن و به هرچیز شیفته کننده نگاه نکن و نیز به کسانی که آنان را به حال خود وا گذاشتیم ننگر و بدان که هر فتنه ای سرآغازش دوستی دنیاست. به کسی از بابت بسیاری اموالش غبطه نخور که با بسیاری دارائی گناهان زیاد می شوند، چرا که دارائی فراوان حقوق واجبی هم دارد. و به کسی که مردم از او خشنود هستند غبطه نخور تا هنگامی که بدانی خداوند از او خشنود است. و به کسی که مردم او را اطاعت می کنند غبطه نخور چرا که اگر اطاعت مردم از او و پیروی ایشان از وی به ناحق باشد هم او و هم پیروانش هلاک می گردند.(1)

توضیح: عبارت «رکن الیه» بر وزن نصر و علم و منع به معنای تمایل پیدا کرد و غالبا به میل قلب اطلاق می شود. «لو وکلتک» دال بر این است که زهد در دنیا بدون تویق خدای متعال حاصل نمی شود. در قاموس آمده «نظر لهم» یعنی آنان را مرثیه گفت و یاری کرد و گفته: «النظر» به فتح ظاء به معنای تفکر در چیزی است که تو آن را می سنجی و قیاس می کنی و به معنای حکومت بین قوم و یاری نیز هست و فعل آن مانند نصر است و در نهایه گفته: «المنافسه» به معنای رغبت به

1- . کافی 2 : 135

چیزی و منفرد بودن در آن رغبت است و از چیز نفیسی که در نوع خود خوب است گرفته شده. و «نافست فی شیء منافسه و نفاساً» یعنی به چیزی میل پیدا کردم.

عبارت «فإن الخیر کاسمه» شاید به این معنا باشد که خیر، وقتی به حسب اصل معنای آن در لغت بر افضلیت و برتری دلالت دارد، و در عرف و شرع، اعمال حسنه و نفع رساندن به غیر را بهترین اعمال می گویند، پس خیر مانند اسم آن است یعنی اطلاق این اسم بر آن امور به سبب استحقاق آن هاست و معنای مصطلح خیر مطابق با مدلول لغوی آن است یا مراد از فرمایش حضرت علیه السلام این است که وقتی هر کس خیر را شنید، آن را نیکو می شمرد، پس واقعا نیکو است و حسن آن واقعی است و حاصل این که هر آنچه عقول عامه مردم در خیر بودن چیزی به آن حکم می کند، مطابق واقع است یا این که مراد از «باسمه» ذکر کار نیک بین مردم است به این معنا که خیر در آخرت نفع می رساند، همان گونه که سبب بلندی نام و یاد شخص در دنیا می شود.

«ما بک الغنا عنه» یعنی مادامی که بدان احتیاج نداری، بلکه بدان اضطرار پیدا نکرده ای. «و لا تنظر» بنا بر این که ثلاثی مجرد باشد. «عینک» به رفع و نصب به نزع خافض است یعنی با چشم خود و چه بسا «تنظر» خوانده شود بنا بر این که از باب افعال باشد، یعنی چشم خود را بیننده قرار مده. «الی کل مفتون بها» یعنی هر کس که مبتلا شده و نیرنگ دنیا را خورده و مراد نظر به هر کسی است که از آنان می بیند؛ زیرا نظر به همگی آنان ممکن نیست یا کنایه از این است که نظر به یکی از آنان با شگفتی به او و آنچه از زینت دنیا با خود دارد، به منزله نگاه به همگی آنان است زیرا علت بین همگی مشترک است.

«موکل الی نفسه» متبادر به ذهن است که این کلمه اسم مفعول است ولی ظاهرا در این صورت باید «موکول» باشد، زیرا در کتب لغتی که پیش ماست کلمه «أوکله» نیامده ولی بسیاری از لغات متداول از همین قبیل است و ممکن است آن را به صورت اسم فاعل خواند که از «ایکال» گرفته شده باشد که به معنای اعتماد است. در قاموس گفته: «وکل بالله، یکل و توکل علیه و أوکل و اتّکل» یعنی تسلیم او

شد و امر را به او سپرد و مصدر آن «وکلا و وکولا» است که یعنی به او سپرد و رهایش کرد.

«أن کل فتنه» یعنی هر ضلالتی یا ابتلا و امتحانی یا گناهی. در قاموس گفته: «الفتنه» به کسر فاء به معنای خبره است و این که چیزی را بپسندی و به معنای گمراهی و گناه و کفر و فضیحت و عذاب و ذوب کردن طلا و نقره و گمراه کردن و دیوانگی و رنج و مال و اولاد و اختلاف نظر مردم در آراء است. می گویم: اکثر این معانی در این جا مناسبت دارد. «و لا تغبط احداً» یعنی به این که آرزوی حال او را داشته باشی. «تکثر الذنوب» به صیغه مضارع از باب «حسُن» یا مصدر باب تفعل است. «لواجب الحقوق» یعنی به خاطر این که غالبا در ادای حقوق واجب کوتاهی می کنند. «بطاعه الناس له« یعنی اطاعت مردم او را در امور باطل.

38. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام آمده است: مَثَل دنیا همچون مار است. بدنش چه نرم است ولی در درونش سم کشنده نهفته است. انسان عاقل از آن دوری می کند و کودک نادان شیفته آن است.(1)

توضیح: در نهایه گفته: «السم الناقع» یعنی سم کشنده و «نقعت فلانا» یعنی او را کشتم و گفته شده: «الناقع» یعنی آنچه ثابت و مجتمع است و از «نقع الماء» گرفته شده؛ و این تشبیه چقدر نیکو و تامّ و کامل است.

39. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمومنین علیه السلام به یکی از یارانش در حالی که او را موعظه می فرمود، چنین نوشت: تو و خودم را به تقوای خدایی سفارش می کنم که نافرمانی اش حلال نبوده و به غیر او امیدی نیست. و بی نیازی مگر با اتکا به او محقق نمی شود. پس کسی که تقوای خدا پیشه کند، عزیز و نیرومند گردد و سیر شود و سیراب شود و عقل خود را از اهل دنیا بردارد. جسمش همراه اهل دنیا اما دل و عقلش نگران آخرت است. پس به نور دلش آنچه چشمانش از دوستی دنیا می بیند خاموش می کند. حرام دنیا را ناپاک داند و از شبهه ناک آن دوری نماید. و به خدا قسم که از حلال صافی نیز دوری می کند مگر آنچه که بدان

1- . كافى 2 : 135

ناچار است؛ از پاره نانی که جان خود را با آن نیرومند سازد و لباسی که با آن عورتش را بپوشاند از درشت ترین و خشن ترین چیزهایی که می یابد. و به آنچه بدان ناچار است اعتماد و امیدی نداشته بلکه اعتماد و امیدش بر آفریننده همه چیز است. پس تلاش و کوشش کند و خود را به زحمت اندازد تا دنده هایش نمایان شده و چشمانش گود افتد. پس خداوند در مقابل به او توانایی در بدن و توانمندی در عقل عطا کرده و آنچه برای او در آخرت ذخیره می گردد بیشتر است. دنیا را واگذار که دوستی دنیا کور و کر و لال نماید و مردم را خوار کند. و آنچه از عمرت باقی مانده را دریاب و نگو فردا و پس فردا. چرا که کسانی که قبل از تو بودند به واسطه تکیه بر آرزوها و عقب انداختن کارها هلاک شدند تا ناگهان فرمان رحلت از جانب خدا به آن ها رسید در حالی که غافل بودند. پس بر روی چوب های تابوت به سوی قبرهای تنگ و تاریک خود برده شدند و اولاد و خاندانشان آنان را به خود واگذاردند. پس با دلی متوجه به خدا و بریده از دنیا و عزمی که شکست و بریدگی در آن نیست به سوی او رو کن. خداوند متعال ما و تو را بر طاعت خود یاری فرماید و به ما و تو نسبت به مورد خشنودیش توفیق دهد.(1)

توضیح: راغب می گوید: «الوعظ» یعنی آن نهی ای که قرین ترساندن است خلیل گفته: عبارت است از تذکر به خیر درباره اموری که قلب بر آن مهربان می شود و «العظه» و «الموعظه» اسم هستند. و خلیل گفته: «الوصیه» یعنی پیش قدم کردن غیر به آنچه باید بکند در حالی که قرین موعظه باشد و از عبارت «ارض واصیه متصله النبات» گرفته شده و « أوصاه و وصّاه» استعمال می شود. «فإنّ من اتّقی الله» این جمله علت برای وصیّت است. «عزّ» یعنی به عزتی واقعی و ربّانی که با ذلیل کردم فرد توسط مردم از بین نرود، چنانچه خدای متعال فرمود: «وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِین.»(2) {در

حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛} و «قوی» یعنی با قوتی معنوی و الهی که شبیه قوای بدنی نیست، چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من در قلعه خیبر را به قوت جسمانی از جای

1- . کافی 2 : 136
2- . منافقون / 8

نکَندم، بلکه به قدرتی ربّانی کندم! و «شبع و روی» یعنی بدون اکتساب رزق به خاطر آیه: «وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ.»(1) {و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد؛} یا معنا این است که با علوم دینی سیر می گردد و از حکمت زلال الهی سیراب می گردد.

«و رفع عقله» این فعل مجهول است. «عن اهل الدنیا» یعنی عقل او بلندپرواز تر از عقول آنان می گردد یا بلند تر از این می گردد که به دنیا و اهل آن نظر کند و به آنان توجه و به شأن آن ها اعتنا کند، مگر برای هدایت و ارشاد آنان. «فبدنه» با اهل دنیاست زیرا در شکل جسمی، از جنس بدن های اهل دنیاست و «قلبه و عقله» به خاطر شدت یقینش. «معاین الآخره» به خاطر خالی کردن آن از تعلقات جسمانی.

«من حب الدنیا» مِن بیانیه یا بعضیه است و نسبت دادن إبصار به حبّ مجاز است یا مصدر به معنای مفعول است یا «حِبّ» به کسر است. در قاموس گفته: «حِبّ» به کسر حاء به معنای محبوب است. حضرت علیه السلام آنچه دید یا آنچه را دوست داشت، در نابود کردن به آتش تشبیه فرمود از باب استعاره مکنیه و نسبت دادن خاموش کردن آتش به آن استعاره تخییلی است.

«فقذّر حرامها» یعنی حرام دنیا را ناپاک و نجس دانست که از آن باید اجتناب شود یا مکروه و ناپسند دانسته شود و در صحاح گفته: «قذر» ضد نظافت است و « شیء قذر» یعنی چیزی که ناپاکی آن آشکار است. «قذرت الشیء» به کسر ذال و «تقذرته و استقذرته» یعنی آن چیز را ناپسند داشت. «جانب شبهاتها» همان مشتبهات به حرام هستند، با عدم یقین به حرام بودن آن مثل اموال ظالمان که بنا بر قول مشهور مکروه است، یا مراد از «شبهات» آن چیزی است که حکم آن بر شخص مشتبه شده که در نتیجه بنا بر قول مشهور اجتناب از آن مستحب است و

1- . طلاق / 3

گويا حضرت عليه السلام تعبير را عوض فرمود و اين جا به اجتناب تعبير نمود و در امر حرام به حكم به قذارت آن تعبير فرمود.

«أضرّ» بنا بر اين كه معلوم باشد، كنايه از ترک حلال و بی اعتنايی به آن است و ترک توجه به آن، يا بنا بر اين كه فعل مجهول باشد، يعنی نفس خود را به سبب حلال متضرر می شمارد يا بدان ضرر می بيند، به خاطر بلندی شأنش. «بالحلال الصافی» يعنی حلالی كه از شبهه نيز به دور است، چه رسد به حرام و شبهه. در مصباح گفته: «الكسره» يک تكه از چيز شكسته را گويند و «الكسره من الخبز» نيز از همين باب است و در قاموس گفته: «الكسره» به كسر كاف، يک تكه از چيز شكسته شده است و جمع آن «كسر» است. پايان سخن صاحب قاموس.

«يشد بها صلبه» يعنی با آن قدرت بر عبادت پيدا كند. «من أغلظ ما يجد» ظاهر اين عبارت اين است كه اكتفا به البسه خشن و زبر مستحب است، اگر چه قدرت بر پوشيدن لباس های نرم نيز دارد و اين بر خلاف اخبار فراوان است، مگر اين كه حمل كنيم بر اين كه مراد از أغلظ، يعنی لباس خشنی كه آن را می يابد، يعنی لباس ديگری غير از آن را نمی يابد، يا حمل شود بر صورتی كه لباس ديگری جز با ارتكاب حرام يا شبهه يا به صرف اكثر اوقاتش در تحصيل آن نمی يابد، به گونه ای كه اين صرف اوقات او را از انجام نوافل و طاعات زيادی باز می دارد، يا حمل شود بر فرضی كه بداند كه لباس نرم سبب طغيان او می شود و علاج كبر و صفات ناپسند او منحصر است به پوشيدن آن لباس خشن.

«ثقه و لا رجاء» يعنی اميد و تكيه به غير خدای سبحان، چنانچه در فقره بعدی آن را بيان فرمود. در مصباح گفته: «الجد» به كسر جيم به معنای تلاش فراوان است و مصدر «جدّ يجدّ» از باب ضرب و قتل است و اسم مصدر آن «جِدّ» به كسر جيم است و «أتعب بدنه» يعنی با عبادات شرعی و نه با اعمالی كه بدعت محسوب می شود.

ص: 109

«فأبدل الله له» به این جهت است که خدای متعال فرمود: «لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزیدَنَّکُم.»{اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود.} (1) پس هر کس از آن اموال فانی که خدا به او عطا کرده بذل کند، خداوند چند برابر از اموال باقی به او می بخشد و کسی که توان بدنی خود را در طاعت خدا بذل نماید، خداوند به جای آن قدرتی روحانی به او عطا می کند که در دنیا و آخرت نابود نمی گردد و از او معجزات و خوارق عادات آشکار می شود و کارهایی غیر مقدور با قوای جسمانی اش انجام می دهد و کسی که علمش را در راه خدا بذل کند و به آن عمل کند، خداوند علمی لدنّی به او می بخشد که هر ساعت افزون می گردد و کسی که عزت فانی دنیوی خود را در رضای خدای متعال بذل کند، خداوند به او عزتی حقیقی عطا می کند که هیچگاه مبدل به خواری نگردد؛ همان طور که انبیا و اوصیا علیهم السلام، وقتی عزت دنیوی خود را در راه خدا بذل کردند، خداوند به آنان عزتی در دو سرا عطا فرمود که شبیه عزت غیر آنان نیست و مردم به قبور و ضریح های مقدس آنان پناه می برند و پادشاهان صورت های خود را بر خاک اعتاب آنان می مالند و با ذکر آنان متبرک می شوند.

و کسی که حیات جسمانی خود را در جهاد در راه خدا بذل کند، خداوند به او حیاتی ابدی اعطا می کند که پس از مرگ در عوالم ملک و ملکوت تصرف می کنند و به همین جهت خدای متعال فرمود: «وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ.»(2) {(ای

پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.} و کسی که نور چشم و گوش خود را بذل در طاعت خدا کند، خداوند نوری از خود به او می بخشد که با آن ملکوت آسمان ها و زمین را می بیند و با آن کلام ملائک مقرب و وحی رب العالمین را می شنود، چنانچه وارد شده: «مؤمن به نور خدا می بیند» و همچنین «به سبب من می شنود و به سبب من می بیند» و وقتی از اراده خود بیرون آمد و آن را تابع ارده خدا قرار داد آن را به گونه ای قرار می دهد که

1- . ابراهیم / 7
2- . آل عمران / 169

چیزی نمی خواهد مگر آنچه را خدا بخواهد و این خداست که در بدن و قلب و عقل و روح او تدبیر می کند و کلام در این باب دقیق است و عبارات و بیانها وافی به مقصود نیست و در این مقام گامها می لغزد.

«الرفض» یعنی ترک و «یعمی» یعنی چشم قلب او به دیدن حق نابینا می شود، همان طور که فرمود: «فَإِنَّها لا تَعْمَی الْأَبْصارُ وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُورِ.»(1) {چرا که چشم های ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دل هایی که در سینه هاست کور می شود.} «یصم» یعنی گوش قلب از شنیدن حق و قبول آن کر می شود و ممکن است مراد از این دو تعبیر کوری چشم ظاهر باشد، چون از آنچه می بیند نفعی نمی برد؛ پس گویی کور گشته و گوش ظاهری او ناشنوا شده زیرا از آنچه می شنود منتفع نمی شود؛ پس گویا کر شده است. خدای سبحان می فرماید: «خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصارِهِمْ غِشاوَهٌ.»(2) {خدا بر دل ها و گوش های آنان مهر نهاده؛ و بر چشم هایشان پرده ای افکنده شده؛} و نسبت «بکم» به ظاهر، آشکارتر است زیرا وقتی شخص به حق و به آنچه به او سود می رساند، تکلم نکرد، گویی لال است؛ اگر چه می توان «بکم» را نیز به زبان قلب حمل کرد؛ زیرا زبان سر حقیقتاً تعبیری از آن است.

«یذل الرقاب» به این خاطر که موجب خواری نزد اهل دنیا است برای تحصیل آن یا گردن ها را برای قبول باطل از اهل آن ذلیل می کنند و از «ذِلّ» به کسر ذال گرفته شده و آن ضد صعوبت است. «فتدارک مابقی» تدارک در این جا به معنای تلافی نیست و به معنای ملحق شدن نیز نیست؛ بلکه به معنای ادراک است یعنی ما بقی را ادراک کن و آن را از دست مده؛ مانند آیه: «لَوْ لا أَنْ تَدارَکَهُ نِعْمَهٌ مِنْ رَبِّهِ.»(3) {و

اگر رحمت خدا به یاریش نیامده بود، } یعنی با اجابت دعایش تدارک حال او نمی کرد، چنانچه طبرسی نیز این مطلب را گفته و ممکن است «ما بقی» ظرف باشد و مفعول آن مقدر باشد یعنی آنچه از تو فوت شده را تلافی کن در ما

1- . حج / 46
2- . بقره / 7
3- . قلم / 49

بقی از عمرت ولی این معنا بعید است. «و لا تقل غدا» یعنی نگو: فردا توبه یا عمل می کنم. «حتی اتاهم امر الله» یعنی با مرگ یا عذاب. «بغتةً» به فتح باء و گاهی غین نیز متحرک می شود یعنی ناگهانی. «و هم غافلون» یعنی از آمدنش غافل اند. «علی اعوادهم» یعنی بر تخت ها و تابوت ها که از چوب ساخته شده قرار می گیرند. «الی قبورهم المظلمه الضیّقه» این امر مخصوص اشقیاست و قبور اصفیا، باغی از باغ های بهشت است. «فانقطع» یعنی از دنیا و اهل آن جدا شو. «بقلب» یعنی همراه با دلی. «منیب» یعنی توبه کار و برگشت کننده از گناهان که اشاره دارد به آیه: «مَنْ خَشِیَ الرَّحْمنَ بِالْغَیْبِ وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنیبٍ.»(1) {آن کس که از خداوند رحمان در نهان بترسد و با قلبی پر انابه در محضر او حاضر شود!} طبرسی می گوید: یعنی وارد آخرت شود با دلی که روی به طاعت خدا آورده و با وجوه پنهان خود به سوی خدا برگشت نموده. «من رفض الدنیا» «مِن» تعلیل است برای انابه یا برای انقطاع و «عزم» عطف است بر «قلب»؛ «لیس فیه انکسار» یعنی سستی ندارد. «و لا انخزال» یعنی سنگینی و بریدن ندارد. در قاموس گفته: «الانخزال» یعنی راه رفتن با سنگینی و به معنای انفراد و حذف و گرفتن است و «انخزل عن جوابی» یعنی به جواب من توجهی نکرد و «انخزل فی کلامه» یعنی کلامش را برید. «لمرضاته» یعنی برای آنچه موجب رضایت او از ما می شود.

40. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: مَثَل دنیا همچون آب دریایی است که شخص تشنه هرچه از آن بنوشد بر تشنگی وی افزوده می شود تا آب او را بکشد.(2)

توضیح: «کمثل ماء البحر» یعنی آب دریا شور است و این از نیکوترین تشبیهات برای دنیا است و تجربه نیز شده. زیرا حریص بر جمع مال دنیا، هر چه بیشتر کسب ثروت می کند، حرص او نیز افزون می گردد و همچنین هر چه از دنیا به دست می آورد، برای حفظ و رشد آن و سایر امور مربوط به آن چاره ای از داشتن چیزهای دیگر ندارد و این منتهی به یک حد و اندازه محدود نمی شود؛ پس تمام

1- . ق / 33
2- . کافی 2 : 137

عمر خود را صرف جمع کردن دنیا می کند تا این که می میرد و حسرت ها و عقوبات آن بر گردنش می ماند که خدا ما را از آن ها پناه دهد.

41. کافی: امام رضا علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام به حواریون فرمود: ای بنی اسرائیل! برای آنچه از دنیا از دست شما می رود تأسف نخورید، همچنانکه اهل دنیا بر آنچه که از دین شان از دست آن ها می رود تأسف نمی خورند هنگامی که به دنیای خود می رسند.(1)

توضیح: در نهایه گفته: «فیه حواری من امتی» یعنی اصحاب و یاران خاص من و حواریّون که اصحاب حضرت عیسی علیه السلام بودند از همین باب است، یعنی یاران خالص او و اصل این کلمه از «تحویر» است که به معنای سفید نمودن است؛ گفته شده: حواریون جامه شوی بودند و البسه را سفید می کردند و «خبز الحوّاریّ» از همین ریشه است که نانی است که بارها آرد آن صاف شده باشد. ازهری گفته: حواریّون یاران خالص انبیا هستند و معنای ریشه ای آن کسانی هستند که از هر عیبی پاک و پاکیزه شدند و راغب گفته: حواریّون یاران عیسی علیه السلام هستند؛ گفته شده: آنان جامه شوی بودند و گفته شده: آنان صیاد بودند.

برخی علما گفته اند: آنان را «حواریّین» نامیدند به این جهت که با افاده علم و دین به مردم، نفوس آنان را تطهیر می کردند که در قرآن هم به این تطهیر اشاره شده که فرمود: «إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً.»(2) {خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.} و علت این که گفته شده: آنان جامه شوی بودند، از باب تشبیه و تمثیل بوده و کسی که آشنایی با حقایق ندارد خیال کرده که مراد شغل متداول بین عوام مردم است! و گفته: این که گفته شده آنان صیاد بودند، به این جهت است که آنان نفوس مردم را از حیرت صید می کردند و آنان را به سمت حق می کشاندند. پایان کلام این عالم.

1- . کافی 2 : 137

2- . احزاب / 33

می گویم: کلام مفصلی در اوایل این باب در اثنای شرح حدیثی از کافی در تحقیق معنای حواریّون گذشت که از آن غافل مباش.

42. نهج البلاغه: امام علی علیه السلام فرمود: ستایش برای خداوندی است که از رحمتش یأسی نیست و از نعمت هایش نتوان بیرون رفت و یأسی از مغفرتش نیست و سرپیچی از عبادتش سزاوار نیست. اوست کسی که رحمتش از بین نمی رود و نعمتش تمام نمی شود. دنیا محل آرزوهایی است که نابود می شود و اهلش از آن کوچ می کنند. دنیا شیرین و خرم به سوی خواهان خود می شتابد و در دل بیننده خود منزل می کند. پس از این دنیا به بهترین توشه ای که فراهم نموده اید کوچ کنید و از دنیا بیش از نیاز خود نخواهید و بیش از حد کفاف از آن طلب نکنید.(1)

43. کنز کراجکی: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دنیایش را دوست داشته باشد، به آخرتش ضرر می زند.

- و امیرالمومنین علیه السلام فرمود: دنیا در حال گردش است، پس بهره خود را از آن به نیکوترین شکل طلب کن.

- و فرمود: هر کس خود را از روزگار ایمن بداند، روزگار به او خیانت کند و هر کس بر روزگار تکبر کند وی را خوار سازد.

- و فرمود: روزگار دو روز است. روزی همراه تو و روز دیگر علیه توست. پس اگر همراه تو بود مستی نکن و اگر علیه تو بود صبر کن. پس هر دو گذراست.

- و فرمود: هر کس به زندگی دنیا غمگین باشد، بر خدایش خشم کرده است. و هر کس بزرگ ترین مقصودش دنیا باشد، بدبختی و غمش طولانی می شود. دنیا برای کسی است که ترکش کند و آخرت برای کسی است که آن را بخواهد. دنیا هر چه بیشتر برای بی رغبت به آن جلوه کند، وی بیشتر از آن فاصله می گیرد.

- و فرمود هرگاه چیزی از دنیا را خواستی و از تو دریغ شد، به یادآور آنچه را که خدا از دین به تو داده و به دیگری نداده است. این برای تو سزاوارتر است تا خودت را مستحق آنچه از دست داده ای بدانی.

1- . نهج البلاغه خطبه: 45

- و پیامبراسلام صلی الله علیه و آله فرمود: من برای کسی که به دوستی دنیا دل بسته سه چیز را پیش بینی می کنم: فقری که بی نیازی ندارد. گرفتاری که پایان ندارد. و غم و اندوهی که تمام نشود.

- و فرمود: در دنیا همچون مهمان باشید و مساجد را خانه های خود بدانید و دل های خود را به نرمی عادت دهید و بسیار بیندیشید و بگریید و هواهای نفسانی بین شما اختلاف نیفکند. بنا می نهید آنچه را که در آن ساکن نخواهید شد و جمع می کنید آنچه را که از آن نخواهید خورد و به چیزی امید دارید که آن را درک نخواهید کرد.

44. عده الداعی: امام صادق علیه السلام فرمود: ما دنیا را دوست داریم و اگر دنیا به ما داده نشود، بهتر از آن است که به ما داده شود. و به هیچ انسانی چیزی از دنیا داده نشد مگر اینکه بهره ای از آخرت را از دست داد. (1)

45. نهج البلاغه: از خطبه های آن حضرت علیه السلام است: دنیا خانه ای است که به بلا پیچیده شده و به نیرنگ شناخته گردیده است. حالات دنیا پایدار نبوده و اهالی آن در سلامت نمی مانند. حالاتش گوناگون و دوران هایش متفاوت است. زندگی در آن نکوهیده و امان در آن نیست. و اهل دنیا در آن هدف تیرهای بلا هستند که دنیا با تیرهایش به سوی آن ها تیر افکنده و با مرگ آن ها را نابود می کند. و بدانید ای بندگان خدا که شما و آنچه از این دنیا دارید بر روش گذشتگانتان هستید. کسانی که عمرشان از شما طولانی تر و شهرهایشان از شما آبادتر و آثارشان از شما مهم تر بود. شب را به صبح رساندند در حالی که صداهایشان خاموش و بادهایشان خوابیده و بدن هایشان پوسیده و شهرهایشان خالی و آثارشان نابود شده است. قصرهای باشکوه و فرش های گسترده را به سنگ های سخت و قبور به هم چسبیده مبدل ساختند. قبوری که بر خرابی بنا شده و ساختمانش با خاک یکسان گردیده است. قبرها به یکدیگر نزدیک اما ساکنانشان غریب هستند. آنان در میان کسانی هراسان و کسانی به ظاهر آرام اما در واقع

1- . عده الداعی : 110

گرفتارند. آنان به وطن هایشان انس نگرفته و با همسایگان خود علی رغم همجواری و نزدیکی مکان، ارتباطی ندارند. پس چگونه با یکدیگر دیدار کنند در حالی که فرسودگی آنان را خرد کرده و سنگ و خاک آنان را خورده است. گویی شما به جایی رفته اید که آنان به آن جا رفته اند و در آن قبرها به گرو گذاشته شده اید و آن امانت دار، شما را در خود گرفته است. پس حال شما چگونه است اگر کارهایتان پایان یابد و مردگان از قبور برانگیخته شوند. « هُنالِکَ تَبْلُوا کُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَی اللَّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ»(1) {در آن جا، هر کس عملی را که قبلاً انجام داده است، می آزماید. و همگی به سوی «اللّه» - مولا و سرپرستِ حقیقی خود - بازگردانده می شوند؛ و چیزهایی را که بدروغ همتای خدا قرار داده بودند، گم و نابود می شوند!} (2)

46. نهج البلاغه: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: همانا ترس از خدا کلید هر در بسته، و ذخیره رستاخیز، و عامل آزادگی از هر گونه بردگی، و نجات از هر گونه هلاکت است. در پرتو پرهیزکاری، تلاشگران پیروز، پرواکنندگان از گناه رستگار می شوند، و به هر آرزویی می توان رسید. عمل کنید که عمل نیکو به سوی خدا بالا می رود، و توبه سودمند است، و دعا به اجابت می رسد، و آرامش برقرار، و قلم های فرشتگان در جریان است. و به سوی اعمال نیکو بشتابید پیش از آن که عمرتان پایان پذیرد، یا بیماری مانع شود، و یا تیر مرگ شما را هدف قرار دهد. مرگ نابود کننده لذّت ها، تیره کننده خواهش های نفسانی، و دور کننده اهداف شماست، مرگ دیدار کننده ای دوست نداشتنی، هماوردی شکست ناپذیر و کینه توزی است که بازخواست نمی شود دام های خود را هم اکنون بر دست و پای شما آویخته، و سختی هایش شما را فرا گرفته، و تیرهای خود را به سوی شما پرتاب کرده است. قهرش بزرگ، و دشمنی او پیاپی و تیرش خطا نمی کند.

چه زود است که سایه های مرگ، و شدّت دردهای آن، و تیرگی های لحظه جان کندن، و بیهوشی سکرات مرگ، و ناراحتی و خارج شدن روح از بدن، و

1- . یونس / 30
2- . نهج البلاغه خطبه : 226

تاریکی چشم پوشیدن از دنیا، و تلخی خاطره ها، شما را فرا گیرد. پس ممکن است ناگهان مرگ بر شما هجوم آورد، و گفتگوهایتان را خاموش، و جمعیّت شما را پراکنده، و نشانه های شما را نابود، و خانه های شما را خالی، و میراث خواران شما را برانگیزد تا ارث شما را تقسیم کنند، آنان یا دوستان نزدیکند که به هنگام مرگ نفعی نمی رسانند، یا نزدیکان غم زده ای که نمی توانند جلوی مرگ را بگیرند، یا سرزنش کنندگانی که گریه و زاری نمی کنند.

بر شما باد به تلاش و کوشش، آمادگی و مهیا شدن، و جمع آوری زاد و توشه آخرت در محل جمع آوری توشه. دنیا شما را مغرور نسازد، چنانکه گذشتگان شما و امّت های پیشین را در قرون سپری شده مغرور ساخت.

آنان که دنیا را دوشیدند، به غفلت زدگی در دنیا گرفتار آمدند، فرصت ها را از دست دادند، و تازه های آن را فرسوده ساختند سرانجام خانه هایشان گورستان، و سرمایه هایشان ارث این و آن گردید، آنان که نزدیکشان را نمی شناسند، و به گریه کنندگان خود توجّهی ندارند، و نه دعوتی را پاسخ می گویند. مردم! از دنیای حرام بپرهیزید، که حیله گر و فریبنده و نیرنگ باز است، بخشنده ای باز پس گیرنده، و پوشنده ای برهنه کننده است، آسایش دنیا بی دوام، و سختی هایش بی پایان، و بلاهایش دائمی است.

47. نهج کیدری: در شرح فرمایش امیر المومنین علیه السلام به همام در وصف متقین که فرمود: «أرادتهم الدنیا و لم یریدوها» می گوید: از مکاشفات امیر المؤمنین علیه السلام روایتی است که امام صادق علیه السلام از قول پدران خود علیهم السلام نقل فرمود که حضرت امیر علیه السلام فرمود: من در یکی از بستان های فدک بودم که به فاطمه علیها السلام تعلق داشت که ناگهان زنی را دیدم که به من هجمه آورد، در حالی که من بیلی به دست داشتم و با آن کار می کردم وقتی به آن زن نظر کردم، از جمال او قلبم به پرواز آمد و من او را به بُثینه بن عامر جمحی که از زیبا ترین زنان قرشی بود تشبیه کردم. آن زن به من گفت: ای پسر ابی طالب! آیا حاضر به ازدواج با من هستی تا در عوض من تو را از این بیل راحت کنم و تو را به گنجینه های زمین راهنمایی کنم و تا هستی، پادشاهی برای تو باشد؟

حضرت می فرماید: به او گفتم: تو که هستی تا من تو را از اهل و خویشانت خواستگاری کنم؟ آن زن گفت: من دنیا هستم! به او گفتم: برو و همسری غیر من طلب کن که تو در شأن من نیستی! و به سمت بیل خود آمدم و چنین سرودم:

به تحقیق که نومید گردد کسی که دنیای پست او را بفریبد و اگر نسل هایی را هم بفریبد، ارزشی ندارد!

بر شکل و شمایل و بثینه بزرگوار و زینتی مثل شمایل او به نزد ما آمد!

من به او گفتم: برو غیر مرا فریب ده که من از دنیا خسته شده ام و جاهل نیستم

مرا با دنیا چه کار؟ وقتی محمد صلی الله علیه و آله نیز گرفتار بیابانی در بین آن زمین هاست

گیرم دنیا گنج ها و مرواریدهای خود و اموال قارون و دارایی قبائل را برای ما بیاورد!

آیا همگی این اموال به سوی فنا و نیستی نمی رود؟ و از خزانه داران چنین گنج هایی کیفر آن طلب نمی شود؟

پس غیر مرا بفریب که من به عزت و دارایی و ثروتی که در توست رغبتی ندارم!

و خود را به آنچه روزی من است قانع کرده ام؛ ای دنیا شأن تو با اهل کینه های پنهان است

من از خدا در روز دیدارش می ترسم و از عتاب و سرزنشی دائمی که زوال نپذیرد، می هراسم

و نیز فرمود:

دنیا به من نیرنگ می زند، گویا من حال او را نمی دانم

دست خود را به سوی من دراز کرده؛ من دست راست او را به همراه دست چپش عقب زدم

و دیدم او را که محتاج است، پس تمام آن را به دنیا بخشیدم

ص: 118

این است معنای عبارت که فرمود: «دنیا آنان را خواست ولی آنان دنیا را نخواستند.»

48. عده الداعی: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: بندگان خدا، بدانید که مومن صبح و شام نمی کند مگر اینکه نفس خود را متهم نموده و همیشه بر آن خرده می گیرد و از نفس خود عمل بیشتر می خواهد. پس همچون پیشینیان که قبل از شما بودند و زودتر از شما درگذشتند باشید. خیمه را از دنیا همچون مسافر برکنید و برای عبور از منازل پیش رو آن را درهم بپیچید.(1)

49. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: وای بر کسانی که به وسیله دین در پی دنیا هستند و وای بر کسانی که دعوت کنندگان به قسط و عدل را به قتل می رسانند و وای بر کسانی که مؤمن در میان آن ها با تقیه رفت و آمد می کند و نمیتواند ایمان خود را آشکار کند. آیا به من مغرور شده اند و یا به من جسارت می ورزند؟ به خودم قسم خورده ام که ایشان را به گونه ای در بوته آزمایش قرار دهم که حکیمِان آنان حیران و سرگردان شوند.(2)

توضیح: «ویل للذین یختلون الدنیا بالدین» یعنی عذاب و هلاکت بر کسانی باد که دنیا را با عمل آخرت به سبب خدیعه و مکر می طلبند. در نهایه گفته: «الویل» یعنی اندوه و هلاک و مشقت از عذاب و در خصوص این خبر گفته: از نشانه های تحقق قیامت این است که شمشیرهای جهاد تعطیل می شود و دنیا با مکر و حیله عمل به آخرت طلب می شود، یعنی دنیا با عمل آخرت طلب می شود. «ختله، یختله» یعنی به او نیرنگ زد و او را فریب داد و «ختل الذئب الصید» یعنی گرگ از چشم شکار مخفی شد و «الختل» یعنی نیرنگ و در قاموس آمده: «ختله یختِله و یختُله ختلا و ختلانا» یعنی او را فریب داد و گرگ از چشم صید و شکارش پنهان شد و «خاتله» یعنی نیرنگ زننده به او و «تخاتلوا» یعنی به هم نیرنگ زدند و «اختتل» یعنی اسرار آن قوم را استراق سمع کرد. پایان کلام قاموس.

1- . عده الداعی : 175

2- . کافی 2 : 299

و ریشه «ختل» بر وزن افتعال، چنانچه در عنوان باب کافی آمده، من به این معنا در کتب لغت ندیدم و در برخی نسخه ها «اختیال» با یاء دارد که غلط است. «الذین یأمرون بالقسط» یعنی به عدل امر می کنند و آنان امامان علیهم السلام هستند و اصحاب خاص آنان. «یسیر المؤمن» یعنی زندگی می کند و کار می کند و این تعبیر مجاز است. «أ بی یغترّون»یعنی آیا به سبب مهلت دادن من و نعمت من از قدرت و عذاب من غفلت می ورزند؟ این واژه از اغترار به معنای غفلت گرفته شده و ممکن است از اغترار به معنای وقوع در خطر و هلاکن گرفته شده باشد.

و خداوند فرمود: «ما غرّک بربک الکریم.»(1) {چه

چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته است؟} بیضاوی می گوید: یعنی چه چیز تو را فریفته و بر عصیان او جرأت داده است؟ «یجترؤن» با همزه و بدون آن که همزه قلب به یاء شود، سپس اسقاط ضمه آن و بعد حذف آن به خاطر التقای ساکنین است. «لأتیحن» در نهایه در خصوص این حدیث گفته: به خودم سوگند می خورم که آنان را مبتلا به فتنه ای می کنم که شخص بردبارشان حیران بماند. «أتاح الله لفلان کذا» یعنی خدا برای فلان کس، فلان چیز را مقدر فرمود و بر او فرستاد و آن چیز برای او به دست آمد و «الحلیم» کسی است که حلم و بردباری دارد و در امور تأنی دارد یا به معنای خردمند است و تنوین در کلمه «حیرانا» برای تناسب است و در میان صفات، حلیم را ذکر فرمود، زیرا حلیم به هر دو معنای آن از حیرت به دور است و علت آن است که شخص حلیم بر فتنه ها و لغزش ها بردبار تر است و حاصل این که عقلا و صاحبان اندیشه و تدبر در امور، از آن فتنه راه خروجی پیدا نمی کنند.

50. امالی صدوق: پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه از سفر باز می گشت، از حضرت فاطمه سلام الله علیها شروع می کرد و ابتدا بر ایشان وارد شده و مکث پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد آن حضرت طولانی می شد. پس یک بار که پیامبر صلی الله علیه و آله برای سفری خارج شدند، حضرت فاطمه سلام الله علیها دو دستبند نقره و گردن بند و دو گوشواره و پرده ای برای در خانه برای بازگشت پدر و

1- . انفطار / 60

شوهرش علیهم السلام تهیه کرد. پس هنگامی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بازگشتند، بر حضرت فاطمه سلام الله علیها وارد شدند. پس یاران نیز بر در خانه ایستادند و چون حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد حضرت فاطمه طولانی شد، نمی دانستند که بمانند یا بروند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر یاران خارج شد در حالی که خشم در چهره ایشان پیدا بود تا در کنار منبر نشستند. پس حضرت فاطمه سلام الله علیها گمان کردند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خاطر آنچه دیدند از دستبندها و گردنبند و گوشواره ها و پرده خشمگین شدند. پس گردنبند و گوشواره ها و دست بند ها را کندند و پرده را نیز کندند و آن ها را به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرستادند و به قاصد فرمودند: به پدرم بگو دخترت سلام می رساند و می گوید این ها را در راه خدا قرار ده. پس هنگامی که قاصد آن ها را به پیامبر صلی الله علیه و آله عطا نمود، ایشان سه مرتبه فرمودند: چنین کرد! پدرش به فدایش باد. دنیا از آن محمد و از آن خاندان او نیست و اگر دنیا در نزد خداوند به بال مگسی می ارزید کافر از آن حتی جرعه ای از آب هم نمی خورد سپس برخاست و بر فاطمه سلام الله علیها وارد شد.(1)

51. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبراسلام صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال به دنیا وحی کرد که خادم خود را به سختی بینداز و به کسی که تو را ترک کرده خدمت کن.

سپس فرمود: بر شما باد ورع و تلاش و عبادت. به این دنیایی که به شما رغبت ندارد، بی رغبت باشید. پس آن بسیار فریبنده و محل نابودی و زوال است. چه بسیار فریب خورندگانی که دنیا نابودشان کرد و چه بسیار تکیه کنندگان به دنیا که به آن ها خیانت نمود و چه بسیار اعتماد کنندگان بر دنیا که به آن ها نیرنگ زد و آن را تسلیم نمود.(2)

1- . امالی صدوق : 141
2- . امالی صدوق : 168

می گویم: نقل کامل این خبر را در باب مواعظ پیامبر صلی الله علیه و آله آوردیم.

52. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: در مناجات خداوند متعال با حضرت موسی بن عمران علیه السلام آمده است: ای موسی! هنگامی که فقر را در حال آمدن ببینی، پس بگو: خوش آمدی ای شعار و (علامت) شایستگان. و هنگامی که ثروت به سوی تو بیاید، بگو: گناهی است که کیفر آن به زودی خواهد آمد. دنیا محل کیفر است. آدم را در دنیا به دلیل خطایش کیفر دادم و دنیا را معلونه قرار دادم. هرآنچه در دنیاست معلون است به جز آنچه که در آن برای من باشد. ای موسی! بندگان صالح من در دنیا به میزان دانش خود نسبت به من زهد پیشه کردند و دیگران به میزان نادانی شان نسبت به من بدان روی آوردند و کسی نیست که دنیا را بزرگ بدارد ولی چشمش در آن روشن گردد و کسی آن را پست نشمرَد مگرآنکه بدان بهرمند شود.(1)

53. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال در مناجات حضرت موسی علیه السلام فرمود: ای موسی دنیا محل کیفر است، تا آخر خبر.(2)

54. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر دنیا فانی است، اطمینان به آن چرا؟(3)

55. امالی صدوق: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: غافل ترین مردم کسی است که از دگرگونی احوال دنیا پند نگیرد و ارزشمندترین مردم در دنیا کسی است که دنیا در نزدش ارزشی نداشته باشد.(4)

56. عیون الاخبار الرضا علیه السلام و امالی صدوق: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: چه غافلانی که لباس بافتنند تا بپوشند اما کفن لباس آن ها شد و خانه ساختند تا در آن ساکن شوند، ولی خانه آن ها قبرشان شد.

1- . امالی صدوق: 396
2- . ثواب الاعمال: 198
3- . امالی صدوق: 6

4- . امالی صدوق: 14

- و امیرالمومنین علیه السلام در یکی از خطبه هایش فرمود: ای مردم! دنیا محل نابودی و آخرت محل بقاست. پس از گذرگاه خود برای جایگاه خود توشه برگیرید و در مقابل کسی که بر سر شما آگاه است پرده دری نکنید و دل هایتان را از دنیا خارج کنید قبل از اینکه بدن هایتان از آن خارج شوند. پس در دنیا زنده شدید و برای آخرت آفریده شدید. و دنیا همچون سمی است که کسی که آن را نمی شناسند می خورد. هنگامی که بنده ای می میرد فرشتگان می گویند چه آورده و مردم می گویند چه بر جای گذاشت؟ کار نیک آورید که به نفع شماست و پس اندازی باقی نگذارید که به ضرر شماست. محروم کسی است که از خیر مال خود محروم شود و کسی که صدقات و نیکی هایش زیاد باشد به آن غبطه می خورند. و در بهشت به واسطه صدقاتش جایگاه خود را نیکو و صراط را به واسطه آن ها به عنوان مسیر خود پاکیزه نموده است.(1)

می گویم: در باب مواعظ امیر المؤمنین علیه السلام اخبار بسیاری آوردیم.

57. امالی شیخ صدوق: در حدیث مرد شامی که نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد، حضرت فرمود: ای شیخ! دنیا سبز و شیرین است و اهلی دارد و آخرت نیز اهلی دارد که خود را از مفاخره اهل دنیا مخفی کردند و در دنیا با هم مسابق نداشتند و به شادابی دنیا شادمان نشدند و از گزند آن نیز محزون نگشتند. ای شیخ! کسی که از یورش شبانه دشمن می ترسد، خوابش اندک می گردد؛ چقدر شب ها و روزها در عمر عدد، سریع می گذرد. پس زبانت را حفظ کن و کلامت را حساب شده بگو تا کلامت جز به خیر، کم گردد. ای شیخ! برای مردم بپسند آنچه را برای خود می پسندی و به مردم بده آنچه را دوست داری به تو داده شود.

سپس حضرت روی به اصحاب خود کرده و فرمود: ای مردم! آیا نمی بینید که اهل دنیا داخل در صبح و شام می شوند در حالی که احوال متفاوتی دارند؟ پس گروهی به خاک افتاده و بر خود می پیچند و گروهی برمی گردند یا به سوی آنان برگشته می شود و گروهی جان می کَنند و به گروهی امیدی نیست و بر گروه دیگری

1- . امالی صدوق : 68 - 67

پارچه می کشند و گروهی دنیا را می طلبند در حالی که مرگ آنان را می طلبد و گروهی غافلند در حالی که از آنان غفلت نمی شود و آیندگان نیز به دنبال گذشتگان در حرکت هستند.

58. تفسیرقمی: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی این آیه: «لاَ تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ وَلاَ تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِلْمُؤْمِنِينَ»(1) {(بنابر این،) هرگز چشم خود را به نعمت های (مادّی)، که به گروه هایی از آن ها [- کفّار] دادیم، میفکن! و به خاطر آنچه آن ها دارند، غمگین مباش! و بال (عطوفت) خود را برای مؤمنین فرود آر!} نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به واسطه وقار و متانت خداوندی صبور نباشد و آرامش نیابد، در اثر حسرت های دنیا جانش فرسوده و تکّه تکّه می شود. هر کس چشم به مال مردم بدوزد، غم و اندوهش زیاد می شود و خشم و عصبانیّت وی تمام نمی شود. هر کس از نعمت های خدا بر او تنها خوردنی ها یا نوشیدنی ها یا پوشیدنی ها را نعمت بداند، عملش کم و عذابش نزدیک می شود. هر کس غم دنیا را بخورد، بر خدا خشم می گیرد. هر کس از مصیبتی که بر او نازل شده، شکایت کند، از خدا شکایت می کند. هر کس از این امت که قرآن خوان باشد و به جهنم وارد شود، آیات خدا را به تمسخر گرفته است و هر کس به طمع مال برای آدم متموّل و ثروتمند اظهار خشوع و فروتنی کند، یک سوم دین خود را از دست می دهد. سپس فرمود: عجله نکن! منظورم این نیست که وقتی کسی به دیگری نیکی کرد، او نباید به او احترام بگذارد و او را بزرگ بدارد که این کار بر او واجب است، بلکه می بینی آن شخص با اظهار خشوع دروغین هم پاداش از خدا می خواهد و هم بر آن است تا آن چه در دست ثروتمند است، به حیله خارج کند.(2)

1- . حجر / 88
2- . تفسیر قمی: 356

59. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: ای حفص! ارزش و منزلت دنیا نزد من به چیزی جز مردار نمی ماند که فقط در صورت اضطرار از آن می خورم، تا آخر خبر و در ابواب مواعظ خواهد آمد.(1)

60. قرب الإسناد: بزنطی می گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: به خدا قسم آنچه خدا برای مؤمن از این دنیا به تأخیر می اندازد، برای او بهتر است از آنچه برای او جلو می اندازد و به او می دهد. سپس حضرت، دنیا را در نزد من کوچک و صغیر نمود و فرمود: دنیا چیست؟ سپس فرمود: صاحب نعمت در خطر است که حقوقی از خدا بر او واجب است. به خدا قسم خداوند نعمت هایی به من داده و من پیوسته از آن در هراسم - و دستان خود را تکان داد - تا حقوقی را که برای خدای تبارک و تعالی در آن است ادا نمایم!(2)

61. خصال: مردی از نداری به امیرالمومنین علیه السلام شکایت برد. امام علیه السلام فرمود: بدان هر چیزی که از دنیا به دست آوری و بیش از نیازت باشد، نسبت به آن خزانه دار دیگری هستی.(3)

62. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: دوستی دنیا سرآمد هر گناهی است.(4)

63. خصال: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: ترسناکترین چیزی که نسبت به آن بر امتم بیمناکم هوس و آرزوی دراز است. اما هوس از حق باز می دارد و آرزوی دراز آخرت را از یاد می برد. و این دنیا پشت کرده می رود و آخرت رو کرده و می آید و هرکدام از آن ها فرزندانی دارند. پس شما اگر می توانید از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید. و عمل کنید که شما امروز در محل عمل هستند و در نه در محل حساب و فردا در محل حساب هستید و نه عمل.(5)

1- . تفسیر قمی: 493
2- . قرب الاسناد: 228 - 229
3- . خصال 1 : 11
4- . خصال 1 : 15
5- . خصال 1 : 27

64. خصال: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: شب و روز دو مرکب هستند(1).

65. خصال: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: رغبت به دنیا اندوه و غم را زیاد می کند و بی رغبتی به دنیا، دل و بدن را آسوده می سازد.(2)

66. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس دل به دنیا بسپارد، آن را به سه خصلت مبتلا کرده است: اندوهی که پایان ندارد، آرزویی که دست یافتنی نیست و امیدی که برآورده نشود.(3)

می گویم: برخی از این قبیل اخبار در باب سکینه و وقار گذشت.

67. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: دنیا زندان مومن و قبر پناهگاه او و بهشت اقامتگاه وی است. و دنیا بهشت کافر و قبر زندان او و جهنم اقامتگاه وی است.(4)

68. خصال: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: بیشترین چیزهایی که از آن ها نسبت به امتم بیمناکم سه چیز است. لغزش عالم و جدال منافق با استنادش به قرآن [برای اثبات مدعایش] و یا دنیایی که گردن شما را قطع می کند. پس به دنیا نسبت به خود بدبین باشید(5).

69. خصال: امام سجاد علیه السلام فرمود: هر کس به واسطه شرافت و عزت خداوندی شریف و عزیز نشود و آرامش نیابد، در اثر حسرت های دنیا جانش فرسوده و تکّه تکّه می شود. پس به خدا قسم دنیا و آخرت نیستند مگر به مانند دو کفه ترازو که هر طرف برتری یابد دیگری می رود. سپس کلام خداوند متعال را تلاوت فرمود: «إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ»(6)

یعنی قیامت، «لَيْسَ لِوَقْعَتِها كاذِبَةٌ خافِضَةٌ»(7) یعنی

ص: 126

1- . خصال 1 : 35

2- . خصال 1 : 37

3- . خصال 1 : 44

4- . خصال 1 : 53

5- .[5] خصال 1 : 78

6- . واقعه / 1
7- . واقعه / 2

به خدا قسم که دشمنان خداوند را در آتش جهنم فرو می برد. و«رَّافِعَةٌ» یعنی این که به خدا قسم، دوستان خداوند را در بهشت مکان بالایی می برد.

سپس به مردی که در جلسه حاضر بود رو کرده و به او فرمودند: تقوای الهی پیشه کن و به شکل نیکو به دنبال تحقق خواسته خود باش. آنچه خلق نشده را مخواه که خواستن آن موجب حسرتی می شود که جان را تکه تکه و فرسوده کرده و آنچه خواسته نمی رسد. سپس فرمود: چگونه به چیزی که خلق نشده نخواهد رسید؟ آن مرد گفت: چگونه می خواهد چیزی را که خلق نشده؟ حضرت علیه السلام فرمود: کسی که خواهان بی نیازی و اموال و وسعت در دنیا است، برای فراهم کردن آسودگی به دنبال این امور است و آسایش در دنیا و برای اهل دنیا خلق نشده است. آسودگی در بهشت و برای اهل بهشت خلق شده است و سختی و دشواری برای دنیا و اهل دنیا خلق شده اند و به هیچ از اهل دنیا یک کاسه از آن را ندادند مگر اینکه دو برابر آن از حرص به او دادند و کسی که از دنیا بیشتر به دست آورد نیازش بیشتر خواهد شد چرا که او نیازمند مردم است برای نگهداری اموالش و نیازمند است به هر وسیله از وسایل دنیا پس در بی نیازی دنیا آسایش نیست، ولی شیطان فرزندان آدم را وسوسه می کند که برای او در جمع کردن مال آسایش فراهم می شود و این او را به سختی در دنیا و حساب بر آن در آخرت می کشاند.

سپس فرمود: هرگز دوستان خدا در دنیا برای دنیا سختی نمی بینند بلکه در دنیا برای آخرت به زحمت می افتند. سپس فرمود: آگاه باشید که هر کس برای رزقش اندوهگین شود برای او خطایی نوشته می شود. همچنین عیسی علیه السلام به حواریون فرمود: دنیا پلی است؛ از آن بگذرید و آبادش نکنید.(1)

70. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: مطلوب مردم در دنیای فانی چهار چیز است: بی نیازی و آسودگی و کمی غم و عزت. اما بی نیازی در قناعت است، پس کسی که آن را در افزونی دارائی می خواهد آن را نخواهد یافت. و اما آسودگی در سبکباری است، پس کسی که آن را در امر سنگین می خواهد آن را

1- . خصال 1 : 33

نخواهد یافت. و اما کمی غم در کمی اشتغال است، پس کسی که کمی غم را می خواهد در صورتی که پر مشغله است آن را نخواهد یافت. و اما عزت در خدمت پروردگار است، پس اگر کسی آن را در خدمت به مخلوق می جوید آن را نخواهد یافت.(1)

71. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از امتم از چهار خصلت سلامت باشد بهشت برای اوست. ورود در دنیا، پیروی هوس، شهوت شکم و شهوت فرج.(2)

می گویم: برخی از اخبار در باب حیاء گذشت.

72. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: دنیا در حال گردش است. پس آنچه در آن برای تو باشد به تو می رسد، ولو ناتوان باشی و آنچه از آن علیه تو باشد به آن گرفتار می شوی و نمی توانی مانع آن باشی، ولو توانمند باشی. سپس این کلام را این گونه ادامه داد که فرمود: کسی که از آنچه از دست داده قطع امید کند جانش آسوده شود و کسی که قانع باشد به آن چیزی که به وی داده شده چشمش روشن می شود.(3)

در امالی شیخ طوسی نیز همانند این خبر از امیرالمومنین علیه السلام روایت شده است.(4)

73. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سلمان رحمه الله فرمود: از شش چیز در شگفتم. سه چیز مرا می خنداند و سه چیز مرا می گریاند. اما چیزی که مرا می گریاند و جدایی از دوستان که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و یاران ایشان هستند می باشد. و نیز ترس از مرگ و ایستادن در مقابل خداوند متعال است. و اما چیزی که مرا می خنداند خواهان دنیاست که مرگ او را می طلبد و غافلی که دیگری

1- . خصال 1 : 93
2- . خصال 1 : 106
3- . خصال 1 : 124
4- . امالی طوسی 1 : 229

او را می نگرد و کسی که دهان را پر از خنده کرده و نمی داند که خدا از او راضی است یا بر او خشم گرفته است.(1)

74. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: شش خصلت سرآغاز نافرمانی خداوند تبارک و تعالی است: دوستی دنیا، دوستی ریاست، دوستی زنان، دوستی خوراک، دوستی خواب و دوستی آسایش.(2)

75. خصال: ابوذر رحمه الله فرمود: [پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود]: عجب دارم از کسی که دنیا و بازی آن با اهلش را دیده، پس چگونه به آن دل می بندد.(3)

76. عیون اخبار الرضا علیه السلام : حسین بن علی علیهما السلام فرمود: لوحی در زیر دیوار شهری از شهرها یافت شد که بر روی آن نوشته شده بود: من خداوند یکتایم، خدایی جز من نیست و محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر من است. عجب دارم از کسی که به مرگ یقین دارد پس چگونه شادمان است. و عجب دارم از کسی که به تقدیر یقین دارد پس چگونه غمگین است. و عجب دارم از کسی که دنیا را دیده، پس چگونه به آن دل می بندد. و عجب دارم از کسی که به قیامت یقین دارد، چگونه گناه می کند. (4)

77. عیون اخبار الرضا علیه السلام : ابن مغیره می گوید: شنیدم امام رضا علیه السلام فرمود:

تو در خانه ای هستی که دارای مدت زمان است و در آن عمل عمل کننده قبول می شود

آیا مرگ را نمی بینی که آن خانه را احاطه کرده و آرزوی آروزمند دروغ می شود؟

1- . خصال 1 : 158
2- . خصال 1 : 106
3- . خصال 1 : 525
4- . عیون اخبار الرضا 2 : 44

گناه را نسبت به آنچه بدان شهوت دارد جلو می اندازد و آرزوی توبه در سال های آینده را دارد!

و مرگ ناگهان به سراغ اهلش می آید! پس عکس العمل اندیشمند اهل عمل در این صورت چیست؟(1)

78. عیون اخبار الرضا: عموی یحیی بن ابی عباد می گوید: شنیدم که حضرت رضا علیه السلام روزی چنین شعری را خواند:

همه ما آرزوی این داریم که اجلمان دیر برسد و مرگ ها آفت های آرزوها هستند!

اباطیل آرزوها تو را فریب ندهد! ملازم میانه روی باش و بیماری ها را از خود دور نما

همانا دنیا مانند سایه ای است که رفتنی است و سواری در ان فرود می آید و سپس کوچ کرده و می رود(2)

79. مجالس مفید و امالی شیخ طوسی: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: اگر بنده اجل و سرعت اجل نسبت به خود را می دید، از آرزو بدش می آمد و دنیا خواهی را رها می کرد.(3)

80. مجالس مفید و امالی شیخ طوسی: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: ترسناک ترین چیزی که نسبت به آن بر شما بیمناکم، آرزوی دراز و پیروی از هوس است. اما آرزوی دراز آخرت را از یاد می برد و هوس از حق باز می دارد. آگاه باشید که دنیا پشت کرده می رود و آخرت رو کرده و می آید و هر یک از این دو فرزندانی دارند. پس شما اگر می توانید از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید. امروز روز عمل است و نه حساب و آخرت روز حساب است و نه عمل.(4)

می گویم: برخی از اخبار در این خصوص در باب زهد گذشت.

1- . عیون اخبار الرضا 2 : 176
2- . عیون اخبار الرضا 2 : 177

3- . مجالس مفید : 190 ، امالی طوسی 1 : 76
4- . مجالس مفید : 212 ، امالی طوسی 1 : 117

مثل این روایت در امالی شیخ طوسی در ذیل خطبه ای از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است.

81. امالی طوسی: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: ای مردم! شما هدف هایی هستید که کمان های مرگ برای شما کشیده شده و اموال شما برای گرفتاری ها از بین می رود. در دنیا غذایی نمی خورید مگر آنکه در آن برای شما غصه هایی است و آبی نمی نوشید مگر اینکه در آن برای شما گرفتاری است. و به خداوند متعال شهادت می دهم که در دنیا به هیچ نعمتی نمی رسید که شما را خوشحال کند، مگر اینکه نعمت دیگری از دست می رود که موجب ناراحتی شما می گردد. ای مردم! ما و شما برای بقا خلق شده ایم و نه نابودی، ولی از خانه ای به خانه دیگر منتقل می گردید، پس برای آن چه که شما به سوی آن می روید و در آن جاودان هستید توشه برگیرید.(1)

82. تحف العقول: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من شما را از دنیا بر حذر می دارم؛ زیرا در کام شیرین است و در دیده سبز و خرم و در هاله ای از خواهش های نفسانی قرار گرفته است و به جهت نقد بودنش دلپذیر و چشم نواز است و پر از آرزوهای دراز و دارای آرایش فریباست؛ ولی شادی آن نپاید و از آسیبش امانی نباشد؛ بسیار فریبنده، زیان رساننده، زوال یابنده، پایان پذیر، شکمباره و مرگبار است؛ اگر شیفتگان و خشنودان خود را به آرزویی برساند، فراتر از آن نرفته اند که خداوند سبحان فرموده: {(ای پیامبر!) زندگی دنیا را برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می فرستیم؛ و به وسیله آن، گیاهان زمین (سرسبز می شود و) در هم فرومی رود. امّا بعد از مدتی می خشکد؛ و بادها آن را به هر سو پراکنده می کند؛ و خداوند بر همه چیز تواناست!}(2)

هیچ کس از شادی دنیا بهره مند نشد، مگر آن که پس از آن سرشکی در پی داشت؛ به کسی با خوشی هایش روی نیاورد، جز آن که با سختی ها و بدی هایش بر او پشت نمود و باران نرم آسایشش بر کسی نبارید، مگر آن که غرش ابر بلایش بر او نهیب زد. اگر بامدادان بر کسی در انجام گناه روی یاری نشان دهد، شامگاهان

1- . امالی طوسی 1 : 320

2- . کهف / 45

خود را بر او ناآشنا جلوه دهد. اگر یک سویش گوارا و شیرین است، سوی دیگرش تلخ و مرگبار است. اگر کسی در سایه بال امن و آسایش او بخسبد، بامدادان او را در سخت ترین هراس افکند؛ دنیا سخت فریبنده است و هر چه در او هست جز فریبی بیش نیست؛ فانی است و هر که در آن است جام فنا را سر خواهد کشید. در هیچ توشه آن خیری نیست جز در توشه تقوا. هر کس در دنیا بهره کمتری دارد، از آنچه موجب ایمنی اوست بهره بیشتری یافته است و هر که از دنیا بهره بیشتری بگیرد، از آنچه موجب هلاکت اوست سهم بیشتری برداشته و به زودی زوال پذیرد.

چه بسیار خوش باور به آن که ناگهان مزه تلخ درد و مصیبت را به او چشانید و چه بسا صاحب اطمینان به آن که دنیا بر زمینش کوبید؛ بسا شخصی را که در برخورد با آن احتیاط کرد را فریب داد. بسا صاحب هیبت و عظمتی را که خرد و ناچیزش ساخت و چه بسا گردن فرازی که گرسنه و بینوایش نمود و چه بسیار تاجداری که دست و زبان بسته سرنگونش کرد. سلطنتش خواری است و زندگی اش تیرگی و گوارای آن شور است و شیرین آن تلخ. زنده اش در معرض مرگ است و تندرستش دستخوش بیماری است و سرافرازش در گذر سرنگونی. ملک آن از دست ربودنی است و عزیز آن شکست خورده. آسودگی اش نکبت زده است و پناهنده اش غارت شده است. به دنبال همه این ها سختی های جان دادن و ناله های آن و هراس ورود به عالم دیگر و ایستادن در پیشگاه حاکم دادگستر است که {تا بدکاران را به کیفر کارهای بدشان برساند و نیکوکاران را در برابر اعمال نیکشان پاداش دهد!}(1)

آیا نه چنین است که شما اکنون در خانه های کسانی به سر می برید که عمرشان از شما درازتر بود و آثارشان روشن تر و افرادشان از شما افزون تر و لشکرهایشان فراگیر تر و در عناد سخت تر؟ دنیا را پرستیدند آن هم چه پرستیدنی! و برگزیدندش چه گزیدنی! سپس با خواری از آن رخت بربستند، آیا گزینش شما نیز همین است؟! یا بر این آزمندید؟! یا بر آن دل بسته و آرام شده اید خداوند

1- . نجم / 31

می فرماید:{کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، (نتیجه) اعمالشان را در همین دنیا بطور کامل به آن ها می دهیم؛ و چیزی کم و کاست از آن ها نخواهد شد! (ولی) آن ها در آخرت، جز آتش، (سهمی) نخواهند داشت؛ و آنچه را در دنیا (برای غیر خدا) انجام دادند، بر باد می رود؛ و آنچه را عمل می کردند، باطل و بی اثر می شود!}(1) پس این دنیا بد خانه ایست برای کسی که از آن نهراسد یا در آن خود را از بیم وی ایمن شمارد.

پس بدانید - هر چند خود می دانید - که شما ناگزیر دنیا را ترک خواهید کرد و به راستی هم دنیا چنان است که خداوندش وصف فرموده: {تنها بازی و سرگرمی و تجمّل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است،}(2) و عبرت گیرید از برادران خود که دیدید چگونه به گورهاشان بردند بی آن که سواره خوانده شوند و در قبرها فرود آوردند بی آن که مهمانانشان شمرند. به گورشان جا دادند و از خاک کفن ها ساختند و از استخوان های پوسیده همسایگان. همسایگانی بی زبان؛ نه به ندای همسای خود پاسخ دهند و نه ستمی را باز دارند و نه دید و بازدیدی نمایند. مردمی بردبارند، کینه هایشان از میان رفته و نادانانی که دشمنی هایشان مرده. نه از آزار و آسیب آنان ترسی است و نه به دفاع آنان امیدی! چنانند که گویی هرگز وجود نداشته اند، چنان که خداوند سبحان می فرماید: {این خانه های آن هاست (که ویران شده)، و بعد از آنان جز اندکی کسی در آن ها سکونت نکرد؛ و ما وارث آنان بودیم!}(3)

در آن پند گیرید از آنان که در هر تپه ای نشانه ای بر پا داشتند و کارگاه هایی به وجود آوردند که شاید جاودانه بمانند و نیز از آنان پند بگیرید که گفتند: {چه کسی از ما قوی تر است؟}(4)

1- . هود / 15 - 16
2- . حدید / 20
3- . قصص / 58
4- . فصلت / 15

به جای زیستن بر روی زمین در دل زمین جای گرفته اند و به جای فراخی در تنگنای خفته اند؛ به جای زندگی با خانواده و خویشان غربت را گزیده اند و روشنایی را با تاریکی عوض کرده اند، چنان که عریان و برهنه پا به دنیا آمدند، آن سان هم از آن بیرون رفتند. تنها با کردار خود به زندگی جاوید و سرای باقی کوچیدند. خداوند متعال می فرماید: {(سپس) همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم، آن را بازمی گردانیم؛ این وعده ای است بر ما، و قطعاً آن را انجام خواهیم داد}(1)

83. امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که دنیایش برایش مصفا گردید، او را در دینش متهم نما!(2)

84. امالی طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر! دنیا را منزل کن، مانند منزلی که در آن ساکن می شوی و سپس می خواهی که از آن کوچ کنی. آیا دنیا جز این است که در خوابت بر حیوانی سوار شده ای و چون بیدار می شوی تو بر رختخوابت هستی و سواره نیستی؟ که هیچ کس به آن اعتنا نمی کند. و یا دنیا همچون لباس است که آن را می پوشی یا زنی که با آن نزدیکی می کنی. ای جابر! دنیا در نزد خردمندان و خداشناسان مانند سایه بعد از ظهر است.(3)

85. امالی طوسی: ابن عامر گفت: در حالی که سلمان فارسی را وادار به خوردن طعامی کرده بودند، و می گفت: مرا بس است، شنیدم که وی گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: سیرترین انسان ها در دنیا گرسنه ترین آن ها در آخرت هستند. ای سلمان! دنیا زندان مومن و بهشت کافر است(4).

86. امالی طوسی: مجاهد گفت: ابن عمر گفت: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنان باش گویی تو غریب یا رهگذر هستی و خودت را در زمره مردگان بدان.

1- . انبیا / 104
2- . امالی طوسی 1 : 286
3- . امالی طوسی 1 : 302
4- . امالی طوسی 1 : 356

مجاهد گفت: و پیامبر صلی الله علیه و آله به عبدالله بن عمر فرمود: و تو ای عبدالله! اگر شامگاه شد به صبح امید نداشته باش و اگر صبح شد به شامگاه امید نداشته باش و از زندگی خود برای مرگت و از سلامتی خود برای بیماری ات توشه برگیر، چرا که فردا نامت را هم نخواهی دانست! (1)

87. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمومنین علیه السلام می فرمود: همانا دنیا رنج و نابودی و عبرت و دگرگونی است و از نشانه های نابودی اش این است که کمانش را زه می کند و تیر در آن قرار می دهد و زندگان را با تیر مرگ و افراد سالم را با تیرهای بیماری مورد هدف قرار می دهد؛ و از نشانه های سختی آن این است که انسان چیزی را که نمیخورد، جمع می کند و چیزی را که در آن ساکن نمی شود، بنا می کند و از پندهای آن نیز این است که گاهی ثروتمند را مسکین و گاهی مسکین را ثروتمند می بینی و بین این دو فاصله ای جز نعمتی که از بین می رود و اندوهی که فرود می آید، نیست. و از دگرگونی های آن نیز این است که آرزو، انسان را در بر می گیرد؛ ولی قبل از رسیدن به آرزو، ناگهان مرگ او را در می رباید.

- امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: چه بسیار افرادی که با احسانی که به آن ها می شود به تدریج به عذاب نزدیک می شوند و با پرده ای که بر اعمالشان کشیده شده، فریب می خورند و با سخن نیکویی که درباره آن ها گفته می شود شگفت زده می شوند و خداوند هیچ بنده ای را همچون مهلت دادن آزمایش نمی کند. (2)

در امالی شیخ طوسی مثل این روایت با تغییر اندکی نقل شده و ما هر دو را در باب مواعظ آوردیم. (3)

88. تحف العقول: جابر بن عبدالله انصاری می گوید: با امیرالمومنین علیه السلام در بصره بودیم. پس هنگامی که ایشان از جنگ با مخالفان خود فارغ شد، در

1- . امالی طوسی 1 : 391
2- . امالی طوسی 2 : 58

3- . امالی طوسی 2 : 107

آخر شبی نزد ما آمد و فرمود: در مورد چه چیزی صحبت می کنید؟ پس گفتیم: در نکوهش دنیا پس فرمود: ای جابر، چه چیز دنیا را نکوهش می کنید؟ سپس خداوند متعال را ثنا و ستایش نمود و فرمود: اما بعد، چرا گروهی از مردم دنیا را نکوهش می کنند و نسبت به آن بی رغبت هستند؟ دنیا خانه راستی است برای کسی که آن را باور کند و خانه سلامتی است برای کسی که آن را بفهمد و خانه توانگری است برای کسی که از آن توشه برگیرد. مسجد پیامبران خداوند متعال و محل نزول وحی خدا و جایگاه نماز فرشتگان خدا و خانه دوستان خدا و محل تجارت یاران خدا در آن است. در دنیا رحمت را به دست آورده و بهشت را از آن سود بردند. پس چه کسی دنیا را نکوهش می کند ای جابر، در حالی که دنیا جدایی خدا را اعلام نموده و به گسستن خود ندا داده و خود را با زوال توصیف کرده و با بلای خود بلا را مجسم ساخته و با سرور خود به سرور تشویق نموده، شب هنگام به مصیبت و صبح هنگام به نعمت و سلامت، بیم دهنده و ترغیب کننده در آید. گروهی آن را در هنگام پشیمانی مذمت کرده و گروهی دیگر آن را در هنگام سلامتی ستایش می کنند. به همه آن ها صادقانه خدمت کرده و آن ها را تذکر داده، پس متذکر شده اند و آن ها را پند داده پس بهره برده اند و آن ها را ترسانده، پس ترسیده اند و آن ها را مشتاق نموده، پس مشتاق گردیده اند. پس ای نکوهش کننده دنیا که فریب خورده فریب دنیا هستی، چه زمانی لایق مذمت تو شد؟ بلکه چه زمانی تو را فریب داد؟ با بدن های پوسیده پدرانت یا با گورهای مادرانت در خاک؟ چقدر با دستان خود بیماران را پرستاری کرده و با پنجه خود تیمار نمودی. برای آن ها تجویز دارو نمودی و پزشکان را طلب کردی. در آن خواسته ات به دست نیامد و حاجتت روا نشد، بلکه دنیا به این وسیله خود را مجسم ساخت و به حال خود، حال تو را نمایان کرد در روزی که دوستانت سودی به تو نرسانند و نه ندایت به جایی رسد، در آن زمان که به سبب مرگ، نشانه های بیماری و درد شدت گرفته و سوزدل های دردناک افزون شود، در هنگامی که ناله سود نبخشد و شیون مرگ را دفع نکند. به سبب آن سینه تنگ شود و گلو گرفته شود. نه صدایی را می شنود و نه آوایی او را بترساند. پس چقدر طولانی است اندوه در هنگام مرگ. سپس بر تابوت روان می شود و چهار

دست حملش کنند. پس در قبرش می خوابد، در مکان ماندن و تنگی قبر. پس توان رفته و زمان به سر رسیده و مهرورزان او را کنار گذاشته و نوازشگران از او دست کشیده اند. نه دوستان به او نزدیک می شوند و نه دیدار کنندگان به او سر زنند و نه خانه به خود نظم گیرد. اثری از او نماند و خبری از او به دست نیاید. وارثانش صبح با شتاب آیند و اموال او را تقسیم کنند و وحشت به او رسد و گناهان او را در برگیرند. پس اگر به نیکی اقدام کرده باشد خوب به دست آورده و اگر به بدی عمل کرده باشد، سرانجامش زیانبار خواهد بود. و چگونه سود می رساند به کسی پایداری این دنیا در حالی که مرگ پایانش و قبر زیارتگاهش است. پس همین برای موعظه کردن کافی است. کافی است ای جابر همراهم بیا.

پس همراهش رفتم تا به قبور رسیدیم. پس فرمود: ای اهل خاک و ای اهل غربی، اما خانه ها پس در آن ساکن شدند و اما میراث تان پس تقسیم شد و اما همسران تان ازدواج کردند؛ این خبری است که پیش ما بود و چه خبری در نزد شماست. پس مدتی سکوت فرمود. سپس سرش را بلند کرد و فرمود: قسم به کسی که آسمان را بر پا داشت، پس اوج گرفت و زمین را گستراند، پس گسترده شد، اگر اجازه داده می شد در سخن به این قوم، حتما می گفتند ما بهترین توشه را تقوا یافتیم. سپس فرمود: ای جابر، هرگاه خواستی بازگرد.(1)

89. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: در همان حال که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در حال گشت و گذار بود، از روستایی گذر کرد و اهالی آن جا را دید که بر راهها و در خانهها مردهاند. امام علیه السلام فرمود: حضرت عیسی علیه السلام فرمود: اینان به سبب خشم خداوند مردهاند. اگر غیر از این بود، یکدیگر را به خاک سپرده بودند. یاران ایشان عرض کردند: دوست داریم ما را از قصّه آنان باخبر کنی. در آن هنگام به حضرت علیه السلام ندا رسید: ای روح الله ! آنان را ندا ده. امام صادق علیه السلام فرمود: ایشان فرمود: ای اهالی روستا ! آن گاه یکی از آنان پاسخ داد: گوش به فرمان توأم ای روح الله ! فرمود: حال و قصّه شما

-1 . تحف العقول : 183

چیست؟ عرض کرد: ما در تندرستی به سر میبردیم و در هاویه افتادیم. امام صادق علیه السلام فرمود: ایشان فرمود: هاویه چیست؟ عرض کرد: دریایی است از آتش که کوههایی از آتش در خود دارد. فرمود: چه چیز چنین کاری بر سرتان آورد؟ عرض کرد: دوستی دنیا و بندگی طاغوتیان. فرمود: از دوستی دنیا چه به شما رسید؟ عرض کرد: همچون کودکی که مادرش را دوست بدارد؛ چون رو کرد، شاد کرد و چون پشت کرد، غمگین کرد. فرمود: و از بندگی طاغوتیان چه به شما رسید؟ عرض کرد: هرگاه فرمانمان دادند، آنان را اطاعت کردیم. فرمود: چه شد که از میان آنان تو مرا پاسخ گفتی؟ عرض کرد: زیرا آنان به لگامهایی از آتش دهانه شدهاند و فرشتگانی درشتخو وسختگیر بر آنان گماشته شدهاند. من (در دنیا) در میان آنها بودم، امّا از آنها نبودم. از این رو چون عذاب، آنان را در میان گرفت، من نیز به آن دچار شدم. اکنون من بر درختی آویخته شدهام و میترسم در آتش دوزخ واژگون شوم. حضرت عیسی علیه السلام به یاران خود فرمود: اگر دین در سلامت بماند، خوابیدن در زبالهدانها و خوردن نان جو نیکتر است.(1)

مانند این خبر در ثواب الاعمال و معانی الاخبار نیز روایت گردیده است.(2)

90. معانی الاخبار: امام علی علیه السلام درباره آیه شریفه «وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما»(3) {و

زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت؛} فرمود: آن گنج، لوحی از جنس طلا بود که در آن نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم، لا اله إلا الله، محمد رسول الله، عجب است از کسی که به مرگ اعتقاد دارد، چگونه دلشاد است. عجب است از کسی که به قضا و قدر معتقد است، چگونه اندوهگین می شود. عجب است از کسی که به یاد آتش جهنم می افتد، چگونه می خندد. و عجب است از کسی که دنیا را می بیند که چگونه اهل آن از حالی به حالی دیگر میشوند، چگونه باز هم به آن اطمینان می کند.(4)

1- . علل الشرایع 2 : 152

2- . ثواب الاعمال: 227 ، معانى الاخبار: 341
3- . كهف / 81
4- . معانى الاخبار : 200

91. معانی الاخبار: جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که بوی بهشت از مسافتی که پیمودنش هزار سال طول می کشد دریافت می شود. ولی عاق والدین و کسی که از خویشاوندانش بریده است و پیر زناکار و متکبری که دامن کشان راه رود و فریبکار و منت گذار و جعظری آن بو را نخواهند دریافت. جابرگوید گفتم: جعظری چیست؟ فرمود: کسی است که از دنیا سیر نمی شود.

و در حدیث دیگر آمده است: اینان مشمول این حدیث هستند: حیوف و آن کفن دزد است و زنوف و آن مرد زن صفت است و بی ادب گستاخ و جعظری و آن کسی است که از دنیا سیر نمی شود.(1)

92. معانی الاخبار: امام کاظم علیه السلام در نزد قبری فرمود: چیزی که آخرش این است، سزاوار است که از اول به آن بی رغبت بود و چیزی که اولش این است، سزاوار است که از آخرش ترسید.(2)

93. امالی صدوق: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: آگاه باشید! هر کس که دنیا و آخرت بر او عرضه شد و دنیا بر آخرت برگزید، خداوند را در روز قیامت ملاقات می کند در حالی که برای او عمل نیکی نیست تا او را از آتش در امان دارد و هر کس آخرت را بر دنیا برگزیند، خداوند از او راضی شده و برابر عملش از او راضی می شود.(3)

94. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس دل به دنیا بسپارد، آن را به سه خصلت مبتلا کرده است: اندوهی که پایان ندارد، آرزویی دست یافتنی نیست و امیدی که برآورده نشود.(4)

1- . معانی الاخبار : 330
2- . معانی الاخبار : 343
3- . امالی صدوق : 257
4- . خصال 1 : 44

95. قرب الإسناد: امام على علیه السلام فرمود: هیچ خانه ای از خیر انباشته نشد، مگر این که نزدیک است از غیر آن پر شود و هیچ خانه ای از غیر آن پر نشد، مگر این که نزدیک است از خیر پر گردد (1).

96. خصال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: هر کس دنیا را پرستید و آن را بر آخرت ترجیح داد سرانجامش خطرناک است.

- و فرمود: من پیشوای مومنین و مال، پیشوای ستمگران است.

- و فرمود: چرا مخالفان شما در گمراهی خود از شما بیناتر و برای گمراهی خود از دارائیشان بخشنده تر از شما هستند و شما به دنیا تکیه کرده پس راضی شدید به ستم کشیدن و به دارائی دنیا بخل ورزدید و کوتاهی کردید نسبت به آنچه که عزت و سعادت و قوت شما بر کسانی که به شما ظلم کردند به آن وابسته بود. نه از پروردگارتان نسبت به کارهایتان شرم می کنید و نه از برای خود در کارهایتان نظر می کنید و شما در هر روز ستمی تازه را متحمل می شوید و از خواب خود بیدار نمی شوید و سستی شما پایان نمی پذیرد.(2)

97. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس شب را به صبح و صبح را به شب برساند در حالی که بزرگ ترین مقصودش آخرت باشد، خداوند متعال بی نیازی را در دلش قرار داده و کارش را سامان بخشیده و از دنیا نمی رود تا روزی اش کامل گردد. و هر کس شب را به صبح و صبح را به شب برساند در حالی که بزرگ ترین مقصودش دنیا باشد خداوند فقر را مقابل چشمانش قرار داده و کارش را بی سامان ساخته و به دنیا دست نمی یابد، مگر به میزانی که قسمتش باشد.(3)

98. قصص الأنبياء علیهم السلام: امام باقر علیه السلام فرمود: در نجوای خداوند با موسی علیه السلام آمده که خداوند فرمود: دنیا ثواب مؤمن در قبال عمل

1- . قرب الإسناد: 57
2- .[2] خصال 2 : 155

3- . ثواب الاعمال : 153

او نیست و عذاب بر فاجر نیز به قدر گناهش نمی باشد. دنیا سرای ظالمان است، مگر کسی که در آن به خیر عمل کند که چه خوب سرایی برای آنان است.(1)

99. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: در آنچه خداوند متعال با حضرت موسی علیه السلام مناجات کرد آمده است: به دنیا تکیه نکن همچون تکیه کردن ظالمان و همچون تکیه کردن کسی که دنیا را مادر و پدر خود گرفته است. ای موسی! اگر تو را به خودت بسپارم برای این که به دنیا بنگری در آن هنگام دوستی دنیا و زیبایی آن بر تو غالب می شود. ای موسی! در کار خیر با اهلش مشورت کن و آن ها را به کار خیر پیش بران چرا که کار خیر همانند نامش خیر است. و از دنیا آنچه را که از آن بی نیاز هستی رها کن و به هرچیز شیفته کننده ای که به حال واگذاشته شده نگاه نکن و بدان که بذر هر فتنه ای دوستی دنیاست. و به کسی که مردم از او خشنود هستند غبطه نخور تا هنگامی که بدانی که خداوند از او خشنود است. و به کسی که مردم او را اطاعت می کنند غبطه نخور چرا که اگر اطاعت مردم از او و پیروی ایشان از وی به نا حق باشد هم او و هم پیروانش هلاک می گردند.

100. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: زندانی کسی است که دنیایش نسبت به آخرتش زندانی اش کرده است.(2)

101. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: دنیا همچون صورتی است که سرش کبر و چشمش حرص و گوشش طمع و زبانش ریا و دستش شهوت و پایش عجب و دلش غفلت و هستی اش بر فنا و نتیجه اش زوال است. پس هر کس دنیا را دوست بدارد، کبر را به ارث برده و هر کس دنیا را پسندیده بدارد، حرص را به ارث می برد و هر کس دنیا را بجوید، دنیا او را به طمع می کشاند و هر کس دنیا را ستایش کند، به ریا مبتلا شود و هر کس خواهان دنیا باشد، خودپرستی در دلش برقرار شود و هر کس به آن اعتماد کند، غفلت بر او غالب شود و هر کس شیفته

1- . قصص الانبیا: 162
2- . محاسن : 299

کالای دنیا شود، نسبت به ما بقی آن مفتون شود و هر کس به گردآوری ثروت بپردازد و نسبت به آن بخل ورزد، او را به جایگاهش یعنی آتش کشاند.(1)

102. ارشاد: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: اما بعد، مَثَل دنیا همچون ماری است؛ بدنش نرم است ولی سمش کشنده است. پس از آنچه از آن که تو را شیفته ساخته دوری کن، زیرا مدت کوتاهی با تو خواهد بود و هرچه بیشتر به آن تمایل یافتی، بیشتر از آنچه برای اوست دوری کن. پس صاحب دنیا هرگاه به سرخوشی دنیا مشغول گردد دنیا او را به کدورتی مبتلا خواهد نمود. و السلام.(2)

103. ارشاد: امیرالمومنین علیه السلام در هر شب هنگامی که مردم در رختخواب های خود بودند، با صدایی که هر کس در مسجد و در مجاورتش بود آن را می شنید ندا می کردند: خدا رحمتتان کند! توشه برگیرید. پس ندای رفتن در میان شما داده شده و ماندن در دنیا را کم بدانید و با توشه ای از اعمال صالح که دارید بازگردید. پس در مقابل شما گردنه دشوار و منازل ترسناکی است که ناچار به گذر از آن ها و توقف در آن ها هستید. یا به رحمت خدا از درماندگی آن نجات می یابید و یا به هلاک جبران ناپذیری گرفتار می شود. حسرت برای غافلی است که عمرش بر علیه او گذشته و روزگارش به شقاوت پایان یافته. خداوند ما و شما را از کسانی قرار دهد که از نعمت دنیا خوشحال نمی گردند و سختی پس از مرگ بر آن ها وارد نمی شود. پس ما به رحمت او و برای او هستیم و خیر به دست اوست و او بر هر چیز تواناست.(3)

104. ارشاد: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: ای مردم! شما هدف هایی هستید که کمان های مرگ برای شما کشیده شده و اموال شما برای گرفتاری ها از بین می رود. در دنیا غذایی نمی خورید مگر آنکه در آن برای شما غصه هایی است و آبی نمی نوشید مگر اینکه در آن برای شما گرفتاری است. و به خداوند متعال شهادت می دهم که در دنیا به هیچ نعمتی نمی رسید که شما را خوشحال کند، مگر اینکه نعمت

1- . مصباح الشریعه : 23
2- . ارشاد مفید : 112

3- . ارشاد مفید : 113

دیگری از دست می رود که موجب ناراحتی شما می گردد. ای مردم! ما و شما برای بقا خلق شده ایم و نه نابودی، ولی از خانه ای به خانه دیگر منتقل می گردید پس برای آن چه که شما به سوی آن می روید و در آن جاودان هستید توشه برگیرید.(1)

105. سرائر: ابن ابی یعفور گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما دنیا را دوست داریم. حضرت علیه السلام به من فرمود: با آن چه کار می کنی؟ عرض کردم: از آن ازدواج می کنم و حج به جا می آورم و بر خانواده انفاق می کنم و به برادرانم داده و صدقه می دهم. حضرت علیه السلام به من فرمود: این ها دنیوی نیست بلکه اخروی است.(2)

106. سرائر: امام صادق علیه السلام فرمود: آخرین پیامبری که وارد بهشت می شود، حضرت سلیمان بن داود علیهما السلام است و این به خاطر چیزی است که در دنیا به وی عطا شد.(3)

107. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام در خصوص آیه شریفه «وَ لَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقِینَ»(4) {و چه نیکو سرایی است، سرای پرهیزگاران} فرمود: دنیا مراد است.(5)

108. مجالس مفید: امام زین العابدین علیه السلام روزی به یارانشان فرمودند: برادرانم! سفارش می کنم شما را به خانه آخرت و شما را به خانه دنیا سفارش نمی کنم. پس شما بر آن حریص هستید و به آن متمسک هستید. آیا به شما نرسیده است آنچه عیسی بن مریم به حواریون فرمود؟ به آن ها فرمود: دنیا پلی است پس از آن بگذرید و آبادش نکنید. فرمود: کدامیک از شما بر موج دریا خانه می سازد؟ این همان خانه دنیاست پس آن را جای ماندن نگیرید.(6)

1- . ارشاد مفید : 114
2- . سرائر 3 : 564
3- . سرائر 3 : 565
4- . نحل / 30
5- . تفسیر عیاشی 2 : 258
6- . مجالس المفید : 34

109. مجالس مفید: مجاهد گوید: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: در این دنیائی که احدی پیش از شما از آن بهره مند نگشته، و برای احدی پس از شما باقی نخواهد ماند، زهد را پیشه سازید. راه شما در این دنیا همان راه گذشتگان است، همانا عمر دنیا بریده شده و آوای سپری شدن سر داده، و خوبی های آن زشت نما گشته است. پس پیوسته اهل خود را به فنا و نابودی، و ساکنان خود را به مرگ گوشزد می کند. راستی که شیرین آن تلخ، و زلال آن کدر گشته، و از آب زندگانی آن جز چند قطره یا جرعه ای بیش در ته این ظرف باقی نمانده که اگر تشنه لبی آن را بمکد، لب او هم تر نشود.

پس از این خانه ای که فنا و نیستی بر اهل آن مقدّر شده، و از ادامه حیات ممنوع اند - همان خانه ای که جان اهلش در آن خوار و ذلیل می گردد - عزم کوچیدن کنید، که زنده ای نیست که طمع در ماندن داشته، و نفسی نیست جز اینکه به مرگ اعتراف دارد. بنا بر این آرزوها سرگرمتان نسازد، و روزگاران و دوران فترت بر شما دراز ننماید، و با داشتن آرزوها فریب آن مخورید. و اگر به مانند شتران بچه گم کرده ای که به سرعت در پی آن است مشتاق باشید، و چون ناله کبوتران صدا برآورید، و همچون راهبان دلباخته به فغان آئید، و برای حرکت به سوی خدای متعال دست از اموال و اولاد بکشید، به تمنّای اینکه شما را درجه ای نزد خویش بالا برد، یا گناهی را - که کاتبان الهی به شمار آورده و فرشتگان خداوندی ثبت و ضبط نموده اند - ببخشاید، هر آینه همه این ها در قبال پاداشی که برایتان امید داشته، و در برابر آن کیفری که از آن بر شما هراس دارم اندک است. خداوند ما و شما را از توبه کنندگان و عبادت کنندگان قرار دهد.(1)

110. کتاب عیون الحکم و المواعظ: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از این دنیای مکار و خائن بر حذر باشید که با زیورهای خود تزیین شده و با فریب هایش هوش از سر مردمان ربوده است، و با جلوه دادن آرزوهایش کسان را فریب داده، و خود را در دیدگاه خواستارانش درآورده است. و مانند عروسی بزک کرده به جلوه

1- . مجالس المفید: 103.

در آمده است، چشم ها به آن خیره، و جان ها به آن شیفته، و دل ها به آن آرزومند، و خود قاتل شوهران همه؛ نه آن کس که هنوز زنده است از سرنوشت گذشتگان عبرت می گیرد، و نه آن کس که سپس می آید از بدی هایی که به دیگران کرده است از آن بیزار می گردد، و نه عاقل در کار دنیا از تجربه ها سود می برد.

دل ها جز از دوستی دنیا ابا دارند و جان ها بدان شوق دارند و مردم نسبت به دنیا طالب دو چیز هستند: طالب پیروزی به وسیله آن که در دنیا فریفته گردد و توشه بر گرفتن از آن را برای کوچ خود فراموش نموده؛ پس ماندنش در آن کوتاه گشته که دستش از آن خالی گشته و پایش در آن لغزیده و دنیا به نزد او آمده و آنچه را سبب مرگ اوست پنهان داشته، پس پشیمانی او بزرگ گشته و حسرتش زیاد شده و مصیبتش عظیم شده است؛ پس سکرات مرگ بر او جمع شده و آنچه بر او فرود می آید، وصف پذیر نیست.

و دیگری قبل از آن که به حاجت خود برسد، از دنیا رفته و از دنیا با فریب و تأسفش جدا شده و به آنچه از آن طلب نموده، نرسیده و به آنچه در آن امید داشته نرسیده؛ هر دو دسته نام برده بدون توشه از دنیا کوچ نمودند و بر محلی که فاقد آرامش است وارد شدند.

پس با تمام توان از دنیا حذر کنید و بار سنگین اندوه آن را از خود به زمین گذارید، به خاطر یقینی که دارید که زوال آن نزدیک گردد و در دنیا تا می توانید پنهان باشید و برای دنیا بسیار محتاط باشید؛ زیرا طالب دنیا هر قدر که به سروری از دنیا دل خوش دارد، امر مکروهی او را دلتنگ می کند و هر قدر که از آن به سبب اقبالش روی آورد، ادباری آن خوشی را گلوگیر می کند و هر قدر که پایی بر آن ثابت گردد، رویی از آن برتافته می شود؛ پس کسی که در دنیا مسرور است فریب دهنده است و کسی که در آن نفع ببرد، زیان دیده است. راحتی آن متصل به بلاست و بقای آن به سوی فنا قرار داده شده و شادی آن آمیخته به اندوه است و آخر اندوه آن روی به سستی می برد.

پس در دنیا به دیده زاهدی که از دنیا جدا شده بنگر و در آن به دیده یار مورد اعتماد نظر مکن.

ص: 145

فلانی! بدان که دنیا شخص آرام و دارای آرامش را دلتنگ می کند و خوشحال دارای ایمنی را مصیبت زده می کند، آنچه از دنیا رفته و پشت کرده بر نمی گردد و دانسته نمی شود که در آینده چه خواهد شد تا جانب احتیاط برگیرد. آرزوهای دنیا دروغین است و آمالش باطل است؛ پاکی آن کدورت دارد و فرزند آدم در آن بر خطر است؛ یا نعمتی دارد که از بین می رود و یا بلایی است که فرود می آید و یا مصیبتی نابود کننده است و یا مرگی حتمی؛ پس اگر تعقل ورزیده شود، زندگی بر شخص مکدر است و اگر گوش شنوا داشته باشد، دنیا از احوال خود به او خبر می دهد.

و اگر خالق دنیا خدای عز و جل از آن خبر نداده بود و از آن مثالی نزده بود و در آن امر به زهد و بی میلی به آن ننموده بود، خود وقایع و فجایع آن شخص خفته را بیدار می کرد و ستمکار را موعظه می کرد و عالم را بصیر می نمود. حال چگونه است که که نهی نیز از جانب خدا نسبت به آن رسیده و بینات و موجبات بینایی در آن آمده. پس نزد خدای عز و جل مقدار و وزن ندارد و تا جایی که ما رسیدیم، مخلوقی مبغوض تر از ما در دنیا آفریده نشده و خدا از روزی که دنیا را آفریده به آن نظر ننموده است.

و دنیا با تمام کلیدها و گنجینه هایش بر پیامبر ما صلی الله علیه و آله عرضه شد، در حالی که گرفتن آن از حظ اخروی ایشان کم نمی کرد، ولی حضرت از قبول آن ابا فرمود! زیرا می دانست که خدای عز و جل چیزی(دنیا) را مبغوض داشت، پس ایشان نیز آن چیز را مبغوض داشت و خدا چیزی را کوچک شمرد، پس ایشان نیز آن را کوچک می شمرد و حضرت صلی الله علیه و آله می دانست که آنچه را خداوند عز و جل پایین آورده بالا نمی رود و آنچه را خداوند کم شمرده زیاد نمی گردد، اگر چه تو را خبر ندهد که فلان چیز نزد خدا کوچک است؛ جز این که خدای عز و جل دنیا را کوچک تر از آن دانست که خیر آن را ثواب اهل طاعت خود و عقوبت دنیا را عقاب اهل معصیت خود قرار دهد.

و از اموری که تو را به پستی دنیا رهنمون می سازد، این است که خدای عز و جل دنیا را از اولیا و دوستان خود از سر عمد و اختیار دریغ داشته و آن را از باب

امتحان و آزمایش برای دشمنانش بسط داده؛ پس پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را نسبت به دنیا کرامت عطا کرد، هنگامی که از شدت گرسنگی شکم خود را بست و موسای نجواگر و حلیم خود دنیا را منع فرمود، موسایی که رنگ سبز سبزیجات از شدت لاغری او از پوست شکمش پیدا بود و روزی که به آن سایه پناه برد، از خدای عز و جل فقط طعامی خواست که بخورد، به خاطر گرسنگی که او را به زحمت انداخته بود و روایتی رسیده که خدا به موسی وحی کرد: وقتی دیدی که بی نیازی به تو روی آورده، پس بگو: من گناهی کرده ام که عقوبت آن جلو انداخته شده و وقتی دیدی فقر به تو روی می آورد، بگو: مرحبا به نشانه صالحان!

و همچنین عیسی بن مریم علیه السلام که صاحب روح و کلمه بود، که گفت: خورش من گرسنگی است و شعارم ترس از خدا و لباسم پشم و مرکب من دو پای من است و چراغم در دل شب ماه و گرمایم در زمستان طلوع گاه های خورشید است و میوه من چیزهایی است که زمین برای چارپایان می رویاند؛ من ابا کردم در حالی که چیزی ندارم و کسی از من بی نیاز تر نیست.

و سلیمان بن داود و ملکی که به او داده شد، وقتی نان جو می خورد و به مادرش گندم می خوراند و وقتی شب می شد، عبای بافته شده از موی می پوشید و دست خود را به گردنش می آویخت و تا صبح گریه می کرد و بسیار می گفت: پروردگارا! من به خود ظلم کردم؛ پس اگر تو مرا نیامرزی و به من رحم نکنی از زیان کاران خواهم بود. معبودی جز تو نیست؛ منزهی تو و من از ظالمان هستم!

پس اینان انبیا و برگزیدگان خدا هستند که از دنیا فاصله گرفتند و در آنچه خداوند عز و جل آنان را در آن زاهد کرد، زهد ورزیدند و آنچه خدا مبغوض داشت و کوچک شمرد را مبغوض شمردند و کوچک انگاشتند. سپس صالحان از آثار آنان پیروی کردند و راه آنان را پیمودند و با تفکر همراهی کردند و از عبرت ها منتفع شدند و در این عمر کوتاه از متاع فریبی که بازگشت به فنا می کند، و به سمت حسابرسی می رود، بردباری به خرج دادند.

با عقول خود به آخر دنیا نظر کردند و به اول و ظاهر و باطن آن ننگریستند و در تلخی عاقبت کار دنیا تفکر کردند و شیرینی نعم زودگذر آن را گوارا نیافتند.

سپس خود را ملزم به صبر کردند و دنیا را نسبت به خود به منزله مرداری گرفتند که برای کسی حلال نیست که از آن سیر بخورد، مگر در حال اضطرار به آن و از آن به قدری که تنفسشان باقی بماند و زنده بمانند، خوردند و دنیا را به منزله لاشه ای انگاشتند که بوی گند آن شدت گرفته و هر کس از کنار آن عبور می کند، دهان خود را از آن می گیرد؛ پس آنان به کمترین حد ممکن اکتفا می کنند و به خاطر بوی بد آن، از آن سیر نمی شوند و از کسی که از آن سیر خورده و از حیث نصیب و بهره بدان راضی گشته، تعجب می کنند.

برادران من! به خدا قسم که دنیا در آینده ای زود یا دیر - نسبت به کسی که در نظر کردن به دنیا خیرخواه خویش باشد و اندیشه های خود را درباره آن خالص کند - از لاشه بدبوتر و از مردار ناپسندتر است، جز این که کسی که در دباغ خانه پوست ها رشد کرده، بوی گند آن را درک نمی کند و بوی بد آن او را آزار نمی دهد، به همان کیفیت که رهگذر و کسی که آنجا می نشیند را می آزرد و برای شناخت عاقل همین قدر بس است که بداند که کسی که بمیرد و سلطنت عظیمی از خود به جای گذارد، خوشحال می شود که به صرت عوام مردم و در خفا در آن زندگی کند یا کسی که در دنیا معاف و سالم زیسته، خوشحال می شود که در دنیا مبتلا و متضرر باشد؛ همین برای زشتی دنیا و بی میلی به آن از حیث دلیل کافی است.

به خدا قسم اگر دنیا به گونه ای بود که هر کس اراده چیزی از آن می کرد، آن را از جایی که دستش بدان می رسید، برمی داشت، بدون این که طلب و خستگی و زحمت و رنجی و کوچ و کاری لازم داشته باشد، جز این که هر چیزی از آن برداشته شود، حق خدا در آن بر عهده او می آید و شکر بر او لازم می شود و از آن چیز سؤال و بر آن حسابرسی می شود، بر عاقل لازم بود که از دنیا جز به قدر قوت و کفاف آن روزش بیشتر بر ندارد تا از سؤال در امان باشد و به خاطر خوف از حساب باید چنین می کرد و نیز به خاطر نگرانی از ادای شکر آن؛ چه رسد به کسی که در طلب دنیا فرود آمدن گردن بر او تحمیل شده و این که صورت بر خاک نهد و رنج بسیار آن را به جان بخرد و از دوستانش دور شود و خطرات بزرگی را بر خود آسان کند و دست آخر نداند که آخر آن چه خواهد شد! موفقیت یا نومیدی!

دنیا سه روز است: روزی که با آنچه در آن بود گذشت و برنخواهد گشت و روزی که اکنون تو در آن هستی که غنیمت شمردن آن بر تو لازم است و روزی که نمی دانی آیا آن را درک می کنی یا نه و شاید در آن روز بمیری. اما روزی که گذشت، حکیمی تأدیب گر است و روزی که در آن هستی دوستی است که با تو وداع می کند. و اما فردا، روزی است که آرزوی آن در دست توست. اگر دیروز خود بر تو گذشت، حکمت آن را در دست تو باقی گذاشته و اگر امروز تو، با آمدنش با تو انس گرفته، بسیار از تو دور بوده و به زودی نیز از پیش تو می رود؛ پس از آن توشه برگیر و با آن به نیکی وداع کن!

از انجام دادن هر کار اطمینان پیدا کن، و از فریب خوردن آرزوها و امل بپرهیز، و غم فردا را امروز بر خود وارد مکن، که همّ و غم امروز تو را بس است، و فردا با گرفتاریهایش بر تو وارد خواهد شد. اگر غم فردا را امروز بر خود بار کنی، بر اندوه و رنج خود افزوده ای، و خود را واداشته ای تا یک روزه چیزهایی را تحمل کنی که می توانستی در خلال چندین روز تحمل کرد. و بدین گونه است که اندوه افزون می شود، و کار زیاد، و رنج فراوان؛ و کار کردن، به واسطه دل به آرزوی فردا بستن، کاهش پیدا می کند. لیکن اگر دل خویش از آرزو تهی می کردی، امروز بیشتر در کار می کوشیدی. و آرزویی که امروز پیدا کردی فردا از دو جهت به تو ضرر می رساند: به سبب آن عمل را به تأخیر انداختی و با آن آرزو، بر غم و اندوهت افزودی!

آیا نمی بینی که دنیا ساعتی بین دو ساعت است؟ ساعت گذشته، و ساعت باقی مانده، و ساعتی که در آنی؛ تو اکنون از آسایش ساعت گذشته و ساعت آینده لذتی نمی یابی، و از سختی آنها دردی احساس نمی کنی. پس ساعت گذشته و ساعتی را که اکنون در آنی را همچون دو مهمان بدان که بر تو وارد شده اند. آنکه از پیش تو رفته تو را نکوهش می کند، و آنکه بر تو وارد شده تجربه ای از گذشته برایت آورده است. پس احسان تو نسبت به ساعتی که اکنون در آنی، بد کردن تو به ساعت گذشته را محو می کند؛ پس نسبت به آینده، آنچه که عتابت را به آن ضایع

نمودی جبران کن و بترس از این که شهادت آن دو روز علیه تو باشد که در نتیجه تو را هلاک کنند.

و اگر میتی از اموات که دفن شده، به او گفته شود یا این دنیا را از اول آن تا آخر آن برای فرزندت که در زندگی خود همتی جز امور او نداشتی باقی بگذار و یا یک روز از دنیا را به تو بر می گردانیم که در آن روز برای خودت کار کنی، قطعا آن میت روزی را که در آن از اعمال بدی که مرتکب شده از خدا رضایت بطلبد، بر تمام دنیا که آن را برای فرزند خود به ارث بگذارد، ترجیح می دهد! پس ای کسی که فریفته و بیچاره شده ای و امورت را به تأخیر می افکنی! چه چیز تو را منع می کند از این که تا فرصت داری و قبل از فرا رسیدن اجلت عمل کنی و چه شده که میت مدفون را از آنچه در دست داری با عظمت تر قرار داده؟ آیا برای آزادی خود از جهنم و آزاد کردن بندگی ات نسبت به دنیا تلاش نمی کنی و خود را از آتشی که فرشتگانی خشن و سختگیر بر آن موکل هستند، حفظ نمی کنی؟

و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای بندگان خدا شما را سفارش می کنم به تقوای خدا و مغتنم شمردن هر گونه امکان و فرصتی برای عمل به طاعتش در این ایّام زود گذر زندگی، و نیز (سفارش می کنم) به ترک این دنیائی که شما را وا می گذارد، اگر چه شما ترک آن را خوش نمی داشته اید، و شما را کهنه می سازد اگر چه شما نو ساختن آن را دوست می داشته اید. همانا مثل شما و دنیا همچون کاروانیانی است که در راهی گام سپرده اند. چنان که گوئی آن را به پایان برده اند، و آهنگ فراز کوهی کرده اند، چنان که گوئی به آن رسیده اند (یا عن قریب خواهند رسید) و چون هر دو همچنان راه می پیمایند، چنان است که گوئی راه را به پایان رسانده اند، و چه بسیار باشد که کشتی روان شده به سوی سر منزلی همچنان جریان خود را ادامه دهد تا به آن سر منزل برسد. و چه بسیار کس باشد که بیش از یک روز تا أجل باقی ندارد، و چه بسیار باشد طالب دنیای حریصی که دنیا را پیش می راند (و در پی دنیا می تازد) تا آنگاه که از آن جدا شود.

پس (حال که وضع آدمی با دنیا چنین است) در عزّت دنیا و فخر آن رقابت مکنید. و به زینت و نعمت آن شیفته مگردید، و از سختی و ناسازگاری آن بی تاب و

غمگین مشوید، زیرا عزّت و فخر دنیا رو به پایان است، و زینت و نعمتش زایل شدنی است، و سختی و ناسازگاری اش به مرور رو به نابود شدن، و هر مدّتی از آن رو به انتها است، و هر زنده ای از آن رهسپار دیار بلا و فنا است.

آیا اگر اهل تعقّل و اندیشیدن باشید. شما را در آثار پیشینیان و در سرگذشت پدران درگذشته تان عبرتی و مایه بصیرتی نیست؟ آیا به گذشتگانتان نمی اندیشید، که باز نمی گردند؟ و به نسل های باقی مانده خودتان نمی نگرید که بر یک حال توقّف نمی کنند؟ خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «و حرام شده است بر قریه ای که ما آن را به هلاک رساندیم [بازگشت]، البتّه که ایشان بازنخواهند گشت»(1) و نیز فرموده است: «هر جانی چشنده شربت مرگ است، و همانا که در روز قیامت مزد اعمالتان را دریافت خواهید کرد، پس کسی که از آتش جهنّم به دور داشته شود، و به بهشت داخل گردد به حقیقت رستگار و برخوردار شده است. و زندگی دنیا جز متاع غرور نیست.»(2)

آیا به اهل دنیا نمی نگرید که بر حالات مختلفی شب را صبح می کنند، و روز را به شب می رسانند: یکی مرده ای است که بر او می گریند، و دیگری بازمانده ای است که به تسلیتش می روند، و دیگری بر زمین افتاده ای است که دست و پا می زند، و عیادت کننده ای است که به دیدار بیماری می رود، و بیماری که از او عیادت می کنند و محتضری است که در حال جان کندن است، و دنیاطلبی که مرگ او را همی طلبد، و غافلی که از او غفلت نمی شود. کاروان زندگی و زندگان همچنان روان است. و بازماندگان از پی درگذشتگان رهسپارند و سپاس و ستایش خداوند را که پروردگار عوالم هستی است. پروردگار آسمان های هفتگانه و پروردگار زمین های هفتگانه، و پروردگار عرش عظیم است، همان خدائی که باقی می ماند، و ما سوای او فانی می شود، و خلق به سوی او می پیوندد، و کار به او باز می گردد.

و نیز فرمود: اما بعد، همانا من شما را از دنیای حرام می ترسانم، زیرا در کام شیرین، و در دیده انسان سبز و رنگارنگ است، در شهوات و خواهش های نفسانی

1- . انبیا / 95
2- . آل عمران / 185

پوشیده شده، و با نعمت های زودگذر دوستی می ورزد، با متاع اندک زیبا جلوه می کند، و در لباس آرزوها خود را نشان می دهد، و با زینت غرور خود را می آراید، شادی آن دوام ندارد، و کسی از اندوه آن ایمن نیست. دنیا بسیار فریبنده و بسیار زیان رساننده است، دگرگون شونده و ناپایدار، فنا پذیر و مرگبار و کشنده ای تبهکار است، و آنگاه که به دست آرزومندان افتاد و با خواهش های آنان دمساز شد می نگرند که جز سرابی بیش نیست که خدای سبحان فرمود: «زندگی چون آبی ماند که از آسمان فرو فرستادیم و به وسیله آن گیاهان فراوان رویید سپس خشک شده، باد آنها را پراکنده کرد و خدا بر همه چیز قادر و تواناست».(1)

کسی از دنیا شادمانی ندید جز آن که پس از آن با اشک و آه روبرو شد هنوز با خوشی های دنیا روبرو نشده است که با ناراحتی ها و پشت کردن آن مبتلا می گردد، شبنمی از رفاه و خوشی دنیا بر کسی فرود نیامده جز آن که سیل بلاها همه چیز را از بیخ و بن می کنند. هر گاه صبحگاهان به یاری کسی برخیزد، شامگاهان خود را به ناشناسی می زند؛ اگر از یک طرف شیرین و گوارا باشد، از طرف دیگر تلخ و ناگوار است. کسی از فراوانی نعمت های دنیا کام نگرفت جز آن که مشکلات و سختی ها دامنگیر او شد؛ بسیار فریبنده است و آنچه در دنیاست نیز فریبندگی دارد ، فانی و زودگذر است، و هر کس در آن زندگی می کند فنا می پذیرد. کسی شبی را در آغوش امن دنیا به سر نبرده جز آن که صبحگاهان بال های ترس و وحشت بر سر او کوبید؛ در زاد و توشه آن جز تقوا خیری نیست. کسی که به قدر کفایت از آن بردارد در آرامش به سر می برد و آن کس که در پی به دست آوردن متاع بیشتری از دنیا باشد وسائل نابودی خود را فراهم کرده و به زودی از دست می رود.

بسا افرادی که به دنیا اعتماد کردند، ناگهان مزه تلخ مصیبت را بدان ها چشاند و بسا صاحب اطمینانی که به خاک و خونش کشید. چه انسان های با عظمتی را که خوار و کوچک ساخت و بسا فخر فروشانی را که به خاک ذلّت افکند. حکومت دنیا

1- . کهف / 45

ناپایدار عیش و زندگانی آن تیره و تار گوارای آن شور و شیرینی آن تلخ غذای آن زهر، و اسباب و وسائل آن پوسیده است، زنده آن در معرض مردن و تندرست آن گرفتار بیماری است حکومت آن بر باد رفته و عزیزان آن شکست خورده متاع آن نکبت آلود و پناه آورنده آن محروم خواهد بود. با این که از پس این ها سکرات مرگ و نفس های بلند است و ترس کسی که آگاه شده و ایستادن در برابر معبودتان که حاکم است تا نیکوکاران را جزای نیک دهد.

آیا شما در جای گذشتگان خود به سر نمی برید؟ که عمرشان از شما طولانی تر و آثارشان با دوام تر و آرزویشان درازتر و افرادشان بیشتر و لشکریانشان انبوه تر بودند؟ دنیا را چگونه پرستیدند؟ و آن را چگونه بر خود گزیدند؟ و سپس از آن رخت بر بستند و رفتند. و آیا به شما خبر رسید که دنیا جانی به عنوان فدیه به آنان بخشید؟ یا بلایی را که هلاکشان کرد از آنان باز داشت؟ نه هرگز!! بلکه سختی و مشکلات دنیا چنان به آنها رسید که پوست و گوشتشان را درید با سختی ها آنان را سست و با مصیبت ها ذلیل و خوارشان کرد و بینی آنان را به خاک مالید و لگد مال کرد و گردش روزگار را بر ضد آنها برانگیخت.

شما دیدید که دنیا آن کس را که برابر آن فروتنی کرد و آن را برگزید، و بر همه چیز مقدّم داشت که گویا جاودانه می ماند، نشناخت و روی خوش نشان نداد تا آن که از دنیا رفت! آیا جز گرسنگی توشه ای به آنها سپرد؟ آیا جز در مضیقه فرودشان نیاورد؟ و آیا روشنی دنیا جز تاریکی و سرانجامش جز پشیمانی بود؟ و آیا جز آتش برای آنان باقی گذاشت؟ آیا شما چنین دنیایی را بر همه چیز مقدم می دارید یا در آرزوی آن به سر می برید؟ و بدان اطمینان می کنید؟ خدای عز و جل می فرماید: «کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، (نتیجه) اعمالشان را در همین دنیا به طور کامل به آنها می دهیم؛ و چیزی کم و کاست از آنها نخواهد شد! (ولی) آنها در آخرت، جز آتش، (سهمی) نخواهند داشت؛ و آنچه را در دنیا (برای

غیر خدا) انجام دادند، بر باد می رود؛ و آنچه را عمل می کردند، باطل و بی اثر می شود!}(1)

پس دنیا بد خانه ای است برای کسی که خوشبین باشد، و یا از خطرات آن نترسد. وقتی به شما روی آورد، یاد کنید که چقدر سریع دوران خوشی آن از شما منقضی می گردد و زوال آن نزدیک می گردد و محل جولان در آن به ضعف می گراید. آیا دنیا شما را مانند پیشینیان خود نمی یابد و پیشینیان شما را مانند پیشینیان آنها نمی یابد؟ نسلی بعد از نسلی و امتی پس از امتی و قرنی پس از قرنی و گروهی از پی گروهی؛ پس دنیا از ننگ، و کارهایی که شایسته نیست از اموری که آشکار می شود، حیا ندارد و از خیانت کردن خجالت زده نمی شود.

پس بدانید - و می دانید که ناچار آن را ترک می کنید و دنیا همان گونه است که خدای عز و جل آن را ستوده و فرموده: «بازی و سرگرمی و تجمّل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است.»(2)

و پند گیرید از آنها که بنا می ساختند و بر هر مکان مرتفعی نشانه ای از روی هوا و هوس می ساختند و قصرها و قلعه های زیبا و محکم بنا می کنید شاید در دنیا جاودانه بمانند؟ و از کسانی پند بگیرید که گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟»(3) و پند گیرید از برادرانتان که آنان را دیدید که چگونه به قبورشان برده شدند و سواره خوانده نمی شدند و فرود آمدند، در حالی که مهمان خوانده نمی شدند و برای آنان قبوری قرار داده شد و از خاک برایشان کفن قرار دادند و از استخوان ها همسایگانی یافتند.

هیچ خواننده ای را پاسخ نمی دهند و هیچ ستمی را باز نمی دارند و نه به نوحه گری توجّهی دارند. و نسب و حسبی نمی شناسند و گواهی باطل نمی دهند؛ نه از باران خوشحال و نه از قحط سالی نومید می گردند. گرد هم قرار دارند و تنهایند همسایه یکدیگرند امّا از هم دورند فاصله ای با هم ندارند، ولی هیچ گاه به دیدار

1- . هود / 15 - 16

2- . حدید / 20
3- . سجده / 15

یکدیگر نمی روند. نزدیکان از هم دورند بردبارانی هستند که کینه ها از دل آنان رفته بی خبرانی که کینه در دلشان فرو مرده است. نه از زیان آنها ترسی و نه به دفاع آنها امیدی وجود دارد و مانند کسانی هستند که نبوده اند و خدای سبحان درباره آنان فرموده: «این خانه های آنهاست (که ویران شده)، و بعد از آنان جز اندکی کسی در آنها سکونت نکرد؛ و ما وارث آنان بودیم !»(1)

طلب دنیا وهن است و نوشیدن از آن کدر است و رودخانه اش گل و لای فراوان به همراه دارد؛ فریبی است که با سخن چینی نیرنگ می زند و سمی است کشنده و معیوبی است که متمایل به فرو افتادن است و دارایی آن روشن و صاف است و کسی که زیاده طلبی کند را پست و هلاک می کند و کسی را که از آن بهره بگیرد، با تمام شدن لذتش و با شهوات هلاک کننده اش و اسیر کردن گریزنده از آن به خاک می افکند. دام های خود را افکنده و تیرهای خود را نشانه رفته و سختی های خود را متمایل ساخته و در تمام شب های عمر آدمی و ایام زندگانی او، وی را با بخشش های خود سرگرم ساخته و ریسمان های مرگ را به سمت او آویخته و ریسمان های بلند و نازک خود، آدمی را به هلاکت کشانده و او را با مرگ و میرهایش به سمت تنگی قبر و وحشت محل بازگشت و مجاورت مردگان و دیدن محل و ثواب عمل کشانده؛ سپس بر چشم کمترین از آدمیان خواب روزگاران (دراز) زده شده (کنایه از مرگشان) در حالی که آنان برنمی گردند و آدمیان گرفتار اعمال گذشته خویش هستند و آثار و اعمالشان برای خطاب نهایی به احصا در آمده و مأیوس (و زیانکار) است آن که بار ستمی بر دوش دارد !

و حضرت درباره مذمت دنیا در خطبه ای که ایراد نمودند، فرمودند: حمد مخصوص خداست؛ او را می ستایم و از او یاری می جویم و به او ایمان دارم و بر او توکل می کنم و گواهی می دهم که معبودی جز خدای یگانه بی همتا نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست که او را با حق و دین هدایتگر فرستاد، تا علت و بیماری (عقلی و روحی و عملی) را از شما بزداید، و از خواب غفلت

1- . قصص / 58

بیدارتان سازد و بدانید که شما مردگانید و بعد از مرگ برانگیخته می شوید و بر اعمالتان متوقف می شوید و سزای آن به شما داده می شود؛ پس زندگی دنیا شما را فریفته نسازد که سرایی است که به بلا پیچیده شده و به رنج شناخته می شود و به خیانت وصف می گردد و هر آنچه در آن است به سوی زوال است و بین اهل خود در گردش و پیوستگی است؛ احوال آن دوام ندارد و از شر آن ایمنی نیست؛ در همین حین که اهل آن در دنیا مشغول راحتی و شادی هستند، در آن در ابتلا و فریب هستند؛ احوالی مختلف و شؤونی متغیر دارد؛ زندگی در آن ناپسند است و راحتی در آن دوام ندارد و اهل دنیا در آن آماجی هستند که مورد هدف قرار گرفته اند و دنیا با تیرهای خود آنان را می زند و با مرگ آنان را می شکند و هر مرگی در دنیا مقدور گشته و بهره شخص از دنیا فراوان است.

ای بندگان خدا! بدانید، شما و وضعیتی که در این دنیا در آن زندگی می کنید، بر همان راهی می روید که گذشتگان پیمودند! آنان زندگانی شان از شما طولانی تر، و قدرتشان از شما بیشتر خانه های شان آبادتر، و آثارشان از شما بیشتر بود که ناگهان صداهایشان بعد از مدت طولانی چیرگی ایشان، خاموش و آرام شد، و اجسادشان پوسیده، و سرزمینشان خالی، و آثارشان ناپدید شد! قصرهای بلند و محکم، و بساط عیش و بالش های نرم را به سنگ ها و آجرها، و قبرهای به هم چسبیده تبدیل کردند؛ گورهایی که بنای آن بر خرابی است، گورها به هم نزدیک اما ساکنان آنها از هم دور و غریبند در وادی وحشتناک به ظاهر آرام امّا اهل محله ای هستند که گرفتارند، نه در جایی که وطن گرفتند انس می گیرند، و نه با همسایگان و برادران ارتباطی دارند، در صورتی که با یکدیگر در همسایگی نزدیک، و در قرب خانه های هم به سر می برند.

چگونه یکدیگر را دیدار کنند در حالی که فرسودگی آنها را در هم کوبیده، و سنگ و خاک آنان را در کام خود فرو برده است و بعد از زنده بودن، مرده اند و بعد از شادابی زندگی پوسیده اند و دوستانشان در مرگشان مصیبت زده شده اند و ساکن خاک گشته اند و کوچ کرده اند و برگشتی ندارند؛ هیهات! هیهات! این سخنی است که

او به زبان می گوید (و اگر بازگردد، کارش همچون گذشته است) ! و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند !

شما هم راهی را خواهید رفت که آنان رفته اند، که پوسیدن در خاک و تنهایی در جایگاه است و گورها شما را به امانت خواهد پذیرفت و آن امانت گیرنده شما را در خود خواهد داشت پس چگونه خواهید بود که عمر شما به سر آید؟ و مردگان از قبرها برخیزند؟ و آنچه در سینه هاست آشکار گردد و برای به دست آوردن در برابر پادشاهی با عظمت می ایستید؛ پس دل ها از ترس گناهان گذشته از نگرانی به پرواز در می آید و حجاب ها و پرده ها از شما برداشته می شود و عیوب و اسرارتان آشکار می گردد و در آنجا به هر کس آنچه کسب کرده جزا داده می شود.

خدای عز و جل می فرماید: «تا بدکاران را به کیفر کارهای بدشان برساند و نیکوکاران را در برابر اعمال نیکشان پاداش دهد !»(1) و فرمود: «و کتاب [کتابی که نامه اعمال همه انسان هاست] در آن جا گذارده می شود، پس گنهکاران را می بینی که از آنچه در آن است، ترسان و هراسانند؛ و می گویند: «ای وای بر ما ! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرونگذاشته، مگر اینکه آن را به شمار آورده است؟ ! و (این در حالی است که) همه اعمال خود را حاضر می بینند؛ و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند.»(2)

خداوند ما و شما را از عاملان به کتابش و از پیروان اولیایش قرار دهد تا ما و شما را با فضل خود در این سرای اقامت (جاویدان) جای دهد که او ستوده و بزرگوار است.

و فرمود: به دنیا با نگاه زاهدان نگاه کنید که به خدا قسم دنیا به زودی کسی را که در آن مأوا گزیده و ساکن شده را از بین می برد و رفاه زده با امنیت را مصیبت زده می کند؛ آنچه از دنیا که گذشت و پشت کرد، برنمی گردد و کسی نمی داند چه خواهد آمد تا منتظر آن باشد. سرور دنیا آمیخته با حزن و آخر زندگی در آن به

1- . نجم / 31
2- . کهف / 49

ضعف و سستی است؛ پس فراوانی آنچه در دنیاست شما را به شگفتی وا ندارد، زیرا مدت زمان کمی با شما همراه است.

خدا رحمت کند بنده ای را که بیندیشد و عبرت بگیرد و پشت کردن آنچه پشت کرده را ببیند و حضور آنچه اکنون حاضر است را دریابد و گویا آنچه از دنیا اکنون هست، به زودی نابود می شود و آنچه از امر آخرت محقق می شود، پیوسته هست و هر چیزی که می آید، نزدیک است؛ بدانید دنیا سرایی است که کسی از آن سالم نمی ماند مگر در خود آن و با چیزی که برای دنیا باشد، نجات نمی یابد. مردم به آزمایش دنیا مبتلا هستند؛ پس هر قدر از دنیا را که برای دنیا بگیرند، از آن بیرون رانده شده و مورد محاسبه قرار می گیرند و آنچه از دنیا را برای غیر دنیا بگیرند، بر آن وارد شده و در آن اقامت می گزینند و دنیا برای صاحبان خرد مثل سایه است؛ که هنوز گسترش نیافته، کوتاه می گردد، و هنوز فزونی نیافته کاهش می یابد.

111. روضه الواعظین: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: مرا با دنیا چکار است؟ من و دنیا را چه تناسبی هست؟ همانا مَثَل من و دنیا، مَثَل سواره ای است که در روز بسیار گرمی بالای سرش درختی باشد. پس در زیر آن درخت بخوابد؛ سپس برود و آن درخت را جا گذارد.

- و فرمود: نیست دنیا در مقابل آخرت مگر به مانند آنکه یکی از شما انگشتش را در دریا فرو برده و بعد بنگرد و ببیند که چه مقدار تر شده است.

- امیرالمومنین علیه السلام فرمود: دنیا محل آرزوهایی است که نابود می شود و اهلش از آن کوچ می کنند. دنیا شیرین و خرم به سوی خواهان خود می شتابد و در دل بیننده خود منزل می کند. پس از این دنیا به بهترین توشه ای که فراهم نموده اید کوچ کنید و از دنیا بیش از نیاز خود نخواهید و بیش از آنچه بشما رسیده از آن طلب نکنید.

- و فرمود: دنیا محلی است که هیچ کس از آن سالم نمی ماند مگر در آن و به وسیله چیزی که برای دنیا باشد نجات حاصل نمی شود. مردم به آن آزمایش می شوند و از آنچه که از دنیا برگرفته اند جدا شده و نسبت به آن حساب پس می دهند. و آنچه که برای غیر دنیا تهیه کرده اند برای آنها مانده و بر آن وارد

می شوند. دنیا در نزد خردمندان مانند سایه ای است که آن را گسترده می بینی، ولی جمع می شود و زیاد است ولی کم می گردد.

- و فرمود: شیرینی دنیا تلخی آخرت است و تلخی آخرت، شیرینی دنیاست.

- و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی خدای جل جلاله به دنیا خطاب کرد که خادم خود را به رنج افکن و تارک خود را خدمت کن و چون بنده در نیمه شب تار با آقای خود خلوت کند و راز گوید خدا نور را در دلش برجا دارد چون گوید: یا رب یا رب، جلیل جل جلاله او را ندا کند لبیک عبد من، بخواه تا به تو بدهم بر من توکل کن تا تو را کفایت کنم. سپس خدای جل جلاله به ملائکه خود فرماید: ای ملائکه! ببینید بنده مرا که در دل شب تار با من خلوت گرده و بیهودگان در بازی و غفلتند و به خواب اندرند؛ گواه باشید که من او را آمرزیدم. پس از آن فرمود: بر شما باد به ورع و کوشش و عبادت و بی رغبت باشید در این دنیا که به شما بی رغبت است، زیرا که پرفریب دهنده است، خانه فنا و زوال است، بسیار کسی که فریب آن خورد و نابودش کرد و بدان تکیه زد خیانتش نمود و بسیار کسی که بدان اعتماد کرد و فریبش داد و او را وانهاد. بدانید که در پیش شما راهی است هراسناک و سفری است دراز و گذشت شما بر صراط است و به ناچار مسافر را توشه باید و هر که بی توشه سفر کند در رنج افتد و هلاک شود و بهترین توشه، تقوا است، تا آخر خبر.

امام صادق علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم علیهما السلام به اصحابش می فرمود: ای فرزندان آدم، از دنیا بگریزید به سوی خدا و دل از آن بردارید که آن را نشائید و آنهم برای شما نشاید؛ در آن نمانید و برای شما نماند هم آن است پر فریب و پرماجرا. فریب خورده است کسی که بدان مغرور شود، مغبون است آنکه بدان دل دهد، هلاک است آنکه آن را دوست دارد. و بخواهید به درگاه آفریننده خود بازگردید و از پروردگار خود بپرهیزید و بترسید از روزی که پدر مجازات پسر را نکشد و فرزند به جای پدر مجازات نشود، کجایند پدرانتان؟ کجایند برادرانتان؟ کجایند خواهرانتان؟ کجایند فرزندانتان؟ آنها را دعوت کردند و اجابت نمودند و با این وطن وداع کردند و با مردگان آرمیدند و در زمره نابودان درآمدند، از دنیا

برآمدند و از دوستان جدا شدند و نیازمند آنچه پیش فرستاده بودند گردیدند و از آنچه به جا نهادند مستغنی شدند. تا چند پند داده شوید و تا چند جلوگیری شوید و شما در بازی و پشت سر اندازی هستید؟ شما در دنیا چون جانورید، در اندیشه شکم و شهوتید، شرم ندارید از آنکه شما را آفریده با آنکه نافرمان خود را به دوزخ تهدید کرده و شما تاب آن ندارید و فرمانبر خود را وعده بهشت و مجاورت فردوس اعلی داده، در آن رقابت کنید و از اهل آن باشید، نسبت به خود انصاف دهید و بر ناتوانان خود لطف داشته باشید و هم بر حاجتمندان خود و به خدا توبه با اخلاص کنید، نیکان باشید نه پادشاهان جبار و نه سرکشان فرعون شعار متمرد بر آنکه به مرگ بر آنها چیره باشد. و جبار جباران است و پروردگار آسمان ها و زمین و معبود اولین و آخرین و مالک یوم دین، سخت کیفر و دردناک شکنجه ستمکاری از دست او به در نرود و چیزی از او فوت نشود و چیزی بر او نهان نماند و چیزی از او نهفته نگردد، هر چیز را دانش او آمار کرده و به جای خود مقرر نموده از بهشت یا دوزخ، ای آدمیزاده ناتوان! کجا گریزی از کسی که تو را در روشنی روزت و سیاهی شبت می جوید و در هر حال باشی، خوب تبلیغ کرد هر که پند داد و رستگار است هر که پند گرفت.

- خدای متعال فرمود: ای موسی! دنیا خانه کیفر است، من دنیا را ملعونه قرار دادم، آنچه در آن است ملعون است مگر آنچه برای من باشد. ای موسی! بندگان شایسته من به اندازه دانششان در دنیا زهد ورزیدند، و دیگران به اندازه نادانی شان بدان رغبت کردند، و کسی نیست که آن را بزرگ شمارد و چشمش در آن روشن گردد، و هیچ کس آن را زبون و پست نشمرد جز آنکه بدان بهره مند شود.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: اگر توانستید طوری باشید که شناخته نشوید، آن طور باشید و اگر مردم تو را ثنا نگویند، چه اتفاقی رخ می دهد؟ و وقتی نزد خدا محبوب بودی، چه گزندی بر تو است که نزد مردم ناپسند باشی؟ علی علیه السلام مکرر می فرمود: در دنیا خیری نیست مگر برای یکی از این دو نفر: کسی که هر روز کار نیکش بیشتر شود و کسی که گناهی را با توبه جبران کند و کجا توبه او

مقبول می شود؟ به خدا قسم اگر آن قدر سجده کند تا گردنش قطع شود، خدا از او جز به ولایت ما قبول نمی کند.

- و مسیح علیه السلام فرمود: مَثَل دنیا و آخرت همچون مردی است که دو همسر دارد؛ اگر یکی از آن دو را خشنود کند، دیگری را خشمگین نموده است.

- و از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پرسیده شد: انسان در دنیا چگونه باید باشد؟ فرمود: همچون کسی که در پی قافله عبور است. گفته شد: چقدر در دنیا می ماند؟ فرمود: به اندازه رسیدن کسی که از قافله جا مانده. گفت: پس فاصله میان دنیا و آخرت چقدر است؟ فرمود: چشم بر هم زدنی. خداوند متعال فرمود: «كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ»(1) {هنگامی که وعده هایی را که به آنها داده می شود ببینند، احساس می کنند که گویی فقط ساعتی از یک روز (در دنیا) توقّف داشتند. }

- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: دنیا همچون خواب های خوشی است که شخص خوابیده می بیند، ولی اهل دنیا بر اثر دنیاخواهی خود مجازات و عقاب می شوند.

- و گفته شده پیامبر صلی الله علیه و آله از کنار لاشه بزغاله ای که در راه افتاده بود گذر می کردند. پس فرمودند: آیا می نگرید که این لاشه برای صاحبش چقدر بی قیمت است؟ پس به خدا قسم دنیا در نزد خدا از این مردار در نزد صاحبش بی ارزش تر است.

- و فرمود: دنیا خانه کسی است که خانه ندارد و دارایی کسی است که مالی ندارد. کسی که عقل ندارد برای دنیا جمع می کند. و کسی که فهم ندارد، در پی شهوات آن باشد. و کسی که دانش ندارد بر سر آن به دشمنی می پردازد. و کسی که بینش ندارد بر آن حسادت می ورزد و کسی که یقین ندارد برای آن تلاش می کند.

- و روایت شده است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تلاوت فرمود: «أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ»(2)

{آیا کسی که خدا سینه اش را

1- . احقاف / 35
2- . زمر / 22

برای اسلام گشاده است و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته.} پس فرمود: هنگامی که نور بر دل افتد، دل را گشاده و گسترده می سازد. گفتند: ای پیامبر خدا! پس آیا برای این نشانه هست تا به وسیله آن شناخته شود؟ فرمود: جدا شدن از خانه فریب و بازگشت به خانه جاودان و آمادگی برای مرگ پیش از رسیدن آن.

- پیامبر صلی الله علیه و آله به ابن عمر گفت: چنان باش گویی تو غریب یا رهگذر هستی و خودت را در زمره مردگان بدان.

112. تنبیه الخواطر: امام حسن علیه السلام بسیار این شعر را می خواند:

ای دوستداران لذت های دنیا! آن ها بقا ندارند. فریفته شدن به سایه ای که رفتنی است حماقت است

- و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: دنیا خانه کسی است که خانه ندارد و دارایی کسی است که مالی ندارد. کسی که عقل ندارد برای دنیا جمع می کند. و کسی که فهم ندارد، در پی شهوات آن باشد. و کسی که دانش ندارد بر سر آن به دشمنی پردازد. و کسی که بینش ندارد بر آن حسادت می ورزد و کسی که یقین ندارد برای آن تلاش می کند.

- و امیرالمومنین علیه السلام فرمود: دنیا خود را برای تو وصف نموده و از بدی های خود برای تو پرده برداشته است. و مبادا که به آنچه که می بینی از وابستگی دنیاداران به دنیا و درنده خویی آن ها بر سر دنیا تو را بفریبد. چرا که آن ها سگانی زوزه کن و درندگانی درنده هستند که بر یکدیگر نعره می زنند. قوی آن ها ذلیلشان را می خورد و بزرگ شان بر کوچک شان غلبه می کند. شترانی عقال کرده شده اند و برخی دیگرشان رها شده اند که عقال شان را گم کرده اند و به کسی که نمی شناسند سواری می دهند.(1)

113. تنبیه الخواطر: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: از دنیا بپرهیزید، چرا که آن خانه کندن است و خانه آسایش نیست. خانه ای است که خوار است بر صاحبش، پس خیر آن را به شر آن و شیرینی اش را به تلخی اش مخلوط کرده است. از دنیا

1- . تنبيه الخواطر : 69 و70 و77

برای دوستان خود راضی نشده و آن را از دشمنان خود باز نداشته است. چه بسا کاری در وقت خودش انجام می شود و سنت می شود و اشتباهی در وقت خود انجام شده و گناه می شود.

عمر بر پیامبرخدا صلی الله علیه و آله وارد شد در حالی که ایشان بر روی حصیر بودند و نقش حصیر بر روی بدن شریفشان مانده بود. پس گفت: ای پیامبر خدا ! اگر زیراندازی نرم تر از این اختیار کنید بهتر است. پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: مرا با دنیا چکار است؟ مَثَل من و دنیا، نیست مگر همچون سواره ای است که در روز بسیار گرمی در حرکت است. پس ساعتی از روز را زیر سایه درختی نشسته، سپس برود و آن درخت را جا گذارد.

- امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود: بدانید خداوند رحمت تان کند شما در زمانی هستید که گوینده حق در آن کم و زبان از راستگویی ناتوان و همراه حق خوار است. مردم آن به نافرمانی رو کرده و به ظاهرسازی مشغولند. جوان شان بدرفتار و پیرشان گناهکار و دانشمندان شان منافق و قاری قرآن شان ریاکار است. و کوچک آن ها بزرگ شان را احترام نمی گذارد و ثروتمندشان از مستمند دستگیری نمی کند.

- یکی از بزرگان می گوید: از غم خوردن برای فردا بپرهیز ! برای فردا به خدای فردا رضایت بده.

- ابوذر رحمه الله می فرمود: روزی که در آن به سر می بری همچون شتر توست؛ اگر سرش را بگیری، دمش هم به سمت تو می آید. یعنی اگر از اول روز در خیر باشی تا آخرش خیر از بین نمی رود.

- لقمان به پسرش فرمود: ای پسرم ! وارد دنیا نشو، وارد شدنی که به آخرتت ضرر برساند و آن را به گونه ای ترک نکن که سربار مردم شوی.

- علی علیه السلام کمتر بر منبر می نشست، مگر آنکه در ابتدای سخنش می فرمود: ای مردم ! از خدا بترسید. پس هیچ کس بیهوده خلق نشد تا به لهو پردازد و به حال خود رها نشده تا به لغو مشغول شود و دنیایی که برای او زیبا جلوه کرده در نظرش جایگزین آخرتی نشود که با بدبینی آن را زشت می پندارد. و مغروری که

در دنیا با بالاترین همت خود پیروز گشته، همانند کسی که در آخرت به کمترین نصیبی رسیده است نیست.(1)

114. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که دانشش نسبت به خدا افزون شود و علاقه اش به دنیا زیاد گردد، از خدا دورتر شود و خشم خدا بر او افزون خواهد شد.(2)

115. اختصاص: پیامبراسلام صلی الله علیه و آله فرمود: اگر دنیا در نزد خداوند متعال به اندازه بال مگسی ارزش داشت، خداوند حتی جرعه ای از آن را به کافر نمی نوشاند.(3)

116. نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: مَثَل دنیا همچون ماری است؛ بدنش نرم است ولی در درونش سم کشنده نهفته است. انسان عاقل از آن دوری می کند و کودکان با دست با آن بازی می کنند.(4)

117. نوادر: داود بن فرقد گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به محبت شما قسم که دنیا و آنچه در آن است مرا خوشحال نمی کند. پس حضرت علیه السلام فرمود: اُف بر دنیا و آنچه در آن است. دنیا هیچ نیست. ای داود، آیا دنیا جز دو تکه لباس و پرشدن شکم است؟(5)

118. نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: ما دنیا را دوست داریم و اگر دنیا به ما داده نشود بهتر از آن است که به ما داده شود. و هیچ بنده ای نیست که خداوند دنیا را برایش فراهم نماید، مگر آنکه بهره ای از آخرت را از دست دهد.(6)

119. نوادر: اسحاق بن غالب گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای اسحاق، کسانی که شامل این آیه شریفه می شوند را چند نفر می پنداری؟ «فَإِنْ أُعْطُوا

1- . تنبیه الخواطر : 77 و 78 و 79
2- . الاختصاص : 243
3- . الاختصاص : 243
4- . الزهد: 45

5- . الزهد: 46
6- . الزهد: 51

مِنْها رَضُوا وَ إِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْها إِذا هُمْ يَسْخَطُونَ»(1) {اگر از آن (غنايم، سهمى) به آنها داده شود، راضى مى شوند؛ و اگر داده نشود، خشم مى گيرند. } سپس به من فرمود: آنها بيش از دو سوم مردم هستند.

و به همين سند اسحاق گفت: از امام صادق عليه السلام شنيدم كه در باره آيه «ولولا أَن يكُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً لَجَعَلْنا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعارِجَ عَلَيْها يَظْهَرُونَ»(2) {اگر (تمكّن كفّار از مواهب مادى) سبب نمى شد كه همه مردم امت واحد (گمراهى) شوند، ما براى كسانى كه به (خداوند) رحمان كافر مى شدند خانه هايى قرار مى داديم با سقف هايى از نقره و نردبان هايى كه از آن بالا روند، } فرمود: اگر خداوند چنين مى كرد، همه مردم كافر مى شدند.(3)

120. نوادر: ابن نباته گفت: در محضر اميرالمومنين عليه السلام نشسته بودم. پس شخصى به خدمت حضرت آمد و به ايشان از دنيا شكايت كرد و دنيا را نكوهش نمود. پس اميرالمومنين عليه السلام فرمود: دنيا خانه راستى است براى كسى كه آن را باور كند و خانه توانگرى است براى كسى كه از آن توشه برگيرد. و خانه عاقبت انديشى است براى كسى كه از آن درس بگيرد. مسجد دوستان خداوند متعال و محل نزول وحى خدا و جايگاه نماز فرشتگان خدا و محل تجارت ياران خدا در آن است. در دنيا بهشت را به دست آورده و رحمت را از آن سود بردند. پس چرا دنيا را نكوهش مى كنيد؟ در حالى كه دنيا جدايى خود را اعلام نموده و به گسستن خود ندا داده و خود و اهلش را توصيف كرده و با بلاى خود بلا را مجسم ساخته و با سرور خود به سرور تشويق نموده است. به مصيبت شب گذرد و به سلامت روز سپرى شود، هشدار دهنده و ترغيب كننده و ترساننده. پس گروهى در فرداى پشيمانى آن را مذمت كنند و گروهى ديگر در روز قيامت آن را ستايش كنند. دنيا آن ها را تذكر داده پس متذكر شدند و با آن ها سخن گفت پس تصديقش نمودند. پس اى نكوهش كننده دنيا كه در مقابل فريب دنيا ناتوان هستى، چه زمانى لايق

1- . توبه / 58
2- . زخرف / 33
3- . الزهد: 47

مذمت تو شد و تو را فریب داد؟ به خانه های پدرانت در خاک یا خوابگاه های پوسیده مادرانت؟ چقدر با پنجه خود پرستاری نمودی و با دستان خود تیمار کردی. برای او درخواست بهبودی نموده و پزشکان را در نظر گرفتی. مهربانی تو او را سودی نبخشید و خواسته تو درباره او محقق نگشت. دنیا به همین وسیله خود را برای تو نمایان ساخت و قتلگاهت را به واسطه قتلگاه دیگری به تو نشان داد. پس چه نیکوست که گریه تو به واسطه آن تمام نشود، در حالی که تو می دانی که دوستانت سودی برای تو ندارند. (1)

121. نوادر: طلحه بن زید می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: دنیا برای حضرت عیسی علیه السلام در ظاهر زن کبود چشمی ظاهر شد. پس حضرت عیسی علیه السلام به آن فرمود: چند شوهر کرده ای؟ پاسخ داد: بسیار. فرمود: همه آن ها تو را طلاق دادند؟ پاسخ داد: نه بلکه همه آن ها را کشتم. فرمود: وای بر شوهران زنده ات! چگونه از گذشتگان عبرت نگرفتند. طلحه گوید و همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: مَثَل دنیا همچون دریای آب شوری است که شخص تشنه هرچه از آن بنوشد بر تشنگی وی افزوده می شود تا بمیرد.(2)

122. نوادر: امام صادق علیه السلام به نقل از امام باقر علیه السلام فرمود: جابر گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از بازار می گذشت و به سمت بالای آن روی کرد و مردم گرد حضرت جمع بودند. پس بر مردار بزغاله ای که در زباله دان افتاده بود، گذشت. پس گوش آن را گرفت و فرمود: کدامیک از شما دوست دارد که این را به یک درهم بخرد؟ مردم گفتند: آن را به هیچ قیمتی نمی خواهیم. با آن مردار چه کار می توانیم کنیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا دوست دارید که آن برای شما باشد؟ گفتند: خیر. وپیامبر صلی الله علیه و آله سه بار این سوال را پرسیدند. پس مردم گفتند: به خدا سوگند اگر زنده بود بی ارزش بود، حال که آن

1- . الزهد: 48
2- . الزهد: 48

مرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دنیا در نزد خداوند بی ارزش تر از این در نزد شماست.(1)

123. نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس شب را به صبح برساند در حالی که بزرگ ترین مقصودش دنیا باشد خداوند کارش را بی سامان ساخته و فقر را مقابل چشمانش قرار داده و به دنیا دست نمی یابد، مگر به میزانی که قسمتش باشد و هر کس شب را به صبح و صبح را به شب برساند در حالی که بزرگ ترین مقصودش آخرت باشد، خداوند متعال تنگی او را برطرف کرده و کارش را سامان می بخشد و دنیا مشتاقانه به او رو می کند.(2)

124. نوادر: جابر گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: دنیا را منزل کن مانند منزلی که در آن ساکن می شوی و سپس می خواهی در همان روز از آن کوچ می کنی. و یا مانند مالی که در خواب به دست می آوری و چون بیدار می شوی چیزی از آن همراه تو نیست. و هنگامی که در نزد جنازه ای حاضر شدی چنان باش همانند اینکه تو مرده ای و چنانکه از پروردگارت می خواهی که تو را به دنیا بازگرداند برای اینکه عمل کنی همچون کسی که زنده است. پس دنیا در نزد دانشمندان مانند سایه بعدازظهر است.(3)

125. نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وارد شد در حالی که حضرت روی حصیری بود که اثر آن حصیر بر بدن حضرت صلی الله علیه و آله باقی مانده بود و بالش حضرت صلی الله علیه و آله از لیف خرما بود که اثر آن هم بر صورت ایشان مانده بود. آن مرد بر صورت پیامبر صلی الله علیه و آله دست کشید و گفت: کسری و قیصر به این زندگی رضایت نمی دهند. آنها بر ابریشم و دیبا می خوابند و شما بر این حصیر! امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبراسلام صلی الله علیه و آله فرمود: من از آنها بهترم. به خدا قسم که مرا به دنیا کاری نیست. مَثَل دنیا، مَثَل سواره ای است که بر درختی گذر می کند. و

1- . الزهد: 49
2- . الزهد: 49
3- . الزهد: 50

برای آن درخت سایه ای است. پس در زیر سایه آن فرود آید؛ پس هنگامی که سایه برود و کوچ کرده و می رود و آن درخت را جا گذارد.(1)

126. نوادر: امام سجاد علیه السلام فرمود: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچگاه پیش نیامد برای من دو کار، یکی دنیوی و دیگری اخروی و اینکه کار دنیا را مقدم بدارم، مگر آنکه در همان روز قبل از غروب آفتاب اتفاق ناخوشایندی را دیدم. سپس امام صادق علیه السلام در خصوص بنی امیه فرمود: آنها در طول هشتاد سال دنیا را بر آخرت مقدم داشتند و چیزی که ناخوشایندشان باشد، ندیدند.(2)

127. نوادر: امام باقر علیه السلام فرمود: دنیا برای آخرت یاور خوبی است.(3)

128. نوادر: امام رضا علیه السلام فرمود: عیسی علیه السلام به حواریون فرمود: ای فرزندان آدم! برای آنچه از دنیا از دست شما می رود تأسف نخورید، همچنان که اهل دنیا بر آنچه که از آخرت از دست آنها می روند تأسف نمی خورند هنگامی که به دنیای خود می رسند.(4)

129. تمحیص: امام سجاد علیه السلام فرمود: شگفتی بسیار از کسی که برای خانه فنا کار می کند و محل بقا را رها کرده است.

130. تمحیص: مالک بن أعین می گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: ای مالک! خداوند دنیا را به کسی او را دوست دارد و کسی که او را دشمن دارد می دهد ولی دینش را نمی دهد، مگر به کسی که او را دوست دارد.

131. امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: دوستی دنیا سرآمد هر گناهی است.

هشام گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: ما دنیا را دوست داریم و اگر دنیا به ما داده نشود بهتر است. و هیچ کس چیزی از دنیا داده نشد مگر آنکه بهره ای از آخرت را از دست داد. هشام گوید: مردی به امام عرض کرد: به خدا قسم ما دنیا را می خواهیم. امام صادق علیه السلام به او فرمود: با دنیا چکار می کنی؟

1- . الزهد: 50
2- . الزهد: 51
3- . الزهد: 51
4- . الزهد: 51

او گفت: از آن به خود نیاز خود و خانواده ام را تأمین کرده و از آن صدقه می دهم و از آن صله می دهم و از آن حج به جا می آورم. هشام گوید: امام صادق علیه السلام گفت: این دنیا خواهی نیست، بلکه آخرت خواهی است.(1)

132. نهج البلاغه: امام علی علیه السلام فرمود: اهل دنیا همچون کاروانی هستند که سیر داده می شوند، در حالی که خوابیده اند.(2)

- و فرمود: هنگامی که تو پشت کرده ای و مرگ رو کرده است، رسیدن تو و مرگ به یکدیگر چقدر سریع است.(3)

- و فرمود: روزگار بدن ها را فرسوده و آرزوها را زنده و مرگ را نزدیک و امیدها را دور می کند. کسی به آن دست یافت، ناراحتی دید و کسی که آن را از دست داد سختی کشید.(4)

- نَفَس شخص گام های او به سوی مرگش است.(5)

- هر شمرده شده ای به پایان رسد و هر انتظارکشیده ای فرا می رسد.(6)

133. نهج البلاغه: ضرار بن ضمره در هنگام حضورش در نزد معاویه و در پاسخ پرسش معاویه در مورد امیرالمومنین علیه السلام گفت: پس شهادت می دهم که امام علی علیه السلام را در برخی مواقف دیدم، در حالی شب پرده های خود را انداخته بود و او در محراب خود به عبادت ایستاده و محاسن خود را در دست گرفته و همچون مارگزیده به خود می پیچید و غمگینانه گریه می کرد و می گفت: ای دنیا ! ای دنیا ! از من دور باش. آیا خود را بر من عرضه می کنی؟ یا مشتاقم شده ای؟ مبادا که به من واصل شوی ! هرگز ! غیر از مرا فریب بده. به تو هیچ نیازی ندارم. تو را سه طلاق دادم که رجوعی در آن نیست. زندگی ات کوتاه و ارزشت ناچیز و

1- . امالی طوسی 2 : 276- 275
2- . نهج البلاغه حکمت : 64
3- . نهج البلاغه حکمت : 28

4- . نهج البلاغه حکمت : 72
5- . نهج البلاغه حکمت : 74
6- . نهج البلاغه حکمت : 75

آرزویت کوچک است. آه از کمی توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر و بزرگی قیامت و سختی قبر.(1)

134. نهج البلاغه: امام علی علیه السلام فرمود: دنیا و آخرت دشمنان متفاوت و راه های مختلف هستند. پس هر کس دنیا را دوست بدارد و بدان گردن نهد، آخرت را ناخوش داشته و با آن دشمن است و این دو به منزله مشرق و مغرب هستند و کسی که میان این دو در حرکت است، هر چه به یکی نزدیک شود از دیگری دور می شود و این دو همچون دو هوو هستند.(2)

135. نهج البلاغه: علی علیه السلام فرمود: مَثَل دنیا همچون ماری است. بدنش چه نرم است ولی در درونش سم کشنده نهفته است. فریب خورده نادان شفیته آن است، ولی خردمند عاقل از آن دوری می کند.(3)

136. نهج البلاغه: هنگامی که امیرالمومنین علیه السلام شنید که شخصی دنیا را نکوهش می کند، فرمود: پس ای نکوهش کننده دنیا که فریب خورده فریب دنیا و نیرنگ خورده پوچی های آن هستی، آیا خود فریب آن را خورده ای سپس نکوهشش می کنی؟ تو دنیا را مجرم می دانی یا آن تو را مجرم می داند؟ چه زمانی دنیا به تو اظهار علاقه نمود؟ یا چه زمانی تو را با خود فریب داد؟ با بدن های پوسیده پدرانت یا با گورهای مادرانت در زیر خاک؟ چقدر با پنجه خود تیمار کرده و با دستان خود بیماران را پرستاری نمودی. برای آن ها درخواست بهبودی نموده و برای آن ها پزشکان را در نظر گرفتی. مهربانی تو یکی از آن ها را سودی نبخشید و خواسته تو درباره آن محقق نگشت و نتوانستی با نیروی خود [بیماری را] از آن ها دفع نمایی. دنیا به همین وسیله خود را برای تو نمایان ساخت و قتلگاهت را به واسطه قتلگاه دیگری به تو نشان داد. دنیا خانه راستی است برای کسی که آن را باور کند و خانه سلامتی است برای کسی که آن را بفهمد و خانه توانگری است برای کسی که از آن توشه برگیرد. و خانه پند است برای کسی که به واسطه آن پند بگیرد.

1- . نهج البلاغه حکمت : 77
2- . نهج البلاغه حکمت : 103
3- . نهج البلاغه حکمت : 119

مسجد دوستان خداوند متعال و جایگاه نماز فرشتگان خدا و محل نزول وحی خدا و خانه دوستان خدا و محل تجارت یاران خدا در آن است. در دنیا رحمت را به دست آورده و بهشت را از آن سود بردند. پس چه کسی دنیا را نکوهش می کند. در حالی که دنیا جدایی خود را اعلام نموده و به دورگشتن خود ندا داده و خود و اهلش را توصیف کرده و با بلای خود بلا را برای آن ها مجسم ساخته و با سرور خود به سرور تشویق شان نموده است. به سلامت شب گذرد و به مصیبت روز سپری شود، ترغیب کننده و بیم دهنده و ترساننده و هشدار دهنده. پس گروهی در فردای پشیمانی آن را مذمت کنند و گروهی دیگر در روز قیامت آن را ستایش کنند. دنیا آن ها را تذکر داده پس متذکر شدند و با آن ها سخن گفت، پس تصدیقش نمودند و آن ها را پند داده پس بهره بردند.(1)

- و فرمود: دنیا محل گذر به سوی محل ماندگاری است و مردم در آن دو دسته اند: دسته ای که خود را فروخت پس هلاک کرد و دسته ای که خود را خرید پس آزاد کرد.(2)

- و فرمود: هرچه رو آورد، پشت کند و آنچه پشت کند گویی نبوده است.(3)

- و فرمود: امر نزدیک است و مصاحبت اندک است.(4)

- و فرمود: کوچ کردن به سرعت انجام می شود.(5)

- و فرمود: انسان در دنیا هدفی است که کمان های مرگ برای او کشیده شده اند و غنیمتی است که گرفتاری ها بر آن پیشی می گیرند. و با هر جرعه آبی گرفتاری و با هر لقمه غذایی، غصه هایی است. و بنده به نعمتی نمی رسد مگر با از دست دادن نعمتی دیگر و هیچ روز از عمرش را درک نمی کند مگر با از دست دادن روزی دیگر از عمر خود. پس ما یاران مرگ هستیم و جان های ما هدف نابودی است. پس از کجا به بقا امید داریم؟ و این شب و روز، شرافت چیزی را بالا نبرند

1- . نهج البلاغه حکمت : 131
2- . نهج البلاغه حکمت : 133

3- . نهج البلاغه حکمت : 152
4- . نهج البلاغه حکمت : 168
5- . نهج البلاغه حکمت : 187

مگر اینکه شتاب کنند در نابودی آنچه بنیان نهاده اند و پراکنده ساختن آنچه جمع کرده اند.(1)

- و فرمود: کسی که دلش به دوستی دنیا گرفتار شود از آن به سه امر گرفتار می شود. اندوهی که رهایش نکند و حرصی که ترکش ننماید و آرزویی که بدان نرسد.(2)

- و فرمود: به خدا سوگند که این دنیای شما در چشم من از استخوان بی گوشت خوکی که در دست انسان مبتلا به جذام باشد بی ارزش تر است.(3)

- فرمود: تلخی دنیا شیرینی آخرت است و شیرینی دنیا تلخی آخرت است.(4)

- و فرمود: مردم در دنیا دو دسته اند: کسی که در دنیا برای دنیا کار می کند. دنیای او، وی را از آخرتش مشغول کرده. او بر بازماندگان نسبت به فقر می ترسد درحالی که خود را ایمن می داند. پس عمرش به سود دیگری تمام از دست می رود. و دیگری کسی که در دنیا برای آخرت کار می کند. پس آنچه از دنیا قسمت اوست بدون کارکردن به او می رسد پس سود دنیا و آخرت را با هم به دست می آورد و مالک خانه دنیا و آخرت می شود. پس در نزد خداوند آبرومند شده و از خداوند چیزی را نمی خواهد که آن دریغ شود.(5)

- مردم فرزندان دنیا هستند و کسی به سبب دوست داشتن مادرش سرزنش نمی شود.(6)

- و فرمود: ای مردم، کالای دنیا هیزمی است وبادار. پس از چراگاه آن دوری کنید که دل کندن از آن سودمندتر از دل بستن به آن است و بهره کم از آن پاک تر از مال بسیار است. بر ثروتمندان آن به تنگدستی حکم شده است. و هر کس از آن بی نیازی جوید به آسایش خود کمک کرده است. هر کس را زیورش به شگفت آورد،

1- . نهج البلاغه حکمت : 191

2- . نهج البلاغه حکمت : 228
3- . نهج البلاغه حکمت : 236
4- . نهج البلاغه حکمت : 251
5- . نهج البلاغه حکمت : 269
6- . نهج البلاغه حکمت : 303

کوری مادرزاد به دنبالش آید. و هر کس دلدادگی به آن را نمایان سازد، ضمیرش را از اندوه هایی پر کند که در ژرفای دل او به پایکوبی مشغول شوند. غمی او را مشغول کند و غمی او را اندوهگین سازد و این چنین باشد تا گلویش را بفشارد و به جایی پرتابش کند. رگ های قلبش بریده، مرگش برای خداوند ساده و دفنش برای برادران آسان است. و فقط مومن است که به دیده عبرت بین به دنیا می نگرد و از آن به میزان ضرورت غذا می خورد و در آن با گوش دشمنی و عداوت می شنود. اگر گفته شود ثروت مند شد گفته می شود فقیر شد و اگر برای آن به بقا شادمان شود، برای آن به نابودی اندوهگین می شود. با این حال هنوز فرا نرسیده روزی که در آن اندوهگین هستند.(1)

137. نهج البلاغه: روایت شده است که امیرالمومنین علیه السلام کمتر بر منبر می نشست، مگر آنکه در ابتدای سخنش می فرمود: ای مردم ! از خدا بترسید. پس هیچ کس بیهوده خلق نشد تا به لهو پردازد و به حال خود رها نشده تا به لغو مشغول شود و دنیایی که برای او زیبا جلوه کرده در نظرش جایگزین آخرتی نشود که با بدبینی آن را زشت می پندارد. و مغروری که در دنیا با بالاترین همت خود پیروز گشته، همانند کسی که در آخرت به کمترین نصیبی رسیده است نیست.(2)

- و فرمود: چه بسیار کسانی که روز را آغاز کردند اما به پایان نبردند و چه بسیار کسانی که در اول شب بر آن ها غطبه خورده می شد و در آخر شب بر آن ها گریسته می شد.(3)

- و فرمود: تکیه بر دنیا در حالی که خود شاهد امور آن هستی، نادانی است.(4)

- و فرمود: از خواری دنیا بر خدا این است که معصیت نمی شود خدا، مگر در دنیا و کسی نمی رسد به آنچه نزد خداست، مگر به ترک دنیا(5).

1- . نهج البلاغه حکمت : 367
2- . نهج البلاغه حکمت : 370
3- . نهج البلاغه حکمت : 380
4- . نهج البلاغه حکمت : 384

5- . نهج البلاغه حکمت : 385

- در ویژگی دنیا فرمود: دنیا فریب می دهد و زیان می رساند و می گذرد. خداوند متعال دنیا را به عنوان پاداش دوستان خود و کیفر دشمنان خود نپسندیده است. و مردم دنیا مانند مسافرانی هستند که تا فرود آیند، کاروان سالارشان فریاد زند که حرکت کنید.(1)

- و فرمود: آیا آزاد مردی نیست که این غذای نیم خورده را برای اهلش واگذارد. قیمت جان های شما جز بهشت نیست، پس آن را به غیر بهشت نفروشید.(2)

- و فرمود: دو گرسنه اند که سیر نمی شوند: طالب دانش و طالب دنیا.(3)

- و فرمود: دنیا برای غیرش خلق شده و برای خودش خلق نگردیده است.(4)

- و از خطبه های آن حضرت است که فرمود: دنیا محلی است که هیچ کس از آن سالم نمی ماند، مگر در آن و به وسیله چیزی که برای دنیا باشد نجات حاصل نمی شود. مردم به آن آزمایش می شوند و از آنچه که از دنیا برگرفته اند جدا شده و نسبت به آن حساب پس می دهند. و آنچه که برای غیر دنیا تهیه کرده اند برای آنها مانده و بر آن وارد می شوند. دنیا در نزد خردمندان مانند سایه ای است که آن را گسترده می بینی، ولی جمع می شود و زیاد است ولی کم می گردد.(5)

- و فرمود: چه وصف کنم خانه ای را که آغاز آن سختی و پایان آن نابودی است. در حلالش حساب و در حرامش عقاب است. کسی که در آن توانگر شود، گرفتار می گردد و کسی که نیازمند باشد غمگین می شود و کسی که در به دست آوردن آن بکوشد به جایی نرسد و کسی که از آن دست کشد، دنیا نزد وی مهار می شود و کسی که از آن عبرت گیرد، بینا شده و کسی که به آن چشم بدوزد، نابینا می گردد.(6)

1- . نهج البلاغه حکمت : 415
2- . نهج البلاغه حکمت : 456
3- . نهج البلاغه حکمت : 457

4- . نهج البلاغه حکمت : 463
5- . نهج البلاغه خطبه : 61
6- . نهج البلاغه خطبه : 80

138. نهج البلاغه: در خطبه ای از امیرالمومنین علیه السلام آمده است: خداوند متعال، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را مبعوث فرمود هنگامی که دانشی برپا نبود و مناره ای بلند نبود و راهی آشکار نبود. سفارش می کنم شما بندگان خدا را به تقوای خداوند متعال و برحذر می دارم شما را از دنیا که آن محل رفتن و جایگاه کدورت است. ساکن آن رونده و مقیم آن جدا شونده است. مضطرب می گردد به اهل خود همچون اضطراب کشتی که بادها در گرداب های دریاها بر آن بوزد. پس برخی از آن ها غرق شده و نابود شده و برخی دیگر نجات یافته بر بالای موج ها که باد آن ها را کوچ دهد با دامن های خود و حمل کند او را بر هراس های خود. پس آنچه از آن غرق شد درک نمی شود و آنچه از آن نجات یافت، به سوی هلاکت می رود. بندگان خدا، هم اکنون عمل کنید، در حالی که زبان شما آزاد و بدن های شما سالم و عضوها تازه و میدان کار گسترده و مجال پهن است، قبل از احاطه فوت و حلول مرگ، پس فرود آمدن مرگ بر شما محقق گردیده و منتظر آمدنش نباشید.(1)

139. نهج البلاغه: از کلمات امیرالمومنین علیه السلام: ای مردم ! دنیا محل گذر و آخرت محل استقرار است. پس از گذرگاه خود برای جایگاه خود توشه برگیرید و در مقابل کسی که بر سر شما آگاه است پرده دری نکنید و دل هایتان را از دنیا خارج کنید قبل از اینکه بدن هایتان از آن خارج شوند. پس در دنیا آزمایش شدید و برای آخرت آفریده شدید. انسان وقتی می میرد، مردم می گویند، از ثروت چه گذاشت؟ و ملائکه می گویند چه برای خداوند فرستاد. پس مقداری را پیش فرستید تا برای شما ذخیره باشد و تمام آنچه دارید را برجای نگذارید که وبال شما می شود.(2)

- از فرمایشات آن حضرت علیه السلام که بسیار آن را به یارانش می فرمود: خدا رحمتتان کند، توشه برگیرید. پس ندای رفتن در میان شما داده شده و ماندن در دنیا را کم بدانید و با توشه ای از اعمال صالح که دارید بازگردید. پس در مقابل شما

1- . نهج البلاغه خطبه : 194
2- . نهج البلاغه خطبه : 201

گردنه دشوار و منازل ترسناک و هولناک است که ناچار به ورود در آن ها و توقف در آن ها هستید. و بدانید که فاصله نگاه های مرگ بر شما کوتاه و گویا در چنگال هایش هستید و آن ها را در شما فرو کرده است. دشواری های امور دنیا و گرفتاری های سخت مرگ را از یادتان برده است. پس وابستگی های دنیا را قطع کنید و با توشه ای از پرهیزگاری مدد بگیرید.(1)

140. نهج البلاغه: امام علی علیه السلام فرمود: ستایش برای خداوندی است که از رحمتش یأسی نیست و از نعمت هایش نتوان بیرون رفت و یأسی از مغفرتش نیست و سرپیچی از عبادتش سزاوار نیست. اوست کسی که رحمتش از بین نمی رود و نعمتش تمام نمی شود. دنیا محل آرزوهایی است که نابود می شود و اهلش از آن کوچ می کنند. دنیا شیرین و خرم به سوی خواهان خود می شتابد و در دل بیننده خود منزل می کند. پس از این دنیا به بهترین توشه ای که فراهم نموده اید کوچ کنید و از دنیا بیش از نیاز خود نخواهید و بیش از آنچه به شما رسیده از آن طلب نکنید.(2)

141. کنز کراجکی: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دنیایش را دوست داشته باشد، به آخرتش ضرر می زند.

- و امیرالمومنین علیه السلام فرمود: دنیا در حال گردش است، پس بهره خود را از آن به نیکوترین شکل طلب کن.(3)

- و فرمود: هر کس خود را از روزگار ایمن بداند، به او خیانت کند و هر کس بر روزگار تکبر کند، وی را خوار سازد.

- و فرمود: روزگار دو روز است. روزی همراه تو و روز دیگر علیه توست. پس اگر همراه تو بود مستی نکن و اگر علیه تو بود صبر کن. پس هر دو خواهد آمد.

1- . نهج البلاغه خطبه : 202
2- . نهج البلاغه خطبه : 45
3- . کنز الفوائد 1 : 61

باب صد و بیست و سوم : دوستی مال و دینار و درهم جمع کردن و اندوختن

آیات:

- وَ اعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَهٌ وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظیمٌ.(1)

{و بدانید که اموال و فرزندان شما [وسیله] آزمایش [شما] هستند، و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است.}

- وَ الَّذینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّهَ وَ لا یُنْفِقُونَها فی سَبیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلیم *یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ.(2)

{و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده. روزی که آن [گنجینه]ها را در آتش دوزخ بگدازند، و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند [و گویند:] «این است آنچه برای خود اندوختید، پس [کیفر] آنچه را می اندوختید بچشید.»}

- الْمالُ وَ الْبَنُونَ زینَهُ الْحَیاهِ الدُّنْیا.(3)

{مال و پسران زیور زندگی دنیایند.}

- إِنَّ قارُونَ کانَ مِنْ قَوْمِ مُوسی فَبَغی عَلَیْهِمْ وَ آتَیْناهُ مِنَ الْکُنُوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَهِ أُولِی الْقُوَّهِ إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْفَرِحینَ *وَ ابْتَغِ فیما آتاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَهَ وَ لا تَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنْیا وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ وَ

1- . انفال / 28
2- . توبه / 34 - 35
3- . کهف / 45

لا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدینَ *قالَ إِنَّما أُوتیتُهُ عَلی عِلْمٍ عِنْدی أَ وَ لَمْ یَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَکَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَکْثَرُ جَمْعاً وَ لا یُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ *فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ فی زینَتِهِ قالَ الَّذینَ یُریدُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا یا لَیْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِیَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظیمٍ *وَ قالَ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا یُلَقَّاها إِلاَّ الصَّابِرُون *فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الْأَرْضَ فَما کانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ یَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ما کانَ مِنَ الْمُنْتَصِرینَ *وَ أَصْبَحَ الَّذینَ تَمَنَّوْا مَکانَهُ بِالْأَمْسِ یَقُولُونَ وَیْکَأَنَّ اللَّهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ یَقْدِرُ لَوْ لا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا لَخَسَفَ بِنا وَیْکَأَنَّهُ لا یُفْلِحُ الْکافِرُون.(1)

{قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد، و از گنجینه ها آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آنها بر گروه نیرومندی سنگین می آمد، آنگاه که قوم وی بدو گفتند: «شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی دارد. و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن، و همچنانکه خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست نمی دارد. [قارون] گفت: «من اینها را در نتیجه دانش خود یافته ام.» آیا وی ندانست که خدا نسل هایی را پیش از او نابود کرد که از او نیرومندتر و مال اندوزتر بودند؟ و[لی این گونه] مجرمان را [نیازی] به پرسیده شدن از گناهانشان نیست. پس [قارون] با کوکبه خود بر قومش نمایان شد؛ کسانی که خواستار زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش مثل آنچه به قارون داده شده به ما [هم] داده می شد؛ واقعاً او بهره بزرگی [از ثروت] دارد.» و کسانی که دانش [واقعی] یافته بودند، گفتند: «وای بر شما! برای کسی که گرویده و کار شایسته کرده پاداش خدا بهتر است، و جز شکیبایان آن را نیابند.» آنگاه [قارون] را با خانه اش در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که در برابر [عذابِ] خدا او را یاری کنند و [خود نیز] نتوانست از خود دفاع کند. و همان کسانی که دیروز آرزو داشتند به جای او باشند، صبح می گفتند: «وای، مثل اینکه خدا روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا تنگ

1- . قصص / 76 - 82

می گرداند، و اگر خدا بر ما منّت ننهاده بود، ما را [هم] به زمین فرو برده بود؛ وای، گویی که کافران رستگار نمی گردند.» }

- یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُلْهِکُمْ أَمْوالُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُون.(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، [زنهار] اموال شما و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نگرداند، و هر کس چنین کند، آنان خود زیانکارانند. }

- إِنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَهٌ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظیمٌ.(2)

{اموال شما و فرزندانتان صرفاً [وسیله] آزمایشی [برای شما]یند، و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است. }

- تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّی *وَ جَمَعَ فَأَوْعی.(3)

{هر که را پشت کرده و روی برتافته،و گرد آورده و انباشته [و حسابش را نگاه داشته] فرا می خواند. }

- فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَکْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَکْرَمَنِ *وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَهانَنِ *کَلاَّ بَلْ لا تُکْرِمُونَ الْیَتِیمَ *وَ لا تَحَاضُّونَ عَلی طَعامِ الْمِسْکینِ وَ تَأْکُلُونَ التُّراثَ أَکْلاً لَمًّا *وَ تُحِبُّونَ الْمالَ حُبًّا جَمًّا *کَلاَّ إِذا دُکَّتِ الْأَرْضُ دَکًّا دَکًّا *وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا *وَ جی ءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یَوْمَئِذٍ یَتَذَکَّرُ الْإِنْسانُ وَ أَنَّی لَهُ الذِّکْری *یَقُولُ یا لَیْتَنی قَدَّمْتُ لِحَیاتی *فَیَوْمَئِذٍ لا یُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَد *وَ لا یُوثِقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ.(4)

{امّا انسان، هنگامی که پروردگارش وی را می آزماید، و عزیزش می دارد و نعمت فراوان به او می دهد، می گوید: «پروردگارم مرا گرامی داشته است.» و امّا چون وی را می آزماید و روزی اش را بر او تنگ می گرداند، می گوید: «پروردگارم مرا خوار کرده است.» ولی نه، بلکه یتیم را نمی نوازید؛ و بر خوراک[دادن] بینوا

1- . منافقون / 9
2- . تغابن / 15

3- . معارج / 17 - 18
4- . فجر / 15 - 26

همدیگر را بر نمی انگیزید؛ و میراث [ضعیفان] را چپاولگرانه می خورید؛ و مال را دوست دارید، دوست داشتنی بسیار. نه چنان است، آنگاه که زمین، سخت در هم کوبیده شود، و [فرمان] پروردگارت و فرشته[ها] صف درصف آیند، و جهنّم را در آن روز [حاضر] آورند، آن روز است که انسان پند گیرد؛ و[لی] کجا او را جای پندگرفتن باشد؟ گوید: «کاش برای زندگانی خود [چیزی] پیش فرستاده بودم.» پس در آن روز هیچ کس چون عذاب کردن او، عذاب نکند. و هیچ کس چون دربند کشیدن او، دربند نکشد. }

- إِنَّ الْإِنْسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ *وَ إِنَّهُ عَلی ذلِکَ لَشَهید *وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدید *أَ فَلا یَعْلَمُ إِذا بُعْثِرَ ما فِی الْقُبُورِ *وَ حُصِّلَ ما فِی الصُّدُورِ *إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ یَوْمَئِذٍ لَخَبیرٌ.(1)

{که انسان نسبت به پروردگارش سخت ناسپاس است، و او خود بر این [امر]، نیک گواه است. و راستی او سخت شیفته مال است. مگر نمی داند که چون آنچه در گورهاست بیرون ریخته گردد، و آنچه در سینه هاست فاش شود، در چنان روزی پروردگارشان به [حال] ایشان نیک آگاه است؟ }

- وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍ لُمَزَهٍ *الَّذی جَمَعَ مالاً وَ عَدَّدَهُ *یَحْسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخْلَدَهُ *کَلاَّ لَیُنْبَذَنَّ فِی الْحُطَمَهِ *وَ ما أَدْراکَ مَا الْحُطَمَهِ * نارُ اللَّهِ الْمُوقَدَهُ *الَّتی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَهِ *إِنَّها عَلَیْهِمْ مُؤْصَدَهٌ *فی عَمَدٍ مُمَدَّدَهٍ.(2)

{وای بر هر بدگوی عیبجویی، که مالی گرد آورد و برشمردش. پندارد که مالش او را جاوید کرده؛ ولی نه! قطعاً در آتش خردکننده فرو افکنده خواهد شد. و تو چه دانی که آن آتشِ خردکننده چیست؟ آتشِ افروخته خدا[یی] است. [آتشی] که به دل ها می رسد. و [آتشی که] در ستون هایی دراز، آنان را در میان فرامی گیرد. }

1- . عادیات / 6 - 11
2- . همزه / 1 - 9

روایات:

1. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر حسابرسی قیامت حق است، پس جمع کردن برای چه؟(1)

2. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: در میان بنی اسرائیل قحطی شد، تا جایی که قبرها را شکافته و مردگان را می خوردند. پس قبری را شکافتند. پس در آن لوحی را یافتند که در آن نوشته شده بود من فلان پیامبر هستم. قبرم را یک حبشی می شکافد، آن چه پیش فرستاده بودیم یافتیم و آنچه خوردیم سود کردیم و ما آنچه برجای گذاشتیم، زیان کردیم.(2)

3. امالی صدوق: ابن عباس گفت: اولین درهم و دیناری که در زمین ضرب شد، ابلیس به آن ها نظر کرد. پس وقتی آن ها را دید، آن ها را برداشت و بر چشمان خود گذاشت. سپس بر سینه خود چسبانیدشان. سپس فریاد بلندی سر داد و به سینه چسبانیدشان. سپس گفت: شما نور چشم من و میوه دل من هستید. من اشکالی نمی بینیم که بنی آدم پس از آن که شما را دوست بدارند دیگر بت نپرستند. برای من کافی است از بنی آدم که شما را دوست بدارند.(3)

4. تفسیر قمی: امام باقر علیه السلام درباره فرموده خداوند متعال: «وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا یُنْفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ»(4)

{و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند، و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده!} فرمود: همانا خداوند اندوختن طلا و نقره را حرام دانسته است و به انفاق آن در راه خدا دستور داده است. و درباره فرموده خداوند متعال: «یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ»(5) {در

آن روز که آن را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده، و با آن صورت ها و پهلوها و پشت هایشان را داغ می کنند؛ (و به

1- . امالی صدوق : 6
2- . امالی صدوق : 361
3- . امالی صدوق : 121
4- . توبه / 34
5- . توبه / 35

آنها می گویند): این همان چیزی است که برای خود اندوختید (و گنجینه ساختید)! پس بچشید چیزی را که برای خود می اندوختید!} فرمود: ابوذر غفاری هنگامی که در شام بود، هر روز صبح بیرون می آمد و با صدای بلند می گفت: گنج داران را مژده دهید به داغ کردن در پیشانی و داغ کردن در پهلوها و داغ کردن، در پشت تا این که گرما در شکم هایشان به گردش درآید.(1)

5. خصال: امام رضا علیه السلام فرمود: ثروت اندوخته نمی شود مگر به پنج خصلت: به بخل شدید و آرزوی دراز و حرص چیره و قطع رحم و برگزیدن دنیا بر آخرت.(2)

6. امالی طوسی: پیامبراسلام صلی الله علیه و آله فرمود: کدامیک از شما مال وارثش را از مال خود بیشتر دوست دارد؟ گفتند: ای پیامبر خدا! کسی در میان ما نیست که مال وارث را دوست داشته باشد. فرمود: بلکه همه شما مال وارث خود را دوست دارید. سپس فرمود: فرزند آدم می گوید: مالم مالم و آیا برای تو مالی هست جز آنکه خوردی پس نابود کردی یا پوشیدی پس کهنه کردی یا انفاق کردی، پس پس انداز کردی و غیر این ها مال وارث است.(3)

7. امالی طوسی: از امام باقر علیه السلام در باره دینار و درهم پرسیدند و این که مردم چه مقداری از آن را باید بپردازند؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آنها امانت خدا در زمین او است و خدا آنها را برای منفعت خلق خویش قرار داده است و به وسیله آن امور و حاجتهایشان سامان می یابد. هر که مقدار زیادی از آنها در دستش باشد و حق خدای عز و جل را در مورد آنها ادا کرده باشد و زکات آنها را پرداخته باشد، آن پول برای او پاکیزه و خالص می باشد و هر که مقدار بسیاری از آن دارا باشد، اما به آنها بخل بورزد و حق خدا را از آن ادا نکند و از آنها ساختمان سازی کند، او همان است که تهدید و هشدار خدای عز و جل در کتابش، در مورد او انجام خواهد شد. خدای عز و جل می فرماید: «یَوْمَ یُحْمَی عَلَیْهَا فِی نَارِجَهَنَّمَ فَتُکْوَی

ص: 182

1- . تفسیر قمی : 265

2- . خصال 1 : 136

3- . امالی طوسی 2 : 133

بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ ہ-ذَا مَاكَنَزْتُمْ لأَنفُسِكُمْ فَذُوقُواْ مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ» (1) {در آن روز که آن را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده، و با آن صورت ها و پهلوها و پشت هایشان را داغ می کنند؛ (و به آنها می گویند): این همان چیزی است که برای خود اندوختید (و گنجینه ساختید)! پس بچشید چیزی را که برای خود می اندوختید!}(2)

8. امالی طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که این آیه «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ يُنفِقُونَهَا فِی سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (3) {و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند، و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده!} نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر مالی که زکات آن پرداخت شود، گنج به حساب نمی آید، حتی اگر زیر هفت زمین نهفته باشد و هر مالی که زکات آن پرداخت نشود، گنج شمرده می شود، حتی اگر روی زمین باشد.(4)

9. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند بندگان را به چیزی شدیدتر از بخشیدن مال امتحان نکرده است.(5)

می گویم: برخی اخبار در این خصوص در باب غنی گذشت.

10. خصال: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: دینار و درهم کسانی که پیش از شما بودند را هلاک کردند و شما را نیز هلاک می کنند.(6)

11. خصال: از اشعری روایت شده که گفت: طلا و نقره دو سنگ مسخ شده هستند؛ پس کسی که آن دو را دوست بدارد، با آن ها خواهد بود.(7)

1- . توبه / 35
2- . امالی طوسی 2 : 133
3- . توبه / 34
4- . امالی طوسی 2 : 133
5- . خصال 1 : 8
6- . خصال 1 : 23
7- . خصال 1 : 44

12. خصال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: فتنه ها چیز هستند: دوستی زنان و آن شمشیر شیطان است. نوشیدن شراب و آن تله شیطان است و دوستی دینار و درهم و آن تیر شیطان است. پس هر کس زنان را دوست بدارد، از زندگی خود بهره ای نبرد و هر کس شرابخواری را دوست بدارد، بهشت بر او حرام می شود و هرکه دینار و درهم را دوست بدارد، پس او بنده دنیا است.

و فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: دینار، بیماری دین و عالم، طبیب دین است. پس هرگاه طبیب را دیدید که بیماری را به جانب خود می کشد، او را متهم کنید و بدانید که او نصحیت کننده دیگران نیست.(1)

13. خصال: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: معلون است معلون است کسی که نابینایی را از راه انحراف دهد. معلون است معلون است کسی که دینار و درهم را بپرستد. و معلون است معلون است کسی که با حیوانی جماع کند.(2)

در معانی الاخبار همانند این خبر روایت شده است.

شیخ صدوق فرموده: «ملعون من عبد الدینار و الدرهم» یعنی کسی ملعون است که زکات مالش را نپردازد و از یاری برادرانش بخل بورزد و در نتیجه پرستش دینار و درهم را بر عبادت خالقش ترجیح داده است.

14. علل الشرایع: علی بن محمد می گوید: یک یهودی بر امیرالمومنین علیه السلام وارد شد و از ایشان در خصوص مسائلی پرسش کرد. پس در میان پرسش های او این بود که چرا درهم به درهم و دینار به دینار نامیده شده اند؟ حضرت علیه السلام فرمود: درهم «درهم» نامیده شد برای آنکه دارِ هم و اندوه است. هر کس آن را گرد آورد و در طاعت خدا انفاق نکند، به آتش افتد. و دینار «دینار» نامیده شده برای آنکه دارِ نار و آتش است. هر کس آن را گرد آورد و در طاعت خدا انفاقش نکند به آتش افتد. پس یهودی گفت: درست فرمودی ای امیرالمومنین.(3)

1- . خصال 1 : 56
2- . خصال 1 : 64

3- . علل الشرايع 1 : 4

15. معانی الاخبار: ابن حجاج از مردی که این حدیث را از او شنیده است نقل می کند: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: شخص تا چه اندازه می تواند زکات بگیرد؟ در پاسخ فرمودند: از پیامبرخدا صلی الله علیه و آله به ما خبر رسیده است که فرمودند: هر شخصی که از دنیا برود و دو دینار باقی گذارد، همان دو دینار بین دو چشمانش داغ می شود. روای گوید: پس امام علیه السلام فرمودند: آن ها گروهی بودند که میهمان پیامبرخدا صلی الله علیه و آله بودند. پس چون شب می شد، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمودند: فلانی برو و با این پول شام تهیه کن و چون صبح می شد می فرمودند: فلانی برو و با این پول صبحانه تهیه کن. پس آنان نمی ترسیدند صبح کنند بدون صبحانه و بدون شام. پس مردی از آن ها دو دینار پس انداز کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را در خصوص او فرمود. ولی به مردم داده می شود به اندازه خرج یک سال. پس شخص باید به اندازه ای که از خرج خود و خانواده اش در یک سال کفایت کند زکات بگیرد.(1)

16. معانی الاخبار: ابان گفت: شخصی در نزد امام کاظم علیه السلام سخن می گفت. پس گفت: به ما خبر رسیده است که شخصی در زمان پیامبرخدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و از خود دینار برجای گذاشت. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مال زیادی برجای گذاشت. امام کاظم علیه السلام فرمود: او شخصی بود که نزد اهل صفه گدائی می کرد و از دنیا رفت و دو دینار برجای گذاشت.(2)

17. معانی الاخبار: هارون بن خارجه از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: خداوند لعنت کند طلا و نقره را کسی آن دو را دوست ندارد مگر از جنس آن ها باشد. هارون گوید عرض کردم: فدایت شوم، منظور همین طلا و نقره است؟ فرمود: خیر آن گونه که تصور کردی نیست. منظور از طلا شخصی است که دین را از بین ببرد و منظور از نقره شخصی است که به کفر درآید.

ص: 185

1- . معانی الاخبار : 152
2- . معانی الاخبار : 153

شیخ صدوق رحمه الله فرمود: این خبر را من فقط از حسن بن حمزه علوی شنیدم و آن را از شیخ مان محمد بن حسن بن احمد بن ولید نشنیدم، ولی نزد من خبری صحیح است و آن را خبری که از امیرالمومنین علیه السلام نقل گردیده است تایید می نماید که فرمود: من پیشوای مومنین و مال، پیشوای ستمکاران است و مال نمی کوبد و پایمال نمی کند، بلکه با مال کوبیده و پایمال می شود. پس طلا و نقره کنایه از کسانی است که دین را بردند و کفر را لبریز کرد و تعبیر کنایی از طلا و نقره شده به این جهت که این دو بها و ثمن همه چیز هستند، کما این که کسانی که نامشان به کنایه برده شد، اصل و ریشه هر کفر و ظلمی هستند.

18. خصال و معانی الاخبار: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: مستی بر چهار قسم است: مستی شراب، مستی مال، مستی خواب و مستی پادشاهی.(1)

19. قصص الانبیا علیهم السلام: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود: به فزونی مال خوشحال نباش و یاد مرا در هیچ حالی رها نکن. پس فزونی مال، گناهان را از یاد می برد و ترک یاد من دل را سخت می کند.(2)

20. تفسیرعیاشی: امام صادق علیه السلام پیرامون فرموده خداوند متعال: «کَذَلِکَ یرِیهِمُ اللّه أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَیهِمْ»(3) {خداوند این چنین اعمال آنها را به صورت حسرت زایی به آنان نشان می دهد؛ } فرمود: او شخصی است که اموال خود را از روی بخل، در راه طاعت خداوند انفاق نمی کند و آن را برای وارثانی که در راه طاعت خداوند یا معصیت او عمل می کنند، بر جای می گذارد. پس اگر وارث آن را در راه طاعت خداوند مصرف کند، آن شخص، آن اموال را در ترازوی اعمال دیگران می بیند و بر حسرت او افزوده می شود؛ چرا که آن اموال به او تعلق داشته است و اگر وارث، آن اموال را در راه معصیت خداوند به کار بندد، در واقع، این اوست که وارث را با مال خویش تقویت کرده تا به معصیت خداوند بپردازد.(4)

1- . معانی الاخبار : 365 ، خصال 1 : 170
2- . قصص الانبیاء: 166

3- . بقره / 167
4- . تفسیر عیاشی 1 : 72

21. تفسیر امام عسکری علیه السلام: از امیرالمومنین علیه السلام پیرامون بزرگ ترین حسرت مردم سوال شد. فرمودند: کسی که مال خود را در ترازوی عمل دیگری ببیند و خدا او را به آتش وارد کند و وارث را به واسطه آن مال به بهشت داخل نماید.(1)

22. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام درباره فرموده خداوند متعال: «وَالَّذِینَ یَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ یُنفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِیمٍ»(2) {و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند، و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده!} فرمود: همانا منظور او از آن، مبلغی است که از دو هزار درهم تجاوز کند.(3)

23. تفسیرعیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: دست شیعیان ما در انفاق آن چه در دست آنان است، به گونه شایسته باز است. پس هرگاه قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند، گنج هایی را که ثروتمندان اندوخته اند بر آنان تحریم می کند تا این که آن گنجها را بیاورند و از آنها بر علیه دشمن خود کمک گیرد و این همان فرموده خدای عز وجل است در کتابش که میفرماید: «و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند، و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده!»(4)

24. تفسیرعیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا انسان مؤمن اگر چیزی از آن (مالی) داشته باشد، می تواند آن را به هر مقداری که می خواهد بر خانواده اش انفاق کند. سپس هرگاه قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، آن چه دارد باید در اختیار او قرار دهد و هر چه از آن باقی می ماند، برای امرار معاش خویش کمک می گیرد. و در این صورت آن چه را بر او واجب است ادا کرده است.(5)

1- . تفسیر امام عسکری: 40
2- . توبه / 34
3- . تفسیر عیاشی 2 : 87
4- . تفسیر عیاشی 2 : 87
5- . تفسیر عیاشی 2 : 87

25. مجالس مفید: امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام در معنای فرموده خداوند متعال: «کَذَلِکَ یرِیهِمُ اللّه أَعْمَالَهِمْ حَسَرَاتٍ عَلَیهِمْ» (1) {خداوند این چنین اعمال آنها را به صورت حسرت زایی به آنان نشان می دهد؛} فرمود: یعنی آن شخص، مالی را به دست می آورد و آنها را در هیچ امر خیری مصرف نمی کند و می میرد و دیگری آن را به ارث می برد و آن را در کار نیکی مصرف می کند و آن شخص اموال خود را به عنوان حسنات، در ترازوی اعمال دیگری می یابد.(2)

26. روضه الواعظین: امام صادق علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم با سه نفر از یارانش به دنبال کاری می رفت. پس بر خشت هایی از طلا که در کنار راه افتاده بود گذر کرد و به یارانش فرمود این طلاها مردم را می کشد. سپس از کنار آن ها عبور کردند. پس یکی از همراهان وی گفت برای من کاری پیش آمده و از آن ها جدا شد. سپس دیگری گفت برای من کاری پیش آمده و او هم جدا شد. سپس نفر سوم هم گفت برای من کاری پیش آمده و او هم جدا شد. پس هر سه خود را به طلاها رساندند. پس دوتن از آن ها به نفر سوم گفتند: برای ما غذایی بخر. پس آن نفر سوم رفت و برای آن دو غذایی خرید و درونش سمی ریخت تا آن دو را بکشد تا آن دو با او در طلاها شریک نشوند. و آن دو نیز گفتند هرگاه آن سومی بازگشت او را خواهیم کشت تا با ما شریک نباشد. پس هنگامی که سومی آمد، آن دو برخاسته و او را کشتند. سپس غذا را خورده و خود نیز مردند. پس عیسی علیه السلام به نزد آنان آمد و آنان را در کنار طلاها مرده یافت. پس آنان را به امر خدای عز و جل زنده کرد و فرمود: آیا به شما نگفتم که این طلا مردم را می کشد.(3)

27. نوادر: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: دو گرگ گرسنه که به گله بی چوپان حمله می کنند، به ترتیبی که یکی از جلو و دیگری از آخر هجوم می آورد، فسادشان بیش از فساد دوستی مال و شرف در دین مسلمان نیست.(4)

1- . بقره / 167
2- . مجالس مفید : 127
3- . روضه الواعظین 2 : 428
4- . الزهد: 58

28. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: ای فرزند آدم! آنچه بیش از قوت خود به دست می آوری پس تو نسبت به آن ذخیره کننده برای دیگری هستی.(1)

- و آن حضرت علیه السلام از کنار مدفوعی که در زباله دان افتاده بود گذشت و فرمود: این چیزی است که بخیلان به دادنش بخل ورزیدند. و روایت شده که فرمود: این چیزی است که دیروز بر سرش رقابت داشتید.(2)

- و فرمود: از مال نمی رود آنچه تو را پند داده باشد.(3)

- و فرمود: برای هر کس در مالش دو شریک هست: وارث و حوادث.(4)

- و به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: ای فرزندم! از خود چیزی از مال دنیا به جای مگذار. چرا که آن مال را برای یکی از این دو نفر وا می گذاری. یا برای شخصی که در طاعت خدا آن را به کار می گیرد. پس او به واسطه چیزی تو با آن بدبخت شده ای سعادتمند می شود و یا برای شخصی که در معصیت خدا آن را به کار می گیرد. پس تو او را در معصیتش یاری نموده ای. پس هیچ یک از این دو سزاوار نیستند که بر خود مقدمشان داری.

و این سخن به شکل دیگری نیز روایت شده و آن این است: اما بعد، پس این چیزی که در اختیار توست قبل از تو صاحبی داشت و پس از تو نیز مال دیگران می شود. و تو مال دنیا را برای یکی از دو نفر گرد می آوری. شخصی که آنچه تو گرد آورده ای در طاعت خدا به کار می گیرد و به واسطه آنچه که مایه شقاوت تو شده سعادتمند می گردد یا برای شخصی که آن را برای معصیت خدا به کار می گیرد، پس به واسطه آنچه تو گرد آورده ای بدبخت می شود و هیچ یک از این دو سزاوار نیست که بر خود مقدمشان داری و برای او بار بر دوش خود بگذاری. نسبت به گذشته خود به رحمت خدا و نسبت به آینده به روزی خداوند عزوجل امیدوار باش.(5)

1- . نهج البلاغه حکمت : 192
2- . نهج البلاغه حکمت : 195

3- . نهج البلاغه حکمت : 196
4- . نهج البلاغه حکمت : 335
5- . نهج البلاغه حکمت : 416

باب صد و بیست و چهارم : ریاست دوستی

آیات:

- تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُها لِلَّذینَ لا یُریدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقینَ.(1)

{آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند، و فرجام [خوش] از آنِ پرهیزگاران است. }

روایات:

1. کافی: معمر بن خلاد در خدمت امام کاظم علیه السلام از شخصی یاد کرد و گفت که وی ریاست را دوست دارد. امام علیه السلام فرمودند: دو گرگ گرسنه که به گله بی چوپان حمله می کنند، ضررشان بیش از ضرر ریاست دوستی، در دین مسلمان نیست.(2)

توضیح: «إنه ذکر رجلا» ضمایر در «أنه» و «ذکر» و «فقال» در اول روایت به معمر بن خلاد برمی گردند و احتمال دارد به امام علیه السلام نیز برگردد. و «الریاسه» به معنای شرف و علوّ بر مردم است و از «رأس الرجل یرأس» با همزه گرفته شده و راء و همزه هر دو مفتوح هستند. و «ریاسه» یعنی بزرگ شد و قدر و منزلت آن بالا رفت. پس او رئیس است و جمع آن رؤساء است مثل شریف و شرفاء. و «الضاری» یعنی درنده ای که به شکار و کشتن آن عادت دارد و «الرعاء» به کسر و الف ممدوده جمع راعی و اسم فاعل است و به ضم راء اسم جمع است که

1- . قصص / 83
2- . کافی 2 : 297

صاحب مصباح به مطلب اولی و قاضی به مطلب دومی تصریح کرده و «تفرق رعاء» برای بیان شدت ضرر است؛ زیرا چوپان وقتی حاضر باشد، گرگ را از ضرر زدن باز می دارد و گله را حمایت و حفاظت می کند.

ظاهرا عبارت «فی دین المسلم» صله برای ضرر مقدر باشد، یعنی ضرر دو گرگ در بین گوسفندان شدیدتر از ضرر ریاست در دین مسلم نیست؛ پس کلام حاوی تقدیر و تأخیر است.

و مؤید این معناست روایاتی که در باب دوستی دنیا مثل آن خواهد آمد که دارد: «خراب کننده تر از حب مال و شرف در دین مسلمان نیست.»

و گفته شده: «فی دین المسلم» حال است برای ریاست و بر آن مقدم شده و اشکالی که این قول دارد، مخفی نیست. این روایت انسان را از طلب ریاست بر حذر می دارد. ریاست انواع مختلفی دارد؛ بخشی از آن ممدوح و بخشی از آن مذموم است. پس ریاست ممدوح آن ریاستی است که خدای متعال به خواص از خلق خود یعنی انبیا و اوصیا علیهم السلام اعطا فرموده تا خلق را هدایت و ارشاد کنند و فساد را از آن باز دارند و چون معصوم بودند، با عنایات ربانی تأیید می شدند. پس اینان ایمنی دارند از این که غرضشان به دست آوردن اغراض پست و دنیوی باشد. پس وقتی اینان طلب ریاست می کنند، غرضشان تنها دلسوزی بر خلق خدا و نجات آنان از مهالک دنیوی و اخروی است، چنانچه یوسف علیه السلام عرض کرد: «مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاهم !»(1)

اما سایر مردم نیز ریاسات به حق و ریاسات باطلی دارند و این به حسب نیات آنها و اختلاف احوالشان مختلف می شود؛ از جمله این نیت ها، قضاوت و حکومت بین مردم است و این امری خطیر است و شیطان در آن آراستن های زیادی دارد و به همین خاطر در بسیاری از اخبار از آن بر حذر داشته شده، اما کسی که خود را از فریب شیطان ایمن می داند، و می داند که فریب شیطان را نمی خورد، اگر در زمان حضور امام علیه السلام و باز بودن دست حضرت باشد و حضرت امر

1- . یوسف / 55

قضاوت را بر عهده آن شخص بگذرد، واجب است که قبول نماید و اما در زمان غیبت، مشهور این است که بر فقیه جامع الشرایط که حق حکم کردن و فتوا دادن دارد، واجب است که قضاوت نماید و این وجوب یا عینی است و یا کفایی.

پس اگر غرض شخص از این امر اطاعت امامش و دلسوزی بر بندگان خدا و احقاق حقوق خلق و حفظ فروج و اموال و آبروی مردم از تلف شدن باشد، و غرض او بالادستی نمودن بر مردم و تسلط بر ایشان و جلب قلوبشان و کسب ستایش آنان نباشد، ریاست او ریاست باطل نیست بلکه ریاست به حق است که خدا را در ان اطاعت نموده و خیر امام خویش ررا خواسته است.

اما اگر غرض او کسب مال حرام و جلب قلوب خواص و عوام مردم و مانند آن باشد، این همان ریاست باطلی است که از آن بر حذر داشته شده و بدتر از آن این است که کسی ادعای امری را کند که برای او نیست، مانند امامت و خلافت و معارضه با امامان حق که در حد شرک به خداست و نزدیک به این عمل، فعل دروغگویان و بازیگرانی است که در اعصار امامان علیهم السلام بودند و مردم را از رجوع به ائمه علیهم السلام باز می داشتند، مثل حسن بصری و سفیان ثوری و ابو حنیفه و امثال اینان.

و از جمله ریاساتی که به حق و باطل تقسیم می گردد، تصدی فتوا و تدریس و وعظ است؛ پس هر کس اهل این امور باشد و عالم به آنچه می گوید باشد، و تابع کتاب و سنت باشد و غرض او هدایت مردم و تعلیم مسائل دینی به مردم باشد، از قبیل ریاست حق است و احتمال دارد به صورت عینی یا کفائی واجب باشد؛ و کسی که اهل آن نباشد، و آیات قرآن را تفسیر به رأی کند و اخبار را با عدم فهم خود، به رأی خود تفسیر کند و برای مردم فتوای بدون علم بدهد، از جمله کسانی است که خدای سبحان در حق ایشان فرمود: «بگو: «آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ آنها که تلاش هایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده؛ با این حال، می پندارند کار نیک انجام می دهند!»(1)

1- . کهف / 103 - 104

و همچنین کسانی که از جهت علم و دانش اهل این امور هستند، اما اهل ریا و ظاهرسازی هستند و سخنان را از جای آن تحریف می کنند و بر خلاف آنچه می دانند برای مردم فتوا می دهند، یا غرض ایشان صرفا شهرت طلبی است و جلب قلوب مردم و یا تحصیل اموال و مناصب ، این دسته نیز از هلاک شوندگانند. و نیز از این قبیل است امامت جماعت و جمعه که در این مورد نیز اگر شخص اهل آن بوده و نیتش صحیح باشد، از ریاسات حق است و گر نه، او نیز از اهل فساد است.

و حاصل این که ریاست اگر به جهت شرعی و برای غرض صحیحی باشد، ممدوح است وگرنه، اگر بر غیر جهات شرعیه بوده یا مقرون به اهداف فاسد باشد، مذموم است و این اخبار حمل می شود بر یکی از این وجوه باطل یا بر فرضی که هدف، نفس ریاست و تسلط باشد.

برخی از محققین گفته اند: معنای جاه، مالک شدن دل ها و قدرت بر آن پیدا کردن است و حکم آن حکم مالک شدن اموال است؛ زیرا جاه نیز اهدفی از اهداف دنیاست و مثل مال، با مرگ شخص منقطع می شود و دنیا مزرعه آخرت است. پس هر آنچه را خدا در دنیا آفریده، ممکن است از آن برای آخرت توشه بر گرفت و همان طور که برای خوراک و پوشاک ضروری کمترین میزان مال لازم است، کمترین حد از ریاست نیز برای زندگی با خلق لازم است و انسان به همان صورت که از غذایی که می خورد، بی نیاز نیست، جایز است غذا و مالی را که با آن غذا می خرد را دوست داشته باشد و به همین ترتیب بی نیاز از خادمی که او را خدمت کند و رفیقی که او را یاری دهد و استادی که او را تعلیم نماید و سلطانی که او را حراست کند و ستم اشرار را از او دفع کند نیست.

پس این که دوست دارد در قلب خادم خود جایی داشته باشد که خادم به او خدمت کند، مذموم نیست و این که دوست دارد در قلب رفیق خود جایی داشته باشد که رفیقش با او به نیکی همراهی و معاونت کند، مذموم نیست. و این که دوست دارد در قلب استاد خود جایی داشته باشد که استاد به او به نیکی ارشاد و تعلیم و تجه کند، کند، مذموم نیست. و این که دوست دارد در قلب سلطان خود جایی داشته

باشد که سلطان را وادار به دفع شر از او کند، مذموم نیست؛ زیرا جاه نیز مانند مال وسیله ای برای اغراض آدمی است.

پس فرقی بین مال و جاه نیست، جز این که تحقیق در این معنا منجر می شود به این که مال و جاه خود نیز مستقلّا محبوب باشند؛ بلکه این حب تنزیل پیدا می کند به این که آدمی دوست دارد در خانه اش بیت الخلا داشته باشد، زیرا برای قضای حاجت بدان محتاج است و به خاطر دوست داشتن بیت الخلا اگر از قضاء حاجت بی نیاز باشد، دوست دارد از بیت الخلا بی نیاز باشد و این حقیقتاً از قبیل دوست داشتن بیت الخلا نیست؛ پس هر چیزی که برای رسیدن به محبوب به آن نیاز پیدا می شود، محبوب شخص همان مقصودی است که به آن توسل جسته است.

و تفاوت بین محبوب و آن وسیله با مثالی قابل درک است: مردی همسرش را از این جهت که به وسیله او شهوت زیادی خود را دفع می کند، دوست می دارد، چناچه با بیت الخلا زیادی غذای خود را دفع می نماید، و اگر زحمت شهوتش از او برداشته می شد، از همسرش جدا می گشت، کما این که اگر زحمت قضاء حاجت از او برداشته می شد، داخل بیت الخلا نمی شد و در آن دور نمی زد؛ ولی همسرش را مستقلّا مانند عاشقان دوست دارد و اگر شهوت هم نداشته باشد، باز هم عقد نکاح با آن زن را ادامه می دهد.

این دومی حب است نه اولی؛ و جاه و مال نیز این چنین است که شخص، گاهی هر یک از آن دو را از این دو جهت دوست می دارد؛ پس محبت مال و جاه برای رسیدن به مهمات بدن مذموم نیست ولی محبت آن دو به طور مستقلّ و بیش از حد ضرورت بدن و احتیاج آن ناپسند است؛ ولی با این حال صاحب آن متصف به فسق و عصیان نمی گردد، مادامی که این محبت او را وادار به انجام معصیتی نکند و مادامی که با عبادت کردن به دنبال کسب مال و جاه نباشد، زیرا رسیدن به مال و جاه با عبادت کردن، خیانت به دین است و حرام می باشد و معنای ریایی که حرام و ممنوع است نیز چنانچه گذشت، به این معنا برمی گردد.

پس اگر بگویی طلب وجاهت و منزلت در دل استاد و خادم و رفیق و سلطان او و کسی که کار شخص مرتبط به اوست، مطلقاً و به هر کیفیتی که باشد، امری مباح

است؟ یا تا حد مخصوص و بر گونه مخصوصی مباح است؟ من در پاسخ می گویم: این امر بر سه وجه دنبال می شود که دو وجه آن مباح و یک وجه آن ممنوع است:

اما وجهی که ممنوع است این است که احترام در قلوب این اشخاص طلب می شود تا آنها خیال کنند که در این شخص صفتی وجود دارد، ولی آن شخص این صفت را ندارد، مثل علم و ورع و نسب بلند. پس برای مردم آشکار گردد که این شخص علویّ نسب و یا عالم یا پرهیزگار است، ولی این شخص چنین نیست؛ پس این حرام بوده، چرا که امر را مشتبه نمودن و دروغ است یا با قول و یا با فعل!

اما فرض مباح آنجاست که طالب منزلت باشد به سبب وصفی و خود نیز متصف به آن وصف باشد، مانند سخن یوسف علیه السلام که گفت: «مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاهم!»(1) این امر طلب منزلت در قلوب است به این که من فردی نگهدارنده و عالم هستم و به این وصف نیاز است و حضرت نیز در کلام خود راستگوست.

وجه دوم مباح این است که بخواهد عیبی از عیوب خود و گناهی از گناهان خود را مخفی بدارد تا کسی نداند و منزلت او در دل اشخاص با علم به آن گناه از بین نرود. این نیز مباح است؛ زیرا پوشاندن کارهای قبیح جایز است و پرده دری و اظهار زشتی جایز نیست؛ در این قسم امر را مشتبه ساختن راه ندارد؛ بلکه سدّ راه علم است به طریقی که علم به آن قبیح فائده ای ندارد، مانند کسی که از سلطان مخفی می دارد که خمر می نوشد و به سلطان القا نمی کند که من با ورع هستم؛ زیرا این که می گوید: «من پرهیزگارم» فریبکاری است و عدم اقرار او به شرب خمر موجب نمی شود که سلطان اعتقاد به ورع این شخص پیدا کند، بلکه مانع از علم او به شرب خمر توسط این شخص می شود.

و از جمله امور ممنوع این است که در مقابل سلطان نیکو نماز گزارد تا سلطان در او اعتقاد نیکو پیدا کند؛ زیرا این عمل ریا و فریبکاری است؛ زیرا سلطان خیال می کند این شخص از مخلصان و خاشعان خداست، در حالی که این شخص با

1- . يوسف / 55

این عمل خود مشغول ریا کردن است، پس چگونه مخلص باشد؟ پس جاه طلبی از این راه حرام است و همچنین جاه طلبی با هر معصیتی و این جاه طلبی جاری مجرای مال طلبی است و فرقی بین آن دو نیست؛ پس همان طور که برای فرد جایز نیست که مال غیر را با فریب در مقابل عوض یا غیر آن تملک کند، با تزویر و خدعه نیز جایز نیست که قلب کسی را تملک کند؛ زیرا مالک شدن قلوب از مالک شدن اموال بزرگ تر است.

2. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس ریاست را بخواهد هلاک خواهد شد.(1)

3. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: بپرهیزید از رئیسانی که ریاست طلب هستند. پس به خدا سوگند کفش ها پشت سر شخصی صدا نکرده مگر اینکه خود هلاک شده و دیگران را نیز هلاک کرده است.(2)

توضیح: جوهری می گوید: «رأس فلان القوم، یرأس، بالفتح ریاسةً و هو رئیسهم و رأسته انا فترأس هو و ارتإس علیهم» (ریشه و افعال مجرد و مزید آن را بیان می کند) و «خفق الارض بنعله» یعنی نعلینش را به زمین زد و هر زدن با چیزی را خفق گویند. می گویم: این روایت نیز بر جماعتی حمل می شود که در اعصار ائمه علیهم السلام بودند، و مدعی ریاست بودند بدون استحقاق آن و بدون آن که از فریب نفس و تکبر آن و طلب بلندی کردن آن به سبب تبعیت توده ها و رجوع آنان به ایشان بر حذر باشند. پس به این سبب هلاک می شوند و با گمراه کردن مردم و با فتوای بدن علم دادن، آنان را هلاک می کنند؛ با این که لغزش های علمای جور به غیر ایشان نیز سرایت می کند؛ زیرا هر چه از آنان می بینند را نیکو می پندارند و از آنان در آن امر تبعیت می کنند، همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر امت خود از لغزش عالم بیمناکم.

4. کافی: ابوحمزه ثمالی نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: بپرهیز از ریاست و بپرهیز از اینکه پشت سر اشخاص راه بروی. ابوحمزه گوید: گفتم

1- . کافی 2 : 297
2- . کافی 2 : 297

فدایت شوم، اما ریاست را می شناسم ولی درباره پشت سر اشخاص راه رفتن، دو سوم آنچه در اختیار من است جز از راه رفتن پشت سر اشخاص حاصل نشده است. پس فرمود: آنگونه که پنداشتی نیست، بلکه بپرهیز از اینکه شخصی را که کمتر از حجت خداست بپذیری و تمام سخنان او را تصدیق کنی.(1)

توضیح: در نام روات این خبر در برخی نسخه ها ابی عقیل و در برخی دیگر ابی عقیله وارد شده و ظاهر این است که او ایوب بن ابی عقیله است؛ زیرا شیخ در فهرست حسن بن ایوب بن ابی عقیله را نام برده و نجاشی گفته: او کتاب یعنی یک اصل دارد و این که کتاب او اصل است، نزد من مدحی بزرگ در حق اوست. «الّا مما وطئت اعقاب الرجال» یعنی من از پس آنان رفتم تا از آنان اخذ روایت کنم. حضرت علیه السلام جواب دادند غرض نهی از پشت سر مردان رفتن نیست، بلکه هدف نهی از این است که غیر امام منصوب از جانب خدای متعال، امام دانسته شود به گونه ای که در هر چه می گوید، تصدیقش کنی و گفته شده: «وطء العقب» کنایه است از پیروی در کار و تصدیق گفتار و در تفسیر روایت به یکی از آن دو اکتفا شده زیرا غالبا با توضیح یکی، دیگری نیز معلوم می شود.

5. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: معلون است هر کس ریاست طلب باشد. معلون است هر کس قصد ریاست طلبی داشته باشد. معلون است هر کس با خود درباره ریاست بیندیشد.(2)

توضیح: «من ترأّس» یعنی بدون استحقاق ادعای ریاست کند، زیرا باب تفعل غالبا برای بیان تکلف است.

6. کافی: ابو ربیع شامی نقل می کند که امام باقر علیه السلام به من فرمود: وای بر تو ای ابا ربیع! ریاست را طلب مکن و پشت سر کسی نباش و به واسطه ما اموال مردم را نخور که خداوند متعال تو را فقیر می کند. و درباره ما نگو آنچه را که

1- . کافی 2 : 297
2- . کافی 2 : 298

ما درباره خودمان نمی گوییم. پس تو بی تردید بازداشته شده و مورد سوال هستی پس اگر راستگو باشی تصدیقت می کنیم و اگر دروغگو باشی تکذیبت می نماییم.(1)

توضیح: «و لا تکن ذنبا» یعنی تابع جهال و کسانی که مدعی ریاست هستند، و علمای سوء نباش. در نهایه گفته: «الأذناب» یعنی تابعان که جمع «ذنب» است گویی این تابعان در مقابل رؤوس هستند که پیشقدم هستند؛ و در برخی نسخه ها «ذئب» دارد با همزه پس تأکیدی برای فقره پیشین است؛ زیرا رؤسای باطل گرگانی هستند که مردم را می دَرند و از جایی که نمی فهمند آنان را هلاک می کنند. «و لا تأکل بنا الناس» یعنی انتسابی که از جهت تشیع به ما داری یا علم و یا نسب خود را وسیله گرفتن اموال مردم ویا ضرر زدن به آنان قرار مده و جعل اخبار در مورد ما را وسیله گرفتن اموال شیعه قرار نده. «فیفقرک الله» که خدا بر خلاف مقصودت، تو را محتاج می سازد.

«ما لا نقول فی انفسنا» مانند ربوبیت و حلول و اتحاد خالق با مخلوق و نسبت خلقت عالم به ائمه علیهم السلام یا این که حضرات ائمه علیهم السلام از پیامبر ما صلی الله علیه و آله افضل هستند یا سخنی اعم از این غلوّها و کوتاهی در حق آنان. «فإنک موقوف» یعنی در روز قیامت. «و مسؤول» یعنی درباره آنچه درباره ما گفتی. به خاطر آیه: «آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند!»(2) و در قاموس گفته: «لا مَحاله منه» به فتح میم یعنی چاره ای از آن نیست.

7. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس که ریاست را بخواهد هلاک می شود.(3)

8. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: آیا تصور می کنید که نیکان شما را از بدهایتان نمی شناسم؟ به خدا قسم می شناسم؛ بدترین شما کسی است که دوست بدارد که پشت سرش راه بروند. او به ناچار یا درغگوست یا عاجز رای است.(4)

1- . کافی 2 : 298
2- . صافات / 24

3- . کافی 2 : 298
4- . کافی 2 : 299

توضیح: «أتری» بنا بر این که معلوم یا مجهول باشد، استفهام انکاری است. «إنه لا بدّ» گفته شده: ضمیر اسم إنّ است و به «أن یوطأ» بر می گردد و «لا بدّ» جمله معترضه است و «من کذاب» خبر «إنّ» و «من» مبتداست یا ضمیر «انه» ضمیر شأن است و «من کذاب» ظرف لغو و متعلق است به «لا بدّ» و تقدیر آن چنین است: چاره ای بر ما نیست از این که کذاب باشد و گفته شده: ناچار در زمین باید کذابی باشد که ریاست طلبی کند و باید شخص سست عنصری باشد که او را تبعیت کند.

می گویم: ممکن است ضمیر به موصول برگردد و تقدیر کلام این باشد که ناچار باید کذاب یا سست نظر باشد؛ زیرا مردم در مسائل و امور مشکل به او مراجعه می کنند؛ پس اگر به آنان پاسخ دهد، غالبا کذاب است و اگر به آنان جواب ندهد، در نظر آنان و یا واقعا ضعیف العقل است؛ زیرا کذاب جز از طریق این افراد مرادش تمام نمی گردد.

9. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: شش خصلت سرآغاز نافرمانی خداوند تبارک و تعالی است. دوستی دنیا، دوستی ریاست، دوستی خوراک، دوستی زنان، دوستی خواب و دوستی آسایش.(1)

10. معانی الاخبار: ابوحمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: بپرهیز از ریاست و بپرهیز از اینکه پشت سر اشخاص راه بروی. ابوحمزه گوید: گفتم فدایت شوم، اما ریاست را می شناسم ولی درباره پشت سر اشخاص راه رفتن، دو سوم آنچه در اختیار من است جز از راه رفتن پشت سر اشخاص حاصل نشده است. پس به من فرمود: آنگونه که پنداشتی نیست، بلکه بپرهیز از اینکه شخصی را که کمتر از حجت خداست بپذیری و تمام سخنان او را تصدیق کنی.(2)

11. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: از ریاست طلبی بپرهیز پس احدی ریاست طلب نمی شود مگر اینکه هلاک می گردد. به او گفتم فدایت شوم، پس ما هلاک شده ایم، چرا که همه ما از یادکردن و قصد کردن و تصدی ریاست

1- . خصال 1 : 106

2- . معانى الاخبار : 169

خشنود هستیم. پس فرمود: آن گونه که گمان کردی نیست، بلکه منظور آن است که کسی را که کمتر از حجت خداست بپذیری و تمام سخنانش را تصدیق کنی و مردم را به سخن او دعوت کنی.(1)

12. فقه الرضا علیه السلام: برای ما روایت شده که هر کس ریاست را برای خود بخواهد هلاک می شود. پس تصدی ریاست جز برای اهلش درست نیست.(2)

13. رجال کشی: امام کاظم علیه السلام فرمود: دو گرگ گرسنه که به گله بی چوپان حمله می کنند، ضررشان بیش از ضرر ریاست دوستی، در دین مسلمان نیست. ولی صفوان ریاست را دوست ندارد.(3)

1- . معانی الاخبار: 180

2- . فقه الرضا: 384

3- . رجال کشی: 424

باب صد و بیست و پنجم : غفلت و لهو و زیاد شاد بودن و رفاه زدگی به نعمت ها

آیات:

- وَ لا تَکُنْ مِنَ الْغافِلینَ.(1)

{و از غافلان مباش. }

- وَ الَّذینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ * أُولئِکَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ.(2)

{و کسانی که از آیات ما غافلند، آنان به [کیفر] آنچه به دست می آوردند، جایگاهشان آتش است. }

- وَ إِنَّ کَثیراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آیاتِنا لَغافِلُونَ.(3)

{و بی گمان، بسیاری از مردم از نشانه های ما غافلند. }

- وَ اتَّبَعَ الَّذینَ ظَلَمُوا ما أُتْرِفُوا فیهِ وَ کانُوا مُجْرِمینَ.(4)

{و کسانی که ستم کردند به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند رفتند، و آنان بزهکار بودند. }

- وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَهً أَمَرْنا مُتْرَفیها فَفَسَقُوا فیها فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمیراً.(5)

{و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را وا می داریم تا در آن به انحراف [و فساد] بپردازند، و در نتیجه عذاب بر آن [شهر] لازم گردد، پس آن را [یکسره] زیر و زبر کنیم. }

1- . اعراف / 205
2- . یونس / 7 - 8
3- . یونس / 92
4- . هود / 116
5- . اسراء / 16

- وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَهِ إِذْ قُضِیَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فی غَفْلَهٍ وَ هُمْ لا یُؤْمِنُونَ.(1)

{و آنان را از روز حسرت بیم ده، آنگاه که داوری انجام گیرد، و حال آنکه آنها [اکنون] در غفلتند و سرِ ایمان آوردن ندارند.}

- اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسابُهُمْ وَ هُمْ فی غَفْلَهٍ مُعْرِضُونَ *ما یَأْتیهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلاَّ اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ یَلْعَبُونَ *لاهِیَهً قُلُوبُهُمْ.(2)

{برای مردم [وقت] حسابشان نزدیک شده است، و آنان در بی خبری رویگردانند. هیچ پند تازه ای از پروردگارشان نیامد، مگر اینکه بازی کنان آن را شنیدند. در حالی که دل هایشان مشغول است}

- لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلی ما أُتْرِفْتُمْ فیهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ.(3)

{[هان] مگریزید، و به سوی آنچه در آن متنعّم بودید و [به سوی] سراهایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید.}

- یا وَیْلَنا قَدْ كُنَّا فی غَفْلَهٍ مِنْ هذا بَلْ كُنَّا ظالِمین.(4)

{ای وای بر ما که از این [روز] در غفلت بودیم، بلکه ما ستمگر بودیم.}

- حَتَّی إِذا أَخَذْنا مُتْرَفیهِمْ بِالْعَذابِ إِذا هُمْ یَجْأَرُونَ *لا تَجْأَرُوا الْیَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لا تُنْصَرُونَ.(5)

{تا وقتی خوشگذرانان آنها را به عذاب گرفتار ساختیم، بناگاه به زاری درمی آیند. امروز زاری مکنید که قطعاً شما از جانب ما یاری نخواهید شد.}

- وَ كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَرْیَهٍ بَطِرَتْ مَعیشَتَها فَتِلْكَ مَساكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلاَّ قَلیلاً وَ كُنَّا نَحْنُ الْوارِثینَ.(6)

1- . مریم / 39
2- . انبیا 1 و 2
3- . انبیا / 13

4- . انبيا / 97
5- . مومنون / 64 - 65
6- . قصص / 58

{و چه بسیار شهرها که هلاکش کردیم، [زیرا] زندگی خوش، آنها را سرمست کرده بود. این است سراهایشان که پس از آنان - جز برای عدّه کمی - مورد سکونت قرار نگرفته، و ماییم که وارث آنان بودیم. }

- إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْفَرِحينَ *وَ ابْتَغِ فيما آتاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصيبَکَ مِنَ الدُّنْيا.(1)

{آنگاه که قوم وی بدو گفتند: «شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی دارد. و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن. }

- وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِها.(2)

{و چون مردم را رحمتی بچشانیم، بدان شاد می گردند. }

- وَ ما أَرْسَلْنا فِی قَرْيَةٍ مِنْ نَذيرٍ إِلاَّ قالَ مُتْرَفُوها إِنَّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ *وَ قالُوا نَحْنُ أَکْثَرُ أَمْوالاً وَ أَوْلاداً وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبينَ الی قوله تعالی وَ کَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ ما بَلَغُوا مِعْشارَ ما آتَيْناهُمْ فَکَذَّبُوا رُسُلی فَکَيْفَ کانَ نَکيرِ.(3)

{و [ما] در هیچ شهری هشداردهنده ای نفرستادیم جز آنکه خوشگذرانان آنها گفتند: «ما به آنچه شما بدان فرستاده شده اید کافریم.» و گفتند: «ما دارایی و فرزندانمان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد.» - تا آنجا که فرمود: - و کسانی که پیش از اینان بودند، [نیز] تکذیب کردند، در حالی که اینان به ده یک آنچه بدیشان داده بودیم نرسیده اند. [آری،] فرستادگانِ مرا دروغ شمردند؛ پس چگونه بود کیفر من؟ }

- ذلِکُمْ بِما کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِما کُنْتُمْ تَمْرَحُون.(4)

{این [عقوبت] به سبب آن است که در زمین به ناروا شادی و سرمستی می کردید و بدان سبب است که [سخت به خود] می نازیدید. }

1- . قصص / 76 - 77
2- . روم / 36

3- . سبأ / 34 - 35
4- . غافر / 75

- وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْديهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ كَفُورٌ.(1)

{و ما چون رحمتی از جانب خود به انسان بچشانیم، بدان شاد و سرمست گردد، و چون به [سزای] دستاورد پیشین آنها، به آنان بدی رسد، انسان ناسپاسی می کند. }

- وَ كَذلِكَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ فی قَرْيَةٍ مِنْ نَذيرٍ إِلاَّ قالَ مُتْرَفُوها إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ.(2)

{و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو هشداردهنده ای نفرستادیم مگر آنکه خوشگذرانان آن گفتند: «ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته ایم و ما از پی ایشان راه سپریم.» }

- وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرينٌ *وَ إِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ *حَتَّى إِذا جاءَنا قالَ يا لَيْتَ بَيْنی وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرينُ *وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِی الْعَذابِ مُشْتَرِكُونَ.(3)

{و هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند، بر او شیطانی می گماریم تا برای وی دمسازی باشد. و مسلّماً آنها ایشان را از راه باز می دارند و [آنها] می پندارند که راه یافتگانند. تا آنگاه که او [با دمسازش] به حضور ما آید، [خطاب به شیطان] گوید: «ای کاش میان من و تو، فاصله خاور و باختر بود، که چه بد دمسازی هستی!» و امروز هرگز [پشیمانی] برای شما سود نمی بخشد، چون ستم کردید؛ در حقیقت، شما در عذاب، مشترک خواهید بود. }

- فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّى يُلاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذی يُوعَدُونَ.(4)

1- . شوری / 48
2- . زخرف / 23
3- . زخرف / 36 - 39
4- . زخرف / 83

{پس آنان را رها کن تا در یاوه گویی خود فرورروند و بازی کنند تا آن روزی را که بدان وعده داده می شوند دیدار کنند. }

- قُتِلَ الْخَرّاصُونَ*الَّذینَ هُمْ فی غَمْرَهٍ ساهُونَ.(1)

{مرگ بر دروغپردازان! همانان که در ورطه نادانی بی خبرند. }

- إِنَّهُمْ کانُوا قَبْلَ ذلِکَ مُتْرَفینَ.(2)

{اینان بودند که پیش از این ناز پروردگان بودند. }

- لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ.(3)

{تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید. }

- اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِکْرَ اللَّهِ أُولئِکَ حِزْبُ الشَّیْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ.(4)

{شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است؛ آنان حزب شیطانند. آگاه باش که حزب شیطان همان زیانکارانند. }

- وَ لا تَکُونُوا کَالَّذینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُون.(5)

{و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد؛ آنان همان نافرمانانند. }

- یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُلْهِکُمْ أَمْوالُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ.(6)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، [زنهار] اموال شما و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نگرداند، و هر کس چنین کند، آنان خود زیانکارانند. }

1- . ذاریات / 10 - 11

2- . واقعه / 45
3- . حديد / 23
4- . مجادله / 19
5- . حشر / 19
6- . منافقون / 9

- وَ ذَرْنی وَ الْمُکَذِّبینَ أُولِی النَّعْمَهِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلیلاً.(1)

{و مرا با تکذیب کنندگانِ توانگر واگذار و اندکی مهلتشان ده. }

روایات:

1. خصال، امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر شیطان دشمن است پس غفلت برای چه؟ و اگر مرگ حق است پس شادمانی برای چه؟(2)

2. امالی طوسی: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: هرچه از یاد خدا به سوی لهو کشاند، مصداق «مَیسِر» است.(3)

3. دعوات راوندی: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: در میان گناهان گناهی است که هیچ نماز یا صدقه ای کفاره آن نمی شود. گفته شد: ای پیامبرخدا صلی الله علیه و آله، پس چه چیز کفاره آن هاست؟ فرمود: غم خوردن در طلب معیشت.

- و روایت شده که داوود علیه السلام عرض کرد: خدای من، مرا امر کردی که با آب صورتم و بدنم و پایم را پاک گردانم. پس با چه چیزی دلم را برای تو پاک کنم؟ خداوند متعال فرمود: به اندوه و غم.

- و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای یکی از شما زمانی خواهد رسید که هیچ گناهی برای او نوشته نمی شود و آن زمانی است که او به غم روزی مبتلاست. و فرمود: خداوند متعال هر دل محزونی را دوست دارد و پرسیده شد که خداوند متعال کجاست؟ پس فرمود نزد دل های شکسته آن ها.

- و امام صادق علیه السلام فرمود: اندوه گناهان مسلمان را می برد.

- و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هیچ کس سرمه ای مانند سرمه اندوه به چشم نکشیده است.

1- . مزمل / 11

2- . خصال 2 : 61
3- . امالی طوسی 1 : 346

- و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که گناهان مومن زیاد می شود و برای او عملی نیست که کفاره آن گناهان باشد، خداوند او را به حزن مبتلا می سازد تا به واسطه آن گناهانش محو گردد.

4. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: بین شما و بین موعظه حجابی از غرور است.(1)

- و فرمود: نادان شما گناه بر گناه بیفزاید و دانشمند شما کار امروز را به فردا افکند.(2)

- و فرمود: علم، عذر بهانه تراش را قطع می کند.(3)

- و فرمود: هر شتاب کننده ای مهلت می خواهد و هر که مهلت دارد کار را به عقب می اندازد.(4)

1- . نهج البلاغه حکمت : 282
2- . نهج البلاغه حکمت : 283
3- . نهج البلاغه حکمت : 284
4- . نهج البلاغه حکمت : 285

باب صد و بیست و ششم : مذمت عشق و علت آن

روایات

1. امالی صدوق: مفضل گوید از امام صادق علیه السلام درباره عشق پرسیدم. حضرت علیه السلام فرمود: دل هایی که از یاد خدا خالی هستند پس خدا به آن ها دوستی دیگری را چشانده است.(1)

در علل الشرائع همانند این روایت نقل شده است.(2)

2. عیون الاخبار الرضا علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا پناه ببرید از دوست داشتن حزن.(3)

3. نوادر راوندی: امام کاظم علیه السلام فرمود: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: ترسناک ترین چیزی که مرا نسبت به امتم بعد از خود می ترساند، این معاملات حرام و شهوت نهانی و ربا است.(4)

1- . امالی صدوق : 396
2- . علل الشرایع 1 : 133
3- . عیون الاخبار 2 : 61
4- . نوادر راوندی : 17

باب صد و بیست و هفتم: خستگی و دلزدگی و ناتوانی و طلب آنچه درک نمی شود

روایات:

1. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر پاداش از جانب خداست، پس تنبلی برای چه؟(1)

2. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: از دو خصلت بپرهیز: تنگ حوصلگی و تنبلی. پس تو اگر تنگ حوصله باشی، بر حق صبر نمی کنی و اگر تنبل باشی، حق را ادا نمی کنی.(2)

3. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: لقمان به پسرش گفت: تنبل سه نشانه دارد: سستی می کند تا به افراط می رسد و افراط می کند تا به ضایع شدن می رسد، و ضایع می کند تا به گناه می افتد.(3)

4. خصال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: از تنبلی بپرهیزید. پس هر کس تنبلی کند، حق خدای عز و جل را ادا نکند.(4)

5. خصال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: ناتوانی زبونی است.(5)

6. خصال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: ده نفر هستند که خود را می فریبند تا آنجا که فرمود: و کسی که می خواهد چیزی را که در نمی یابد.(6)

1- . خصال 2 : 61
2- . امالی صدوق : 324
3- . خصال 1 : 60
4- . خصال 2 : 160
5- . خصال 2 : 94
6- . خصال 1 : 54

7. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: ناتوانی آفت و صبر شجاعت است.(1)

- و فرمود: هر کس از سستی پیروی کند حقوق را ضایع نموده و هر کس از سخن چین پیروی کند، دوست خود را ضایع می کند.

- و در وصیت خود به امام حسن علیه السلام فرمود: از تکیه بر آرزوها بپرهیز که آن ها سرمایه کم خردان است.(2)

1- . نهج البلاغه حکمت : 3
2- . نهج البلاغه حکمت : 31

باب صد و بیست و هشتم : حرص و درازی آرزو

آیات:

- إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً *إذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً.(1)

{به راستی که انسان سخت آزمند [و بی تاب] خلق شده است. چون صدمه ای به او رسد عجز و لابه کند.}

- بَلْ يُريدُ الْإِنْسانُ لِيَفْجُرَ أَمامَهُ يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيامَهِ.(2)

{ولی نه، انسان می خواهد که در پیشگاه او فسادکاری کند. می پرسد: «روز رستاخیز چه وقت است؟»}

روایات:

1. خصال و امالی صدوق: اگر روزی تقسیم شده است، پس حرص برای چه؟(3)

2. امالی صدوق: بی نیاز ترین مردم کسی است که اسیر حرص نباشد.(4)

3. خصال و امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: از حکیمی نقل شده که گفت: شخص بسیار حریص از آتش سوزان تر است.(5)

در کتاب الغایات نیز همانند این روایت شده است.

ص: 211

1- . معارج / 19 - 20
2- . قیامت / 5 - 6
3- . خصال 2 : 61
4- . امالی صدوق : 14
5- . خصال 2 : 5

4. امالی صدوق: در خبر پیرمرد شامی از امیرالمومنین علیه السلام پرسیده شد: کدام ذلت ذلیل تر است؟ فرمود: حرص بر دنیا.(1)

در کتاب الغایات همانند این روایت شده است.

5. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: دو گرسنه اند که سیر نمی شوند: گرسنه دانش و گرسنه مال.(2)

6. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: بر حریص دو خصلت حرام شده که دو خصلت دیگر را در پی دارد: قناعت بر او حرام شده پس راحتی را از دست می دهد و رضا بر او حرام شده پس یقین را از دست می دهد.(3)

7. خصال: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فرزند آدم پیر می شود ولی دو چیز از دو جوان می شود: حرص بر مال و حرص بر عمر.(4)

8. خصال: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فرزند آدم می میرد یا فرمود پیر می شود و دو چیز از او باقی می ماند: حرص و آرزو.(5)

9. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: شخصی که در او بخل و حسد و ترس باشد ایمان ندارد و مومن ترسو و حریص و بخیل نمی شود.(6)

10. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: در آنچه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام وصیت کرد آمده است: یا علی! تو را از سه خصلت بزرگ نهی می کنم: حسد، حرص و دروغ.(7)

در خصال همانند این روایت در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام به سند دیگری نقل شده است.(8)

1- . امالی صدوق : 237
2- . خصال 1 : 28
3- . خصال 1 : 36
4- . خصال 1 : 37
5- . خصال 1 : 37
6- . خصال 1 : 41

7- . خصال 1 : 62
8- . خصال 1 : 27

11. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از نشانه های بدبختی، خشکی چشم و سنگدلی و شدت حرص در طلب روزی و اصرار بر گناه است.(1)

12. خصال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: اظهار حرص فقر را به دنبال دارد.(2)

13. خصال: امیرالمومنین فرمود: حرص موجب فقر است.(3)

14. علل الشرایع: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدان ای علی! ترس و بخل و حرص یک غریزه هستند که بدگمانی آن ها را در بر گرفته است.(4)

15. معانی الاخبار: از جمله پرسش هایی که امیرالمومنین علیه السلام از امام حسن علیه السلام فرمود: فقر چیست؟ فرمود: حرص و شر آن.(5)

16. خصال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: ترسناک ترین چیزی که نسبت به آن بر شما بیمناکم دو خصلت است: پیروی از هوس و آرزوی دراز. اما پیروی از هوس از حق باز می دارد و آرزوی دراز آخرت را از یاد می برد.(6)

در خصال همانند این روایت از جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است.(7)

17. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که نوح علیه السلام از کشتی اش فرود آمد، ابلیس بر او وارد شد و گفت در این زمین کسی نیست که منتش بر من بیش از تو باشد. این کافران را نفرین کردی و با نابودی آن ها مرا از ایشان

1- . خصال 1 : 115
2- . خصال 2 : 94
3- . خصال 2 : 94
4- . علل الشرایع 2 : 246
5- . معانی الاخبار : 244

6- . خصال 1 : 27
7- . خصال 1 : 27

راحت کردی. دو خصلت را به تو می آموزم: از حسد بپرهیز که آن کرد با من آنچه کرد و از حرص بپرهیز پس آن که آن کرد با آدم آنچه کرد.(1)

18. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس دل به دنیا بسپارد، آن را به سه خصلت مبتلا کرده است: اندوهی که پایان ندارد، آرزویی دست یافتنی نیست و امیدی که برآورده نشود.(2)

19. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: امام علی علیه السلام فرمود: هر کس آرزویش دراز شود عملش بد می شود.(3)

20. خصال: امام حسین علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مصلحت این امت اولا در بی رغبتی به دنیا و یقین و نابودی آن ها نهایتاً به بخل و آرزومندی است.(4)

21. خصال: در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده است: ای علی! چهار خصلت از بدبختی است: خشکی چشم، سنگدلی، آرزوی دراز و دوست داشتن بقاء.(5)

22. عیون الاخبار: امام رضا علیه السلام فرمود: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: اگر بنده اجل و سرعت اجل نسبت به خود را می دید، حتماً از آرزو بدش می آمد و دنیاخواهی را رها می کرد.(6)

23. در مجالس مفید و امالی شیخ طوسی از داود بن سلیمان نیز همانند این خبر از امام رضا، از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت شده است.(7)

و نیز در صحیفه الرضا همانند این خبر از امام رضا، از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت شده است.(8)

1- . خصال 1 : 27
2- . خصال 1 : 44
3- . خصال 1 : 11
4- . خصال 1 : 40
5- . خصال 1 : 115

6- . عيون الاخبار 2 : 39
7- . امالى طوسى 1 : 76
8- . صحيفه الرضا عليه السلام : 14

24. امالی طوسی: از جمله چیزهایی که امیرالمومنین علیه السلام در حین مرگش به آن ها وصیت نمود این است، آرزو را کوتاه کن و مرگ را به یاد آور و نسبت به دنیا بی رغبت باش پس تو در گرو مرگ و هدف بلا و مغلوب بیماری هستی.(1)

25. علل الشرایع: در زمان وهب بن منبه سنگی یافت شد که در آن نوشته ای به غیر عربی وجود داشت. پس خواسته شد که کسی آن را بخواند، ولی کسی پیدا نشد. تا آن را به نزد ابن منبه بردند و او صاحب کتاب هایی بود پس او آن را خواند. در آن نوشته بود: ای فرزند آدم! اگر کوتاهی مابقی عمرت را می دیدی، از درازی آرزوهایی که به آن ها امید داری می کاستی و حتما از حرص و خواسته هایت کاسته می شد و به افزون شدن عملت رغبت می نمودی. پس تو روزی را خواهی دید که اگر قدمت لغزیده باشد، دیگر امکان بازگشت به اهل خود را نداشته و نیز امکان انجام کار دیگری را نداری. پس قبل از حسرت و پشیمانی برای روز قیامت کار کن.(2)

26. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: به چیزی حریص نباش که اگر آن را رها کنی به تو می رسد و با ترک آن در نزد خداوند متعال آسوده و مورد لطف می باشی و با تعجیل در به دست آوردنش و ترک توکل بر خداوند متعال و ترک رضایت به قسمت الهی مورد نکوهش باشی. پس خداوند متعال دنیا را خلق کرد به منزله سایه تو اگر آن را بخواهی به زحمت می افتی و ابدا به آن نمی رسی و اگر آن را رها کنی خود به دنبالت آمده و تو آسوده هستی.

- و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حریص محروم است و با وجود محرومیتش در هر چیزی که باشد، مورد نکوهش است و چگونه محروم نباشد در حالی که از پیمان خداوند فرار کرده و با کلام خداوند عز و جل مخالفت نموده آنجا که خداوند متعالی می فرماید: «الَّذِی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ

1- . امالی طوسی 1 : 6

2- . علل الشرایع 2 : 151

يُحْيِيكُمْ»(1) {سپس به سوی او بازگردانده می شوید. (بنابر این، نه حیات و زندگی شما از شماست، و نه مرگتان؛ آنچه دارید از خداست). } و حریص در هفت آفت سخت، گرفتار است. فکری که به بدنش زیان رسانده و سود نمی رساند و اندوهی که درازی آن پایان ندارد و زحمتی که از آن آسوده نمی شود مگر در هنگام مرگ و در هنگام آسودگی زحمتش بیشتر می شود و ترسی که حاصلی ندارد جز اندیشه گرفتاری در آن، و حزنی که زندگی اش را بی فایده مکدر نموده و حسابی که او را از عذاب خداوند رها نمی کند مگر آنکه خداوند او را ببخشد و عذابی که برای او فراری و چاره ای از آن نیست. و کسی که بر خداوند توکل کرده در حمایت خداوند روزگار می گذراند و خداوند به سرعت نیازش را برآورده سازد و برای او از درجات والا مهیا ساخته که خداوند به آن آگاه است. و حرص چیزی است که در منفذهای غضب خداوند جریان داشته، و تا بنده ای از یقین محروم نشود، حریص نمی شود و یقین زمین اسلام و آسمان ایمان است.(2)

27. روضه الواعظین: روایت شده که اسامه بن زید کنیزی را به صد دینار خرید که آن مبلغ را تا یک ماه بپردازد. خبر به گوش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید. پس فرمود: از خرید اسامه تعجب نکنید که یک ماهه مبلغ را بپردازد، اسامه آرزوی طولانی دارد. و قسم به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست اوست چشمانم را برهم نمی زنم مگر آنکه گمان دارم که قبل از آنکه دو پلکم به یکدیگر رسند خداوند روحم را قبض کند. و رویم را از یک سو برنمی گردانم مگر آنکه گمان دارم قبل از برگشتن بمیرم و لقمه ای را در دهان نمی گذارم مگر آنکه گمان دارم که قبل از فروبردن آن به واسطه مرگ آن لقمه در گلویم گیر کند. سپس فرمود: ای فرزندان آدم! اگر می اندیشید، خود را از مردگان را بدانید و قسم به

1- . روم / 40
2- . مصباح الشریعه : 22

خدایی که جانم به دست اوست : «إِنَّ ما تُوعَدُونَ لَآتٍ وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ»(1) {آنچه به شما وعده داده می شود، یقیناً می آید؛ و شما نمی توانید (خدا را) ناتوان سازید}. (2)

28. نوادر: جایگاه واقعی مرگ را نمی داند، کسی که فردا را از عمرش بداند.

- علی علیه السلام فرمود: بنده ای آرزو را دراز ندارد، مگر آنکه کار را زشت کند.

- و می فرمود: اگر بنده اجلش و سرعت آن به سوی خود را ببیند، آرزو و دنیاخواهی برایش زشت می شود.(3)

29. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: هر کس پیشاپیش آرزویش حرکت کند، در اجلش می افتد.(4)

- شریف ترین توانگری، ترک آرزوهاست.(5)

- هر کس آرزو را دراز دارد، کار را زشت می کند.(6)

- چه بسا که یک خوراکی مانع می شود از سایر خوراکی ها.(7)

- اگر بنده، اجل و راه آن را ببیند، آرزو و مغرور شدن به آن برایش زشت می شود.(8)

30. الغارات: حضرت علی علیه السلام خطبه خواند، پس فرمود: دو خصلت مردم را هلاک می کند، این دو خصلت پیشینیان شما را هلاک ساخته و نیز همین دو خصلت کسانی که بعد از شما نیز هستند را هلاک می کند: آرزویی که آخرت را به

1- . انعام / 134
2- . روضه الواعظین 2 : 437
3- . الزهد: 81
4- . نهج البلاغه حکمت : 18

5- . نهج البلاغه حکمت : 34
6- . نهج البلاغه حکمت : 36
7- . نهج البلاغه حکمت : 171
8- . نهج البلاغه حکمت : 334

فراموشی دهد و هوسی که از راه منحرف سازد. سپس حضرت علیه السلام پایین آمد.(1)

31. کنز کراجکی: خداوند متعال فرمود: ای فرزند آدم! در هر روز روزی ات به تو داده می شود و تو اندوهگینی و از عمرت کاسته می شود و تو اندوهگین نیستی. درخواست داری آن چه را که موجب طغیان تو می شود، در حالی که آن چه در نزدت هست، تو را کافی است.

- و پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که آرزو دارد که فردا زنده باشد، پس او آرزو دارد که همیشه زنده باشد.

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: کسی که یقین داشته باشد که از دوستان جدا و در خاک ساکن و با حساب رو به رو می گردد، و از آن چه به جای گذاشت، بی نیاز و به آن چه پیش فرستاد، نیازمند است، سزاوار است که آرزو را کوتاه و عمل را زیاد کند.(2)

- و روایت شده است که از امیرالمومنین علیه السلام از حرص سوال شد که چیست، حضرت علیه السلام فرمود: آن کم خواستن با زیاد ضایع کردن است.

1- . الغارات 2 : 501
2- . کنز الفوائد 2 : 31

باب صد و بیست و نهم : طمع و ذلت در برابر اهل دنیا به خاطر به دست آوردن آنچه دارند و فضیلت قناعت

روایات:

1. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: طمعکار فقیرترین مردم است.(1)

2. خصال: ابان بن سوید می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه چیزی ایمان را در بنده تثبیت می کند؟ فرمود: آنچه که در وی ورع را تثبیت نموده و آنچه که طمع را از او خارج نماید.(2)

می گویم: در باب صفات بندگان بد گذشت.

3. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر خواستی چشمت روشن شود و به خیر دنیا و آخرت برسی، پس طمع را از آنچه در دست مردم است قطع کن و خود را در شمار مردگان به حساب آور و خود بالاتر از یکی از مردم تصور نکن و زبانت را نگهدار، آنچنانکه که مالت را نگهداری می کنی.(3)

4. امالی طوسی: امام رضا علیه السلام از پدرانش علیهم السلام نقل فرمود: ابو ایوب خالد بن زید به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، سفارشم کن و کوتاه سفارش کن، شاید به خاطرم بماند. فرمود: تو را به پنج چیز سفارش می کنم: به یأس از آنچه در دست مردم است که این عین توانگری است و از طمع بپرهیز که آن فقر حاضر است و چنان نماز

1- . امالی صدوق : 14
2- . خصال 1 : 8
3- . خصال 1 : 60

بخوان گویی که آخرین نماز توست و از آنچه نسبت به آن عذر داری بپرهیز و آنچه را برای خود می پسندی برای برادرت نیز بپسند.(1)

5. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به طمع مال برای آدم متموّل و ثروتمند اظهار خشوع و فروتنی کند، یک سوم دین خود را از دست می دهد. سپس فرمود: عجله نکن! منظورم این نیست که وقتی کسی به دیگری نیکی کرد، او نباید به او احترام بگذارد و او را بزرگ بدارد که این کار بر او واجب است، بلکه می بینی آن شخص با اظهار خشوع دروغین هم پاداش از خدا می خواهد و هم بر آن است تا آن چه در دست ثروتمند است، به حیله خارج کند.(2)

6. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: گفته شده از کعب الاحبار سوال شد که چه چیزی در دین داری شایسته تر و چه چیزی فاسدتر است؟ پس او گفت: ورع شایسته تر و طمع فاسدتر است. پس سوال کننده گفت درست گفتی ای کعب الاحبار. و طمع شراب شیطان است که با دست خود آن را به خواصش می نوشاند. پس هر کس از آن مست گردد، هوشیار نشود مگر در عذاب دردناک خداوند یا در مجاورت ساقی آن و اگر نبود در طمع جز فروختن دین به دنیا، همین بسیار بزرگ خواهد بود. خداوند متعال فرمود: «أُولئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الضَّلالَهَ بِالْهُدی وَ الْعَذابَ بِالْمَغْفِرَهِ فَما أَصْبَرَهُمْ عَلَی النَّار.»(3) {اینان، همان هایی هستند که گمراهی را با هدایت، و عذاب را با آمرزش، مبادله کرده اند؛ راستی چقدر در برابر عذاب خداوند، شکیبا هستند!}

- و امیرالمومنین علیه السلام فرمود: احسان کن بر هر کس که خواستی تا امیر او باشی و بی نیاز باش از هر کس که خواستی تا همانند او باشی؛ از طمع کار ایمان برچیده می شود و خودش آگاه نیست؛ چرا که ایمان بین بنده و طمع حجاب می شود و می گوید از همراه من، گنجینه های خداوند متعال سرشار از کرامات هستند

1- . امالی طوسی 2 : 122
2- . تفسیر قمی : 356
3- . بقره / 175

و او پاداش کسی را که عملش را نیکو نموده ضایع نمی کند و آنچه در دست مردم است آمیخته به مشکلات است و او را می خواند به توکل و قناعت و کوتاهی آرزو و لزوم اطاعت خداوند و ناامیدی از مردم؛ پس اگر این ها را انجام دهد ایمان با او همراه می گردد و اگر این ها را ترک کند ایمان او را با طمع رها کرده و می رود.(1)

7. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: عیب دار نموده است خود را کسی لباس طمع بر تن کرده باشد و راضی شده به خواری کسی که بدحالی خود را آشکار سازد.(2)

- و فرمود: طمع داشتن موجب اسارت ابدی است.(3)

- و فرمود: بیشترین لغزش های عقل در اثر جوشش طمع هاست.(4)

- و فرمود: شخص طمع کننده در بند خواری است.(5)

- و فرمود: هر کس به ثروتمندی رسد پس برای ثروت او تواضع کند، دو سوم دین خود را از دست داده است.(6)

- و فرمود: طمع به هلاکت کشانده و نجات نمی دهد و ضمانت نموده و وفا نمی کند و چه بسیار نوشنده ای که قبل از سیراب شدن گلوگیرشده و بمیرد. پس هرچه ارزش چیزی که نسبت به آن طمع هست بزرگ تر باشد، مصیبت فقدانش هم بزرگ تر است. آرزوها چشم های دل را کور می کند و بخت برای کسی می آید که به دنبال آن نبوده است.(7)

1- . مصباح الشریعه : 34
2- . نهج البلاغه حکمت : 2
3- . نهج البلاغه حکمت : 180
4- . نهج البلاغه حکمت : 219
5- . نهج البلاغه حکمت : 226
6- . نهج البلاغه حکمت : 228
7- . نهج البلاغه حکمت : 275

- و در وصیتش به امام حسن علیه السلام فرمود: نا امیدی بهتر از درخواست از مردم است. چقدر زشت است خضوع نمودن هنگام نیازمندی و ستم نمودن هنگام توانگری.(1)

8. صفات الشیعه: امام صادق علیه السلام فرمود: چقدر زشت است برای مومن که برای او رغبتی باشد که او را خوار کند.(2)

9. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: بدترین بنده، بنده ای است که در اختیار طمعش باشد و بدترین بنده، بنده ای است که رغبتش خوارش کند.(3)

توضیح: شاید مراد از طمع چیزی باشد که در دل است از دوستی آنچه در دست مردم است و آرزوی آن و مراد از رغبت، اظهار این طمع و خواستن و طلب کردن از مخلوق باشد و قود مناسب با اولی است، کما این که ذلت متناسب با دومی است.

10. کافی: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: تمام خیر را دیدم که در قطع طمع از آنچه در دست مردم است جمع شده است.(4)

توضیح: «رأیت الخیر کله» یعنی رفاه و خیر دنیا و سعادت آخرت. زیرا طمع، ذلت و حقارت و حسد و کینه و دشمنی و غیبت و دروغ و ظهور فضایح و ظلم و سازشکاری و نفاق و ریا و صبر بر امور باطل از خلائق و یاری بر باطل و عدم توکل به خدا و عدم زاری در خانه او و عدم رضایت به قضای او و عدم تسلیم امر او شدن و غیر آن از مفاسدی که قابل شمارش نیست را بر جای می گذارد و قطع طمع، موجب اضداد این امور است که همگی خوبی هستند.

11. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: چقدر زشت است برای مومن که برای او رغبتی باشد که او را خوار کند.(5)

1- . نهج البلاغه حکمت: 31
2- . صفات الشیعه: 45
3- . کافی 2 : 320

4- . کافی 2 : 320
5- . کافی 2 : 320

توضیح: «ما اقبح» صیغه تعجب است و «أن تکون» مفعول آن است و مراد رغبت به مردم و درخواست از آنان است و همین امر سبب خواری می گردد؛ اما رغبت به خدا عین عزت است و صفت این رغبت یعنی «تذله» می تواند خواری آشکار و خواری پنهان باشد.

12. کافی: سعدان می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه چیزی ایمان را در بنده تثبیت می کند؟ فرمود: ورع. گفتم: چه چیزی ایمان را از او خارج نماید؟ فرمود: طمع.(1)

توضیح: ورع عبارت است از اجتناب محرمات و امور شبهه ناک و به قرینه مقابله اشاره ایست به این که طمع مستلزم ارتکاب محرمات و شبهه هاست.

13. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: بپرهیز از چشم بستن به کسی که بالاتر از توست. خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «وَ لا تُعْجِبْکَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ.»(2) {مبادا اموال و فرزندانشان، مایه شگفتی تو گردد!} و فرمود: «وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا.»(3) {و هرگز چشمان خود را به نعمت های مادّی، که به گروه هایی از آنان داده ایم، میفکن! اینها شکوفه های زندگی دنیاست} پس اگر از آن چیزی برای تو حاصل شد، پس زندگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آور پس ایشان خوراکش جو و حلوایش خرما و سوختنش شاخه درخت خرما بود اگر می یافت.(4)

توضیح: «أن تطمح بصرک» ظاهرا از باب افعال است و «بصر» منصوب است و ممکن است ثلاثی مجرد باشد و «بصر» مرفوع باشد؛ یعنی دیده تو نباید بلند گردد به این صورت که در دنیا به ما فوق خود بنگری و تمنای حال او را داشته باشی و به آنچه خدا به تو داده راضی نباشی و وقتی در دنیا به ما دون خود نظر کنی، به آنچه داری راضی می شوی و خدا را بر آنچه داری شکر می گویی و بدان قناعت

1- . کافی 2 : 320
2- . توبه / 58
3- . طه / 131

4- . كافى 2 : 137

می ورزی؛ در قاموس گفته: «طمح بصره الیه» بر وزن منع یعنی بلند گردید و اسم فاعل آن «طامح» است و «أطمح بصره» یعنی دیده خود را بلند نمود. پایان کلام صاحب قاموس.

«فکفی بما قال الله» «باء» زائده است، یعنی برای پندپذیری و قبول آنچه من ذکر کردم کافی است آنچه خدا به پیامبرش فرمود، اگر چه در آیه غیر از پیامبر مقصود و طرف خطاب خداوند است. «و لا تعجبک» در نسخه هایی که نزد ماست چنین آمده و ظاهرا «فلا» باشد؛ زیرا این آیه در سوره توبه است که یک جا «فلا تعجبک اموالهم و لا اولادهم»(1) و در موضع دیگر «و لا تعجبک اموالهم و اولادهم»(2) دارد. و آیه ای که این جا ذکر شده موافق با هیچ یک نیست، اگر چه احتمال دارد که نقل به معنا باشد و اشاره به هر دو آیه باشد.

بیضاوی در مورد آیه اول گفته: «فلا تعجبک» تا آخر آیه این به تدریج گرفتار عذاب کردن آنها است و وبالی بر آنان است، چنانچه فرمود: « إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ بِها.» به سبب رنجی که برای جمع و حفظ آن به جان می خرند و به خاطر آنچه از شدائد و مصائب می بینند. «و تزهق انفسهم» یعنی که کافر و به سبب متمتع شدن، از نظر به عاقبتشان غفلت دارند و این به تدریج گرفتار عذاب شدن آنان است.

و در مورد آیه دوم گفته: این تکرار به منظور تأکید است و امر به چنین چیزی رواست زیرا چشم ها به اموال و اولاد دوخته شده و جان ها بر آن غبطه می خورند و جایز است که این آیه مخصوص یک گروه خاص باشد، ولی آیه اولی مخصوص گروهی نیست.

«و لا تمدنّ عینیک» زمخشری در کشاف گفته: یعنی نگاه دو چشمت را مکِش و مدّ نظر یعنی نگاه طولانی و این که از باب نیک شمردن آنچه بدان می نگرد، نمی خواهد نظر از آن بردارد و آرزو دارد که مثل آن را داشته باشد و اشکالی که این تفسیر دارد این است که نگاهی که کشیده نشود، مورد بخشش است و آن مانند نگاه

1- . توبه / 55
2- . توبه / 85

کسی است که چیزی در منظر چشم او نابود شد و سپس دیده خود را کوتاه نماید و علمای اهل تقوا در وجوب دیده فرو بستن از نگاه به ساختمان های ستمگران و ادوات فاسقان از قبیل لباس و مرکب و غیر آن شدت به خرج داده اند؛ زیرا اهل ظلم و فسق این اشیا را برای دیدن بینندگان گرفته اند و بیننده آنان غرض آنان را تحصیل می کند و گویا آنان را بر گرفتن چنین چیزهایی تحریک می کند.

«ازواجا منهم» بیضاوی گفته: یعنی گروه هایی از کفار و جایز است حال از ضمیر «به» باشد و مفعول آن «منهم» است یعنی به سوی کسی که به سبب او متمتع ساختیم و آنان گروه هایی از این ها و مردمی از ایشان هستند. «زهره الحیاه الدنیا» منصوب است به سبب محذوفی که دلالت بر آن دارد. «متّعنا» یا «متّعنا به» بنا بر این که متضمن معنای «اعطینا» باشد یا بدل از محل «به» باشد یا بدل از «ازواجا» به تقدیر مضافی برای آن یا بدون تقدیر مضاف؛ یا این که «ازواج» به ضم خوانده شود که زینت و سرور است. «لنفتنهم فیه» یعنی تا آنان را بیازماییم و در آن مورد امتحانشان کنیم یا در آخرت به سبب آن عذابشان کنیم. «و رزق ربک» یعنی آنچه خدایت برای تو ذخیره فرموده در آخرت یا آنچه از هدایت و نبوت روزی تو کرده. «خیر» یعنی از آنچه در دنیا به آنان بخشیده «و ابقی» زیرا منقطع نمی شود.

و ما شرح تتمه دو آیه را در کلام مفسرین ذکر کردیم، زیرا آن تتمه مقصود است و ترک شده و ما مختصرا بیان نمودیم. «فإن دخلک من ذلک» یعنی از دیده بلند کردن یا از همه آن امور؛ « شیء» یعنی یا به سبب آن چیزی از رغبت در دنیا. «فاذکر» برای علاج آن و اخراج آن از خودت. «عیش رسول الله» یعنی روش زندگی آن حضرت در دنیا تا مشقات دنیا و قناعت در آن برایت آسان گردد؛ چون وقتی ایشان اشرف مخلوقات است و این زندگی اوست، پس چگونه کسی که از ایشان پائین تر است به آن راضی نشود، اگر چه بین مردم شریف و بلند درجه باشد، با این که تأسی به ایشان صلی الله علیه و آله لازم است.

«فإنما کان قوته الشعیر» یعنی نان غالب ایشان «و حلواه التمر» در مصباح گفته: حلوا آن است که خورده می شود و هم با الف ممدوده و هم با الف مقصوره می آید. جمع ممدود آن «حلاویّ» مثل صحرائ و صحاری به تشدید یاء است و

جمع مقصور آن «حلاوی» به فتح واو است و ازهری گفته: حلوا اسم طعامی است که خورده می شود، وقتی که شیرینی در آن غالب باشد. «و وقود السعف» «وقود» به فتح واو چوب و آتشگیره است و سعف شاخه خرما را گویند، مادامی که به برگ نخل چسبیده باشد؛ و وقتی برگ از آن جدا گشت، به آن جریده گفته می شود و مفرد آن «سعفه» است. این مطلب را در مصباح فرموده و در قاموس گفته: «السعف» به تحریک سین و عین، چوب نخل یا برگ آن است و بیشتر وقتی خشک می شود از آن به «سعف» تعبیر می شود و ضمیر در «ان وجده» راجع به هر یک از امور مذکور است یا به سعف به تنهایی و برخی از مفسران سعف را به معنای برگ گرفته اند و گفته شده ضمیر به آن بر می گردد و معنا این می شود که آن حضرت در نان پختن و مانند آن به برگ درخت نخل اکتفا می فرمود و وقتی برگ تمام می شد و حضرت پیدا نمی کرد با شاخه می پخت؛ بر خلاف اسراف کاران که برگ را می اندازند و در ابتدای امر از سوزاندن شاخه بهره می گیرند.

می گویم: گویا ایشان رحمه الله دچار تکلف شده زیرا در سوزانندگی بین شاخه نخل و غیر آن فرقی نیست؛ پس قناعت در این امر چه معنا دارد؟ و چنین نیست؛ زیرا شاخه خرما پست ترین چوب ها برای سوزاندن است به خاطر بدبو بودن و دود زیاد و خوب نسوختن آتش روشن آن است و این برای کسی که تجربه کرده باشد، آشکار است.

14. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از ما چیزی بخواهد به او عطا می کنیم و هر کس اظهار نیاز نکند خداوند او را بی نیاز می کند.(1)

توضیح:«من استغنی» یعنی از مردم و طلب کردن از آنان را ترک کند. «أغناه الله» یعنی خدا او را از طلبش بی نیاز می کند، به این نحو که آنچه بدان احتیاج دارد را به او می دهد.

1- . کافی 2 : 138

15. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از خدا به اندک از معاش راضی گردد، خداوند از به اندک از عمل راضی می شود.(1)

توضیح: «رضی الله عنه» گفته شده: زیرا زیادی نعمت، شکر زیادتر را واجب می کند؛ پس هر چه نعمت کمتر باشد، شکر آن آسان تر است و به عبارت دیگر، بسیاری از عبادات مالی مثل زکات و حج و نیکی به والدین و صله ارحام و کمک به فقرا و مانند آن ساقط می گردد و ظاهرا مراد از رضایت خدا چیزی بیشتر از این ها و مسامحه و عفو از اوست. و روایت صدوق رحمه الله از امام صادق علیه السلام خواهد آمد که وقتی از حضرت درباره این حدیث سؤال شد، فرمود: در برخی از امور خدا را اطاعت و در برخی دیگر خدا را عصیان می کند (و خدا از او می گذرد).

و در طرق عامه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: دلت را خالص کن تا عمل کم از تو قبول شود و برخی از شارحان گفته اند: به این دلیل که کسی که در دنیا زهد پیشه کند و ظاهر و باطن خود را از اعمال و اخلاق زشتی که دنیا اقتضای آن را دارد پاکیزه نماید، و از مجاهداتی که سالک مبتدی بدان نیاز دارد، فارغ گردد و آن را پشت سر بگذارد، بر او چیزی باقی نمی ماند جز انجام آنچه انجام آن سزاوار است و این نسبت به آن مجاهدات آسان است. پایان کلام برخی شارحان.

می گویم: می توان مثل این بیان را در این حدیث نیز جاری ساخت، زیرا کسی که به روزی کم راضی باشد، در دنیا زهد پیشه نموده و دل خود را از دوستی آن پاک کرده است.

16. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: در تورات نوشته شده: فرزند آدم ! هرگونه که می خواهی باش که همان طور که پاداش می دهی به تو پاداش می دهند. هر کس نسبت به خداوند به روزی کم رضایت دهد، خداوند از او عمل کم را می پذیرد و هر کس به حلال اندک راضی شود، زحمت کسب درآمد بر او آسان شود و کسبش پاک شود و از مرز وقوع در حرام دور دور می شود.(2)

1- . کافی 2 : 138

2- . کافی 2 : 138

توضیح: «کن کیف شئت» ظاهرا مردا این است که امر به معنای تهدید است مانند آیه «اعملوا ما شئتم.»(1) {هر کاری می خواهید بکنید، } و گفته شده: همان طوری که دوست داری و توقع داری با تو رفتار شود باش، زیرا فرمود: «هر طور عمل کنی جزا داده می شوی» و معنای این عبارت گذشت . «خفّت معونته» یعنی مشقت او در طلب مال و حفظ آن. «و زکت» یعنی کسب او از حرام پاک می شود، زیرا ترک حرام و شبهه عمل کم آسان تر است یا معنا این می شود که با وجود کمی عمل، آن رشد می کند و در آن برکت حاصل می گردد.

«و خرج من حدّ الفجور» یعنی از نزدیکی گناه و در شرف وقوع بر حرام قرار گرفتن؛ زیرا بین مال کم و وقوع در گناه فاصله زیادی است زیرا انگیزه بر گناه کم می شود و صاحب مال فراوان به خاطر کثرت انگیزه بدی و گناه در او فاصله کمی دارد؛ گویا او بر مرزی است که انتهای آن است؛ یا خروج از حد فجور به خاطر طغیانی است که لازمه آن است یا به سبب قدرت بر محرماتی که نفس به آن دعوت می کند یا به سبب حرصی که از مال فراوان حاصل می شود، پس به حلال بسنده ننموده و به حرام تهدی می کند و مانند آن و ممکن است معنا این باشد که از حد فجوری که لازمه کثرت مال است به خیر و صلاحی که لازمه کمی مال است، خارج گردد و معنای اول رساتر و کامل تر است.

17. کافی: امام رضا علیه السلام فرمود: هر کس که جز رزق زیاد او را قانع نکند، جز عمل زیاد چیزی او را کفایت نکند و هر کس روزی کم او را کفایت کند، عمل کم نیز او را کفایت می کند.(2)

18. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمومنین علیه السلام می فرمود: فرزند آدم! اگر از دنیا می خواهی آنچه که تو را کفایت کند، پس اندک آنچه در آن است تو را کفایت می کند و اگر خواهان بیش از آنچه تو را کفایت می کند هستی، پس تمام آنچه که در دنیا هست تو را کفایت نمی کند.(3)

1- . فصلت / 40
2- . کافی 2 : 138
3- . کافی 2 : 138

توضیح: «ما یکفیک» یعنی آن مقداری که تو به آن اکتفا و قناعت می کنی به مقدار کفاف و ضرورت و «فإنّ أیسر» از قبیل قرار دادن دلیل در جایگاه مدلول است؛ یعنی مراد تو حاصل می شود زیرا به کمترین مقدار از آنچه در دنیاست، می توان اکتفا نمود. «و إن کنت ترید ما لا یکفیک» یعنی مقداری که به آن اکتفا نکنی و بیش از آن بخواهی، به مقصودت نمی رسی و به حد یقفی نمی رسی؛ زیرا اگر تمام دنیا برای تو حاصل شود، بیش از آن را می خواهی به خاطر دلیلی که گذشت که کثرت مال، موجب کثرت حرص می شود و اموری واضح تر از این نیز خواهد آمد.

19. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: حال مردی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله سخت شد. پس همسر وی به او گفت: کاش خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می رفتی و از او چیزی می خواستی. پس به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. پس هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید فرمود: هر کس از ما چیزی بخواهد به او عطا می کنیم و هر کس اظهار نیاز نکند، خداوند او را بی نیاز می کند. مرد گفت: جز مرا قصد نکرده است. پس به نزد همسرش بازگشت و به او خبر داد. زن به او گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بشر است [و غیب نمی داند] پس او را از حال آگاه کن. مرد به خدمت ایشان آمد، هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را دید فرمود: هر کس از ما چیزی بخواهد به او عطا می کنیم و هر کس اظهار نیاز نکند خداوند او را بی نیاز می کند. تا اینکه مرد این کار را سه بار انجام داد. سپس مرد رفت و تبری عاریه گرفت. سپس به کوه رفته و از آن بالا رفت و هیزمی قطع کرد سپس آن را با خود آورده و آن را به نیم مد آرد فروخت و با آرد بازگشت و آن را خورد. سپس از فردا دوباره به کوه رفت و با هیزم بیشتری آمد پس هیزم را فروخت واین کار را ادامه داد و درآمد خود را پس انداز کرد تا تبر را خرید. سپس پس انداز کرد تا دو شتر نر و یک غلام خرید سپس توانگر شد و رفاه یافت. پس به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به ایشان خبر داد از اینکه چگونه خدمت ایشان آمد تا خواهشی کند و از ایشان چه شنید. پس پیامبر فرمود:

به تو گفتم که هر کس از ما چیزی بخواهد به او عطا می کنیم و هر کس اظهار نیاز نکند خداوند او را بی نیاز می کند.(1)

توضیح: «لو اتیت» حرف «لو» برای تمنا و آرزو است. «ان رسول الله صلی الله علیه و آله بشر» یعنی غیب را کسی جز خدا نمی داند و رسول خدا نیز بشری است و غیب نمی داند و نمی داند که تو با خود سخنی داری که می خواهی بگویی؛ زیرا او درون تو را نمی داند و یا این که حضرت حقیقت سختی حال ما را نمی داند و ایشان اجمالا حاجت تو را دانسته است؛ در صحاح گفته: «المعول» یعنی تبری بزرگ که با آن صخره را سوراخ می کنند. در عبارت «من الغد»، «من» به معنای «فی» است و «بکر» به فتح باء شتر جوان را گویند و گفته می شود: «أثری الرجل» یعنی اموال آن مرد زیاد شد و «أیسر الرجل» یعنی بی نیاز گردید. هر یک از این دو معنا را جوهری ذکر کرده است.

20. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که می خواهد توانگرترین مردم باشد، پس باید به آنچه در دست خداست اعتماد بیشتری کند تا به آنچه در دست غیر اوست.(2)

توضیح: «فلیکن بما فی ید الله» یعنی به آنچه در قدرت و قضا و قدر خداشت مطمئن تر باشد از آنچه در دست غیر خداست. ولو آن غیر خدا نفس خود آن شخص باشد؛ زیرا آنچه در دست خداست به او نمی رسد مگر به قضا و قدر خداوند و از آنچه در دست خود اوست نیز جز با قضا و قدر الهی منتفع نمی گردد و حاصل معنا این که بی نیازی از خلق جز با وثوق به خدای سبحان و توکل بر او و عدم اعتماد بر غیر او و علم به این که نفع رسان و ضرر رسان خداست و با بندگان طبق آنچه مصلحت آنان می داند عمل می کند و آنچه را بداند به مصلحتشان نیست منع می کند، حاصل نمی گردد.

21. کافی: امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس به آنچه که خداوند او را روزی داده پس او از توانگرترین مردم است.(3)

1- . کافی 2 : 139

2- . كافى 2 : 139
3- . كافى 2 : 139

توضیح: «فهو من أغنی الناس» به این خاطر که بی نیازی، عدم احتیاج به غیر است و کسی که به آنچه خدا روزی او نموده قانع است، محتاج به درخواست از غیر خدای متعال نیست.

22. کافی: مردی به امام صادق علیه السلام شکایت کرد که روزی می جوید و بدان می رسد ولی قانع نمی شود و نفسش وی را به بیش از آن فرا می خواند. و گفت که مرا چیزی بیاموزید که تا از آن بهره جویم. پس امام صادق علیه السلام فرمود: اگر آنچه تو را کفایت کند بی نیازت نماید، پس کمترین چیزی که در آن است تو را بی نیاز می کند و اگر آنچه تو را کفایت می کند، تو را کفایت نکند پس تمام آنچه در دنیاست تو را بی نیاز نکند.(1)

23. کافی: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: هر کس از دنیا به آنچه او را کفایت کند راضی باشد، کمترین چیزی که در آن است او را کفایت می کند و هر کس از دنیا به آنچه او را کفایت کند راضی نشود، هیچ چیز از دنیا آن را کفایت نمی کند.(2)

توضیح: «أجزأ» مهموز است و گاهی مخفف می شود و «أجزی» خوانده می شود، یعنی بی نیاز کرد و کفایت کرد. در مصباح گفته: ازهری می گوید: و فقها درباره این ریشه می گویند: «أجزی» بدون همزه صحیح است و من این را از احدی از پیشوایان لغت نیافتم؛ اما اگر همزه داشته باشد و «أجزأ» باشد به معنی کفایت کرد می باشد، اما در این کلام ازهری اشکال است؛ زیرا اگر مقصود او امتناع این واژه از حذف همزه و مخفف شدن آن باشد، در غیر موضعی که باید توقف کند، توقف نموده؛ زیرا تخفیف همزه ای که در آخر واژه است، در فعل ثلاثی مزید و تخفیف همزه ساکن، قیاسی است و ملاک دارد؛ پس در نتیجه گفته می شود: «أرجأت الامر و أرجیته» و «أنسأت و أنسیت» و «أخطأت و أخطیت».

1- . کافی 2 : 139

2- . کافی 2 : 140

باب صد و سی ام : تکبر

آیات:

- أَ فَکُلَّما جاءَکُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوی أَنْفُسُکُمُ اسْتَکْبَرْتُم.(1)

{پس چرا هر گاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد، کبر ورزیدید؟ }

- وَ إِذا قیلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّهُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهادُ.(2)

{و چون به او گفته شود: «از خدا پروا کن» نخوت، وی را به گناه کشاند. پس جهنم برای او بس است، و چه بد بستری است. }

- إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ مُخْتالاً فَخُوراً.(3)

{خدا کسی را که متکبّر و فخرفروش است دوست نمی دارد. }

- بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسینَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ.(4)

{زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی اند و آنان تکبر نمی ورزند. }

- فَما یَکُونُ لَکَ أَنْ تَتَکَبَّرَ فیها فَاخْرُجْ إِنَّکَ مِنَ الصَّاغِرینَ.(5)

{تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبّر نمایی. پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی. }

ص: 232

1- . بقره / 87
2- . بقره / 206
3- . نساء / 34
4- . مائده / 82
5- . اعراف / 13

- وَ الَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ اسْتَکْبَرُوا عَنْها أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ الی قوله تعالی إِنَّ الَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ اسْتَکْبَرُوا عَنْها لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ وَ لا یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فی سَمِ الْخِیاط.(1)

{و کسانی که آیات ما را دروغ انگاشتند و از [پذیرش] آنها تکبّر ورزیدند آنان همدم آتشند [و] در آن جاودانند. - تا آن جا که فرمود: - در حقیقت، کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از [پذیرفتن] آنها تکبّر ورزیدند، درهای آسمان را برایشان نمی گشایند و در بهشت درنمی آیند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود. }

- وَ نادی أَصْحابُ الْأَعْرافِ رِجالاً یَعْرِفُونَهُمْ بِسیماهُمْ قالُوا ما أَغْنی عَنْکُمْ جَمْعُکُمْ وَ ما کُنْتُمْ تَسْتَکْبِرُونَ.(2)

{و اهل اَعراف، مردانی را که آنان را از سیمایشان می شناسند، ندا می دهند [و] می گویند: «جمعیّت شما و آن [همه] گردنکشی که می کردید، به حال شما سودی نداشت.» }

- قالَ الْمَلَأُ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ صالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قالُوا إِنَّا بِما أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ *قالَ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا إِنَّا بِالَّذی آمَنْتُمْ بِهِ کافِرُونَ.(3)

{سران قوم او که استکبار می ورزیدند، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: «آیا می دانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟» گفتند: «بی تردید، ما به آنچه وی بدان رسالت یافته است مؤمنیم.» کسانی که استکبار می ورزیدند، گفتند: «ما به آنچه شما بدان ایمان آورده اید کافریم.» }

- قالَ الْمَلَأُ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یا شُعَیْبُ.(4)

1- . اعراف / 36 - 40
2- . اعراف / 48
3- . اعراف / 75 - 76
4- . اعراف / 88

{سران قومش که تکبر می ورزیدند، گفتند: «ای شعیب، یا تو را از شهر خودمان بیرون خواهیم کرد }

- فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمين.(1)

{و باز سرکشی کردند و گروهی بدکار بودند. }

- سَأَصْرِفُ عَنْ آياتِیَ الَّذينَ يَتَكَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَق.(2)

{به زودی کسانی را که در زمین، بناحق تکبّر می ورزند، از آیاتم رویگردان سازم . }

- فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمينَ.(3)

{و باز سرکشی کردند و گروهی بدکار بودند. }

- فَقالَ الْمَلَأُ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَراكَ إِلاَّ بَشَراً مِثْلَنا وَ ما نَراكَ اتَّبَعَكَ إِلاَّ الَّذينَ هُمْ أَراذِلُنا بادِیَ الرَّأْیِ وَ ما نَری لَكُمْ عَلَيْنا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كاذِبين الی قوله تعالی وَ ما أَنَا بِطارِدِ الَّذينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ لكِنِّی أَراكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ *وَ يا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنی مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ *وَ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدی خَزائِنُ اللَّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لا أَقُولُ إِنِّی مَلَكٌ وَ لا أَقُولُ لِلَّذينَ تَزْدَری أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْراً اللَّهُ أَعْلَمُ بِما فی أَنْفُسِهِمْ إِنِّی إِذاً لَمِنَ الظَّالِمينَ.(4)

{پس، سران قوم نوح که کافر بودند، گفتند: «ما تو را جز بشری مثل خود نمی بینیم، و جز [جماعتی از] فرومایگانِ ما، آن هم نسنجیده، نمی بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد، و شما را بر ما امتیازی نیست، بلکه شما را دروغگو می دانیم.» تا آنجا که فرمود: و کسانی را که ایمان آورده اند طرد نمی کنم. قطعاً آنان پروردگارشان را دیدار خواهند کرد، ولی شما را قومی می بینم که نادانی می کنید.» و ای قوم من! اگر آنان را برانم، چه کسی مرا در برابر خدا یاری خواهد کرد؟ آیا عبرت نمی گیرید؟ «و به شما نمی گویم که گنجینه های خدا پیش من است، و غیب نمی دانم، و نمی گویم

1- . اعراف / 133

2- . اعراف / 146
3- . يونس / 75
4- . هود / 27 - 31

که من فرشته ام، و در باره کسانی که دیدگان شما به خواری در آنان می نگرد، نمی گویم خدا هرگز خیرشان نمی دهد. خدا به آنچه در دل آنان است آگاه تر است. [اگر جز این بگویم] من در آن صورت از ستمکاران خواهم بود.» }

- قالُوا یا شُعَیْبُ ما نَفْقَهُ کَثیراً مِمَّا تَقُولُ وَ إِنَّا لَنَراکَ فینا ضَعیفاً وَ لَوْ لا رَهْطُکَ لَرَجَمْناکَ وَ ما أَنْتَ عَلَیْنا بِعَزیزٍ *قالَ یا قَوْمِ أَ رَهْطی أَعَزُّ عَلَیْکُمْ مِنَ اللَّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَراءَکُمْ ظِهْرِیًّا إِنَّ رَبِّی بِما تَعْمَلُونَ مُحیطٌ.(1)

{(قوم شعیب) گفتند: «ای شعیب! بسیاری از آنچه را که می گویی نمی فهمیم، و واقعاً تو را در میان خود ضعیف می بینیم، و اگر عشیره تو نبود قطعاً سنگسارت می کردیم، و تو بر ما پیروز نیستی.» گفت: «ای قوم من، آیا عشیره من پیش شما از خدا عزیزتر است که او را پشت سر خود گرفته اید [و فراموشش کرده اید]؟ در حقیقت، پروردگار من به آنچه انجام می دهید احاطه دارد.» }

- وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنیدٍ.(2)

{و [پیامبران از خدا] گشایش خواستند، و [سرانجام] هر زورگوی لجوجی نومید شد.}

- وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمیعاً فَقالَ الضُّعَفاءُ لِلَّذینَ اسْتَکْبَرُوا إِنَّا کُنَّا لَکُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذابِ اللَّهِ مِنْ شَیْ ءٍ قالُوا لَوْ هَدانَا اللَّهُ لَهَدَیْناکُمْ سَواءٌ عَلَیْنا أَ جَزِعْنا أَمْ صَبَرْنا ما لَنا مِنْ مَحیص.(3)

{و همگی در برابر خدا ظاهر می شوند. پس ناتوانان به گردنکشان می گویند: «ما پیروان شما بودیم. آیا چیزی از عذاب خدا را از ما دور می کنید؟» می گویند: «اگر خدا ما را هدایت کرده بود، قطعاً شما را هدایت می کردیم. چه بی تابی کنیم، چه صبر نماییم برای ما یکسان است. ما را راه گریزی نیست.» }

- فَالَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْکِرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ *لا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعْلِنُونَ إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْتَکْبِرینَ.(4)

1- . هود / 91 - 92
2- . ابراهيم / 15
3- . ابراهيم / 21
4- . نحل / 22 - 23

{پس کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل هایشان انکارکننده [حق] است و خودشان متکبرند. شک نیست که خداوند آنچه را پنهان می دارند و آنچه را آشکار می سازند، می داند، و او گردنکشان را دوست نمی دارد. }

- فَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرینَ(1) {و حقّا که چه بد است جایگاه متکبران. }

- وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُون.(2)

{و تکبّر نمی ورزند. }

- وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً.(3)

{و در [روی] زمین به نخوت گام برمدار، چرا که هرگز زمین را نمی توانی شکافت، و در بلندی به کوه ها نمی توانی رسید. }

- ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسی وَ أَخاهُ هارُونَ بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبینٍ *إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ فَاسْتَکْبَرُوا وَ کانُوا قَوْماً عالینَ *فَقالُوا أَ نُؤْمِنُ لِبَشَرَیْنِ مِثْلِنا وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ.(4)

{سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و حجتی آشکار فرستادیم، به سوی فرعون و سران [قوم] او، ولی تکبر نمودند و مردمی گردنکش بودند، پس گفتند: «آیا به دو بشر که مثل خود ما هستند و طایفه آنها بندگان ما می باشند ایمان بیاوریم؟» }

- لَقَدِ اسْتَکْبَرُوا فی أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوًّا کَبیراً.(5)

{قطعاً در مورد خود تکبر ورزیدند و سخت سرکشی کردند. }

- وَ ما أَنْتَ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُنا وَ إِنْ نَظُنُّکَ لَمِنَ الْکاذِبین.(6)

{«و تو جز بشری مانند ما [بیش] نیستی، و قطعاً تو را از دروغگویان می دانیم. }

1- . نحل / 29
2- . نحل / 49
3- . اسراء / 37 - 38
4- . مومنون / 45 - 47
5- . فرقان / 21
6- . شعراء / 186

- وَ اسْتَکْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَیْنا لا یُرْجَعُون.(1)

{و او و سپاهیانش در آن سرزمین به ناحق سرکشی کردند و پنداشتند که به سوی ما بازگردانیده نمی شوند. }

- وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ کُلَ مُخْتالٍ فَخُورٍ.(2)

{و از مردم [به نِخوت] رُخ برمتاب، و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسندِ لافزن را دوست نمی دارد. }

- وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ.(3)

{و تکبّر نمی ورزند. }

- اسْتِکْباراً فِی الْأَرْضِ.(4)

{[انگیزه] این کارشان فقط گردنکشی در [رویِ] زمین. }

- إِنَّهُمْ کانُوا إِذا قیلَ لَهُمْ لا إِلهَ إِلاَّ اللَّهُ یَسْتَکْبِرُون.(5)

{چرا که آنان بودند که وقتی به ایشان گفته می شد: «خدایی جز خدای یگانه نیست»، تکبّر می ورزیدند. }

- إِلاَّ إِبْلیسَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرینَ الی قوله تعالی أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعالینَ *قالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ.(6)

{مگر ابلیس [که] تکبّر نمود و از کافران شد. - تا آنجا که فرمود: - آیا تکبّر نمودی یا از [جمله] برتری جویانی؟» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل آفریده ای.» }

1- . قصص / 39
2- . لقمان / 18

3- . تنزيل / 15
4- . فاطر / 43
5- . صافات / 35
6- . ص / 74 - 76

- بَلی قَدْ جاءَتْکَ آیاتی فَکَذَّبْتَ بِها وَ اسْتَکْبَرْتَ وَ کُنْتَ مِنَ الْکافِرینَ الی قوله تعالی أَ لَیْسَ فی جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْمُتَکَبِّرینَ.(1)

{[به او گویند:] آری، نشانه های من بر تو آمد و آنها را تکذیب کردی و تکبّر ورزیدی و از [جمله] کافران شدی آیا جای سرکشان در جهنم نیست؟}

- وَ قالَ مُوسی إِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسابِ.(2)

{و موسی گفت: «من از هر متکبّری که به روز حساب عقیده ندارد، به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده ام.»}

- کَذلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلی کُلِ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبَّارٍ.(3)

{این گونه، خدا بر دل هر متکبّر و زورگویی مُهر می نهد.}

- وَ إِذْ یَتَحاجُّونَ فِی النَّارِ فَیَقُولُ الضُّعَفاءُ لِلَّذینَ اسْتَکْبَرُوا إِنَّا کُنَّا لَکُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصیباً مِنَ النَّارِ *قالَ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا إِنَّا کُلٌّ فیها إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَکَمَ بَیْنَ الْعِبادِ.(4)

{و آنگاه که در آتش شروع به آوردن حجّت می کنند، زیردستان به کسانی که گردنکش بودند، می گویند: «ما پیرو شما بودیم؛ پس آیا می توانید پاره ای از این آتش را از ما دفع کنید؟» کسانی که گردنکشی می کردند، می گویند: «[اکنون] همه ما در آن هستیم. خداست که میان بندگان [خود] داوری کرده است.»}

- إِنْ فی صُدُورِهِمْ إِلاَّ کِبْرٌ ما هُمْ بِبالِغیهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ.(5)

{در دل هایشان جز بزرگنمایی نیست [و] آنان به آن [بزرگی که آرزویش را دارند] نخواهند رسید. پس به خدا پناه جوی، زیرا او خود شنوای بیناست.}

- إِنَّ الَّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرین.(6)

1- . زمر / 59 - 60
2- . غافر / 27
3- . غافر / 35
4- . غافر / 47 - 48
5- . غافر / 56
6- . غافر / 60

{در حقیقت، کسانی که از پرستش من کبر می ورزند به زودی خوار در دوزخ درمی آیند.» }

- فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ.(1)

{وه چه بد [جایی] است جای سرکشان !» }

- فَأَمَّا عادٌ فَاسْتَکْبَرُوا فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ قالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذی خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ کانُوا بِآیاتِنا یَجْحَدُون.(2)

{و امّا عادیان، به ناحقّ، در زمین سر برافراشتند و گفتند: «از ما نیرومندتر کیست؟» آیا ندانسته اند که آن خدایی که خلقشان کرده خود از ایشان نیرومندتر است؟ و در نتیجه آیات ما را انکار می کردند. }

- وَ أَصَرُّوا وَ اسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً.(3)

{و اصرار ورزیدند و هر چه بیشتر بر کبر خود افزودند. }

- ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَکْبَرَ *فَقالَ إِنْ هذا إِلاَّ سِحْرٌ یُؤْثَرُ.(4)

{آنگاه پشت گردانید و تکبّر ورزید. و گفت: «این [قرآن] جز سحری که [به برخی] آموخته اند نیست. }

تفسیر:

«أَ فَکُلَّما جاءَکُمْ» خطاب متوجه یهود است. «رَسُولٌ بِما لا تَهْوی أَنْفُسُکُمُ» در تفسیر امام علیه السلام آمده: یعنی عهد و پیمان های شما بر آنچه که دوست نمی دارید، یعنی تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله و بذل طاعت اولیای خدا. «اسْتَکْبَرْتُمْ» از ایمان آوردن و تبعیت کردن؛ «فَفَریقاً کَذَّبْتُمْ» مانند موسی و عیسی. «وَ فَریقاً تَقْتُلُونَ» یعنی پیشینیان شما مانند زکریا و یحیی و شما نیز قصد کشتن محمد و علی صلوات الله علیهما را داشتید، پس خدا تلاش شما را به نومیدی کشاند.

1- . غافر / 76

2- . سجده / 15
3- . نوح / 7
4- . مدثر / 23 - 24

«وَ إِذا قیلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ» و سوء رفتارت را رها کن. «أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ» یعنی خود بزرگ بینی و تعصب جاهلیت گونه او، وی را وادار به گناهی کرد که امر به تقوا نسبت به آن شده بود و از سر لجاجت این اخلاق رذیله او را وادار به ارتکابش کرد و این از عبارت «اخذته بکذا» یعنی او را وادار به فلان چیز کردم و ملزم به آن نمودم گرفته شده؛ پس شرّی بر شرور سابق خود می افزاید و به ظلم خود ستمی می افزاید. «فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ» یعنی از حیث جزا و عذاب بر کرده بد خود، او را کفایت می کند. «وَ لَبِئْسَ الْمِهادُ» یعنی بستری که برای خود مهیا می کند و دائما در آن است؛ در تفسیر امام علیه السلام چنین آمده.

«من کان مختالا» یعنی کسی که متکبر باشد و نسبت به اقارب و همسایگان و یاران خود تکبر می ورزد و گرد آنان جمع نمی شود. «فخورا» یعنی بر آنان تفاخر می کند.

«و انهم لا یستکبرون» یعنی از قبول حقیقت، وقتی آن را فهمیدند و تواضع به خرج می دهند.

«فَما یَکُونُ لَکَ» یعنی برای تو صحیح نیست. «أَنْ تَتَکَبَّرَ فیها» و عصیان کنی؛ زیرا بهشت جای شخص خاشع و مطیع است؛ گفته شده: در این آیه هشداری است بر این که تکبر شایسته اهل بهشت نیست و خدای تعالی شیطان را راند و هبوطش داد، به خاطر تکبری که داشت نه به جهت مجرد عصیان و نافرمانی او. «إِنَّکَ مِنَ الصَّاغِرینَ» یعنی از کسانی که خدا به خاطر کبرشان خوارشان نموده است.

«وَ اسْتَکْبَرُوا عَنْها» یعنی از ایمان به آن. «لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ» یعنی برای دعاها و اعمالشان و برای نزول برکت بر آنان و برای بالا رفتن ارواحشان وقتی مردند و در مجمع البیان از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: امام ارواح مؤمنان و اعمالشان به آسمان صعود می کند و درهای آسمان برای آنان گشوده می شود؛ اما کافر عمل و روحش بالا برده می شود، تا وقتی به آسمان رسید، منادی ندا می دهد: او را به «سجین» ببرید و سجین بیابانی در حضرموت است که به آن برهوت گفته می شود. «وَ لا یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فی سَمِّ الْخِیاطِ» یعنی وارد بهشت نمی شوند، تا زمانی که اتفاقی بیفتد که هرگز تا ابد نخواهد افتاد!

«الَّذينَ اسْتَكْبَرُوا» یعنی از تبعیت از او سر باز زدند. «لِلَّذینَ اسْتُضْعِفُوا» یعنی به کسانی که آنان را به استضعاف کشیدند و خوارشان نمودند، «لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ» بدل است برای «الذین». «أَ تَعْلَمُونَ» این کلام را از باب تمسخر گفتند؛ «فاستکبروا» یعنی از ایمان آوردن تکبر ورزیدند.

«سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذینَ» یعنی آیات من که در آفاق و انفس برافراشته گشته یا مراد معجزات انبیاست و در مجمع البیان فرموده: در معنای این عبارت وجوهی گفته شده: یکی این که یعنی من مستکبران را از رسیدن به کرامتی که به آیاتم تعلق دارد، و از این که به سبب آیات من عزیز گردند، بازشان می دارم، همان طور که مؤمنان در دنیا و آخرت به این عزت می رسند. دوم این که معنا این است که آنان را از معجزات اضافی، علاوه بر معجزاتی که سابقا گذشت، که بعد از قیام حجت و دلیل به دست انبیا آشکار می کنم، منصرف می سازم. سوم این که معنا این است که آیات و معجزاتم را از کذابان و متکبران منع می کنم و آنان را از این امور منصرف می سازم و انبیا را مخصوص این امور قرار می دهم. چهارم این که معنای صرف در آیه منع از ابطال آیات و حجت ها و منع از مناقشه در آن باشد. پنجم این که مراد این است که این متکبران را از باطل نمودن آیاتم و منع از تبلیغ آن بازمی دارم.

«فاستکبروا» یعنی از پیروی از آن؛ «و کانوا قوما مجرمین» یعنی به گناهان اعتیاد پیدا کرده بودند و به همین جهت در مورد پیام های پروردگارشان سستی ورزیده و بر ردّ آن جرأت ورزیدند.

«ما نَراکَ إِلاَّ بَشَراً مِثْلَنا» یعنی تو مزیّتی بر ما نداری که سبب شود شخص تو پیامبر شوی و اطاعتت واجب گردد. «إِلاَّ الَّذینَ هُمْ أَراذِلُنا» یعنی کسانی از ما که فرومایه هستند و علی بن ابراهیم فرموده: یعنی مساکین و فقرا. «بادِیَ الرَّأْیِ» یعنی کسانی که رأیشان آشکار است بدون تعمق. این کلمه از «بدو» گرفته شده یا از «بدأ» یعنی تازه رأی و نظری پیدا کرده اند و آنان به خاطر فقر پیروان انبیا، ایشان را پست می دانستند؛ زیرا وقتی تنها ظاهری از زندگی دنیا را می دانستند، ثروتمندانشان نزد آنان با شرافت تر بودند و محروم در بینشان پست و فرومایه بود. «وَ ما نَری لَکُمْ» یعنی برای تو و پیروانت. «عَلَیْنا مِنْ فَضْلٍ» یعنی فضیلتی که شما را شایستگی

نبوت و استحقاق متابعت بخشد؛ «بَلْ نَظُنُّكُمْ كاذِبِين» یعنی تو در ادعای نبوت و آنان در این ادعا که به صدق تو عالم هستند.

«وَ ما أَنَا بِطارِدِ الَّذینَ آمَنُوا» یعنی فقیران و این کلام جوابی بر مشرکان بود، وقتی از نوح علیه السلام خواستار راندن مؤمنان شدند. «إِنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ» یعنی پروردگارشان را ملاقات می کنند و از نزدیکی و قررب او رستگار می شوند و بر کسی که آنان را براند، احتجاج می کنند؛ پس چگونه من آنان را برانم؟! «وَ لکِنِّی أَراکُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ» یعنی شما حق و اهل آن را نمی شناسید و آنان را کودن می دانید که لقب فرومایگی به ایشان داده اید. «مَنْ یَنْصُرُنی مِنَ اللَّهِ» یعنی چه کسی انتقام خدا را از من دفع می کند؟ «إِنْ طَرَدْتُهُمْ» در حالی که آنان این گونه هستند! «أَ فَلا تَذَکَّرُونَ» تا بدانید که درخواست طرد ایشان و طرد این توفیق ایمان به نوح علیه السلام درست نیست؟

«وَ لا أَقُولُ لَکُمْ عِنْدِی خَزائِنُ اللَّهِ» یعنی گنجینه های روزی او تا فضل مرا منکر شوید. «وَ لا أَعْلَمُ الْغَیْبَ» یعنی من مدعی نیستم که غیب می دانم تا شما از سر استبعاد مرا تکذیب کنید تا من علم پیدا کنم که اینان که مرا تبعیت نموده اند در حالی که بدویّ الرأی هستند، ایمانشان بدون بصیرت و عقد محکم قلبی بوده است. «وَ لا أَقُولُ إِنِّی مَلَکٌ» تا بگویید: تو صرفا بشری مثل ما هستی. «وَ لا أَقُولُ لِلَّذینَ تَزْدَری أَعْیُنُکُمْ» یعنی درباره کسانی که به خاطر فقرشان خوارشان شمردید، از «زری علیه» یعنی بر او عیب شمرد گرفته شده و نسبت داردن خوار شمردن به چشمان برای مبالغه و تنبیه بر این امر است که مؤمنان را بدون رؤیت، اراذلی ساده لوح انگاشتند. «لَنْ یُؤْتِیَهُمُ اللَّهُ خَیْراً» زیرا آنچه خدا در آخرت برای اینان مهیا فرموده بهتر است از آنچه در دنیا به شما داده. «إِنِّی إِذاً لَمِنَ الظَّالِمینَ» یعنی اگر من چیزی از این سخنان را که شما انتظار دارید بگویم، از ظالمان خواهم بود!

«ما نَفْقَهُ» یعنی نمی فهمیم! «ضَعیفاً» یعنی تو قوت و عزتی بین ما نداری و علی بن ابراهیم فرموده: چشم حضرت شعیب علیه السلام ضعیف شده بود. «وَ لَوْ لا رَهْطُکَ» یعنی اگر قوم تو نبودند و نبود عزتی که نزد ما دارند به این خاطر که بر آیین ما هستند، «لَرَجَمْناکَ» یعنی تو را به بدترین وضع می کشتیم. «وَ ما أَنْتَ عَلَیْنا

بِعَزِيزٍ» تا عزت تو ما را از کشتنت باز دارد؛ بلکه قوم تو هستند که بر ما عزیز و گزان قدر هستند. «وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَراءَكُمْ ظِهْرِيًّا» و او را مانند کسی که فراموش شده و پشت گوش انداخته شده که به او اعتنایی نمی شود قرار داده اید.

«واستفتحوا» یعنی از خدا پیروزی بر دشمنانشان را خواستند یا از خدا قضاوت بین آنان و دشمنان خود را طلب کردند که از «فتاحه» به معنای حکومت گرفته شده. «و خاب کل جبار عنید» در توحید صدوق از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: گردن کش منحرف کسی است که از گفتن لا اله الا الله، ابا ورزد و علی بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود: عنید کسی است که از حقیقت روی گردان گشته است.«وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَميعاً» یعنی روز قیامت همگی ظاهر می شوند. «فَقالَ الضُّعَفاءُ» یعنی کسانی که رأیشان ضعیف بود که مراد همان پیروان انبیاست. «لِلَّذينَ اسْتَكْبَرُوا» یعنی به رؤسای خود. و در کتاب مصباح المتهجد در خطبه غدیر امیر المؤمنین علیه السلام است که حضرت بعد از تلاوت این آیه فرمود: آیا می دانید استکبار چیست؟ استکبار ترک طاعت کسی است که به اطاعت او مأمور شدند و سرکشی بر کسی است که به پیروی از او دعوت شدند. «إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً» در تکذیب رسولان و روی گرداندن از خیرخواهی های ایشان. «فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا» یعنی از ما دفع می کنید. «مِنْ عَذابِ اللَّهِ مِنْ شَيْ ءٍ قالُوا لَوْ هَدانَا اللَّهُ» یعنی اگر خدا ما را برای ایمان و نجات از عذاب هدایت می کرد؛ و علی بن ابراهیم فرموده: هدایت در اینجا به معنای ثواب است؛ «مِنْ مَحيصٍ» یعنی نجات بخش و جایی که محل فرار از عذاب خدا باشد.

«قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ» در مجمع آمده که دل هایشان حق را منکر است و مواعظی را که بر دل هایشان وارد می شود، بعید می داند. «وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» یعنی از انقیاد در برابر حق استکبار می ورزند و آن را بی دلیل دفع می کنند و استکبار به معنای طلب بزرگی به سبب ترک اعتراف به حقیقت است. «إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرينَ» یعنی کسانی که خود را بزرگ می پندارند و از این که پیرو انبیا باشند، تکبر می ورزند و خدا آنان را دوست ندارد یعنی نمی خواهد به آنان ثواب دهد و آنان را بزرگ بدارد.

علامه مجلسی رحمه الله می فرماید: می گویم: عیاشی روایت کرده که حسین بن علی علیهما السلام از کنار عده ای از مساکین عبور می کرد که عبای خود را پهن کرده و قدری نان خشک روی آن انداخته بودند؛ پس گفتند: یابن رسول الله! بفرمایید! حضرت (ران خود را خم فرمودند) نشستند و با آنان هم غذا شدند! سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «خدا مستکبران را دوست نمی دارد»

«فَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ» یعنی جهنم مراد است. «و هم لا یَستَکبرونَ» یعنی از عبادت او تکبر نمی ورزند؛

«مَرَحا» یعنی دارای تکبر. در مجمع البیان فرموده: معنا این است که مانند شخص بی خیال و سرمست و مغرور و متکبر راه مرو! زجاج گفته: معنای آیه این است که بر روی زمین از سر تکبر و فخر فروشی راه مرو و گفته شده: «المرح» یعنی شدت خوشحالی به امور باطل. «انک لن تخرق الارض« الخ، این مثالی است که خداوند زده و فرموده: ای انسان! تو زمین زیر پایت را به سبب تکبر خود نخواهی شکافت و با سرکشی خود به کوه ها نخواهی رسید و معنا این است که به چیزی که می خواهی برسی، خیلی هم نخواهی رسید، چنانچه بر تو ممکن نیست که به این درجه (شکافتن زمین و رسیدن به کوه ها) برسی! پس حال که چنین است، علت این که تکبر خود را ادامه می دهی چیست؟ با این که حکمت و تعقل از تکبر منع می کند. و خداوند این را فرمود، از این جهت که برخی از روی سر مستی تکبر روی زمین راه می روند و پای خود را بر روی زمین می کوبند تا با این عمل قدرت و قوتشان به رخ کشیده شود و سر و گردنشان بالا گرفته شود. پس خدای سبحان تبیین فرمود که متکبر ضعیف و خوار است و با کوبیدن پای خود بر زمین نمی تواند زمین را سوراخ کند تا به آخر زمین برسد و سرکشی او نیز به کوه ها نمی رسد، اگر چه قامت او بلند باشد؛ خدای سبحان به بندگان خود، تواضع و مروت و وقار آموخت.

«فاستکبروا» یعنی از ایمان و متابعت. «و کانوا قوما عالین» یعنی متکبر بودند. «و قومهما لنا عابدون» یعنی بنی اسرائیل خادم و مطیع ما بودند.

ص: 244

«لقد استکبروا فی انفسهم» یعنی درشأن خود. «و عتوا» یعنی در ظلم و ستم از حد گذشتند. «عتوّا کبیرا» یعنی به بالاترین مراتب سرکشی و تجاوز رسیدند، چون معجزات پیروز را دیدند و از آن روی گرداندند و برای نفس های خبیث خود چیزی را پسندیدند که خواست نفوس قدسی، جلوی آن را سدّ می کند.

«بغیر الحق» یعنی بدون استحقاق؛ زیرا کبریا و بزرگی ردای عظمت خداست. «لا یرجعون» یعنی با زنده شدن.

«وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ» گفته شده: یعنی روی از مردم بر نگردان، همان طور که متکبران چنین می کنند! این فعل از «صعر» گرفته شده که مرضی است که عارض بر شتر می شود و گردن او خم می شود؛ در مجمع البیان آمده: یعنی از روی تکبر روی خود را از مردم برنگردان و از سر خفیف و خوار شمردن کسی که با تو سخن می گوید، از او اعراض مکن! و این همان معنایی است که ابن عباس و امام صادق علیه السلام برای آیه فرموده اند. و گفته شده: معنا این است که کسی به تو سلام کند و تو از سر تکبر گردن خود را به سمت دیگری بپیچانی. «وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً» یعنی از روی سر مستی و تکبر. «إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ» یعنی متکبر؛ «فَخُورٍ» یعنی فخر فروش بر مردم. و علی بن ابراهیم گفته: «و لا تصعر خدک» یعنی از سر طمع بر آنچه مردم دارند، برای آنان ذلیل مشو. «ولا تمشِ فی الارض مرحاً» یعنی از شدت شادمانی و در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام یعنی از سر بزرگی.

«و هم یستکبرون» گفته شده: یعنی از ایمان و طاعت.

«یستکبرون» یعنی از کلمه توحید یا تکبر بر کسی که پیامبر آنان را به سوی او می خواند. «استکبر» گفته شده: یعنی خود را بزرگ شمرد و از کافران شد، به این جهت که امر خدای متعال را منکر گشت و از اطاعت او تکبر ورزید. «استکبرت ام کنتَ من العالین» گفته شده: یعنی بدون این که مستحق بزرگی باشی، تکبر ورزیدی یا این که آیا تو از کسانی که برتر بودند، بودی و مستحق برتری گشتی؟ و گفته شده: یعنی آیا اکنون تکبر می ورزی یا دائما در جرگه مستکبران بوده ای؟

می گویم: در برخی روایات دارد که مراد از «العالین» انوار معصومین علیهم السلام بوده است.

« قَدْ جاءَتْکَ آیاتی» علی بن ابراهیم فرموده: مراد از آیات در این آیه امامان علیهم السلام هستند. «مَثْوَی الْمُتَکَبِّرینَ» یعنی متکبران از ایمان و طاعت. علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در جهنم وادی ای برای متکبران است که آن را «سقر» می نامند. این وادی به خدای متعال از شدت حرارتش شکایت کرد و از او خواست که نفسی بکشد؛ خدا نیز به او اذن داد؛ پس نفسی کشید که جهنم آتش گرفت. «إِنْ فی صُدُورِهِمْ إِلاَّ کِبْرٌ» بیضاوی گفته: در دل هایشان جز تکبر از حق و خود بزرگ بینی در تفکر و تعلم یا اندیشه ریاست نیست، یا این که نبوت و پادشاهی جز برای آنان نیست. «ما هم ببالغیه» یعنی نمی توانند آیات را دفع کنند یا مقصود خداوند را باز دارند. «فاستعذ بالله» یعنی به او پناه ببر. «إِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ» نسبت به گفتار و کردارتان.

«عن عبادتی» در اخبار عبادت در اینجا به «دعاء» تفسیر شده است. «داخرین» یعنی خوارشدگان. و در کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده که در مورد این آیه فرمود: مراد دعا است و بهترین عبادت دعا کردن است و اخبار در این زمینه فراوان است و در کتاب دعا خواهد آمد ان شاء الله. و در صحیفه سجادیه بعد از ذکر این آیه عرضه می دارد: پس دعایت را عبادت نامیدی و ترک آن را استکبار خواندی و بر ترک عبادتت وعده کردی که با خواری داخل جهنم شوند.

«فاستکبروا» یعنی قوم عاد بدون شایستگی، در زمین بر اهل آن تکبر ورزیدند و با قوت و شوکت خود فریفته شدند. «هو اشد منهم قوهً» یعنی از حیث قدرت. «و کانوا بآیاتنا یجحدون» یعنی می دانستند حق است ولی باز انکار می کردند.

«ثمّ ادبر» یعنی از حق. «و استکبر» یعنی از تبعیت از حق. «یؤثر» یعنی روایت می شود و تعلیم داده می شود.

ص: 246

روایات:

1. کافی: حکیم می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که کمترین حدّ الحاد و انحراف از حق چیست؟ فرمود: کبر کمترین آن است.(1)

توضیح: راغب می گوید: «ألحد فلان» یعنی از حق منحرف گردید و إلحاد بر دو قسم است: إلحاد به شرک به خدا و إلحاد به شرک به اسباب؛ قسم اول با ایمان منافات دارد و ایمان را نابود می کند و قسم دوم ریسمان های ایمان را سست می کند ولی آن را نابود نمی نماید و از قسم دوم است آیه شریفه: «وَ مَنْ یُرِدْ فیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلیمٍ .»(2) {و هر کس بخواهد در این سرزمین از راه حق منحرف گردد و دست به ستم زند، ما از عذابی دردناک به او می چشانیم!}

و گفته: کبر آن حالتی است که مخصوص انسان است و ناشی از شگفتی همراه با تحسین انسان نسبت به خود به وجود می آید به این شکل که انسان خود را از غیر خود بزرگ تر می بیند و بزرگ ترین قسم تکبر، تکبر بر خدای عز و جل است به این که انسان از قبول حقیقت سر باز زند و اعتراف به عبادت او ننماید. و استکبار بر دو قسم اطلاق می شود: یکی آنکه انسان چیزی را طلب کند و آن را برتری دهد و بخواهد بزرگ باشد و این امر زمانی که به خاطر چیزی باشد که واجب است و در مکان و زمانی روی دهد که واجب باشد، این نوع استکبار محمود و ستودنی است و دوم آن که بسیار خودبزرگ بین شود و از خود اموری را که مربوط به او نیست بروز دهد و این استکبار مذموم و ناپسند است.

آنچه در قرآن وارد شده این معنای مذموم است که خدای متعال فرمود: «أَبی وَ اسْتَکْبَر. أَفَکُلَّما جاءَکُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوی أَنْفُسُکُمُ اسْتَکْبَرْتُمْ. و أصرّوا و استکبروا استکبارا»(3) و فرمود: «فَاسْتَکْبَرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ما کانُوا سابِقینَ.»(4) و فرمود: «الذین

1- . کافی 2 : 309
2- . حج / 25
3- . بقره / 34 - 78 ، نوح / 7
4- . عنکبوت / 35

یستکبرون فی الارض بغیر الحق.»(1) و فرمود: «إِنَّ الَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ اسْتَکْبَرُوا عَنْها لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ. قالُوا ما أَغْنی عَنْکُمْ جَمْعُکُمْ وَ ما کُنْتُمْ تَسْتَکْبِرُونَ.»(2)

و در آیه «فیقول الضعفاء للذین استکبروا» مستکبرین را در مقابل ضعیفان قرار داد تا به این مطلب توجه دهد که علت استکبار آنها قوتی بود که در جسم و مال خود داشتند و خدای تعالی فرمود: «قالَ الْمَلَأُ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذینَ اسْتُضْعِفُوا»(3) در اینجا هم مستضعفان را در مقابل مستکبران قرار داد. و نیز فرمود: «ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسی وَ هارُونَ إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآیاتِنا فَاسْتَکْبَرُوا وَ کانُوا قَوْماً مُجْرِمینَ.»(4) خدای تعالی با کلمه «فاستکبروا» تنبه داد بر این که آنان متکبر و خودپسند بودند و از این که به کلام موسی و هارون گوش فرا دهند، تکبر می ورزیدند؛ و با آیه «و کانوا قوما مجرمین» به این مسأله تنبه داد که چیزی که آن فرعونیان را وادار به چنین امری کرد، همان جرمی بود که سابقا مرتکب شده بودند. چرا که استکبار امری نبود که یک بار از آنان سر بزند، بلکه دأب و شیوه آنان بود.

راغب ادامه می دهد: «فَالَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْکِرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ» {امّا کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، دل هایشان (حق را) انکار می کند و مستکبرند.} و بعد از آن می فرماید: « إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْتَکْبِرینَ»(5) {او مستکبران را دوست ندارد.}

و تکبر بر دو جه اطلاق می شود: اول آن که افعال نیک شخص در واقع زیاد باشد و از افعال نیک دیگران نیز بیشتر باشد؛ طبق این معنا خدای متعال متصف به صفت متکبر می شود که در قرآن فرمود: «العزیز الجبّار المتکبر.»(6)

دوم آن که مردم خود را به خاطر خودبزرگ بینی چنین تلقی کنند که این از اوصاف عموم مردم است؛

1- . در نسخه کمپانی چنین آمده و مصدر نیز چنین است و در مصحف آمده: «فاستکبروا فی الارض بغیر الحق»
2- . اعراف / 40 - 48

3- . اعراف / 75
4- . يونس / 75
5- . نحل / 22 - 23
6- . حشر / 23

مانند آیه: «فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرینَ»(1) {چه بد جایگاهی است جایگاه متکبّران!} و نیز آیه «کَذلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلی کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبَّارٍ»(2) {این گونه خداوند بر دل هر متکبّر جبّاری مُهر می نهد!} و کسی که به تکبر به معنای اول آن وصف شود، محمود و ستوده است و کسی که به تکبر به معنای دوم آن وصف شود، مذموم و ناپسند است.

و آیه «سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ»(3) {به زودی کسانی را که در روی زمین به نا حق تکبّر می ورزند، از (ایمان به) آیات خود، منصرف می سازم!} دلالت دارد بر این که صحیح است که انسان متصف به کبر بشود و چنین کبری مذموم نباشد؛ زیرا خداوند کسانی را که به ناحق تکبر می کنند، منصرف می سازد.

و کبریا عبارت است بالا بودن از انقیاد و اطاعت و این امر را کسی غیر خدای متعال استحقاق ندارد؛ خداوند می فرماید: «وَ لَهُ الْکِبْرِیاءُ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ»(4) {و برای اوست کبریا و عظمت در آسمان ها و زمین، و اوست عزیز و حکیم!} و به خاطر آنچه گفتیم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده که از قول خدای متعال فرمود: «بزرگی ردای من و عظمت پوشش من است؛ پس هر آن کس در چیزی از این امور با من ستیز کند، او را می شکنم.» «قالُوا أَ جِئْتَنا لِتَلْفِتَنا عَمَّا وَجَدْنا عَلَیْهِ آباءَنا وَ تَکُونَ لَکُمَا الْکِبْرِیاءُ فِی الْأَرْضِ وَ ما نَحْنُ لَکُما بِمُؤْمِنینَ»(5) {گفتند: «آیا آمده ای که ما را، از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم، منصرف سازی؛ و بزرگی (و ریاست) در روی زمین، از آن شما دو تن باشد؟! ما (هرگز) به شما ایمان نمی آوریم!} پایان کلام راغب اصفهانی.

1- . زمر / 72
2- . غافر / 35
3- . اعراف / 146
4- . جاثیه / 37
5- . یونس / 78

می گویم: آیات و روایات در مذمت تکبر و مدح تواضع، بیش از آن است که به شمارش آید؛ شهید قدس الله روحه فرموده: کبر معصیت است و اخبار در این زمینه فراوان است؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که در قلبش مثقال ذره ای تکبر باشد، داخل بهشت نمی گردد؛ اصحاب گفتند: یا رسول الله ! هر یکی از ما دوست دارد که لباس او نیک و کردارش نیکو باشد ! فرمود: خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد؛ لکن منظور از کبر، عدم قبول حق و تحقیر نمودن مردم است.

«بطر الحق» یعنی حق را به گوینده آن برگرداند و «غمص» با صاد، به معنای حقیر شمردن است و این حدیث باید تأویل شود به کبری که منجر به کفر شود یا مراد این است که متکبر همراه با متواضع وارد بهشت نمی شود، بلکه بعد از او و بعد از معذب شدن در آتش داخل می شود و از این حدیث استفاده می شود که تجمل غیر هیچ نسبتی با تکبر ندارد. پایان کلام شهید.

و گفته شده: کبر به دو قسم کبر باطنی و کبر ظاهری تقسیم می شود. کبر باطن، اخلاقی نفسانی است و کبر ظاهری اعمالی است که از جوارح صادر می شود و نامیدن کبر به خلق و خوی باطنی شایسته تر است و اعمال ثمرات و نتایج آن خلق و خوی هستند و به همین خاطر کبر وقتی از جوارح بروز پیدا می کند، گفته می شود که فلانی تکبر ورزید، ولی وقتی بروز پیدا نکند، گفته می شود: فلانی در نفسش کبر وجود دارد؛ پس اصل همان خلقی است که در نفس است و آن خلق عبارت است از آرامش یافتن نفس از این که خود را بالای کسی می بیند که بر او تکبر می ورزد؛ زیرا کبر یک «متکبر علیه» یعنی کسی که بر او تکبر ورزیده می شود و یک «متکبر به» یعنی چیزی که به سبب آن بزرگی فروخته می شود نیاز دارد و با این تعریف، کبر از عجب که خودپسندی است جدا می گردد؛ زیرا «عجب» مستلزم وجود کسی غیر از شخص خود پسند نیست.

بلکه اگر فقط انسان به تنهایی خلق شده باشد، باز هم متصور است که خودپسندی باشد، ولی تصور نمی شود که کسی متکبر باشد، مگر آنکه غیری نیز در کار باشد که خود را در صفات کمال بالا دست آن غیر ببیند؛ به این صورت که برای نفس خود مرتبه ای و برای غیر خود نیز مرتبه ای ببیند و سپس مرتبه نفس خود را

فوق مرتبه غیر خود ببیند؛ پس هنگامی که این اعتقادات سه گانه را دارا باشد، خلق و خوی کبر در او حاصل می شود؛ زیرا چنین بینشی کبر است و بلکه این بینش و این عقیده در کبر می دمد و در نتیجه در قلبش فریب و نشاط و شادمانی حاصل می شود و به آنچه اعتقاد پیدا کرده اعتماد می کند و در نفسش به این سبب عزتی به وجود می آید؛ پس این عزت و نشاط و اعتماد به چیزی که به آن اعتقاد پیدا کرده، «کبر» نام دارد و به همین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا! من به تو از باد خودبزرگ بینی به تو پناه می برم.

پس کبر عبارت است از حالتی که از این اعتقادات در نفس حاصل می شود و هچنین «عزّ» و «تعظّم» نیز نامیده می شود و به همین سبب ابن عباس درباره آیه «إن فی صدورهم الا کبر ما هم ببالغیه»(1) {در سینه هایشان فقط تکبّر (و غرور) است، و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید، } گفته: مراد، عظمتی است که بدان نرسند.

سپس این عزت، مقتضی اعمالی در ظاهر و باطن است که همان ثمرات آن است و تکبر نامیده می شود؛ زیرا که هرچه منزلت نفسش نسبت به غیر، پیش او بزرگ شود، پایین دست خود را تحقیر و خوار می کند و او را از نفس خود دور نموده و عقب می راند و از نشستن و با او غذا خوردن، خود را بالاتر می بیند و اگر کبرش شدت پیدا بکند، به این نظر می رسد که حق اوست که شخص مادون او مقابل او به صورت مستخدم حاضر بایستد.

پس اگر کبر او از این درجه هم بالا تر برود، از استخدام مادون خود نیز تکبر می ورزد و او را لایق ایستادن در مقابل خود نمی بیند و اگر آن شخص از این مقدار هم پایین تر باشد، از دوستی با او سرپیچی می کند و در راه های باریک بر او مقدم می شود و در محافل بر او بالادستی می کند و منتظر است که ابتدا او به وی سلام کند و اگر آن شخص مادون، با او محاجّه یا مناظره کند، از این که جواب سخن او را بدهد استنکاف می کند و اگر موعظه شود، از قبول خودداری می کند و اگر نصیحت و موعظه کند، در نصیحت کردن سخت می گیرد و اگر چیزی از کلامش ردّ شود،

1- . غافر / 55

عصبانی می شود و اگر معلم شود به آموزندگان خود ارفاق نمی کند و آنان را ذلیل می کند و سؤال کنندگان را نهیب می زند و بر آنان منت می نهد و آنان را به خدمت خود می گیرد و به عامه مردم مانند نگاه به خران، نگاه می کند از این جهت که می خواهد عامه مردم را جاهل و حقیر بداند.

و اعمالی که از خصلت کبر صادر می شود نیز از حیث کثرت به شمار نمی آید؛ این کبر و آفت عظیم آن است و خواص و عوام در این ورطه هلاک می شوند و چگونه آفت آن عظیم نباشد، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «کسی که در قلبش مثقال ذره ای از کبر باشد، داخل بهشت نمی گردد.»

و این اخلاق مانع دخول بنده به بهشت می شود، زیرا بین شخص و تمام اخلاقیات خوب مؤمنین حائل می شود و این اخلاقیات درهای بهشت هستند و کبر و عزّ نفس تمام آن درها را می بندد؛ زیرا شخص متکبر با این حالت، نمی تواند آنچه برای خود دوست می دارد برای مؤمنین نیز دوست بدارد؛ و نمی تواند تواضع که در رأس اخلاق مؤمنان است به خرج دهد و نمی تواند کظم غیظ و ترک کینه کند و راست بگوید و حسد و غضب را کنار نهد و نمی تواند با لطف کسی را نصیحت کند و نمی تواند قبول نصیحت نماید و از خوار شمردن مردم و غیبت کردنشان نیز سالم نمی ماند؛ پس هیچ اخلاق ناپسندی نیست مگر این که شخص متکبر و خودبزرگ بین به آن به شدت نیاز دارد تا عزت پوشالی خود را با آن حفظ کند و هیچ اخلاق محمودی نیست مگر این که این شخص از آن عاجز است؛ زیرا می ترسد آن اخلاق آن عزت پوشالی اش را از بین ببرد؛ پس به این دلیل است که متکبر داخل بهشت نمی گردد.

و بدترین انواع کبر آن حالتی است که متکبر را از فراگیری علم و قبول حق و انقیاد در برابر آن بازمی دارد و آیاتی که حاوی مذمت متکبران است، در خصوص چنین متکبری وارد شده است: «و کنتم عن آیاته تستکبرون»(1)

{نسبت به آیات او تکبر می ورزیدید} و امثال این آیه فراوان است و به همین جهت رسول خدا صلی

1- . انعام / 93

الله علیه و آله انکار حق را تعریف کبر دانستند و پرده از حقیقت کبر برداشتند و فرمودند: متکبر کسی است که به حقیقت نفهم باشد و مردم را تحقیر نماید.

لازم به ذکر است که آن کسی که نسبت به او تکبر ورزیده می شود، خدا یا رسولان او یا سایر مردم هستند؛ پس «متکبر علیه» از این جهت بر سه قسم است: اول: تکبر بر خداست که بدترین انواع تکبر است و جز جهالت محض و طغیان عاملی ندارد، مانند تکبری که نمرود و فرعون داشتند.

دوم: تکبر بر رسولان و اوصیای ایشان علیهم السلام است؛ مثل آیه «أنؤمنُ لبشرینِ مثلِنا»(1) {آیا به دو بشر که مثل ما هستند ایمان بیاوریم؟} و «وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ»(2) {و اگر از بشری چون خودتان اطاعت کنید، شما بنا بر این زیان کارید} و «لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلائِكَةُ أَوْ نَرى رَبَّنا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فی أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوًّا كَبيراً»(3) {چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند و یا پروردگارمان را با چشم خود نمی بینیم؟ !» آنها درباره خود تکبّر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند!} و این قسم از تکبر نیز نزدیک به تکبر بر خدای عز و جل است، اگر چه از آن پایین تر است ولی این تکبر از قبول فرمان خداست.

سوم: تکبر بر بندگان خداست و آن به این شکل است که خود را بزرگ بشمارد و غیر خود را تحقیر کند و نفس خود را از اطاعت آنان باز دارد و نفسش او را دعوت به برتری جویی نسبت به آنان نماید، پس آنان را خوار شمرده و کوچک انگارد و از مساوات با آنان خودداری کند و این، اگر چه از قسم اول و دوم پایین تر است، اما از دو جهت بزرگ و ناپسند است:

یکی آن که کبر و عزت و عظمت جز برای مالک قادر شایست نیست؛ اما بنده ضعیف و ذلیل و مملوک ناتوانی که قدرت بر چیزی ندارد، کبر کجا برای او شایسته است؟ پس هر بار که عبد تکبر ورزد، با خدای متعال در صفتی که تنها شایسته جلال و بزرگی اوست، ستیز کرده. و به این معنا اشاره دارد حدیث قدسی که

1- . مؤمنون / 47
2- . مؤمنون / 34

3- . فرقان / 21

فرمود: «عظمت پوشش من و کبریا ردای من است و کسی که با من در هر یک از این ها ستیز کند او را خواهم شکست»، یعنی این اوصاف خاص من است و فقط سزاوار من است و کسی که در این ها با من نزاع کند، در صفتی از صفاتم با من ستیز کرده؛ پس وقتی تکبر بر بندگان فقط سزاوار خداست، پس کسی که بر بندگان خدا تکبر بورزد، بر خدا جنایت کرده است؛ زیرا کسی که خواص از غلامان پادشاه را تحقیر کند و آنان را به خدمت خود در آورد و بر آنان بزرگی بفروشد و نسبت به غلامان، چیزی را ویژه خود قرار دهد که حق پادشاه است که آن را ویژه خود قرار دهد، پس در برخی امور پادشاه با او نزاع نموده؛ اگر چه درجه چنین شخصی درجه کسی نیست که بر تخت پادشاه بنشیند و خود را پادشاه بداند؛ مانند کسی که ادعای ربوبیت نماید.

وجه دوم آن است که چنین رذیله ای انسان را به مخالفت خدا در اوامرش دعوت می کند؛ زیرا وقتی متکبر، حقیقت را از بنده ای از بندگان خدا شنید، از قبول آن سر باز می زند و مهیای انکار آن می شود و به همین جهت می بینی که مناظره کنندگان در امور دینی می پندارند که از اسرار دین بحث می کنند، سپس مانند انکار متکبران، حقایق را انکار می کنند و وقتی حق بر لسان یکی از آنان واضح می گردد، دیگری از قبول آن خود داری نموده و مهیای انکار آن می شود و برای دفع نظر حق، با فریبکاری که تحت قدرت او باشد، چاره می اندیشد. و این اخلاق کافران و منافقان است؛ زیرا خدای متعال آنان را وصف نمود و فرمود: «وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لِهذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فیهِ لَعَلَّکُمْ تَغْلِبُونَ»(1) {کافران گفتند: «گوش به این قرآن فراندهید؛ و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید، شاید پیروز شوید!» } و همچنین این تکبر انسان متکبر را وادار به خود داری از قبول اندرز می کند، چنانچه خدای متعال فرمود: «وَ إِذا قیلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْم»(2) {و هنگامی که به آنها گفته شود: «از خدا بترسید!» (لجاجت آنان بیشتر می شود)، و لجاجت و تعصب، آنها را به گناه می کشاند. } و ابلیس نیز از قبول حق تکبر ورزید.

1- . فصلت / 26
2- . بقره / 206

پس این آفت بزرگی از آفات کبر است و به همین خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله کبر را به این دو آفت شرح داد، هنگامی که ثابت بن قیس از ایشان پرسید: یا رسول الله! من کسی هستم که آنچه از زیبایی که می بینی برای من محبوب است؛ آیا این از قبیل کبر است؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «نه؛ بلکه کبر آن است که کسی حق را نپذیرد و مردم را تحقیر کند.» و در حدیث دیگری دارد: «کبر آن است که کسی نسبت به حق نفهمی داشته باشد» و عبارت «غمص الناس» یعنی مردم را خوار و حقیر قلمداد کند، در حالی که آنان بندگان خدایند و مثل او و از او بهترند و این آفت نخست است و این که فرمود: «سفه الحق» یعنی حق را به سبب تکبرش رد می کند و این آفت دوم کبر است.

سپس این را هم بدان که تنها کسی که خود را عظیم می انگارد، تکبر می کند و چنین شخصی خود را بزرگ نمی شمارد، مگر به این جهت که برای خود صفتی از صفات کمال معتقد است و محل جمع شدن صفات کمال، کمال دینی یا دنیوی است؛ کمال دینی همان علم و عمل است و کمال دنیوی نسب و زیبایی و قدرت و مال و کثرت یاور. پس این امور هفت قسم هستند:

اول: علم است و چقدر کبر به علما زود راه پیدا می کند! به همین سبب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آفت علم تکبر است؛ عالم به عزت و بزرگی علم، به مردم عزت می یابد و خود را بزرگ می انگارد و مردم را حقیر می شمارد و مانند نگاهی که به چارپایان دارد، به مردم نظر می کند و از آنان توقع اکرام و ابتدا سلام نمودن به او دارد و آنان را خادم خود می داند و به شؤون آنها کاری ندارد؛ این از متعلقات دنیوی تکبر به علم؛ اما از جهت اخروی به این صورت است که خود را نزد خدا اعلی و افضل از مردم می داند و بر مردم بیش از آن مقداری که برای خود می ترسد، بیمناک است و برای خود بیش از آن مقداری که برای خود امیدوار است، امید دارد؛ چنین شخصی جاهل نامیده شود بهتر است از این که عالم نام نهاده شود؛ بلکه علم حقیقی آن است که انسان با آن علم، خود و پروردگارش و خطر عاقبت امرش و حجت خدا بر علما و بزرگی خطر علم در خصوص این امور را بشناسد و این علوم موجب ازدیاد خوف و تواضع و فروتنی است و اقتضا می کند که عالم به

خاطر بزرگی حجت خدا بر او به سبب علمی که دارد و این که در قیام به شکر نعمت علم کوتاهی نموده است، همه مردم را از خود بهتر بداند.

پس اگر بگویی: پس برخی مردم چه فکری دارند که به سبب علم، کبر و احساس امنیتشان بیشتر می شود؟ پس بدان که این امر دو سبب دارد: یکی اشتغال اوست بدانچه علم نامیده می شود، در حالی که آنچه وی بدان مشغول است علم حقیقی نیست؛ علم حقیقی آن علمی است که بنده با آن خود و پروردگارش را بشناسد و امر خطیر و حساس خود را در ملاقات پروردگار بداند و پوششی برای روز ملاقات با خدا پیدا کند و این امر موجب خشیت و تواضع است نه تکبر و احساس امنیت! خدای متعال می فرماید: «إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَما»(1) {از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند؛} اما علوم دیگر غیر از علم خداشناسی مانند علم طب و حساب و لغت و شعر و نحو و فصل خصومت و راه های مجادله، وقتی انسان صرفا این ها را فرا بگیرد و خود را انباشته از این علوم کند، از کبر و نفاق انباشته می شود؛ این علوم اگر «صناعات» نامیده شود، سزاوارتر است از این که علم نام نهاده شود؛ بلکه علم تنها معرفت عبودیت و ربوبیت و راه عبادت است و این علوم، غالبا تواضع را به دنبال دارد.

سبب دوم آن است که بنده، در علوم فرو می رود، در حالی که نیتی پلید دارد و نفسی پست و اخلاقی بد؛ پس اولا این شخص با انواع مجاهدات، به تهذیب نفس و تزکیه قلب، نپرداخته و نفس او در عبادت پروردگارش تمرین نکرده و در نتیجه جوهر نفس او پلید باقی مانده؛ پس وقتی در علم و دانش فرو می رود، هر علمی که باشد، علم در قلب او با منزلی پلید مواجه می شود و در نتیجه میوه نیکویی نمی دهد و اثرر آن علم در کار خیری ظاهر نمی گردد.

وهب برای این امر مثالی زده است. وی می گوید: علم مانند باران است که از آسمان، شیرین و زلال فرود می آید و درختان با ریشه های خود آن آب را می نوشند و به قدر مزه های آن درختان، آن آب باران دگرگون می شود؛ پس درخت تلخ بر

1- . فاطر / 28

مرارات و تلخی آن می افزاید و درخت شیرین بر شیرینی آن آب می افزاید؛ همچنین است حال علمی که مردان آن را حفظ می کنند و آن را به قدر همت ها و امیال خود دگرگون می سازند؛ پس متکبر بر تکبرش و متواضع بر تواضعش افزوده می گردد و این بدین خاطر است که کسی که همتش تکبر باشد، در حالی که خود جاهل است، وقتی علم را حفظ می کند، چیزی می یابد که با آن تکبر کند و از کبر او افزون می گردد و وقتی فرد با وجود جهالت خود، خوف داشته باشد، وقتی علمش زیاد شد، می داند که حجت بر او مؤکّدتر گردیده پس خوف و دلسوزی و تواضع او بیشتر می گردد. پس علم از بزرگ ترین چیزهایی است که به سبب آن تکبر ورزیده می شود.

دوم: عمل و عبادت است که از رذیله عزّ و کبر و طلب تمایل دل های مردم توسط زاهدان و متعبدان و خالی نمی باشد و کبر از اینان در دنیا و دین فرومی ریزد؛ اما دنیا از این باب است که اینان از این که مردم آنها را زیارت کنند و ببینند را از این که آنها مردم را زیارت کنند، سزاوارتر می بینند و توقع دارند مردم به دنبال حوائج ایشان بروند و آنان را اکرام نموده و در جلسات آنان را بزرگ بدارند و آنان را به ورع و تقوا یاد کنند و در بهره ها و حظوظ آنان را بر سایر مردم مقدم بدارند. و غیر از این ها اموری که در حق علما گذشت و گویا این دسته عبادت خود را منتی بر خلق خدا می دانند.

اما در دین از این جهت که مردم را هلاک شده می انگارند و خود را نجات یافته؛ ولی در حقیقت اینان هستند که هلاک گشته اند، تا چنین دیدی داشته باشند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی شنیدید کسی می گوید: مردم نابود شدند، بدانید که خود او از همه بدتر هلاک گشته. و روایت شده که مردی در میان بنی اسرائیل بود که به خاطر فساد فراوانش به او «بی بند و بار بنی اسرائیل» گفته می شد! وی از کنار مردی که به او «عابد بنی اسرائیل» گفته می شد، عبور کرد در حالی که بالای سر آن عابد، سایه ای بود که او را زیر خود داشت؛ وقتی آن شخص بی بند و بار از کنار او گذشت، با خود گفت: من بی بند و بار قوم بنی اسرائیل هستم! چگونه در کنار این فرد بنشینم؟ و عابد گفت: این شخص، بی بند و بار بنی

اسرائیل است؛ چگونه نزد من بنشیند؟ پس از او متکبرانه روی برگرداند و به او گفت: از کنار من برخیز! خدا به پیامبر آن زمان وحی کرد: به این دو امر کن که هر دو عمل خود را از نو شروع کنند! زیرا من آن بی بند و بار را آمرزیدم و اعمال آن عابد را حبط نمودم. و در حدیث دیگری دارد: آن ابر به بالای سر آن شخص بی بند و بار آمد!

این آفتی است که احدی از اهل عبادت از آن جدا نیستند، مگر کسانی که خدا آنان را حفظ کند؛ اما علما و اهل عبادت در آفت کبر خود بر سه دسته هستند:

اول: آن است که تکبر در قلب او مستقر شده باشد و خود را از غیر خود برتر ببیند، اما تلاش می کند و تواضع به خرج می دهد و کارهای کسانی را انجام می دهد که غیر خود را از خود بهتر می بینند و درخت کبر در قلب این شخص رسوخ نموده؛ اما تمام شاخه های آن را بریده است!

دوم: آن است که کبر خود را بر کارهایش بروز دهد به این که در مجالس برتری طلبی کند و بر امثال خود مقدم گردد و انکار خود را در خصوص کسی که در حق او کوتاهی کند، آشکار نماید و کمترین حد این درجه در عالم این است که روی خود را از مردم برگرداند که گویا از آنان اعراض کرده و در اهل عبادت این است که روی خود را ترش نموده و چهره خود را در هم کشد، گویا از مردم بری است، آنان را پلید می داند و بر آنان غضب می کند و بیچاره نمی داند که پرهیزگاری به چهره در هم کشیدن نیست و در روی ترش نمودن هم نیست و در صورت برگرداندن هم نمی باشد و در گردن هم نیست که آن را پایین افکند و در پایین دامن نیست که آن را بالا بیاورد و بر زمین نکشد؛ همانا پرهیزگاری در قلب جای دارد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تقوا در این جا جای دارد و به سینه مبارکش اشاره فرمود.

و این دو دسته حالشان سبک تر است از کسانی که در دسته سوم هستند و آنها کسانی هستند که تکبر را بر زبان جاری می سازند و کبر آنان را وادار به ادعا و فخر فروشی و مباهات و خود را تبرئه کردن می کند؛ اما شخص اهل عبادت، در مقام تفاخر بر دیگر بندگان می گوید: او که باشد؟ عملش چیست؟ زهدش از کجاست؟

پس در نقص وارد کردن بر مردم زبانش را دراز می کند و سپس خود را می ستاید و می گوید: من از فلان تاریخ روزه هستم و شب ها نمی خوابم و فلانی چنین نیست؛ و به طور ضمنی نفس خود را تزکیه می کند و می گوید: فلان کس قصد بدی نسبت به من داشت، اما فرزندانش هلاک شدند و مالش گرفته شد و بیمار گشت و سخنانی از این قبیل می گوید و ادعای کرامت نفس خویش می نماید.

اما عالم متکبر تفاخر نموده و می گوید: من در علوم مهارت دارم و بر حقایق مطلع هستم و از استادان، محضر فلان و فلان کس را درک نموده ام! تو که باشی؟ فضل علمی تو چیست؟ که را دیده ای؟ از که استماع حدیث نموده ای؟ تمام این سخنان را برای تحقیر دیگران و بزرگداشت خود می گوید؛ تمام این ها از اخلاق کبر آمیز است و آثاری که این اخلاق به جای می گذارد، طلب عزت و بزرگی به سبب علم و عمل است و کجایند علمایی که تمام این رذایل یا از برخی از آنان را نداشته باشند؟ ای کاش می دانستم کسی که این اخلاق را در درون خود می بیند، در حالی که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را می شنود که فرمود: «کسی که مثقال ذره ای از کبر در قلبش باشد داخل بهشت نمی گردد» چطور چنین کسی خود را بزرگ می شمارد و بر غیر خود تکبر می ورزد؟ در حالی که طبق فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله از اهل دوزخ است و بزرگ کسی است که از این رذیله پاک باشد و کسی که از این رذیله پاک باشد، در او تکبر و خود بزرگ بینی نخواهد بود.

سوم: تکبر به سبب نسب و حسب است؛ پس کسی که دارای نسب شریفی است، کسی را که آن نسب را ندارد، حقیر می انگارد، اگر چه آن شخص از حیث عمل و علم از او برتر باشد و ثمره این خصلت آن است که به این خصلت تفاخر می ورزد و این ریشه ای نازک در نفس است که شخص صاحب نسب از آن خالی نمی گردد، اگر چه انسان صالح یا عاقلی باشد؛ فقط در هنگامی که احوال روحی او اعتدال دارد، این خصلت از او پیدا نمی شود ولی اگر غضب بر او چیره گردد، این خصلت نور بصیرت او را خاموش می کند و این تکبر به سبب نسب از او سر می زند.

چهارم: تفاخر به سبب زیبایی است و این قسم از تکبر اکثرا بین زنان جاری است و موجب می شود که انسان به ذکر نقص و عیب و غیبت و عیوب مردم بپردازد؛

پنجم: کبر به سبب مال است و این خصلت بین پادشاهان در خزائنشان و بین بازرگانان در کالاهایشان و بین کشاورزان در زمین هایشان و بین اهل تجمل در البسه و اسب ها و مراکبشان جاری است که در نتیجه شخص ثروتمند، فقیر را حقیر می شمرد و بر او تکبر می ورزد و قارون از همین باب تکبر ورزید.

ششم: تکبر به سبب قدرت و شدت گرفتن قهرآمیز است و با آن بر ناتوانان تکبر ورزیده می شود.

هفتم: تکبر به سبب پیروان و یاوران و شاگردان و غلامان و قبیله و خویشان و فرزندان است و این در پادشاهان ظاهر می شود که لشکریان خود را زیاد می انگارند و بین علما با کثرت شاگردان ایجاد می شود و به طور کلی هر چیزی که نعمت خدا شمرده شود و سزاوار باشد که کمالی دانسته شود، اگر چه به خودی خود کمالی نباشد، می توان به آن تکبر ورزید؛ تا جایی که شخص زن نما بر اقران خود تکبر می ورزد، به این خاطر که قدرت و معرفت خود را در وصف زن نمایان زیاد می بیند؛ زیرا این شخص این علم و قدرت خود را کمالی برای خود می پندارد که با آن افتخار بورزد، گرچه فعل او جز عذاب چیز دیگری نیست.

اما بیان انگیزه هایی که باعث تکبر می شوند: بدان که کبر اخلاق درون است و اخلاق و اعمالی که ظهور بیرونی دارند، ثمره و نتیجه کبر است و سزاوار است که «تکبر» نامیده شود و اسم «کبر» مخصوص آن وصف درونی باشد که همان خودبزرگ بینی و دیدن مرتبه ای برای تفس فوق مرتبه دیگران است. و این باب باطنی تنها یک عامل دارد و آن عجب و خودپسندی است؛ پس وقتی انسان به خویش و عمل و علم خود، یا به چیزی از اسباب علم و عملش عجب ورزید، نفس خود را عظیم می شمرد و تکبر می ورزد؛ اما اسباب کبر ظاهری سه چیز است: یک عامل در شخص متکبر است و یک عامل در کسی که نسبت به او تکبر ورزیده می شود و یک عامل که به غیر این دو تعلق می گیرد؛ اما سببی که در خود متکبر وجود دارد، همان عجب است و آن عامل که در شخصی است که نسبت به او تکبر می شود، کینه و حسد است و عاملی که به غیر این دو متعلق است، ریاء است؛ پس به این اعتبار، اسباب کبر چهار سبب است: عجب و کینه و حسد و ریاء.

ص: 260

اما عجب و خودپسندی را که گفتیم موجب کبر باطنی است و میوه کبر باطنی، تکبر ظاهری در اعمال و گفتارها و افعال است.

اما حقد و کینه، گاهی باعث تکبر بدون عجب می شود و نیز حقد و کینه باعث رد حق می شود، وقتی آن حق از جانب شخصی که نسبت به او تکبر ورزیده می شود، آمده باشد و همچنین حقد و کینه، او را وادار به استنکاف از قبول نصیحت او می کند و او را وادار می کند که بر تقدم بر آن شخص تلاش کند، اگر چه بداند که مستحق این تقدم و برتری بر آن شخص نیست.

اما حسد موجب کینه شخص مورد حسادت می شود، اگر چه از جانب آن محسود عاملی برای ایذا و سببی که مقتضی غضب و کینه باشد، وجود نداشته باشد؛ همچنین حسد شخص را وادار به انکار حقیقت می کند تا از قبول نصیحت و آموختن علم امتناع ورزد؛ پس چه بسا جاهلی که به علم اشتیاق دارد ولی در جهل می ماند چرا که به خاطر حسادت بر آنان و غرض ورزی که دارد، از این که از یکی از اهل شهر خود و خویشانش چیزی بیاموزد، استنکاف می کند.

اما ریاء نیز دعوت به اخلاق متکبران می کند تا جایی که شخص، با کسی که می داند از او فضل بیشتری دارد، مناظره می کند و بین آن دو شناخت قبلی و حسادت و کینه ای هم وجود ندارد؛ ولی از این که حق را از او قبول کند امتناع می ورزد زیرا از این می ترسد که مردم بگویند: آن شخص از او فضل بیشتری دارد.

و اما راه علاج کبر و کسب تواضع یا راه علمی است و یا راه عملی؛ اما راه علمی آن است که خود و پروردگارش را بشناسد و همین مقدار در از بین بردن کبر، او را کفایت می کند؛ زیرا وقتی خود را به حقیقت معرفت، شناخت، می فهمد که او خوار تر از هر خوار است و به از نظر ذاتی کمتر از هر کمی است و جز تواضع و خواری و افتادگی چیزی شایسته او نیست و وقتی پروردگارش را شناخت می فهمد که عظمت و کبریایی فقط سزاوار خداست.

اما معرفت پروردگار و عظمت و مجد او که سخن در آن به درازا می انجامد و آن غایت علم صدّیقین است؛ اما شناخت خویشتن خویش نیز به طول می انجامد و او را کافی است که معنای یک آیه از قرآن را بفهمد؛ زیرا علم اولین و آخرین برای

کسی که بصیرتش باز باشد، در قرآن وجود دارد؛ خدای متعال می فرماید: «قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْ ءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَه ثُمَّ السَّبيلَ يَسَّرَهُ ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَه ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَه»(1) {مرگ بر این انسان، چقدر کافر و ناسپاس است! (خداوند) او را از چه چیز آفریده است؟! او را از نطفه ناچیزی آفرید، سپس اندازه گیری کرد و موزون ساخت، سپس راه را برای او آسان کرد، بعد او را میراند و در قبر پنهان نمود، سپس هرگاه بخواهد او را زنده می کند} آیه نخست به اول خلقت انسان اشاره می کند و به آخر و وسط امر او؛ پس انسان باید این سه مرحله را ببیند تا معنای این آیه را بفهمد؛ اما اول انسان این بود که چیز قابل ذکری نبود و این زمانی بود که روزگارانی را در پرده نیستی بود؛ بلکه عدم او زمان نداشت؛ پس چه چیزی پست تر و کمتر از محو و عدم است و در لا زمان انسان این گونه بود؛ سپس خدای تعالی او را از خوارترین چیزها و سپس از پلیدترین اشیا آفرید؛ زمانی که او را از خاک و سپس از نطفه خلق کرد و سپس از خون بسته و سپس از گوشت جویده و سپس به او استخوان داد و سپس به استخوان ها گوشت پوشاند!

این ابتدای وجود انسان بوده که تبدیل به چیز قابل ذکری گشته و در خور ذکر نگشته مگر این که پست ترین اوصاف و نعت ها را داشته؛ چون در ابتدای امر کامل خلق نشده، بلکه به صورت جمادی مرده بوده که نه می شنیده و نه می دیده و نه حس و حرکتی داشته و نه قدرت سخن و اقدام عقاب آمیزی داشته و چیزی نمی دانسته و درک نمی کرده؛ پس قبل از حیاتش با مرگ شروع کرده و قبل از قوت با ضعف و قبل از علم با جهل و قبل از بینایی با کوری و قبل از شنوایی با کری و قبل از سخن گفتن با لالی و قبل از هدایت با گمراهی و قبل از بی نیازی با فقر و قبل از قدرت با عجز و ناتوانی آغاز نموده است.

این است معنای آیه : «هَلْ أَتي عَلَى الْإِنْسانِ حينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاجٍ نَبْتَليهِ.»(2)

{آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟! ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را

1- . عبس / 17 - 22

2- . انسان / 1 - 2

می آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم!} خدا در بدو امر او را این گونه آفرید و سپس بر او منت نهاد و فرمود: «ثم السبیلَ یسَّره» و این اشاره است به آنچه در مدت حیاتش تا دم مرگ برای او فراهم فرموده و به همین جهت فرمود: «مِنْ نُطْفَهٍ أَمْشاجٍ نَبْتَلیهِ فَجَعَلْناهُ سَمیعاً بَصیراً إنّا هَدَیناه السَّبیل» و معنای آیه این است که خداوند اولا او را بعد از آن که جمادی مرده و از خاک بود زنده فرمود و در مرحله دوم او را از نطفه احیا کرد و پس از آن که فاقد چشم بود، او را بینا فرمود و پس از ضعف او را قوت بخشید و بعد از جهالت او را علم آموخت و بعد از آن که فاقد اعضا و جوارح بود آنها را برای او با عجائبش خلقت فرمود و او را پس از فقر بی نیاز فرمود و بعد از گرسنگی سیرش نمود و بعد از عریانی او را پوشاند و بعد از گمراهی او را هدایت کرد.

پس ببین چگونه امر او را تدبیر نمود و انسان را صورتگری کرد و راه را برای او روشن فرمود راه طغیانگری انسان را نیز برایش باز گذارد؛ چه کافر است انسان و چگونه خدا جهالت انسان را آشکار کرد. خدای تعالی فرمود: «أَ وَ لَمْ یَرَ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَهٍ فَإِذا هُوَ خَصیمٌ مُبین»(1) {آیا

انسان نمی داند که ما او را از نطفه ای بی ارزش آفریدیم؟! و او (چنان صاحب قدرت و شعور و نطق شد که) به مخاصمه آشکار (با ما) برخاست!؟} و فرمود: «وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ إِذا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ»(2)

{از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس بناگاه انسان هایی شدید و در روی زمین گسترش یافتید!} پس به نعمت خدا بر انسان بنگر که چگونه او را از آن کمی و خواری و پستی و پلیدی به این رفعت و کرامت رسانده و بعد از نیستی مبدل به موجودی گشته و بعد از مردگی زنده شده و بعد از گنگی به سخن آمده و بعد از کوری بینا گشته و بعد از ناتوانی قوی گشته و بعد از جهالت عالم گشته و بعد از گمراهی هدایت یافته و بعد از ناتوانی قادر گشته و بعد از نداری بی نیاز گشته. پس در حد ذات خود چیزی نبوده و چه چیزی از لا شیء - نیستی محض - پست تر است و چه کمی کمتر از عدم محض؟ سپس به سبب

1- . یس / 77

-2 . روم / 20

امر خدا شیء گردیده و خدا او را از خاک ذلیل و نطفه پلید خلق فرموده بعد از نیستی مطلق تا پستی ذاتی خود را درک کند و خود را با آن بشناسد و خدا نعمت را بر او اتمام فرموده تا پروردگارش را با آن نعمت بشناسد و با آن معرفت عظمت و بزرگی خدایش را بداند و بفهمد که بزرگی جز برای ذات خدای عز و جل شایسته کسی نیست.

به همین سبب خدای متعال بر او منت نهاده و فرموده: «ألم نجعل له عینین و لسانا و شفتین و هدیناه النجدین»(1) {آیا ما برای او دو چشم و یک زبان و دو لب قرار ندادیم و او را به راه خیر و شر هدایت نکردیم؟ و پستی اولیه او را به او شناساند و فرمود: «ألم یک نطفه من منی یمنی ثم کان علقه»(2)

{آیا او نطفه ای که درر رحم ریخته می شود نبود، سپس خون بسته شد؟ } سپس منت های خود بر او را ذکر فرمود: «فخلق فسوّی فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی»(3) {پس او را آفرید و هماهنگی بخشید و از آن دو زوج مذکر و مؤنث قرار داد } تا وجود انسان با تناسل تداوم یابد، همان طور که وجود انسان در ابتدا با ابداع به وجود آمد؛ پس کسی که این ابتدای وجود او و این احوال اوست، چطور حق را نمی پذیرد و تکبر می ورزد و فخر و کبر می ورزد و چنین شخصی حقیقتاً پست ترین اشخاص پست و ضعیف ترین ضعیفان خواهد بود. بله اگر خدا انسان را به کمال برساند و امورش را به خودش واگذار کند و وجود او را به اختیار خود ادامه دهد، ممکن است که طغیان کند و مبدأ و منتهی را فراموش کند؛ اما خدا در دوام وجودش، امراض هولناک و بیماری های بزرگ و آفات مختلف و طبایع متضاد، از قبیل تلخی و بلغم و باد و خون را بر او مسلط می کند تا برخی از اجزای او، برخی دیگر را از بین ببرد؛ وی این امور را بخواهد یا نخواهد؛ خشنود باشد یا نباشد؛ پس ناخواسته گرسنه می شود و تشنه می شود و مریض می شود و می میرد و برای خود نفع و ضرر و خیر و شرّی مالک نمی شود؛ می خواهد چیزی را بداند، اما آن را درک نمی کند و می خواهد چیزی را به

1- . بلد / 8 - 10
2- . قیامت / 37
3- . قیامت / 38 - 39

یاد بیاورد، اما آن را فراموش می کند و می خواهد چیزی را فراموش کند و از آن غفلت بورزد، اما از آن غافل نمی شود و می خواهد قلبش را متوجه چیزی کند که برایش مهم است اما از سر اضطرار در درّه های وسوسه و افکار جولان می دهد؛ پس قلب او مالک قلبش و نفس او مالک نفسش نمی شود.

چیزی را می خواهد و چه بسا آن چیز موجب هلاکت او گردد و از چیزی کراهت دارد ولی حیات او در آن چیز است؛ غذاهایی را لذیذ می داند ولی آن غذاها او را هلاک و نابود می کند و برخی دواها را ناپسند می یابد در حالی که آن دوا به نفع اوست و او را زندگی می بخشد؛ در لحظه ای از شب و روزش ایمنی ندارد که گوش و چشم و علم و قدرتش از او سلب گردد و اعضایش فلج شود و عقلش از او به زور گرفته شود و روحش ربوده شود و تمام آنچه در دنیا بدان علاقه دارد، از او گرفته شود، در حالی که مضطر و ذلیل است؛ اگر رها شود باقی نمی ماند و اگر ربوده شود، نابود می شود. بنده مملوکی که قدرتی بر هیچ چیز از نفس و غیر خود ندارد؛ پس اگر خود را بشناسد، چه چیزی از او خوارتر است و کجا کبر شایسته اوست؟ اگر جهل او نبود؛ هرگز متکبر نمی شد. (این جهالت اوست که موجب کبر اوست.)

پس این وسط احوال آدمی است که باید انسان متکبر در آن تأمل کند؛ اما آخر زندگی او نیز مرگ است که در آیه کریمه «ثم أماته فأقبره ثم اذا شاء أنشره»(1)

{سپس او را میراند و در قبر نهانش ساخت و سپس وقتی بخواهد او را زنده می کند. } و معنای این آیه آن است که روح و گوش و چشم و علم و قدرت و حس و ادراک و حرکت او از وی سلب می شود و تبدیل به جماد می شود؛ همان طور که اول بار بود و (پس از مرگ) تنها چیزی شبیه اجزا و صورت او که فاقد حس و حرکت است از وی باقی می ماند؛ سپس در خاک نهاده می شود و مبدل به لاشه ای بدبو و ناپاک می شود، چنانچه در اول امر نطفه ای ناپاک بود؛ سپس اعضا و صورت او می پوسد و اجزایش از هم می پاشد و استخوان هایش از هم گسیخته می شود و

1- . عبس / 21 - 22

پوسیده و از هم گسیخته می شود؛ پس کرم ها اجزای او را می خورند و ابتدا دو حدقه چشمش را از جا در می آورند و گونه ها و سایر اجزای او را جدا می کنند و تبدیل به مدفوع در بدن کرم ها می شود و تبدیل به لاشه ای می شود که حیوان از او می گریزد و هر انسانی او را ناپاک می شمرد و به خاطر شدت بوی بد او از وی می گریزد.

و بهترین حال او این است که به وضعی که بود برگردد و خاکی شود که از او کوزه بسازند یا با او بنا بسازند و پس از آن که موجود بود، مفقود می گردد و به گونه ای می گردد که گویی دیروز وجود نداشته و درو شده، همان طور که بار اول مدت های مدید معدوم بود.

و کاش چنین باقی می ماند؛ چه نیکو بود که انسان به صورت خاک رها می شد! نه چنین است؛ چون خدا او را بعد از مدت طولانی پوسیده بودن زنده می کند و بلاهای شدید را تحمل کند و بعد از جمع کردن اجزای پراکنده شده او از قبرش جمع می شود و به سوی بیم های قیامت می رود و به قیامت که بر پا شده می نگرد و به آسمان متلاشی و شکافته و به زمین تبدیل یافته و کوه های روان و ستارگان کدر شده و خورشید گرفته و احوال تاریک و ملائکه سخت گیر و خشن و جهنمی که می نالد و بهشتی که مجرم بدان می نگرد و حسرت می خورد، نگاه می کند.

و نامه های اعمال را می بیند که گشوده شده و به او گفته می شود: «نامه عملت را خود بخوان!» وی می گوید: آن چیست؟ پس در جواب او گفته می شود: در حیات و زندگی ات که با آن شاد بودی و با نعمت های آن تکبر می ورزیدی و به اسباب آن افتخار می کردی دو فرشته بر تو گمارده شده بودند که مراقب تو بودند و هر چه می گفتی و عمل می کردی - چه کم بود و چه زیاد و چه اندک بود و چه به قدر پوست نازک هسته خرما و خوردن و نوشیدن و ایستادن و نشستن تو - را می نوشتند و تو آن را فراموش کرده ای و خدا آن را احصا کرده؛ پس به سوی حسابرسی خود بیا و آماده جواب دادن شو؛ یا به سوی خانه عذاب سوق داده می شود و قلب او از ترس این خطاب، قبل از آن که نامه اعمال گشوده شود و خفّت های او در آن مشاهده شود، پاره می گردد. وقتی نامه عملش را دید می گوید: «ای وای بر ما! این

چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرونگذاشته مگر اینکه آن را به شمار آورده است !»

پس این آخر امر انسان متکبر است و این است معنای آیه «سپس وقتی بخواهد او را زنده می کند» پس کسی که چنین حالی دارد را با تکبر چه کار؟ و بلکه او را با شادی در لحظه ای چه کار؟ چه رسد به سرمستی و تکبر ورزیدن؟ اول و وسط حال او آشکار شده است و اگر - پناه بر خدا - آخر کار او نیز آشکار شود، چه بسا که این را برگزیند که سگ یا خوکی باشد تا همراه چارپایان تبدیل به خاک شود و انسان نباشد که سخنی بشنود و عذابی ببیند و اگر نزد خدا مستحق آتش دوزخ باشد، خوک از او شرافتمند تر و پاک تر و بلندتر است زیرا اول خوک، خاک وآخر آن نیز خاک است و از حساب و کتاب نیز به دور است و خلق خدا از سگ و خوک گریزان نیستند.

اگر اهل دنیا بنده گنهکار را در آتش ببینند، از وحشت خلقت و قبح صورت او فریاد می زنند و اگر باد او به مشامشان بخورد، از شدت بوی گند آن می میرند و اگر قطره ای از آن شرابی که در دنیا می نوشید، در دریاهای دنیا بریزد، آب دریاها بدبوتر از لاشه مرده می شود؛ پس کسی که حال او در عاقبت کار چنین است - مگر این که بخشوده شود، در حالی که خودش نسبت به عفوش در تردید است - پس چگونه تکبر ورزد؟ و چگونه خود را چیزی بداند تا برای خود به فضیلتی معتقد گردد؟ و کدام بنده است که گناهی نکرده که به سبب آن مستحق عقوبت نشده باشد؟ مگر آن که خدای کریم با فضلش از او در گذرد.

آیا دیده ای کسی را که بر برخی پادشاهان جنایتی می کند که به سبب آن سزاوار هزار تازیانه است، پس او را در زندان حبس می کنند و منتظر است تا برای عرض جنایتش او را از زندان خارج کنند و در ملأ عام خلق عقوبتش نمایند، و او نمی داند که بخشیده می شود یا نه، ذلت و خواری چنین شخصی در زندان چگونه خواهد بود؟ هیچ بنده گنهکاری نیست مگر این که دنیا زندان اوست و مستحق عقوبت از جانب خدای متعال است و نمی داند که عاقبت امر او چه خواهد شد؛ همین امر از حیث حزن و خوف و نگرانی و خواری و ذلت برای او کافی است.

پس این راه علاج علمی برای ریشه کبر است. اما علاج عملی این است که به صورت بالفعل برای خدا و سایر خلق او تواضع به خرج دهد به این صورت که بر اخلاق اهل تواضع و بر احوال صالحان و حالات رسول خدا صلی الله علیه و آله که به او می رسد، مواظبت کند، تا آنجا که آن حضرت روی زمین غذا میل می فرمود و می فرمود: من بنده ای هستم که غذا می خورم، همان طور که یک بنده و عبد غذا می خورد.

و به سلمان گفته شد: چرا لباس نیکویی به بر خود نمی کنی؟ فرمود: من بنده هستم؛ روزی که آزاد شدم لباس نیک خواهم پوشید و مراد او آزادی در آخرت بود.

و تواضع بعد از معرفت جز با عمل تمام نمی شود؛ پس کسی که خودش را شناخت، پس باید به تمام افعالی که مقتضای کبر است بنگرد و بر نقیض آن فعل مواظبت کند تا تواضع برای او تبدیل به یک اخلاق بشود و در اخبار فراوانی علاج کبر را با اعمال و بیان اخلاق متواضعان میسر دانسته اند.

گفته شده: بدان که تکبر در شکل و شمایل شخص متکبر ظاهر می شود؛ مانند روی برگرداندن و نگاه با گوشه چشم و سر را پایین انداختن و چهار زانو و در حال تکیه دادن نشستن و در اقوال شخص نیز ظاهر می شود، حتی در صدا و آهنگ و چگونه ایراد سخن کردن و در راه رفتن و متمایل به راست و چپ شدن و ایستادن و نشستن در حرکات و سکنات شخص و در انجام افعال و رفتارش در گفتار و کردار و اعمالش بروز می کند.

برخی از متکبران همه این خصوصیات را با هم دارند و برخی هم در بخشی از آن تکبر دارند؛ از جمله تکبر در این که دوست دارد مردم برای او قیام کنند یا مقابل او بایستند و حضرت علی صلوات الله علیه فرمود: کسی که می خواهد به مردی از اهل اتش نگاه کند، پس بنگرد به کسی که نشسته و مقابل او قومی ایستاده اند. و انس می گوید: کسی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیش اصحاب آن حضرت محبوب تر نبود و اصحاب چون ایشان را می دیدند، برای حضرتش قیام نمی کردند؛ زیرا کراهت ایشان را نسبت به این امر می دانستند.

و برخی تکبر دارند به این که دوست دارند که هنگام راه رفتن کسانی نیز پشت سر او راه بروند. ابو الدرداء می گوید: تا زمانی که پشت سر بنده ای راه رفته شود، آن بنده پیوسته از خدا دور و دورتر می شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله در برخی از اوقات با اصحاب که می رفتند امر می فرمودند که اصحاب از ایشان پیشی بگیرند و حضرت در گروه و دسته آنان راه می رفتند و برخی از عادات متکبرانه این است که دوست دارد کسی غیر از او مورد زیارت و دیدار قرار نگیرد، اگر چه از زیارت کسی غیر او خیری برای غیر او در دین حاصل شود و این روحیه ضد تواضع است.

و از جمله این که از این که غیر، نزدیک او بنشیند، خودداری می کند، مگر آن که آن شخص مقابل او بنشیند و تواضع بر خلاف آن است. انس می گوید: گاهی بچه ای از بچه های مدینه دست رسول خدا صلی الله علیه و آله را می گرفت و حضرت دست خود را رها نمی کرد تا آن بچه حضرت را هر جا می خواست می برد.

و از جمله این که از مجالست با افراد بیمار و معلول پرهیز کرده و از آنان وحشت دارد و این کبر است؛ مردی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، در حالی که آبله ای بر بدن داشت که گاهی پوست آن کنده می شد و اصحاب نیز خدمت حضرت بودند و غذا می خوردند؛ پس آن مرد کنار هیچ کس نمی نشست مگر این که آن صحابی از کنارش بر می خواست؛ پس پیامبر صلی الله علیه و آله آن مرد آبله روی را کنار خود جای داد.

و از جمله این که در خانه اش کاری را با دست خود انجام نمی دهد و تواضع بر خلاف آن است و دیگر این که کالایی را نمی گیرد و به خانه نمی برد و این بر خلاف دأب متواضعان است و رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می کرد. و علی علیه السلام فرمود: از کمال مرد چیزی کم نمی شود که چیزی را برای عیال خود ببرد و برخی از اصحاب می گویند: علی علیه السلام را دیدم که با پولی مقداری گوشت خریدند و آن را در پارچه خود پیچیدند؛ به او گفته شد: یا امیر المؤمنین! ما برای شما این را می آوریم! فرمود: نه؛ پدر عیال سزاوارتر است به حمل آن.

و از جمله لباس شخص است که تکبر و تواضع شخص را بروز می دهد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: بذاذت از ایمان است؛ گفته شده: مراد از بذاذت، لباس کم ارزش است و علی علیه السلام را در مورد شلواری پینه دار سرزنش کردند؛ فرمود: مؤمن از این عمل سرمش می گیرد و قلب با دیدن آن خاشع می گردد. و عیسی علیه السلام فرمود: نیکویی لباس موجب تکبر دل است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که زینتی را برای خدا ترک کند و لباس نیکویی را از باب تواضع در برابر خدا و طلب رضایت او ترک کند، بر خداست که او را بر فرش های سبز رنگ بهشت داخل نماید.

اگر بگویی: عیسی علیه السلام فرموده: نیکویی لباس موجب تکبر دل است و از پیامبر ما صلی الله علیه و آله در خصوص لباس زیبا سؤال شد که آیا از کبر محسوب می شود، فرمود: نه؛ متکبر کسی است که نسبت به حقیقت نفهم باشد و مردم را تحقیر نماید؛ راه جمع بین این دو روایت چیست؟

پس بدان که لباس نیکو با این ملازمه ندارد که در حق همه و در هر حال علامت تکبر باشد و این همان امری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان اشاره فرمود و این همان چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برای ثابت بن قیس تعریف کرد، وقتی گفت: من کسی هستم که زیبایی برایم محبوب است؛ نظر شما چیست؟ حضرت به او فهماند که تمایل به پاکیزگی و نیکویی لباس، البته نه به خاطر تکبر بر مردم، ملازمه ندارد که حتما نشان کبر شخص باشد؛ بلکه گاهی این علامت کبر است، چناچه پوشیدن لباس پست نیز گاهی از علائم تواضع است؛ پس وقتی احوال تقسیم و متفاوت شد، قول عیسی علیه السلام ناظر است بر برخی از احوال؛ مضافا بر این که وقتی فرمود: تکبر دل، به این معناست که لباس نیکو گاهی موجب تکبر در دل می شود و سخن پیامبر ما صلی الله علیه و آله که فرمود: این از علامات کبر نیست، یعنی کبر موجب پوشیدن لباس زیبا نیست و ممکن است که کبر سبب پوشیدن لباس زیبا نباشد اما همین لباس زیبا کبر از خود بر جای گذارد.

و خلاصه احوال در این زمینه مختلف است و آنچه مورد ستایش است، لباس متوسط است که از شدت خوبی و پستی موجب شهرت شخص نگردد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بخورید و بیاشامید و بپوشید و بین اسراف و بخل صدقه دهید که خداوند دوست دارد اثر نعمت خود را بر بنده اش ببیند!

و بکر بن عبدالله مزنی می گوید: لباس شاهان را بپوشید اما دل هایتان را از ترس خدا بمیرانید و این سخن را خطاب به کسانی گفت که با پوشیدن لباس نیکان، می خواستند تکبر بورزند. و عیسی علیه السلام فرمود: شما را چه شده که با لباس راهبان نزد من می آیید در حالی که دل هایتان دل های گرگ های درنده است؟ لباس شاهان را بپوشید و دل های خود را با خشیت نرم کنید.

و از جمله این است که وقتی به او ناسزا گفته شد و اذیت شد و حقش گرفته شد، تحمل نماید که این افضل است.

و خلاصه این که محل اجتماع اخلاق نیکو و تواضع، سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله است که سزاوار است به آن حضرت اقتدا و از آن حضرت درس فرا گرفته شود. ابن ابی سلمه می گوید: به ابو سعید خدری گفتم: نظرت درباره رفتار جدیدی که مردم در پوشاک و نوشیدنی و مرکب و خوراک در پیش گرفته اند چیست؟

گفت: ای برادر زاده! برای خدا بخور و بیاشام و هر یک از امور نامبرده که تکبر و مباهات و ریا و سمعه در آن داخل شود، معصیت و اسراف است. و در خانه ات خدماتی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه می کرد، انجام بده: آن حضرت به شتر آب کش علوفه می داد و پای شتر را می بست و خانه را جاروب می زد و گوسفند را می دوشید و کفش را پینه می زد و جامه را وصله می زد و با خادم خود هم غذا می شود و وقتی خادم خسته می شد، حضرت به جای او گندم آرد می کرد و از بازار جنس می خرید و حیا مانع آن نمی شد که آن را به دست خود بیاوزید یا آن را در گوشه لباسش قرار دهد و به نزد اهل خود برگردد و آن حضرت با فقیر و غنی و صغیر و کبیر دست می داد و به هر کس اعم از کوچک و بزرگ،

سیاه و سرخ، عبد و حرّ از اهل اسلام و نماز که از مقابلش می آمد، ابتدای به سلام می کرد.

لباسی برای اندرون و لباسی برای بیرون نداشت و از این حیا نمی کرد که وقتی صدایش کنند اجابت کند، اگر چه پراکنده موی و غبار آلوده بود و امری را که بدان خوانده شده بود حقیر نمی شمرد، اگر چه تنها خرمایی خشک و پست می یافت؛ ناهاری را برای شام، و شامی را برای ناهار نمی گذاشت. راحت سخن می گفت و نرم خو بود و طبعی بزرگوارانه داشت و معاشرتش زیبا بود؛ گشاده روی بود و تبسم می کرد و بلند نمی خندید؛ محزون بود ولی ترشروی نبود و صلابت داشت اما سخت گیر نبود؛ متواضع بود اما تن به خواری نمی داد و جواد بود اما اسراف نمی کرد؛ به همه خویشانش مهربان و به هر کافر ذمی و مسلمانی نزدیک بود؛ دلش مهربان بود، دائما (از روی تواضع) چشم به زمین می دوخت؛ هرگز از شدت سیری دچار پری شکم نشد و دست خود را از سر طمع به چیزی دراز نفرمود.

ابو سلمه می گوید: من وارد بر عایشه شدم و تمام این سخنان را از ابوسعید خدری برایش نقل کردم. وی گفت: تمام سخنان او درست است و کم هم گفته! چون به تو خبر نداده که رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز از شدت سیری شکمش پر نشد و به احدی از چیزی شکایت نکرد. فقر برای او محبوب تر از دارایی و بی نیازی بود و اگر روزی را گرسنه به سر می برد، شب را تا به صبح به خود می پیچید و آن گرسنگی او را از روزه آن روز بازنمی داشت و اگر می خواست می توانست از پروردگارش بخواهد و گنج های زمین و ثمرات آن و زندگی گوارای آن از شرق و غرب زمین برای او آورده شود، می توانست!

من گاهی از باب دلسوزی بر گرسنگی او بر او می گریستم و با دستم شکم مبارکش را لمس می کردم و می گفتم: جانم به فدایت باد! کاش از دنیا به قدر ضرورت که تو را از گرسنگی باز دارد، می خوردی! پس می فرمود: ای عایشه! برادران از انبیای اولوا العزم، بر حالتی شدیدتر از این صبر کردند و احوال خود را سپری کردند و بر پروردگارشان وارد شدند و خدا نیز آمدنشان را اکرام و ثوابشان را افزون کرد؛ من نسبت به خودم حیا می کنم که در زندگی خود رفاهی داشته باشم که

مرا از آنان پائین تر قرار دهد! پس چند روز کوتاهی صبر می کنم و این برایم محبوب تر است از این که حظّ و بهره من فردا در آخرت از آنان کمتر باشد و چیزی برای من محبوب تر از ملحق شدن به برادران و دوستانم نیست! عایشه می گوید: به خدا سوگند بعد از این سخنان، حضرت صلی الله علیه و آله یک هفته را کامل سپری نکرد، تا این که خدای تعالی او را قبض روح فرمود.

پس آنچه از اخلاقیات آن حضرت نقل شده، جامع تمام اخلاقیات اهل تواضع است؛ پس هر کس خواهان تواضع است باید به ایشان اقتدا کند و کسی که خود را بالاتر از جایگاه ان حضررت صلی الله علیه و آله ببیند، و برای خود راضی نشود به آنچه آن حضرت بدان راضی بود، چقدر جهالت شدیدی دارد! زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از حیث منصب در دین و دنیا اعظم خلق خدای متعال است؛ پس هیچ عزت و رفعتی نیست مگر در اقتدای به ایشان و به همین جهت وقتی برخی از صحابه در خصوص شکل و شمایل بدی که داشتند، سرزنش شدند، گفتند: ما قومی هستیم که خدا ما را با اسلام عزیز داشت؛ پس عزت را در غیر اسلام نمی جوییم!

2. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: کبر در بدترین مردم است از هر جنسی که باشند و کبر ردای خداوند است، پس هر کس با خداوند عز و جل نسبت به ردای او ستیزه جوید خداوند جز بر پستی او نمی افزاید. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در یکی از راه های مدینه عبور فرمود در حالی که زن سیاهی سرگین بر می چید. پس به آن زن گفته شد که از راه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کنار برو. پس گفت: راه گشاده است. برخی از مردم خواستند که او را به کنار برانند، پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رهایش کنید که او سرکش است.(1)

توضیح: عبارت «قد یکون» می گویم: ممکن است «قد» برای تحقیق باشد؛ اگر چه در فعل مضارع کم است، چنانچه در آیه «قد یعلم ما انتم علیه»(2)

{او می داند آنچه را که شما بر آن هستید،} به کار رفته. زمخشری می گوید: اینجا «قد» برای

1- . كافى 2 : 309
2- . نور / 64

تأکید علم خدا به کار رفته است و رجوع آن به تأکید وعده خدا به عذاب است و گویند: «قد» برای تقلیل است به اعتبار قید «قید من کل جنس» و عبارت «من کل جنس» یعنی از هر صنفی از اصناف مردم، اگر چه که صنف پستی باشد یا از هر جنسی از اجناس سبب تکبر، از اسبابی که سابقا بدان اشاره کردیم و احتمال اولی واضح تر است، چنانچه قصه سوداء نیز به آن اشاره می کند.

«والکبر رداء الله» در نهایه درباره این حدیث گفته: خدای تبارک و تعالی فرمود: عظمت پوشش من و کبریا ردای من است. «إزار» و «رداء» مثالی است برای این که خداوند در اتصاف به صفت عظمت و کبریا منفرد است یعنی این دو صفت مثل سایر صفات نیست که گاهی مجازاً خلق خدا هم بدان متصف شوند؛ مثل رحمت و کرم و غیر این دو وصف. و این دو وصف را به ازار و رداء تشبیه فرمود، چون کسی که متصف به این دو وصف می شود، همان طور که شلوار و عبا انسان را می پوشاند، این دو وصف نیز موصوف خود را می پوشاند و به این سبب که در شلوار و ردای انسان احدی با او شریک نمی شود؛ هم چنین است در مورد خدا که سزاوار نیست در این دو وصف احدی با او شریک شود. و مانند این تعبیر است تعبیر حدیث دیگر که فرمود: «ازار عظمت پوشید و ردای کبریا به دوش انداخت و لباس عزت به تن کرد.» پایان کلام صاحب نهایه.

برخی شارحان صحیح مسلم می گویند: «ازار» لباسی است که به کمر بسته می شود و «رداء» لباسی است که بر کتفین انداخته می شود. و محی الدین می گوید: و هر دو لباس هستند و لباس از خواص اجسام است و خدای سبحان جسم نیست؛ پس این دو استعاره است برای صفتی که عظمت و عزت باشد؛ و وجه شبه استعاره این است که این دو لباس مختص مردم است و کسی از این دو لباس مستغنی نیست و دو نفر نمی توانند در این لباس شریک شوند و موجب زیبایی هستند؛ لذا از عزت خود به رداء و از کبر خود به رداء تعبیر فرمود، بر گونه استعاره ای که نزد عرب معروف است؛ همان طور که گفته می شود: فلانی لباس زیرینش زهد و لباسش روییِنش تقوا است. منظور گوینده این مثل لباسی نیست که عبارت از لباس زیرین و رویین باشد، بلکه مراد او صفت زهد است؛ چنانچه گفته می شود: فلانی ردایش

بخشنده است؛ یعنی عطای او زیاد است؛ پس لفظ «رداء» را برای عطیه استعاره گرفته اند. پایان کلام محی الدین.

«لم یزده الله الا سفالا» یعنی مطلقاً در چشم خلق و غالباً بر خلاف مقصود او، همان طور که خواهد آمد؛ یا در چشم عارفان و صالحان یا در قیامت پست می شود، همان طور که می آید که اهل کبر به صورت مورچه قرار داده می شوند. «تلقط» بر وزن «تنصر» یا از باب تفعل و حذف یکی از دو تاء در ابتدای این فعل مضارع می باشد؛ در قاموس گفته: «لقطه» یعنی از روی زمین برداشت مثل «التقطه» و «تلقّطه» یعنی آن سرگین ها را از این جا و آنجا بر می داشت و گفته: «السّرقین» و «السرجین» به کسر سین به معنای پشکل دام و ستور است و هر دو عربیِ واژه «سَرگین» به فتح سین هستند. «فقیل لها تنحّی» با تاء و نون و حاء مشدد که همگی این سه حرف مفتوح هستند و یاء آن ساکن است و امر حاضر از باب تفعیل است به معنای دور شو!

«لمعرض» به صورت اسم مفعول از باب إفعال یا تفعیل و گاهی نیز به صورت اسم فاعل خوانده می شود. بنا بر دو احتمال اول که اسم مفعول باشد، از عبارت «أعرضت الشیء و عرّضته» یعنی آن چیز را پهن قرار دادم و بنا بر احتمال سوم، از عبارت «عرضت الشیء» یعنی آن را آشکار و عرضه کردم. پس «أعرض» یعنی آشکار شد و این از افعال نادر است.

«فهمّ بها» یعنی به سمت او آمدند. «أن یتناولها» یعنی او را بگیرند و به زور از محل عبور رسول خدا صلی الله علیه و آله دورش کنند؛ یا به معنای ناسزا گفتن به اوست از عبارت «نال من عرضه» یعنی او را ناسزا داد و معنای اول ظاهرتر است. «فإنها جبّاره» یعنی این زن متکبر است و این اخلاق اوست که نمی تواند آن را ترک کند یا یه این معنا که اگر به زور متوسل شوید، بیش از این مقدار از او دشنام و ناسزا سر می زند.

در نهایه در مورد این حدیث گفته: حضرت صلی الله علیه و آله زنی را دستور دادند، ولی آن زن سرپیچی کرد. حضرت فرمود: رهایش کنید که جبّار است؛ یعنی متکبر و سرکش است؛ و راغب گفته: اصل جبر به معنای اصلاح چیزی همراه با

نوعی زور و اجبار است و کلمه «تجبّر» یا برای تصور معنای تلاش فراوان و یا برای مبالغه در تکبر و یا برای معنای تکلف استعمال می شود و «الجبّار» به عنوان وصف انسان به کسی گفته می شود که نقص خود را یا با ادعای درجه ای از بلندی که شایستگی آن را ندارد جبران می کند و این وصف جز به عنوان مذمت استعمال می شود مثل آیه «و خاب کل جبّار عنید»(1) {و (سرانجام) هر گردنکش منحرفی نومید و نابود شد!} و آیه «و لم یجعلنی جبّارا شقیّا»(2){و مرا جبّار و شقی قرار نداده است! } و آیه «إن فیها قوما جبّارین»(3) {در آن (سرزمین)، جمعیّتی (نیرومند و) ستمگرند؛} و آیه «کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار»(4) {این گونه خداوند بر دل هر متکبّر جبّاری مُهر می نهد!} یعنی بر دلی که از قبول حق و اذعان به آن تکبر ورزد، مهر می نهد و یا این صفت در وصف خدای متعال به کار می رود: «العزیز الجبّار المتکبر»(5) {قدرتمندی شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می کند، و شایسته عظمت است. } در این زمینه گفته شده: خداوند بدین اسم نامیده شده از باب عبارت عرب که می گوید: «جبرت الفقیر» یعنی فقر فقیر را با نعمت جبران کردم. زیرا خداست که فقر مردم را با فیضان نعمت هایش جبران می کند؛ و گفته شده: زیرا خدا مردم را به آنچه اراده اش کرده مجبور می سازد.

برخی از لغویّون این احتمال را از حیث لفظی دفع نموده و گفته اند: از وزن «أفعلت»، وزن مبالغه «فعّال» ساخته نمی شود؛ پس از «أجبرت» وزن «جبّار» ساخته نمی شود. به این اشکال کننده جواب داده اند که «یُجبر» از لفظ جبری است که در روایت «لا جبرَ و لا تفویض» آمده است نه از «إجبار».

و جماعتی از معتزله این معنا را از حیث معنوی منکر شده اند و گفته اند: خدا از این معنا متعالی است و این مورد انکار نیست؛ زیرا خدای متعال مردم را به حسب

1- . ابراهیم / 15
2- . مریم / 32
3- . مائده / 22
4- . غافر / 35

5- . حشر / 23

حکمت الهی خود، مجبور به چیزهایی نموده که از آن جدایی ندارند؛ نه این که آنان را مجبور به چیزهایی کند که گمراهان و نادانان توهم کرده اند و شاهد نیز آن است که مردم را بر مرض و مرگ و رستاخیز وادار کرده و هر یک از مردم را به صنعتی که به او داده و طریقه ای از اعمال و اخلاق که آن را برگزیند، مسخر خود کرده و هر یک از مردم را مجبور در صورت مختار قرار داده که یا به شغل خود راضی است و طالب تغییر در آن نیست و یا از آن بدش می آید و با کراهتی که از آن دارد، در آن کار رنج می کشد و گویا جایگزینی برای آن نمی یابد. خداوند فرموده: «فتقطّعوا امرهم بینهم زبرا کل حزب بما لدیهم فرحون»(1) {امّا آنها کارهای خود را در میان خویش به پراکندگی کشاندند، و هر گروهی به راهی رفتند؛ هر گروه به آنچه نزد خود دارند خوشحالند!} و فرموده: «نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاه الدنیا»(2) {ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم} و بنا بر این تعریف، خداوند به قهاریّت وصف می شود و او جز به چیزی که حکمتش اقتضای قهر بر آن را دارد، قهر پیدا نمی کند.

3. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: عزت روپوش خدا و کبر زیرپوش خداست. پس هر کس به چیزی از آن دست اندازی کند خداوند او را در جهنم سرنگون کند.(3)

توضیح: در بیان علت تشبیه عزت خدا به رداء و کبر او به إزار گفته شده: عزت، چنانچه گفته شده، امری نسبی است و عبارت است از امتناع از این که به چیزی رسیده شود و گفته شده: صفتی است که اقتضا می کند که مثل موصوف به آن صفت وجود نداشته باشد و گفته شده: به معنای غلبه بر غیر است و امر نسبی، امری آشکار است و رداء نیز از لباس هایی است که آشکار و ظاهر است و دیده می شود. پس بین عزت و رداء وجه شبهی از حیث آشکار بودن هست و کبر به معنای عظمت است و صفتی حقیقی است، زیرا شخص بزرگ گاهی بدون ملاحظه غیر، در نفس

1- . مومنون / 53
2- . زخرف / 32
3- . کافی 2 : 309

خود احساس بزرگی می کند؛ پس کبر از عزت که آشکار بود، مخفی تر است و ازار نیز لباسی است که مخفی است زیرا غالبا روی آن لباس دیگری آن را می پوشاند؛ پس بین این دو کلمه از این جهت که ذکر شد، تناسب وجود دارد.

می گویم: شاید هم وجه شبه این باشد که مراد از «عزت» اظهار عظمت است و مرا از «کبر» خود عظمت و یا این که مراد از «عزّت» آن کبریایی خداست که عقول خلق به آن می رسد و مراد از «کبر» آن وصفی است که خلق از ادراک آن عاجز هستند یا عزت آن چیزی است که مسبب از صفات بلند خداست و مراد از کبر ان چیزی است که مسبب از ذات مقدس اوست و مناسبت با هر یک از این وجوه که گفتیم آشکار و ظاهر است.

«فمن تناول» یعنی کسی که تصرف نماید و بگیرد. «شیئاً منه» ضمیر به هر یک از «عزّ» و «کبر» بر می گردد و غالبا فعل «أکبّ» مطاوعه برای فعل «کبّ» است؛ گفته می شود: «کبّه فأکبّ» یعنی او را سرنگون کرد و او سرنگون شد و فعل «أکبّ» گاهی متعدی نیز استعمال می شود. در قاموس گفته: «کبّه» یعنی او را برگرداند و به زمین زد؛ مثل «أکبّه و کبکبه فأکبّ» و این فعل هم لازم و هم متعدی است. و در مصباح گفته: «کببت زیدا کبّاً» یعنی او را با صورت به زمین افکندم و او نیز با صورت به زمین افتاد و این فعل از افعال نادری است که ثلاثی آن متعدی و رباعی آن لازم است و در قرآن نیز آمده: «فکبّت وجوههم فی النار»(1) {به صورت در آتش افکنده می شوند} «افمن یمشی مکبّاً علی وجهه»(2) {آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند}.

4. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: کبر ردای خداوند است و متکبر با خداوند نسبت به ردایش ستیزه می کند.(3)

توضیح: برخی از محققین گفته اند: انسان مرکب است از دو جوهر که یکی از دیگری بزرگ تر است و آن روحی است که از فرمان پروردگار است و بین آن و بین

1- . نمل / 27

2- . ملک / 22
3- . کافی 2 : 309

پروردگار نزدیکی تام و تمامی وجود دارد؛ اگر لجام عبودیت نبود، هر کس می گفت: «من پروردگار بلند مرتبه شما هستم»؛ پس هر کسی ربوبیّت را دوست دارد ولی با اقرار به عبودیت، ربوبیت را از خود نفی می کند و به اعتبار جوهر دیگر که در آن قوه شهوت و غضب وجود دارد، آثار و خواص ربوبیت را می طلبد. این آثار عبارت است از این که می خواهد بالا دست هر چیز باشد و از حیث رتبه از آن برتر باشد و از این غافل می شود که طلب فوقیت بر هر چیزی نیز خود در حقیقت ادعای ربوبیت است؛ و همچنین هر صفتی از صفات رذیله از ادعای آثار ربوبیّت متولد می شود؛ مثل غضب و حسد و کینه و ریا و عجب؛ چرا که غضب از جهت آن چیرگی و تسلطی است که لازمه ربوبیت است و حسد از این جهت که شخص بدش می آید از این که کسی از او در امر دین و دنیا افضل باشد. پس حسد نیز از لوازم ادعای ربوبیبت است و کینه نیز از جمع شدن غضب در باطن زاده می شود و ریا نیز از این جهت که می خواهد خلق خدا او را مدح و ثنا بگویند و عجب نیز از این جهت که ذات خود را کامل می بیند و تمام این ها از آثار ربوبیت است و سایر رذائل را نیز با همین قیاس کن که اگر این امر را پیگیری کنی، همه را مبتنی بر ادعای ربوبیت و بالادستی می یابی.

5. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: کبر ردای خداوند است، پس هر کس با خداوند نسبت به چیزی از آن ستیزه کند، خداوند در آتش سرنگونش کند.(1)

توضیح: «شیئاً من ذلک» یعنی در چیزی از کبر.

6. کافی: امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که در دلش به سنگینی ذره ای کبر باشد، وارد بهشت نمی شود.(2)

توضیح: «الذرّ» مورچگان سرخ کوچک را گویند که مفرد آن «الذّرّه» است. از تغلب در خصوص این کلمه پرسیده شد؛ گفت: وزن صد مورچه با یک دانه گندم برابر است و «الذرّه» یکی از آن صد عدد است، و گفته شده: «الذرّه» وزنی ندارد و

1- . کافی 2 : 309
2- . کافی 2 : 310

مراد از آن غباری است که از اشعه خورشید که از پنجره داخل می شود، دیده می شود.

و در مورد این حدیث گفته: کسی که در دلش به قدر سنگینی یک دانه ارزن از کبر وجود داشته باشد، داخل بهشت نمی شود و مراد از کبر، کبر کفر و شرک است مانند آیه: «إِنَّ الَّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرینَ»(1) {کسانی که از عبادت من تکبّر می ورزند به زودی با ذلّت وارد دوزخ می شوند!» } آیا نمی بینی که حضرت، کبر را در مقابل نقیض آن، یعنی ایمان قرار داد و فرمود: و داخل دوزخ نمی شود کسی که در دلش به همین اندازه ایمان باشد؟ حضرت دخول در بهشت و جهنم برای همیشه را اراده فرموده. و گفته شده: منظور حضرت این است که وقتی داخل بهشت شد، آنچه از کبر در دل دارد، از او کَنده می شود؛ مانند آیه «و نزعنا ما فی صدوره من غلّ»(2) {و آنچه در دل ها از کینه و حسد دارند، برمی کنیم } پایان کلام شارح.

می گویم: تأویل نخست نیکوست و با مضمون حدیث بعدی موافق است و اما معنای دوم بعید بودن آن واضح است؛ زیرا مراد حضرت مذمت کردن تکبر است و از آن بر حذر داشتن؛ نه این که حضرت بخواهد به متکبر بشارت دهد که گناه از او برداشته می شود. به همین جهت برخی این حدیث را حمل بر کسی نموده اند که کبر را حلال بداند یا گفته اند: مراد این است که متکبر از ابتدا وارد بهشت نمی شود؛ بلکه بعد از مجازات داخل می شود و آنچه در حدیث موجود است، به صحت نزدیک تر است.

7. کافی: امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که در دلش به سنگینی دانه خردل از کبر باشد وارد بهشت نمی شود. محمد بن مسلم گفت: کلمه استرجاع بر زبان آوردم. پس حضرت علیه السلام فرمود: چرا کلمه استرجاع بر زبان آوردی؟ گفتم: به خاطر آنچه از شما شنیدم. پس حضرت علیه

1- . غافر / 60
2- . اعراف / 43

السلام فرمود: آن طور که تصور کردی نیست. منظورم از کبر انکار است و آن فقط انکار است.(1)

توضیح: «فاسترجعت» گفته می شود: «أرجع فرجع» و «استرجع فی المصیبه» یعنی در مصیبت «إنا لله و إنا إلیه راجعون» گفت، چنانچه در قاموس ذکر کرده و راوی این کلام را به زبان جاری ساخت، از این جهت که احساس هلاکت و استحقاق دخول در جهنم کرد؛ به سبب این که کلام بر ظاهرش حمل می شود؛ زیرا راوی به برخی از کبرها مبتلا بود؛ «انما هو الجحود» یعنی منظور از کبر انکار خدای سبحان است یا انکار انبیا و یا حجج او علیهم السلام است و تکبر ورزیدن از طاعت ایشان و قبول اوامر و نواهی آنها منظور است؛ مثل تکبری که ابلیس لعنه الله نمود؛ زیرا چون تکبر او قرین انکار و سرپیچی از طاعت خدا بود و امر او را کوچک شمرد، چنانچه بر این مطلب دلالت دارد آیه «لم أکن لأسجد لبشر خلقته من صلصال»(2) {من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده آفریده ای، سجده نخواهم کرد!» } و آیه «ءأسجد لمن خلقت طیناً»(3) {آیا برای کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده ای؟ }، این جحود و انکار ابلیس سبب کفر او شد و کفر موجب محرومیت همیشگی از بهشت است و این یکی از معانی باطنی روایاتی است که دلالت دارد بر این که متکبر داخل بهشت نمی شود، چنانچه دانستی؛ و گویا مقصود این است که این وعده به دوزخ مخصوص کبر از سر انکار است؛ نه این که غیر چنین کبری مطلقا نمی تواند متعلق وعده به عذاب باشد؛ و تکرار حضرت در آخر روایت برای تأکید است.

8. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: کبر آن است که مردم را خوار شماری و حق را سفاهت پنداری.(4)

1- . کافی 2 : 310
2- . حجر / 33
3- . اسراء / 61
4- . کافی 2 : 310

توضیح: «ان تغمص الناس» یعنی مردم را تحقیر کنی و مراد یا همه مردم است یا حجج و ائمه علیهم السلام، چنانچه در اخبار نیز وارد شده که ائمه علیهم السلام همان «ناس» هستند، همان طور که خدای تعالی فرمود: «ثم افیضوا من حیث افاض الناسُ»(1) {سپس از همان جا که مردم کوچ می کنند، (به سوی سرزمین منی) کوچ کنید!} در قاموس گفته: «غمص» بر وزن ضرب و سمع یعنی او را حقیر شمرد و معنای آن مثل «اغتمصه و عابه و تهاون بحقه» است و «غمص النعمه» یعنی شکر نعمت را به جای نیاورد. و گفته: «سفه نفسه» و «سفه رأیه» که فاء آن هر سه حالت اعرابی را می گیرد، یعنی او را سفیه دانست و به او نسبت سفاهت داد یا او را هلاک کرد و «سفه» بر وزن فرح و کرُم علینا یعنی نادان شد و «سفّه تسفیها» یعنی او را کودن قرار داد مثل معنای «سفِهه» بر وزن علِمه یا به این معناست که به او نسبت کودنی داد. و عبارت«سفه صاحبه» بر وزن نصر یعنی در نادانی بر دوست خود غلبه نمود.

در نهایه در مورد این حدیث آمده: کبر یعنی «سفه الحق» و «غمص الناس» یعنی مردم را حقیر انگاشت و آنان را چیزی به حساب نیاورد و «غمص الناس یغمصهم غمصا» از این کلمه گفته می شود و در این مورد گفته: بغی و تجاوز ناشی از سفاهت حق یعنی جهل نسبت به آن است و گفته شده: یعنی خود را نشناخت و در نفس خود تفکر نکرد؛ زمخشری این روایت را نقل کرده که از «سَفَهُ الحق» است یعنی سفه اسمی است که به حق اضافه شده و گفته در معنای آن دو وجه وجود دارد: یکی این که حرف جرّ آن محذوف باشد و فعل به مفعول رسیده باشد؛ گویا اصل آن این باشد که بر حق سفاهت به خرج داد و دوم این که متضمن معنای فعل متعدی باشد مانند «جهل» و معنای آن سبک شمردن حق باشد و حق را بر آن رجحان و متانتش نبیند و نیز در این زمینه گفته: این که حضرت فرمود: «و لکنّ الکبر من بطر الحق» یعنی متکبر کسی است که احساس سرمستی کند مانند آیه «لکنّ البرّ من اتقی»(2) {نیکی

کسی است که تقوا پیشه سازد} و معنای آن این است

1- . بقره / 199
2- . بقره / 189

که آنچه را حق قرار داده بود، از توحید و عبادت خدا، آن را باطل قرار داد و گفته شده: مراد آن است که نزد حق تکبر کند و آن را حق نبیند و گفته شده: یعنی نسبت به حق تکبر کند و آن را نپذیرد.

9. کافی: عبدالاعلی بن اعین گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بزرگ ترین کبر، خوار شمردن مردم و سفاهت پنداشتن حق است. عبدالاعلی گفت: عرض کردم: خوار شمردن مردم و سفاهت پنداشتن حق چیست؟ فرمود: حق را نادیده بگیرد و بر اهل آن طعن زند پس هر کس این کار را انجام دهد پس با خداوند عز و جل نسبت به ردایش ستیزه کرده است.(1)

توضیح: «قال یجهل الحق» لف و نشر مشوش است و گویا مراد از خلق در اینجا اهل حقیقت و امامان دین هستند، مثل «الناس» در روایت قبلی و هر دو جمله حضرت ملازم هم هستند؛ چرا که جهالت نسبت به حق یعنی عدم اعتراف به آن و انکار از سر تکبر نمودن آن مستلزم طعنه بر اهل حق و تحقیر نمودن آنان است و این هر دو متلازم با انکار هستند؛ پس تمام تفاسیر به یک چیز برگشت می کند.

«فمن فعل ذلک فقد نازع الله» گفته شده: اگر بگویی: غمص و سفه طبق این تفسیر که گفتی از صفات خداوند و ردای او نیستند، پس چگونه کسی با خداوند در آن امر منازعه کند؟ در جواب می گویم: غمص و سفه دو اثر از آثار کبر هستند و کسی که غمص و سفاهت می کند، با خدا از جهت ملزوم فعل خود نزاع می کند، مضافا بر این که بعید نیست مراد از این دو ملزوم آن باشد که آن ملزوم عبارت است از آن کبری که به این مرتبه برسد.

می گویم: ممکن است منازعه با خدا از این جهت باشد که وقتی کسی امامت ائمه حق علیهم السلام را قبول نکرد و غیر ایشان را بر این امر گماشت، با خدا در نصب امامت و بیان حق نزاع کرده و نصب امام و بیان حق مختص امام هستند، چنانچه لفظ مشرک در بسیاری از روایات بر منکر امامت اطلاق شده است.

1- . کافی 2 : 310

10. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: در جهنم، دره ای است برای متکبرین که سَقَر نامیده می شود. این دره از شدت حرارت به خداوند عز و جل شکایت کرد و از خداوند متعال خواست که به او اجازه دهد که نفس بکشد؛ پس نفس کشید و جهنم شعله ور شد.(1)

توضیح: در قاموس گفته: «الوادی» به معنای شکاف بین کوه ها و تلّ ها و تپه هاست. و می گویم: کلمه «متکبرین» در روایت اشاره است به آیه «تَرَی الَّذینَ کَذَبُوا عَلَی اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّهٌ أَ لَیْسَ فی جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْمُتَکَبِّرینَ»(2) {کسانی

را که بر خدا دروغ بستند می بینی که صورت هایشان سیاه است؛ آیا در جهنّم جایگاهی برای متکبّران نیست؟ } و خداوند بعد از ذکر مشرکین می فرماید: «فَادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها فَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرین»(3) {اکنون

از درهای جهنم وارد شوید در حالی که جاودانه در آن خواهید بود! چه جای بدی است جایگاه مستکبران!} و بعد از ذکر کفار و دخولشان در آتش، در دو موضع از قرآن فرمود: «فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرین»(4) {چه

جای بدی است جایگاه مستکبران }و نیز اشاره دارد به آیه «ماسلککم فی سقر»(5)

{چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟} تا آیه «و کنا نکذب بیوم الدین»(6)

{و ما روز جزا را تکذیب می نمودیم } و نیز اشاره دارد به آیه ای که بعد از ذکر تکذیب کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن که فرمود: «سأصلیه سقر و ما ادراک ما سقر لا تبقی و لا تذر لوّاحه للبشر»(7) {به زودی او را وارد سقر وی کنم و تو چه می دانی که سقر چیست که نه چیزی باقی می گذارد و نه رها می سازد که پوست تن را به کلی دگرگون می سازد. } و در نهایه گفته: «سقر» نامی غیر عربی برای آتش آخرت است و به دلیل عجمه بودن و معرفه بودن غیر

1- . کافی 2 : 310
2- . زمر / 60
3- . نحل / 29
4- . غافر/ 76 ، زمر / 72
5- . مدثر / 42
6- . مدثر / 26 - 28
7- . مدثر / 26 - 28

منصرف است. و گفته شده: این کلمه از قول عرب گرفته شده که گفت: «سقرته الشمس» یعنی خورشید آن را ذوب کرد؛ پس به دلیل مؤنث بودن و معرفه بودن پس غیر منصرف است.

می گویم: از آیات استفاده می شود که مراد از متکبرین در این حدیث کسانی هستند که تکبر بر خدا می کنند و به او و انبیا و حجج او علیهم السلام ایمان نمی آورند و شکایت و سؤال یا به زبان حال و یا مقال است به این شکل که خدا روح را در او ایجاد می کند و یا این سخن از جانب ملائکه ای است که گماشته بر این آتش هستند و اسناد این شکایت، مجازی است و گویا مراد از تنفس، خروج شعله ای از این است و مراد از سوزاندن جهنم بر افروخته شدن به بیش از مقداری است که داشت و یا مراد نابود کردن آن و تبدیل به خاکستر نمودن آن است؛ پس خدای متعال آن آتش را به شکل اول برگرداند.

11. کافی: امام صادق علیه السلام می فرمود: متکبرین در قیامت به صورت مورچه قرار می گیرند و مردم آن ها را پایمال می کنند تا خداوند از حساب فارغ شود.(1)

توضیح: این روایت دلالت دارد بر این که ممکن است روز قیامت انسان کوچک تر از اندازه ای که بوده، خلق شود؛ با وجود بقای اجزای اصلی در او و یا وجود برخی اجزای اصلی در او و سپس سایر اجزا به او اضافه می شود و بزرگ می شود؛ زیرا غلیظ شدن و ستبر بودن تا این حد بعید است و ممکن است مراد این باشد که متکبران، بزرگ و به صورت مورچگان خلق می شوند؛ زیرا مورچگان حقیرترین صورت ها در دنیا هستند و با متکبران معامله نقیض مقصود آنان می شود یا مراد از صورت، آن صفت است یعنی مردم آنان را لگدمال می کنند، همان طور که مورچگان را در دنیا لگد مال می کنند.

و در برخی اخبار اهل تسنن آمده: متکبران مانند مورچگان در صورت مردان محشور می شوند که مردم با پاهایشان آنها را لگدمال می کنند؛ زیرا اجساد با همان

1- . کافی 2 : 311

اجزایی که داشته اند برمی گردند در حالی که مختون نیستند و هر آنچه از آنان هنگام ختنه جدا شده نیز برمی گردد و قرینه مجاز بودن این تعبیر، عبارت: «فی صوره الرجال.»

و برخی شارحان از اهل تسنن گفته اند: یعنی چهره هایشان، چهره های انسان است ولی جثه هایشان از نظر کوچکی مانند جثه های مورچگان است و این تفسیر با سیاق روایت تناسب بیشتری دارد؛ زیرا متکبران به مورچگان تشبیه شده اند و وجه شبه، یا کوچکی جثه و یا حقارت آنان است و عبارت «فی صوره الرجال» بیان وجه شبه است و حدیث «اجساد به همان گونه که بوده اند اعاده می شوند» منافاتی با این روایت ندارد؛ زیرا خداوند قادر است آن اجزای اصلی را در چیزی مثل مورچگان برگرداند.

12. کافی: عبدالاعلی گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کبر چیست؟ پس فرمود: بزرگ ترین کبر آن است که حق را سفاهت بپنداری و مردم را خوار شماری. عرض کردم: و سفاهت پنداشتن حق چیست؟ فرمود: آن است که حق را نادیده بگیری و بر اهل آن طعن بزنی.(1)

توضیح: «فقال ما تسفّه الحق» یعنی راوی می پرسد معنای این جمله چیست؟ و ممکن است به صورت مصدر و از باب تفعل خوانده شود و گویا راوی از هر دو جمله با هم سؤال کرده، ولی به ذکر یکی از دو جمله در هنگام پرسیدن اکتفا نموده و مرادش این بود که مراد از این جمله مذکور تا آخر روایت چیست. این مطلب را به قرینه جواب حضرت علیه السلام در می یابیم؛ یا غرض راوی سؤال از قسمت اول بود ولی حضرت علیه السلام قسمت دوم را نیز ذکر فرمود؛ زیرا قسمت اول و دوم با هم تلازم دارند؛ یا این که حضرت علم داشتند که دومی نیز فهمیده نشده است.

13. کافی: عمر بن یزید از پدرش نقل می کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: همانا من غذای پاکیزه می خورم و بوی خوش استشمام می کنم و بر حیوان چابک سوار می شوم و غلام به دنبالم می آید. پس اگر در این امور چیزی

1- . کافی 2 : 311

از سرکشی می بینید انجام ندهم. امام صادق علیه السلام سر به زیر انداخت. سپس فرمود: سرکش ملعون کسی است که مردم را خوار شمرد و حق را نادیده بگیرد. عمر گوید: گفتم: اما حق را نادیده نمی گیرم و اما خوارکردن نمی دانم به چه معناست. فرمود: کسی که مردم را کوچک شمرد و بر آن ها گردنکشی کند، پس او سرکش است.(1)

توضیح: در نهایه گفته: «الدابه الفارهه» یعنی با نشاط و تندخوی و قوی؛ و گویا سائل از این امور پرسیده، به این جهت که این امور سیره متکبران بوده؛ زیرا این کارها متفرع بر کبر هستند و غالبا کبر سبب ارتکاب چنین اموری می شود؛ پس حضرت علیه السلام معنای تکبر را فرمود تا راوی بداند که اگر این کارها مستلزم تکبر باشد، باید ترک شود و اگر نباشد، لزومی در ترک آن نیست؛ چگونه این کارها ترک شود در حالی که خواهد آمد که خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد. این که حضرت سر به زیر افکندند و لحظاتی سکوت کردند، برای فهماندن این امر است که این امور در معرض خطر و مستلزم تکبر به برخی معانی آن است و «تجبّر» یعنی تکبر و «جبّار» یعنی سرکش.

14. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه دسته اند که خداوند در روز قیامت با آن ها سخن نمی گوید و به آن ها نگاه نمی کند و آن ها را پاک نمی کند و برای آن ها عذابی دردناک است: پیر زناکار، سلطان سرکش و فقیر خودخواه.(2)

توضیح: «لا یکلمهم الله» اشاره دارد به آیه «إِنَّ الَّذینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَیْمانِهِمْ ثَمَناً قَلیلاً أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ»(3) {کسانی

که پیمان الهی و سوگندهای خود (به نام مقدس او) را به بهای ناچیزی می فروشند، آنها بهره ای در آخرت نخواهند داشت؛ و خداوند با آنها سخن نمی گوید و به آنان در قیامت نمی نگرد و آنها را (از

1- . کافی 2 : 311
2- . کافی 2 : 311
3- . آل عمران / 77

گناه) پاک نمی سازد؛ و عذاب دردناکی برای آنهاست.} و معنا این است که خدا با کلام رضایت خود با آنان سخن نمی گوید؛ بلکه با کلام غضب و خشم سخن می گوید مثل آیه «اخسؤا فیها و لا تکلمون»(1) {دور شوید در دوزخ، و با من سخن مگویید!}

و گفته شده: خداوند بدون واسطه با آنان سخن نمی گوید؛ بلکه ملائکه متعرض حساب و عتابشان می شوند؛ و گفته شده: این آیه، کنایه از روی گرداندن و غضب خداست؛ زیرا کسی که بر دیگری غضب می کند، کلامش قطع می شود. و گفته شده: یعنی از کلام خدا و آیات او منتفع نمی شوند. و معنای «لا ینظر الیهم» یعنی خدا نظر کرامت و عطوفت و نیکی و رحمت و احسان به آنان نمی کند؛ زیرا اینان نزد خدا ضعیف و زبون هستند؛ یا کنایه از شدت غضب خداست؛ زیرا کسی که بر دیگری به شدت غضب کند، او را خوار می بیند و از وی و نیز تکلم با او و توجه به او روی بر می گرداند، کما این که کسی که به دیگری اعتنا می کند، با او طرفینی سخن می گوید و زیاد به او نگاه می کند.

و گفته شده: این که فرمود: «یوم القیامه» می خواهد بفهماند که گناهان یاد شده و بلکه غیر آنها نیز مانع ایصال خیر و نعمت به آنان در دنیا نمی شود؛ زیرا تفضلات خداوند در دنیا از جهت اتمام حجت بر همه، شامل نیکان و بدکاران می شود. «و لا یزکیهم» یعنی آنان را از گناهانشان پاک نمی کند، یا عملشان را نمی پذیرد، یا آنان را نمی ستاید و این که این حضرت صلی الله علیه و آله فقط این سه دسته را ذکر فرمود، به این خاطر نیست که غیر از اینان از اهل معاصی معذورند؛ بلکه به این خاطر این سه دسته را اختصاصا ذکر فرمود که عقوبتشان بزرگ تر و شدیدتر است؛ زیرا معصیت کردن با وجود چیزی که انسان را از آن منصرف کند و با وجود عدم انگیزه قوی برای انجام آن، قبح و زشتی بیشتری دارد.

و این قبح در پیرمرد به خاطر شکسته شدن قوت او و خاموش شدن آتش شهوت او و طولانی بودن کوتاهی های او در طول مدتی که دردنیا به سر برده و نزدیک است به سوی خدا منتقل شود، بیشتر است؛ پس پیرمرد، سزاوار است به

1- . مومنون / 108

جبران مافات بپردازد و مهیای چیزی شود که در حال آمدن است. پس وقتی مرتکب زنا می شود، این فعل او می فهماند که معترف به تدین نیست و نهی پروردگار عالمیان را سبک شمرده و به همین جهت مستحق عذاب خوار کننده است. و در این بیان اشاره است به این که پیرمرد در اکثر گناهان، از جوان عقوبتش بیشتر است و نیز دلالت دارد که جوان به سبب عفت از پیرمرد ممدوح تر است؛ آنچه پادشاه را بازمی دارد از این که تکبر ورزد، مشاهد کمال نعمت های خدا بر اوست که او را بر بندگان و سرزمین های خود مسلط فرموده و آنان را زیر دست و قدرت او قرار داده؛ پس این نعمت اقتضا دارد که این سلطان از مُنعم خود تشکر کند و بین خلق خدا عدالت داشته و از ظلم و فساد بازشان دارد و ضعف خود را در برابر خداوند ملِک منّان ببیند؛ پس وقتی با کفران نعمت، عمل مقابل همه این وظایفش را انجام داد، مستحق عذاب جهنم می شود.

و عاملی که موجب می شود انسان فقیر از تکبر و استکبارورزی منصرف شود، فقر و نداری اوست؛ زیرا تکبر فقط به سبب دنیا است و دنیا نزد این فقیر نیست؛ پس تکبر او عناد است و کسی که با پروردگار با عظمت خود عناد بورزد، از رحمت او محروم می گردد و عذابی دردناک دارد.

می گویم: احتمال دارد وجه این که ملک را ذکر فرمود این باشد که عامل دورکننده وی از تکبر و زورگویی، بیشتر است و بلکه به این خاطر که ملِک، بر ظلم کردن قوی تر و قدرتمندتر است.

در صحاح گفته «أقلّ» یعنی فقیر شد و راغب گفته: «الخیلاء» یعنی تکبر از سر تخیل کردن یک فضیلتی که انسان برای خود می بیند و لفظ «خیل» نیز به همین معنا تأویل می شود؛ زیرا گفته شده: کسی که سوار اسب می شود، قطعا در خود احساس غرور و تکبر می کند و در نهایه در مورد این خبر گفته: کسی که از سر تکبر لباس خود را به زمین بکشد، خداوند به او نظر نمی کند و گفته: «الخیلاء» به ضم و کسر خاء به معنای کبر و خودپسندی است و گفته می شود: «اختال فهو مختال و فیه خیلاء و مخیله» که همه این ها به معنای تکبر است.

15. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: یوسف علیه السلام هنگامی که یعقوب پیر علیه السلام به نزدش آمد، عزت سلطانی بر او وارد شد و به احترام پدر پایین نیامد. پس جبرئیل بر او فرود آمد و فرمود: ای یوسف! کف دستت را بازکن. پس از کف دستش نوری بالارونده خارج شد و به آسمان رفت. پس یوسف گفت: این نوری که از کف دستم خارج شد چه بود؟ پس جبرئیل فرمود: نبوت از نسل تو گرفته شد به عنوان عقوبت اینکه برای یعقوب پیر علیه السلام پایین نیامدی؛ پس، از نسل تو پیامبری نخواهد بود.(1)

توضیح: «الملک» به ضم میم و سکون لام به معنای سلطنت است و به فتح میم و کسر لام به معنای سلطان است و به کسر میم و سکون لام مالی است که کسی آن را مالک می شود و اضافه عزّ به ملک اضافه لامیّه است و نزول یا از مرکب و یا از تخت سلطنت بوده و هر دو این معانی روایت شده و سزاوار است که این خبر حمل شود بر این معنا که آنچه بر یوسف علیه السلام داخل شد، تکبر یا تحقیر پدرش نبود؛ زیرا انبیا از امثال این گناهان پاک و بری هستند؛ بلکه رعایت مصلحت کرد که عزتش بین عموم مردم محفوظ بماند تا بتواند خلق خدا را سیاست کند و دین را ترویج دهد؛ زیرا پایین آمدن پادشاه نزد آن مردم برای غیر، موجب ذلت بود و رعایت ادب برای پدر با وجود نبوت او و تحمل مشکلات به خاطر محبت یوسف، از رعایت آن مصلحت اهم و اولی بود. پس این عمل حضرت علیه السلام ترک اولی بوده و به همین خاطر به سبب آن سرزنش گردید و نور نبوت از صلب او خارج شد؛ زیرا انبیا به خاطر شأن رفیع و درجه عالی خود، به کمترین چیزی مورد عتاب و سرزنش قرار می گیرند؛ پس این عمل شبیه تکبر بود و خود تکبر نبود. «فصار فی جوّ السماء» یعنی در آسمان مستقر شد یا به سوی آسمان رفت.

16. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: بنده ای نیست مگر آنکه در سرش چیزی مثل دو طرف لگام اسب است که او را از نافرمانی باز می دارد؛ و فرشته ای هست که آن را نگه می دارد. پس هنگامی که تکبر می کند به او می گوید: پست باش

1- . کافی 2 : 311

خدا تو را پست کند. پس همیشه در نزد نفس خود بزرگ ترین مردم و در نظر مردم کوچک ترین مردم است و هنگامی که تواضع می کند خداوند عز و جل او را بالا می برد. سپس می گوید: سربلند باش خداوند تو را سربلند کند. پس همیشه در نزد نفس خود کوچک ترین مردم و در نزد نظر مردم بالاترین مردم است.(1)

توضیح: جوهری می گوید: «حَکَمه اللجام» یعنی آنچه دور گردن اسب را احاطه می کند و در نهایه گفته: «أحکمت فلانا» یعنی فلانی را منع نمودم و حاکم را از همین جا حاکم نامیده اند، زیرا که از ظلم بازمی دارد و گفته شده: از «حکمت الفرس و أحکمته» گرفته شده یعنی اسب را لگام کنترل کردم و او را باز داشتم و حدیث «هیچ کس نیست مگر این که در سرش لگامی است» از همین معناست. و در روایتی دارد: «در سر هر عبدی افسار و لگامی است که وقتی خواست معصیتی را قصد کند، اگر خدا بخواهد او را مانع شود، مانع می شود و «حکمه» آهنی در افسار است که بر بینی اسب و زیر گلوی او قرار می گیرد و او را از مخالفت سوار خود باز می دارد و وقتی حکمه دهان اسب را می گیرد و گردن نیز متصل به سر است، او را از آنچه در سر دارد باز می دارد، کما این که حکمه اسب را از نافرمانی باز می دارد و از همین باب است آن حدیث که فرمود: «بنده وقتی تواضع کند، خداوند حکمت او را بالا می برد» و مراد از حکمه قدر و منزلت اوست. گفته می شود:«له عندنا حکمه» یعنی نزد ما قدر و منزلتی دارد و «فلان عالی الحکمه» یعنی فلانی منزلت رفیعی دارد و گفته شده: حکمت در انسان پایین صورت اوست و استعاره از جای افسار و لگام است و رفع حکمت کنایه از عزیز کردن است؛ زیرا از صفات شخص ذلیل این است که مهار سرش دست دیگری است.

و گفته شده: مراد از حکمت در اینجا آن حالتی است که اقتضای پیمودن راه هدایت را بر سبیل استعاره دارد و مراد از این که فرشته ای آن را می گیرد این است که او را به راه هدایتش راهنمایی می کند و او را از بازگشتن از آن راه بازمی دارد.

1- . کافی 2 : 312

«اتضِع» امر تکوینی یا شرعی است. «وضعک الله» نفرین بر اوست. و دعای فرشته مستجاب است؛ یا اخبار از این است که خداوند امر به پستی تو کرده و خواری تو را در تقدیر خود آورده است. «رفعها الله» یعنی خدا آن حکمت را بالا می برد. و اسلوب کلام تغییر کرد و ترفیع حکمت به فرشته نسبت داده نشد از این باب که نسبت دادن خیر و لطف به خدای متعال مناسب تر است، اگر چه همه امور به امر خدای متعال است؛ و گفته شده: این برای تنبیه بر آن است که بالا بردن مترتب بر تواضع است و احتیاجی به دعا کردن آن فرشته نیست؛ به خلاف ذلت و خواری! زیرا مادامی که فرشته دعا برای ذلیل شدن او نکند خواری و ذلت مترتب بر تکبر نیست. و آن معنایی را که ما ذکر کردیم مناسب تر است.

«ثم قال له» یعنی خدای متعال یا آن فرشته به او می گویند؛ «انتعش» این کلمه می تواند به هر دو وجهی که گذشت معنا شود: «نعشه الله» بر وزن منع و «أنعشه» یعنی او را بلند کرد و بالا برد؛ و «نعشه فانتعش» یعنی او را بالا برد و او نیز بالا رفت. «نعشک الله» نیز اخبار است از آن رفعتی که واقع شد یا دعای برای اوست بر دوام و استمرارش.

می گویم: این خبر در طرق عامه بدین نحوه نقل شده: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ کس نیست مگر این که دو فرشته دارد و افساری دارد که آن دو، او را به وسیله آن نگه می دارند؛ اگر تکبر به خرج داد، آن افسار را می کشند و سپس می گویند: خدایا خوارش کن! و اگر تواضع به خرج دهد می گویند: خدایا او را بالا ببر.

17. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ کس کبر نورزد مگر به سبب ذلتی که در نزد نفس خود می یابد.

و در حدیث دیگری آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ شخصی تکبر و سرکشی نکند مگر به خاطر ذلتی که در نزد نفس خود آن را می یابد.(1)

1- . کافی 2 : 312

توضیح: در نهایه در این خصوص گفته: «انک امرؤ تائه» یعنی تو مردی متکبر هستی یا گمراه و متحیر هستی. «قد تاه یتیه تیها» یعنی متحیر شد و گم گشت و تکبر ورزید. پایان کلام صاحب نهایه.

«او تجبّر» ممکن است تردید از راوی باشد و اگر این کلام از خود حضرت علیه السلام باشد، دلالت دارد بر این که بین تکبر و تجبر فرق معنایی وجود دارد؛ همان طور که آیه «الجبّار المتکبّر» بر این امر دلالت دارد؛ و در حدیث اشاره ای است به این که تکبر از تجبّر قدرت بیشتری دارد و در فرق بین این دو می توان گفت: تجبّر یعنی مجبور کردن غیر و زور گفتن به او بر آنچه زورگو می خواهد؛ به خلاف تکبر که عبارت است از این که خود را بزرگ تر و عظیم تر از غیر جلوه دهد؛ اگر چه این دو کلمه غالبا با هم تلازم معنایی دارند.

سپس بدان که این دو خبر، وجوهی را محتمل است: اول: مراد این است که تکبر ناشی از پستی نفس و رذالت و پایین بودن آن است؛ دوم: معنا این است که تکبر در کسی است که ذلیل بود و بعد عزیز شد؛ اما آن کسی که در عزت رشد کرده غالبا تکبر نمی ورزد؛ بلکه شأن او تواضع است. سوم: تکبر در کسی است که فاقد کمالی واقعی است و برای اظهار کمال تکبر می ورزد؛ چهارم: مراد بیان ذلت در نزد خداست؛ یعنی کسی که عزیز باشد و نزد خدا دارای قدر و منزلت باشد، تکبر نمی ورزد. پنجم: گفته شده: «لام» برای عاقبت است یعنی به سبب تکبر ذلیل می شود.

18. کافی: حفص بن غیاث گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس تصور کند که بر دیگری برتری دارد، پس او از مستکبرین است. حفص گوید: پس گفتم: وقتی که دیگری را در حال ارتکاب گناهان ببیند، احساس عافیت از گناه می کند! پس فرمود: هیهات هیهات! شاید گناه او بخشیده شود و تو بازداشته شوی و به حسابت رسیدگی شود. آیا داستان ساحران موسی علیه السلام را نخوانده ای؟ تا آخر روایت.(1)

1- . کافی 8 : 128

19. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: شخصی به خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ! من فلانی پسر فلانی هستم و تا نه جد خود را نام برد. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس تو دهمین آن ها بوده و در آتش هستی.(1)

توضیح: «اما انک عاشرهم فی النار» یعنی پدران تو کافر بودند و در آتش؛ پس چه معنا دارد که تو به آنها افتخار کنی در حالی که تو نیز از حیث کفر باطنی مثل آنان هستی، اگر آن منافقی و اگر کافری که کفر ظاهری نیز داری ! پس افتخار تو اصلا توجیهی ندارد و حاصل این که عمده اسباب فخر و بلکه شایع ترین آنها و بیشترین آن اسباب، فخر به پدران است و چنین فخری باطل است؛ زیرا اگر پدران انشان کافر یا ظالم باشند که اهل دوزخ هستند و سزاوار است که انسان از آنان تبری بجوید، نه این که به آنها افتخار کند؛ و اگر فخرفروشی بر پدران به این سبب باشد که آنان مال و ثروت دارند، باید دانست که مال داشتن کمال نیست که موجب افتخار باشد؛ بلکه اخبار فراوانی در مذمت مال وارد شده و اگر مال کمال نیز باشد، مخصوص پدران آنان است و نه خود آنان و انسان عاقل به کمال غیر خود افتخار نمی کند؛ و اگر افتخار به پدران از باب این باشد که نیکوکار یا فاضل و یا عالم بوده اند، این نیز جهل است؛ زیرا شخص به کمال غیر خود احساس عزت نموده است. به همین جهت گفته شده:

اگر به پدران با شرافت خود افتخار کنی، راست گفته ای، ولی چه بد فرزندی (مثل تو را) به دنیا آورده اند.

پس شخص متکبر به نسب، اگر در صفات ذاتی خود، رذالت و پستی داشته باشد، پس کمال غیر او چگونه پستی او را جبران نماید؟ و نیز سزاوار است که نسب حقیقی خود را نیز بداند و پدر و جد خود را بشناسد؛ پدر او نطفه ای نجس و جدّ بعید او خاکی ذلیل بوده اند و خداوند نسب او را معرفی کرده و فرمود: «الَّذی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طینٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ ماءٍ

1- . کافی 2 : 329

مَهین»(1) {او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید؛ و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد؛ سپس نسل او را از عصاره ای از آب ناچیز و بی قدر آفرید. } پس کسی که اصل او از خاکی ذلیل است که قدم ها آن را پایمال می کنند، سپس گِل او تخمیر می شود و گِلی بدبوی درست می شود؛ این فرد چگونه تکبر می ورزد در حالی که پست ترین اشیا آن چیزی است که نسبِ او بدان می رسد؛ پس اگر بگوید: من به پدرم افتخار می کنم، نطفه و گوشت جویده شده از پدرش به او نزدیک تر است؛ پس باید خود را به سبب این دو حقیر بشمارد.

سبب دوم حسن و جمال است و اگر به این دو افتخار می کند، باید بداند که این دو با کمترین مرض و بیماری از بین می رود؛ پس چیزی که در عرض آن زوال و نیستی است، کمالی نیست که بدان افتخار شود؛ و نیز باید به اصل خود و چیزی که از آن خلق شده بنگرد، همان طور که گذشت؛ و باید بنگرد که در قبر تبدیل به چه چیزی می شود؟ مرداری بدبو! و باید به قاذورات نجسی که در شکم دارد بنگرد؛ مثل نجاساتی که در تمام اعضایش دارد و به سرگینی که در میان روده های خود دارد و به ادراری که در مثانه اش دارد و چرکی که زیر پوستش هست و غیر این ها از اشیای قبیح و افتضاح؛ وقتی این را دانست، به زیبایی خود که مثل علف سبز وسط لجنزار است افتخار نخواهد کرد.

سوم قوت و شجاعت اوست؛ کسی که به این دو افتخار می کند باید بداند که آن خدایی که او را آفریده از او قوی تر است و شیر و فیل نیز از او قوی تر هستند و کوچکترین بیماری و رضی او را نا توان تر از هر عاجزی و خوار تر از هر ذلیلی قرار می دهد و اگر پشه ای داخل بینی او شود، او را هلاک می کند و قدرت دفع آن را نخواهد داشت.

چهارم بی نیازی و ثروت اوست و پنجم کثرت یاوران و پیروان و قبیله او و قرب به سلاطین و اقتداری که از ناحیه ایشان دارد؛ و کبر و فخر به خاطر این دو سبب قبیح تر است؛ زیرا امری است خارج از ذات و صفات انسان؛ پس اگر مال او

-1 . سجده / 7 - 8

تلف شود و یا غصب شود و یا غارت گردد یا سلطان نسبت به او تغییر رفتار حاصل کند و او را بر کنار کند، ذلیل و عاجز می ماند. و از میان فرقه های کفار هستند کسانی که از او از حیث مال و جاه دارا تر هستند؛ پس کسی که به مال و جاه تکبر می کند، در نهایت جهالت به سر می برد.

ششم علم است که اعظم اسباب تکبر و قوی ترین آن اسباب است؛ زیرا کمالی نفسانی و بزرگ است که نزد خدای متعال و خلق خدا نیز بزرگ شمرده می شود؛ شخص عالم نزد تمام مخلوقات عظیم است، و وقتی عالم تکبر کند و فخر بفروشد، باید دانست که خطر اهل علم بیش از خطر اهل جهالت است و خدای متعال از جاهل اموری را تحمل می کند که از عالم تحمل نمی کند. و عصیان با علم بدتر از عصیان با جهل است و عذاب عالم شدیدتر از عذاب جاهل است و خدای متعال عالم بی عمل را گاهی به الاغ و گاهی به سگ تشبیه فرموده و جاهل از عالم به سلامتی نزدیک تر است به خاطر کثرت آفاتی که در کمین عالم است و بیشتر شیاطین به سراغ عالم می روند و این که سوء و حسن عاقبت را فقط خدای سبحان می داند و شاید عاقبت جاهلی از عاقبت عالمی نیکوتر باشد.

هفتم عبادت و پرهیزگاری و زهد است؛ و افتخار به این امور نیز فتنه بزرگی است و رهایی از آن دشوار است؛ پس وقتی به چنین فتنه ای مبتلا شد، باید بداند که عالم از او افضل است؛ پس سزاوار نیست که بر عالم فخر فروشی کند و نیز سزاوار نیست که بر کسی که در عمل از او متأخر است، فخر بفروشد؛ زیرا چه بسا عمل کم چنین شخصی قبول شود و عمل فراوان این زاهد عابد مقبول نیفتد و نیز شخص عابد نباید بر جاهل و فاسق نیز فخر فروشی کند؛ زیرا چه بسا این دو نیز خصلتی مخفی و صفتی قلبی داشته باشند که موجب قرب پروردگار سبحان و رحمت او بشود و اگر فرض هم کنیم که جاهل و فاسق به صورت بالفعل خالی از این صفات هستند، ممکن است احوال در عاقبت بر عکس شود و مثل این امر زیاد اتفاق افتاده است و اگر عدم این امر نیز تصور شود، باید تصور کند که تکبر نفسانی او شرک است و موجب بطلان عمل او می شود و او نیز در آخرت مثل این ها و بلکه بدتر از این ها می گردد و خداست که مدد خواه او هستیم.

20. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرمود: آفت حَسَب، تفاخر کردن و عُجب است.(1)

توضیح: «حسب» به معنای بزرگی و مجدی است که از ناحیه پدران حاصل می شود و بر شرافت حاصل از کارهای نیک و اخلاق کریمه نیز اطلاق می شود، اگر چه از جهت پدران نباشد. در قاموس گفته: «حَسَب» آن چیزی است که از افتخارات پدرانت انسان محسوب می کنی و یا مال و تدین و کرم و شرافت در فعل و یا کارهای شایسته یا شرافت ثابت در پدران و یا در خاطر می باشد؛ یا این که حسب و کرم گاهی در کسی که پدران با شرافتی نیز ندارد، پیدا می شود، در حالی که شرافت و مجد جز به سبب پدران حاص نمی گردد.

می گویم: این حدیث حامل وجوهی است: اول: هر چیزی آفتی دارد که آن را از بین می برد و آفت شرافت از جهت پدران، آن افتخار و عجبی است که از آنها به وجود می آید؛ زیرا با این افتخار و عجب، آن شرافتی که توسط غیر، نزد خدا و مردم برای او حاصل شده از بین می رود. دوم: منظور از حسب، اخلاق نیک است و کارهای شایسته و تضییع این دو به سبب افتخار به آن می باشد و یادآوری و نیکو شمردن آن به همان کیفیتی است که گذشت؛ سوم: مراد از این حدیث این است که حسب آفت افتخار را در پی دارد و موجب آن می گردد؛ زیرا آفت افتخار به حسب، ضایع کردن آن است، چنانچه گفته شد و وجه اول از همه وجوه ظاهرتر است.

21. کافی: عقبه بن بشیر اسدی گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: من عقبه بن بشیر اسدی هستم و من در قوم خود دارای خاندان بزرگی هستم. گوید: پس حضرت علیه السلام فرمود: تو با حَسَب خود بر سر ما منت می گذاری؟ خداوند متعال کسی را که مردم او را پست می شمردند، اگر مومن باشد، با ایمان بالا برده و کسی را که مردم شریف می دارند، به سبب کفرش پست شمرده، اگر کافر باشد. پس برای شخصی برتری بر دیگری نیست مگر به واسطه تقوا.(2)

1- . کافی 2 : 328
2- . کافی 2 : 328

توضیح: در قاموس گفته: «الضخم» به فتح ضاد و تحریک خاء هر چیز بزرگی را گویند. در عبارت «ما تمنّ»، «ما» استفهام انکاری و یا نافیه معنا می شود. «فلیس لأحد» اشاره دارد به آیه «یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ»(1) {ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (این ها ملاک امتیاز نیست،) گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!} و همین آیه از حیث اندرزدهنده و بازدارنده از کبر و فخر کافی است.

22. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: عجب است از خودخواه فخر فروش؛ از نطفه خلق شده و سپس مردار می گردد و او نمی داند که در این میان با او چه خواهد شد.(2)

توضیح: «عجباً» به تحریک جیم مصدر است باب «علم» است. و یا حرف نداء در آن در تقدیر است و یا مفعول مطلق فعل محذوف است؛ یعنی تعجب می کنم؛ پس بنا بر احتمال اول، «للمتکبر» صفت کلمه «عجبا» است و بنا بر احتمال دوم خبر مبتدای محذوف است یعنی «هو للمتکبر» و ضمیر محذوف مرجع آن «عجباً» است.

نحویّون می گویند: نمی تواند صفت برای «عجباً» باشد؛ زیرا همان طور که فعل نمی تواند موصوف باشد، نایب وجوبی آن نیز نمی تواند موصوف باشد؛ و حذف فعل و نشاندن مصدر به جای آن در آن مواضع واجب است.

می گویم: این روایت و امثال آن نسخه هایی از داروهای حکمای ربّانی برای معالجه بزرگ ترین دردهای روحی که همان فخر مترتب بر کبر است می باشد و حاصل ان که در انسان بسیاری از صفات نقص وجود دارد و اگر کمالی نیز در او وجود دارد از ناحیه پروردگار انس و جن است. پس شایسته انسان نیست که بر سایر برادران خود افتخار کند و در این روایت اشاره است به این که دفع این مرض

1- . حجرات / 13

2- . کافی 2 : 329

به دست خود مریض است و علاج مرض فخرفروشی مرکب از اجزای علمی و عملی است.

اما علاج علمی به این است که خدای سبحان را به بزرگی اش بشناسد و در ذات و صفات و افعالش نسبت به او موحد باشد و بدانید که هر موجودی غیر خدا، شکست خورده و مقهور و عاجز است و جز به سبب فیض جود و رحمت حق وجود ندارد و انسان از کثیف ترین و پست ترین اشیا که خاک است، خلق شده و بعد از نطفه نجس پلید و بعد از خون بسته و سپس از گوشت جویده شده و سپس استخوان ها و سپس جنینی که غذای او خون حیض است و سپس در قبر مبدل به لاشه ای می شود که نزدیک ترین افراد به او نیز ازآن فرار می کند.

و انسان در این بین از شکلی به شکلی و از حالی به حال دیگر تغییر می کند؛ از مرض به عافیت و از عافیت به مرض؛ و سایر احوالی که در حال تبدل است؛ در حالی که انسان برای خود مالک نفع و ضرر و حیات و مرگ نمی شود و حضرت به این معنا اشاره نمود که فرمود: «و هو فیما بین ذلک ما یدری ما یصنع به» سپس نمی داند در برزخ و قیامت چه به سراغ او می آید، چنانچه سابقا در باب کبر ذکر کردیم.

و نیز علاج این است که بداند کمال هر چیزی، خواه طبیعی و یا ارادی باشد، جز با انکسار و ضعف تحقق نمی یابد؛ زیرا عناصر، تا آن صورت کیفیتی صرفش نشکند، صورت کمالی معدنی یا نباتی یا حیوانی و یا انسانی پیدا نمی کند و دانه تا در خاک نیفتد و در معرض گندیدن و فساد قرار نگیرد، صورت نباتی پیدا نمی کند و هیچ خوشه و ثمری از آن خارج نمی شود و آب کمر آدمی مادامی که مبدل به منیّ بدبو نشود، صورت انسانی نمی پذیرد که قابلیت خلافت ربّانی پیدا کند؛ پس کسی که در امثال این حکمت ها و معارف تفکر کند، می تواند به فضل خدای متعال از کبر و فخر محفوظ بماند.

اما راه علاج عملی به این است که به تواضع در برابر هر عالم و جاهل و کوچک و بزرگی مداومت بخشد و به سنن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین

علیهم السلام تأسی کند و از سیره و اخلاق آنان و حسن معاشرتی که با تمام خلایق داشتند، پیروی کند.

23. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرمود: دشمن دار ترین مردم شخص متکبر است.(1)

- و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس تکبر جوید خداوند او را پست می کند.

24. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام و از جدش علیه السلام نقل فرمودند: بین سلمان فارسی و شخصی صحبت و دشمنی واقع شد. پس آن شخص به سلمان گفت: ای سلمان تو کیستی؟ سلمان گفت: اول من و اول تو نطفه چرکینی بوده و اما آخر من و آخر تو پس مردار بدبویی است. پس هنگامی که روز قیامت فرارسد و ترازوها گذاشته شود. پس هر کس که ترازویش سنگین شود پس او کریم است و هر کس ترازویش سبک گردد پس او پست است.(2)

در علل الشرایع نیز همانند این روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در باب احوال سلمان گذشت.(3)

25. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام نقل فرمود: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: همانا محبوب ترین شما در نزد من و نزدیک ترین شما در جایگاه نسبت به من در روز قیامت خوش خلق ترین شما و متواضع ترین شماست. و دورترین شما در روز قیامت از من پرادعا ها از شما هستند و آنها متکبرانند.(4)

26. معانی الاخبار: امام رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام از جد بزرگوارش علیه السلام نقل کرد که فرمود: خداوند تبارک و تعالی دشمن می دارد

1- . امالی صدوق : 14
2- . امالی صدوق: 363
3- . علل الشرایع 1 : 261

4- . قرب الاسناد: 22

خانه گوشت و گوشت چاق را. بعضی از یاران به ایشان عرض کردند: ای پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! ما گوشت را دوست داریم و خانه های ما از آن خالی نمی شود. پس این چگونه است؟ پس فرمود: آن گونه که تو تصور نمودی نیست. خانه گوشت جایی است که خورده می شود در آن گوشت های مردم با غیبت کردن و اما گوشت چاق شخص متکبر، خرامان رو خودخواه در راه رفتن است.(1)

در عیون الاخبار الرضا علیه السلام همانند این روایت نقل گردیده است.(2)

27. تفسیر قمی: امام باقر علیه السلام در مورد آیه شریفه «وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً»(3) {و روی زمین، با تکبر راه مرو!} فرمود: می فرماید با احساسِ عظمت.(4)

28. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: در جهنم دره ای هست برای متکبرین که سَقَر نامیده می شود. این دره از شدت حرارت به خداوند عز و جل شکایت کرد و از خداوند متعال خواست که به او اجازه دهد که نفس بکشد. پس به او اجازه داد و نفس کشید، پس جهنم شعله ور شد.(5)

در ثواب الاعمال از ابن ابی عمیر همانند این روایت نقل شده است.(6)

در محاسن نیز از ابن بکیر همانند این روایت نقل گردیده است.(7)

29. تفسیر قمی: امام باقر علیه السلام فرمود: اظهارشادمانی و سرخوشی و خودستایی همه از شرک و رفتار در زمین به معصیت است.(8)

30. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس لباس و کفشش را وصله زند و بارش را خود بر دوش کشد از کبر در امان است.(9)

1- . معانی الاخبار: 388
2- . عیون الاخبار 1 : 314
3- . لقمان / 18

4- . تفسير قمى: 509
5- . تفسير قمى: 579
6- . ثواب الاعمال : 200
7- . محاسن: 123
8- . تفسير قمى: 588
9- . خصال 1 : 54

در ثواب الاعمال نیز همانند این روایت نقل گردیده است.(1)

31. خصال: در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام آمده است: یا علی تو را از سه خصلت بزرگ نهی می کنم حسد، حرص و کبر.(2)

32. خصال: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرمود: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله بر گروهی گذر کردند. پس فرمودند: برای چه اجتماع کرده اید؟ پس گفتند: ای پیامبر خدا! این شخص دیوانه بیهوش شده است، پس ما برای او اجتماع کرده ایم؟ پس فرمود: این شخص دیوانه نیست، بلکه او بیمار است. سپس فرمودند: آیا شما را از دیوانه حقیقی مطلع کنم؟ گفتند: آری ای پیامبر خدا. فرمود: کسی متکبرانه راه رود، و با گوشه چشم نگاه کند و شانه های خود را بجنباند. از خداوند بهشتش را می خواهد در حالی که معصیت او را می کند. کسی که مردم از شر او در امان نبوده و خیرش امید ندارند. پس آن دیوانه و این بیمار است.(3)

توضیح: برخی اخبار در باب حسد گذشت و این که خدا دهقانان را به سبب کبر عذاب می کند و در باب جوامع اخلاق زشت گذشت که امام صادق علیه السلام فرمود: متکبر طمع نکند که مدح نیکی از او بماند.

33. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگواش علیهم السلام نقل کرد: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: از فرزند آدم در شگفتم؛ اولش نطفه و آخرش مردار است و او بین این دو ایستاده و ظرف است برای غائط، سپس تکبر می کند.(4)

1- . ثواب الاعمال: 162
2- . خصال 1 : 62
3- . خصال 1 : 161
4- . علل الشرایع 1 : 216

34. معانی الاخبار: امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای ابلیس سرمه و دارو و انفیه ای است. پس سرمه اش خواب و دارویش دروغ و انفیه اش فخر است.(1)

35. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هنگامی که امت من با خودنمایی راه روند و مردم فارس و روم خدمت آن ها را کنند، بین آن ها اختلاف افتد.(2)

«المطیطا» به معنای تکبر است و این که انسان به هنگام راه رفتن دست خود را بکشد.

36. معانی الاخبار: امام باقر علیه السلام از جابر انصاری نقل می فرمایند: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله بر شخص بیهوشی گذر کردند که مردم گردش جمع بودند و او را می نگریستند. پس فرمودند: برای چه اجتماع کرده اید؟ پس گفته شد بر دیوانه ای که بیهوش شده است. پس به آن شخص نگاه کرد و فرمود: این شخص دیوانه نیست. آیا شما را از دیوانه حقیقی مطلع کنم؟ گفتند: آری ای پیامبر خدا. فرمود: دیوانه حقیقی کسی است که متکبرانه راه رود، و با گوشه چشم نگاه کند و شانه های خود را بجنباند. پس آن دیوانه و این بیمار است.(3)

37. معانی الاخبار: عبدالله بن طلحه از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگز وارد بهشت نمی شود کسی که به اندازه دانه خردلی در دلش از کبر باشد و وارد آتش نمی شود بنده ای که در دلش به اندازه دانه خردلی از ایمان باشد. گفتم: فدایت شوم، شخص لباسی بر تن می کند یا بر حیوانی سوار می شود. پس نزدیک است که از این کار کبر فهمیده شود. فرمود: این ها کبر نیست. بلکه کبر فقط انکار حق، و ایمان، اقرار به حق است.(4)

1- . معانی الاخبار: 138
2- . معانی الاخبار: 301
3- . معانی الاخبار : 237
4- . معانی الاخبار : 241

در معانی الاخبار از سعد آبادی نیز همانند این روایت نقل شده است.

38. محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: وارد بهشت نمی شود کسی که در دلش به اندازه دانه خردلی از کبر باشد. محمد بن مسلم گوید: گفتم: ما لباس نیکو بر تن می کنیم پس عُجب بر ما داخل می شود. فرمود: کبر فقط بین شخص و خداوند عز و جل است.(1)

39. معانی الاخبار: شخصی از امام صادق علیه السلام شنید که می فرمود: کسی که در دلش به سنگینی دانه خردل از کبر باشد وارد بهشت نمی شود. و کسی که در دلش به اندازه دانه خردلی ایمان باشد وارد آتش نمی شود. آن شخص گفت: کلمه استرجاع بر زبان آوردم. پس حضرت علیه السلام فرمود: چرا کلمه استرجاع را بر زبان آوردی؟ گفتم: به خاطر آنچه از شما شنیدم. پس حضرت علیه السلام فرمود: آن طور که تصور کردی نیست. منظورم از کبر انکار است و آن فقط انکار است.(2)

40. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: کبر خوار شمردن مردم و سفاهت پنداشتن حق است.(3)

41. معانی الاخبار: عبدالاعلی از امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بزرگ ترین کبر، خوار شمردن مردم و سفاهت پنداشتن حق است. عبدالاعلی گفت: عرض کردم: خوار شمردن مردم و سفاهت پنداشتن حق چیست؟ فرمود: حق را نادیده بگیرد و بر اهل آن طعن زند. پس هر کس این کار را انجام دهد، پس با خداوند عز و جل نسبت به ردایش ستیزه کرده است.(4)

42. معانی الاخبار: عبدالاعلی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود: هر کس مبرا از کبر وارد مکه شود خداوند گناهش را می آمرزد.

ص: 304

1- . معانی الاخبار : 241
2- . معانی الاخبار : 241

3- . معانی الاخبار: 241
4- . معانی الاخبار: 241

عبدالاعلی گوید: گفتم: کبر چیست؟ فرمود: خوار شمردن مردم و نفهمیدن حق. گفتم: و آن چگونه است؟ فرمود: حق را نادیده بگیرد و بر اهلش طعن بزند.

شیخ صدوق رضی الله عنه گفته: در کتاب خلیل بن احمد آمده: «فلان غمص الناس و غمص النعمه» یعنی نسبت به نعمت و حقوق مردم سستی به خرج داد. و گفته می شود: «انه لمغموص علیه فی دینه» یعنی در دین خود مورد طعن است. و«قد غمص النعمه و العافیه» یعنی آن نعمت و عافیت را شکر نکرد و ابو عبیده درباره سخن حضرت که فرمود: «سفه الحق» یعنی حقیقت را سفاهت و جهالت پنداشت و خداوند تبارک و تعالی فرمود: «وَ مَنْ یَرْغَبُ عَنْ مِلَّهِ إِبْراهیمَ إِلاَّ مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»(1) {جز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین ابراهیم، روی گردان خواهد شد؟!} و برخی مفسران گفته اند: «الّا من سفه نفسه» یعنی کسی که خود را کودن نماید و اما «غمص الناس» به معنای حقیر شمردن مردم و خوار و ذلیل انگاشتن ایشان است و مانند آن. شیخ صدوق می فرماید: این حدیث لغت دیگری در غیر این حدیث دارد «غمص» با صاد به معنای سبک شمردن کسی است و «الغمص فی عبر العین» ماده چرکینی است که در مجرای اشک قرار می گیرد و یک قطعه از آن را «غمصه» می گویند و «غمیصاء» نام ستاره ای است و «المغوص فی المعاء» به معنای غلظت و تقطیع و درد در روده هاست.

43. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا شتری داشت که در مسابقه، شتر دیگری نمی توانست از او سبقت بگیرد! یک اعرابی با شتر خود با آن شتر مسابقه داد و از او پیشی گرفت. مسلمانان از این باب اندوهگین شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این شتر تکبر پیدا کرد و حق است بر خدا که چیزی تکبر نورزد، مگر آن که او را به زمین بزند.(2)

44. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: متکبرین در قیامت در صورت مورچه قرار می گیرند و مردم آن ها را پایمال می کنند تا از حساب فارغ شوند.(3)

1- . بقره / 130

2- . محاسن: 122
3- . محاسن: 123

محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آسمان دو فرشته موکل بندگان هستند پس هر کس سرکشی کند او را به زمین می زنند.(1)

45. معانی الاخبار: جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که بوی بهشت از مسافتی که پیمودنش هزار سال طول می کشد دریافت می شود. ولی عاق والدین و کسی که از خویشاوندانش بریده است و پیر زناکار و متکبری که دامن کشان راه رود و فریبکار و منت گذار و جعظری آن بو را نخواهند دریافت. جابر گوید: گفتم: جعظری چیست؟ فرمود: کسی است که از دنیا سیر نمی شود.(2)

1- . محاسن: 123

2- . معانی الاخبار: 330

باب صد و سی و یکم : حسد

روایات:

1. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: شخص شتابزدگی کرده و کافر می شود و حسد ایمان را می خورد، همچنانکه آتش هیزم را می خورد.(1)

توضیح: در قاموس گفته: «البادره» آن تیزی است که هنگام خشم در قول و فعل تو بروز می کند. و در نهایه گفته: «البادره من الکلام» یعنی آن کلامی که انسان در حال خشم، اول به زبان می راند؛ وقتی این را دانستی، این فقره از روایت به چند وجه قابل معنا کردن است:

اول: معنا این است که عدم بازداشتن نفس از شتابزدگی هنگام خشم، و عدم از بین بردن ماده خشم از نفس، و شل کردن عنان نفس در خود، احیانا موجب کفر می شود یا غالبا به کفر می انجامد؛ کما این که بسیای از مردم را می بینیم که هنگام غضب کلامی می گویند که موجب کفر می شود از قبیل دشنام به خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام یا ارتکاب اعمالی که موجب ارتداد می شود، مثل لگدمال کردن مصحف شریف و پرتاب کردن آن.

دوم: منظور حضرت تشویق به ترک مطلق شتابزده سخن گفتن و عمل کردن است؛ زیرا هر شتابزدگی موجب ایجاد نوعی از انواع کفر می شود که در برابر آن ایمان کامل وجود دارد.

سوم: این که «فتکفّر» خوانده شود به صورت مجهول و از باب تفعیل؛ یعنی الفاظی که هنگام شتاب زده سخن گفتن و عمل کردن از انسان صادر می شود، غالبا

1- . کافی 2 : 306

مورد بخشش است؛ زیرا انسان نسبت به این الفاظ اجمالا معذور است، مخصوصا وقتی که از پی آن، شخص پشیمان شود و کم پیش می آید که شخص پشیمان نشود؛ به خلاف حسد؛ زیرا حسادت صفتی است که در نفس رسوخ کرده و ایمان را می خورد؛ و می توان روایت را به صورتی حمل نمود که غضب بر شخص غلبه کرده و قصد و اختیار از او مرتفع گشته است.

و ممکن است با یاء خوانده شود، کما این که در نسخی با یاء آمده و به صورت فعل غایب باشد؛ یعنی چنین شخصی را به کفر منتسب می کنند؛ اگر چه نزد خدای متعال معذور است؛ زیرا اختیار او مرتفع شده و این می تواند به عنوان ذکر پاره ای از مفاسد شتابزدگی در قول و فعل به هنگام غضب باشد.

در نهایه گفته: «الحسد» عبارت است از این که کسی برای برادر خود نعمتی ببیند و تمنای زوال آن را داشته باشد و آرزو کند که این نعمت برای خودش باشد نه برای آن برادرش؛ و «غبطه» یعنی انسان آرزوی داشتن مثل آن نعمت را برای خود داشته باشد و آرزوی زوال آن نعمت را از آن شخص نداشته باشد. پایان کلام صاحب نهایه.

لازم به ذکر است که هیچ حسادتی نیست مگر نسبت به نعمتی؛ پس وقتی خدا به برادر تو نعمتی بخشید، تو نسبت به آن نعمت دو حالت داری: یکی این که آن نعمت را دوست نداری و می خواهی نابود شود؛ خواه، بخواهی که به تو برسد یا این که نخواهی؛ این حالت، حسد نامیده می شود. دوم این که دوست نداشته باشی از بین برود، و از وجود و دوام آن بدت نمی آید، ولی دوست داری خودت نیز مثل آن را داشته باشی! این خصلت را غبطه می نامند که گاهی منافسه نیز نامیده می شود.

خصلت اول که حسد باشد، مطلقا نزد مشهور علما حرام است، یا این که خودش حرام نیست بلکه اظهار حسد حرام است، کما این که در برخی اخبار وارد شده؛ مگر این که آن نعمت، به کافر یا فاجری رسیده باشد و او از آن نعمت بر هیجان دادن به فتنه و فاسد کردن روابط بین دو تن، و آزار رساندن به خلق کمک می گیرد؛ اینجا ناپسند داشتن تو نسبت به این نعمت ضرری ندارد و این که دوست داشته باشی از بین برود، اشکال ندارد؛ زیرا از این جهت که نعمت است تو طالب

زوال آن نیستی؛ بلکه از این جهت که آلتی برای فساد است، دوست داری نابود گردد و اگر از فساد آن ایمن باشی، متنعم بودن آن کافر یا فاجر از آن نعمت، تو را محزون نمی سازد.

از کلام شیخ طوسی استفاده می شود که حسد از جمله مکروهات است نه از محرمات! علامه حلی در کتاب صوم مختلف الشیعه فرموده: مسألهٌ: شیخ طوسی حسادت ورزیدن را از باب اموری قرار داده که ترک و امساک از آن بهتر است و ابن ادریس نیز گفته: ترک از حسادت کردن واجب است و این قول به واقع نزدیک تر است؛ زیرا نهی از حسد عمومیت دارد و نهی مقتضی تحریم است؛ پایان کلام علامه.

می گویم: شیخ طوسی نظر به چیزی فرموده که ما قبلا و همین نزدیکی بدان اشاره کردیم که برخی اخبار دلالت دارد که آن حسادتی که حرام است، همان اظهار حسد است نه حسادت همراه با عدم اظهار آن؛ اما اصل حسد کراهت دارد و به همین خاطر گاهی از برخی از انبیا هم صادر می شود کما این که اخبار و روایات این مطلب را دارد؛ پس تأمل نما.

خلاصه این که حسد مذموم است، و تردیدی وجود ندارد که با قطع نظر از آیات فراوان و اخبار متواتری که در زمینه مذمت حسد و نهی از آن وارد شده، حکم صریح عقل نیز قبح حسادت است؛ زیرا حسد یعنی خشم در برابر تقدیرات الهی در این مورد که برخی بندگان بر برخی دیگر تفضل پیدا کنند؛ و کدام معصیت بزرگ تر از این که تو از راحتی مسلمانی برنجی در حالی که خودت در آن راحتی او متضرر نمی شوی؟ و برخی از مفاسد حسادت ذکر خواهد شد.

اما غبطه خوردن حرام نیست؛ بلکه یا واجب است و یا مستحب؛ کما این که خدای متعال فرمود: « وَ فی ذلِکَ فَلْیَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ»(1) {و در این نعمت های بهشتی راغبان باید بر یکدیگر پیشی گیرند!} و خدای سبحان فرمود: « سابِقُوا إِلی مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُم»(2) {به پیش تازید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان. }

1- . مطففین / 26
2- . حدید / 21

اما غبطه واجب آن جایی است که غبطه در یک نعمت و به نیت واحد باشد؛ مانند ایمان و نماز و زکات؛ زیرا اگر شخص راضی نباشد که مانند این امور را داشته باشد، به معصیت راضی می شود و این رضایت حرام است. اما غبطه مستحب در آن جایی است که غیر او نعمت مباحی دارد که در آن بر امر مباحی متنعم گردیده؛ او نیز آرزو می کند مثل آن نعمت را داشته باشد و از آن برخوردار گردد، بدون آن که زوال آن نعمت را از آن شخص متنعم نسبت به همه آن نعمت ها بخواهد.

می گویم: ممکن است غبطه، فرد حرامی نیز داشته باشد مثل این که شخص آرزوی منصب حرامی بکند یا تمنای مال حلالی داشته باشد تا آن را در حرام مصرف کند؛ بلکه فرض مکروه هم دارد، مثل این که آرزوی مال شبهه کند یا مال حلالی که آن را در مصارف مکروه مصرف نماید.

و گفته شده: حسد اسباب فراوان دارد که همه آنها منحصر در هفت عامل است: دشمنی، عزیز شدن، کبر، خود پسندی، خوف از مقاصد محبوب، دوستی ریاست و خبث طینت و بخیل بودن آن؛ زیرا انسان نعمت را بر دیگری دوست ندارد یا از این جهت که او دشمنش بوده و برای او خیر نمی خواهد و یا از این جهت است که می داند که فلانی با داشتن نعمت متکبر می شود و انسان طاقت تحمل کبر او و تفاخر او را به خاطر عزت نفسش ندارد و منظور از عزیز شدن همین است و یا این که در طبیعت خود می خواهد بر کسی که به او حسادت می ورزد، تکبر کند و با متنعم شدن آن محسود، این قدرت تکبر کردن بر او از دستش می رود و این همان منظور از تکبر است.

و یا این که نعمت بزرگ و منصب رفیعی در کار است و این شخص حسود، از این که کسی مثل خود به آن نعمت برسد، تعجب می کند همان طور که خداوند متعال از امت های گذشته خبر داد که می گفتند: «ما أَنْتُمْ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُنا»(1) {شما

جز بشری همانند ما نیستید، } و «قالُوا أَ نُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنا»(2) {گفتند:

«آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم»؟ } و مانند این سخنان فراوان است؛ پس

1- . يس / 15
2- . مومنون / 47

تعجب می کردند که بشری به درجه رسالت و وحی و قرب برسد با این که بشری مثل خود مردم باشد؛ لذا بر آنان حسادت می ورزیدند و منظور از تعجب همین است.

و یا این که به سبب نعمتی خوف از دست رفتن مقاصدش را دارد که فرد متنعم در اغراض او مزاحمت برایش درست کند و یا به جهت حب ریاستی است که مبتنی بر این است که نعمتی داشته باشد که در آن کسی به درجه او نرسد و یا این که حسادت به سبب هیچ یک از این اسباب نیست؛ بلکه به خاطر خبث نفس و بخل آن به خیر نسبت به بندگان خدا باشد.

این ها عوامل حسد هستند و برخی از این اسباب یا اکثر آن یا همه آن در شخص واحدی جمع می شود و به همین سبب حسدش بزرگ می شود و قوتی پیدا می کند که شخص حسود دیگر قدرت مخفی کردن و ظاهر سازی ندارد و بلکه حجاب خوش رفتاری ظاهری را می درد و علناً دشمنی خود را آشکار می کند و در اکثر حسادت ها پاره ای از این عوامل جمع می شود.

بدان که حسد از امراض قلبی بزرگ است و امراض قلبی جز با علم و عمل مداوا نمی شود و علمی که برای مرض حسد نافع است این است که حقیقتاً بدانی که حسد ضرری در دنیا و دین توست و موجب ضرر دینی و دنیوی برای محسود تو نمی شود؛ بلکه آن شخص مورد حسادت از آن منتفع نیز می شود و وقتی از روی بصیرت این را دانستی و نخواستی دشمن خود و دوست دشمن خویش باشی، ناچار از حسد جا می شوی؛

اما این که حسد ضرر دینی به تو می زند از این جهت است که تو با حسد ورزیدن، تقدیر خدای متعال را مورد خشم قرار داده ای و نعمتش را که بین بندگانش تقسیم فرموده، مورد اکراه قرار داده ای و عدالت خدا را که آن را با حکمتهای پنهانش در ملکش اقامه فرموده مکروه داشته ای و آن را زشت و قبیح دانسته ای و این جنایت بر سیاهی چشم توحید و خواری در چشم ایمان است و از نظر جنایت بر دین تو را کافی است مضافا بر این که تو نسبت به مردی از اهل ایمان گمان بد برده ای و خیر او را نخواسته ای و از اولیا و انبیای خدا در این جهت که خیرخواه بر بندگان خدا بوده اند، جدا شده ای و با ابلیس و سایر کفار در این جهت که بلا و زوال

نعمت ها را بر مومنان دوست دارند، شریک شده ای و این چیزهای خبیثی که در دل داری، حسنات قلب و ایمان در قلب را می خورد.

حاصل آن که حسد با این که به خودی خود، صفتی منافی با ایمان است، مستلزم عقاید فاسدی است که تماماً با کمال ایمان منافات دارد و نیز با مشغول کردن خود به تفکر در امر شخص محسود خود و تدبیر در دفع او، نفس را از تحصیل کمالات و توجه به عبادات و حضور قلب در آن باز می دارد و در نفس صفات مذمومی متولد می شود که همگی موجب نقص ایمان می شود و موجب بیماری هایی در بدن و ضعف آن می گردد که مانع از انجام واجبات بر گونه صحیح آن می شود. پس ایمان فرد حسود، به هر معنا که باشد، ناقص و بلکه تباه می شود و به همین جهت حضرت علیه السلام فرمود: حسد ایمان را می خورد همان طور که آتش هیزم را.

اما این که حسادت ضرر دنیوی بر توست از این جهت است که تو از حسد خود متألم می شوی و به وسیله آن عذاب می گردی و پیوسته مکدر و غمگین هستی؛ چون دشمنان تو را خدا از این که دائما به آنها نعمتی بدهد رها نمی کند و به همین جهت تو پیوسته به خاطر هر نعمتی که خدا به آنها می دهد عذاب می کشی و به سبب هر بلایی که از آنان منصرف می شود متأذی و متألم می گردی و مغموم و محزون و در حالی که دلت شعبه شعبه گشته و نفست در تنگناست، همان حالی را که برای دشمنانت می خواهی و همان حالی که دشمنانت برای تو می خواهند داری! تو می خواستی دشمنانت محنت ببینند، ولی همین حالا محنت و غم خود را محقق نموده ای، همان طور که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آفرین بر حسد که از صاحبش (شخص حسود) شروع می کند و او را می کشد!

و به سبب حسادت تو نعمت از کف محسود تو نمی رود، و اگر ایمان به رستاخیز و حسابرسی هم نداشته باشد، مقتضای زیرکی این است که اگر عاقل هم باشی از حسد بر حذر باشی به خاطر تألم قلبی و حال بد قلبی که در حسادت وجود دارد، با این که نفعی هم ندارد و تو عذاب سخت اخروی حسادت را در آخرت می دانی.

ص: 312

اما این که حسادت تو موجب ضرر دینی و دنیوی بر شخص مورد حسادت تو نمی شود، واضح است؛ زیرا به سبب حسادت تو از او زوال نمی پذیرد بلکه به سبب مقدرات خداست که اقبال و نعمت می آید؛ پس باید نعمت بر محسود، تا آن زمانی که خداوند مقدر فرموده ادامه یابد؛ پس چاره ای از دفع نعمت او نیست و هر چیزی نزد او مقدار معینی دارد و برای هر کاری موعدی مقرر است.

اما این که شخص مورد حسادت، به سبب حسد حاسدش در دین و دنیایش منتفع می شود نیز واضح است. اما این که در دینش متفی می شود، این است که این شخص از جهت تو که حاسد اویی مظلوم است و مخصوصا در فرضی که حسدت را با قول و فعل و غیبت بر او آشکار کنی و از او عیب جویی کنی و پرده دری نمایی و بدی های او را بگویی؛ همه این ها هدایایی است که به او می دهی. یعنی تو با این کار تمام حسنات خود را به او می دهی تا روز قیامت او را بیچاره و محروم از نعمت می بینی، همان طور که در دنیا از نعمات محروم بود ولی تو یکی یکی بر نعمت او می افزایی و برای نفس خود، یکی یکی بدبختی اضافه می کنی.

اما منفعت شخص مورد حسادت در دنیا به این صورت است که مهم ترین اغراض مردم، بد شدن حال دشمنان و غمگین بودن آنها و بدبختی و معذب و مغموم بودن آنان است و عذابی بزرگ تر از آنچه تو اکنون در آن هستی، یعنی درد حسادت وجود ندارد و نهایت آرزوی دشمنان تو این است که آنان در نعمت باشند و تو به سبب آنها در غم حسرت باشی و تو با دست خود مراد آنان را برآورده ساخته ای.

سپس بدان که کسی که آزار دارد، مورد خشم مردم است؛ و کسی که تو را آزار می دهد، تو غالبا نمی توانی او را مبغوض نداشته باشی و وقتی نعمتی برای او فراهم شد، نمی توانی آن نعمت را بر او نپسندی تا زمانی که حسن حال دشمن تو و سوء حالش برای تو مساوی باشد؛ بلکه پیوسته در نفس، بین این دو حال تفاوت می گذاری و پیوسته شیطان با تو در حسادت ورزیدن بر او نزاع می کند. ولی وقتی این حالت در تو قوت پیدا کند تا آن که موجب شود که تو حسادت خود را با گفتار یا کردار آشکار نمایی، به گونه ای که به سبب افعال اختیاری تو این امر در ظاهر تو نیز آشکار گردد، تو در این صورت، حسودی هستی که به سبب حسادتت،

عصیان کاری؛ ولی اگر به طور کلی ظاهر خود را حفظ کنی و فقط در باطنت خواهان زوال نعمت از محسود خود باشی، و در نفس تو کراهتی نسبت به این حالت نباشد، تو این بار هم حسود عصیان کار هستی؛ زیرا حسادت صفت قلب است نه صفت فعل.

خدای متعال می فرماید: «وَ لا یَجِدُونَ فی صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا»(1) {و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند} و فرمود: «وَدُّوا لَوْ تَکْفُرُونَ کَما کَفَرُوا فَتَکُونُونَ سَواءً»(2){آنان آرزو می کنند که شما هم مانند ایشان کافر شوید، و مساوی یکدیگر باشید.} و فرمود: «إِنْ تَمْسَسْکُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ»(3) {اگر نیکی به شما برسد، آنها را ناراحت می کند؛ } اما حسد به فعلیت که برسد، غیبت و کذب است و عملی است که از روی حسد صادر می شود و عین حسد نیست؛ بلکه محل حسد، قلب آدمی است نه جوارح او.

بله، این حسد که به فعل مبدل نشود، آن قدر تاریک نیست که واجب شاد حاسد از محسود حلالیّت بطلبد؛ بلکه معصیتی بین تو خداست و حلالیت طلبیدن از اسبابی که بر جوارح بروز کند واجب است؛ اما اگر ظاهرت را حفظ کردی و با این وجود، قلبت را ملزم کردی که از آنچه به سبب طبیعی از آن تولید می شود را که همان حب زوال نعمت از محسود است، ناپسند بدارد به گونه ای که گویا تو از نفس خود بر آنچه در طبع آن وجود دارد خشمگین گشته ای، آن احساس کراهت از ناحیه عقل است در مقابل میلی که از طبیعت سرچشمه می گیرد، اگر چنین کردی تکلیف واجب خود را ادا نموده ای و در اغلب احوالات چیزی بیش از این در تحت اختیار تو داخل نیست.

اما تغییر دادن طبیعت به این شکل که در نتیجه عامل اذیت کننده و عامل نیکی کننده برای او مساوی باشد، و در نتیجه شادی شخص یا اندوه او نسبت به نعمتی که برای آنان فراهم شده یا بلایی که بر آنان فرود آمده، مساوی باشد، این امر

1- . حشر / 9
2- . نساء / 89
3- . آل عمران / 120

از اموری است که طبیعت آدمی، مادامی که انسان به حظوظ دنیوی ملتفت باشد، آن را نمی پذیرد، مگر این که انسان، مانند شخص مست و شیدا، غرق در دوستی خدای متعال باشد که در این صورت قلب او منتهی به وضعی می شود که به تفصیل به احوال بندگان خدا التفات ندارد و همه را به یک چشم می بیند و آن چشم رحمت است و همه را بنده خدا می بیند و این حالت اگر باشد، مانند برق جهنده است و دوامی ندارد، و قبل و بعد از آن به طبع خود رجوع می کند و دشمن یعنی شیطان دوباره به نزاع با او بر می گردد؛ زیرا شیطان با وسوسه منازعه می کند. پس هر بار که با این وضعیت به مقابله برخیزد، به سبب کراهتی که دلش را ملزم به آن نموده، تکلیف خود را ادا نموده است.

برخی معتقد شده اند که اگر حسد بر جوارح انسان عملی نشود، شخص گناه نکرده است؛ و به صورت مرفع روایت شده که سه چیز در مؤمن است که راه خروج از آن را دارد و راه خروج از حسد آن است که به سبب آن ستم عملی نکند و اولی این است که این روایت بر آنچه ذکر کردیم حمل شود که گفتیم از جهت دین و عقل در او کراهت وجود دارد و در مقابل آن طبیعت او دوستدار زوال نعمت از دشمن است و این کراهت او را از ستم و ایذاء باز می دارد؛ چرا که تمام روایاتی که در مذمت حسد وارد شده دلالت دارد بر این که هر شخص حسودی گنهکار است و حسد صفتی قلبی است و نه فعلی؛ پس هر کس که دوستدار بدی برای مسلمانان است، حسود است؛ اما این که به مجرد حسادت قلبی بدون این که فعلی از او سر بزند، حسود باشد، محل تأمل و اشکال است.

از تمام این سخنان دانستی که تو نسبت به دشمنانت سه حالت داری:

اول آن که به طبیعت خود دوستدار بدی برای آنان هستی، ولی این دوست داشتنت ومیل قلبی ات را به این دوست داشتن، به سبب عقلت ناپسند می داری و بر نفس خود بدین خاطر خشمگینی و دوست داری که چاره ای داشتی که آن میل را از خودت زایل نمایی و این قطعا از تو بخشیده می شود؛ زیرا بیش از این مقدرا تحت اختیار آدمی قرار نمی گیرد.

دوم آن که بدی دشمنت را دوست داری و با بد آوردن او یا با زبان و یا با جوارحت اظهار شادی می کنی؛ این حسادتی است که یقینا حرام است.

سوم آن که حالت بینابین طرفین دارد و حسادت قلبی داری، ولی بر نفس خود نسبت به حسادتی که دارد خشمگین نیستی و این امر را با قلب خود زشت نمی دانی؛ اما جوارح خود را از اطاعت عملی حسد در مقتضیات آن حفظ می کنی و این محل اختلاف بین علماست و گفته شده: این حالت نیز بسته به مقدار قدرت و ضعف آن حب، خالی از گناه نیست.

2. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: حسد ایمان را می خورد، آنچنان که آتش هیزم را می خورد.(1)

3. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: از خدا بترسید و نسبت به یکدیگر حسادت نکنید. از دستورات دینی عیسی بن مریم علیه السلام گردش در شهرها بود. پس برای یکی از گردش هایش خارج شد و همراه او شخصی از یارانش بود که کوتاه قد بود و بیشتر ملازم حضرت عیسی بن مریم علیه السلام بود. پس هنگامی که عیسی بن مریم علیه السلام به دریا رسید فرمود: بسم الله در حالی که یقین کامل به کلامش داشت پس بر روی آب راه رفت. پس مرد کوتاه قد وقتی عیسی علیه السلام را دید گفت: بسم الله در حالی که یقین کامل به کلامش داشت و بر آب راه رفت و به عیسی علیه السلام رسید. پس خودبینی بر نفس وی وارد شد و با خود گفت: این عیسی روح الله است که بر آب راه می رود و من نیز بر آب راه می روم. پس برتری او نسبت به من چیست؟ حضرت فرمود: پس در آب فرو رفت و از عیسی علیه السلام کمک طلبید. پس عیسی علیه السلام بر آب دست انداخت و او را خارج کرد. سپس به او فرمود: چه گفتی ای مرد کوتاه قد؟ گفت: گفتم: این عیسی روح الله است که بر آب راه می رود و من هم راه می روم و از این جهت بر من خودبینی وارد شد. عیسی علیه السلام به او فرمود: پس خود را در غیر جایگاهی که خداوند برایت قرار داده بود، قرار دادی. پس خداوند به خاطر آنچه گفتی تو را

1- . کافی 2 : 306

مبغوض داشت. پس به سوی خداوند عز و جل توبه کن از آنچه گفتی. فرمود: آن مرد توبه کرد و به مرتبه ای بازگشت که خداوند وی را در آن قرار داده بود. پس از خدا بترسید و به یکدیگر حسادت نکنید.(1)

توضیح: در قاموس گفته: «ساح الماء یسیح سیحا و سیحانا» یعنی آب روی زمین جریان یافت و «سیاحه» به کسر سین و «سیح» به معنای راه رفتن روی زمین برای عبادت است و کلمه «مسیح» نیز از این ریشه است؛ پایان کلام صاحب قاموس.

می گویم: «کان من شرائع عیسی علیه السلام السیح» یعنی گشتن روی زمین برای اطلاع از عجایب قدرت خدا و هدایت بندگان خدا و فرار از دشمنان او و ملاقات دوستان او؛ و این امر در شریعت ما نسخ گردیده و روایت شده: «در اسلام سیاحت نیست و سیاحت این امت روزه داری است.»

«فدخله العجب» اگر گفته شود: این یا عجب و خودپسندی است، چنانچه بدان تصریح شده و یا غبطه است؛ زیرا منزلت عیسی علیه السلام را آرزو کرد ولی از حد نفس خود تعدّی کرد؛ زیرا در حد او نبود که آن درجه رفیع را آرزو کند که رسیدن به آن برایش ممکن نیست؛ پس چگونه حضرت صادق علیه السلام این عمل او را از فروع حسد دانست و در ذیل نفی از حسد آورد؟ در جواب می گویم: گویا آنچه او را وادار کرد که جرأت بر چنین آرزو پیدا بکند، حسادت او به منزلت عیسی علیه السلام و این که نبوت اختصاص به حضرتش داشت، بود؛ زیرا گفت: فضیلت او بر من چیست؟ یا این که وقتی دید با عیسی علیه السلام در یک فضیلت مساوی است، بر نبوت عیسی علیه السلام رشک و حسد برد و فضل او را بر خود انکار نمود، چنانچه برخی کفار می گویند: «أنؤمن لبشرین مثلنا»(2) {آیا به دو بشر مانند خود ایمان بیاوریم؟ }

«فرمس فی الماء» یعنی در آب فرو رفت بنا بر این که «رمس و غمس» هر دو مجهول باشند؛ این اشکال وارد نیست که کسی بگوید: خواهد آمد که انسان به

1- . کافی 2 : 306

2- . مؤمنون / 48

سبب خطورات قلبی خود و قصد معصیت مؤاخذه نمی شود، ولی این مرد در اینجا به خطورات قلبی خود مؤاخذه شده! زیرا ظاهر این است که این که فرمود: «فقال» مراد از آن کلام نفسی و بیرونی است؛ زیرا ما می گوییم افعال قلبی که مؤاخذه ندارد، افعالی است که به اراده و قصد انجام گناهان تعلق می گیرد و یا محض خطور قلبی است بدون این که سبب تردید در عقاید ایمانی بشود یا خللی در آن ایجاد گردد و آنچه اینجا از این مرد سر زد، غیر از این امور است. مضافا بر این که آنچه خواهد آمد، فقط دلالت بر این دارد که این شخص به خاطر این خطور قلبی مورد عقاب نیست و این منافاتی ندارد که با صادر شدن این چیزهای عجیب از او منزلت او پایین بیاید.

کلام عیسی علیه السلام که به او فرمود: «یا قصیر» دلالت دارد که می توان انسان را به برخی صفات مشهور او مورد خطاب قرار داد، منتها نه بر وجه تمسخر و ظاهر این است که این خطاب حضرت علیه السلام برای تأدیب آن مرد بود؛ این که حضرت فرمود: «و عاد» یعنی در درون و اعتقاد خود رجوع نمود؛ «الی مرتبته» یعنی اقرار به پایین آمدن نفس او و از ارتقا یافتن به مقام نبوت و فضل و نبوت عیسی علیه السلام را مسلم دانست و حسد نسبت به او را ترک کرد.

4. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فقر نزدیک است که تبدیل به کفر شود و حسد نزدیک است که بر قَدَر چیره شود.(1)

توضیح: می گویم: فقره «کاد الفقر ان یکون کفرا» ممکن است چند معنا داشته باشد: اول: آنچه به ذهنم خطور کرده که مراد از فقر، فقر به مردم است و این همان فقر مورد مذمت است؛ زیرا از خلق خدا خواستن و عدم توجه به خالق و کسی که روزی انسان را ضمانت کرده، در طلب روزی و سایر حوائج، نوعی کفر و شرک محسوب می شود؛ زیرا بر خدای متعال و ضمانتی که کرده اعتماد نشده است و این شخص فقیر گمان کرده که مخلوق عاجز، قدرت بر قضای حوائج و سوق دادن

-1 . کافی 2 : 307

روزی به او دارد، بدون تقدیر و فراهم سازی اسباب و سبب سازی خداوند؛ پس برخی از فروض این حالت به کفر نزدیک می شود و برخی از آن به شرک.

دوم: مراد از این حدیث این است که فقر افسار صبر را می بُرد و استعاذه از فقر نیز واقع شده است.

اما فقر ممدوح، آن فقری است که مقرون به صبر باشد. غزالی می گوید: سبب آن است که فقیر وقتی به شدت احتیاج خود و عیالش نظر می کند و نعمت فراوانی را در دست ظالمان و فسقه و غیر ایشان می بیند، چه بسا می گوید: این انصاف خدا نیست و این چه تقسیم روزی است که عادلانه صورت نگرفته؟ اگر شدت احتیاج مرا نداند، علمش ناقص است و اگر می داند و قدرت بر اعطا نیز دارد و نمی دهد، جود او نقص دارد و اگر به خاطر ثواب اخروی نمی دهد، اگر قدرت بر ثواب دادن بدون این مشقت شدید را دارد، پس چرا باز هم نمی دهد؟ و اگر قدرت دادن ندارد، پس قدرت او نقص دارد.

و با این اوصاف، اعتقاد او به این که خدا عادل و جواد و کریم و دارنده گنجینه های آسمان و زمین است دچار ضعف می شود و در این حین، شیطان بر او مسلط می شود و شبهاتی بر او القا می کند تا او آسمان و روزگار و غیر این دو را دشنام می دهد و تمام این ها کفر یا نزدیک به کفر است. و کسی از این امور رها می شود که خدا قلب او را برای ایمان خالص نموده و از خدای سبحان در دادن و ندادن روزی راضی باشد و بداند که هر چه خدا نسبت به او می کند خیر او در آن است و این افراد چقدر اندکند!

سوم: معنایی است که راوندی قدس سره در کتاب شرح شهاب ذکر کرده که خواهد آمد؛ وی گفته: معنای حدیث این است - و خدا داناتر است - که فقیر به خوردنی های پست و غذاهای وباآور دست می زند و وقتی می بیند فرزندانش از گرسنگی و برهنگی به خود می پیچند و خود را می بیند که قدرت بر قوام بخشیدن به کژی های آنان و اصلاح حالشان و رفع مشکلاتشان ندارد، سزاوار می بیند که دزدی و خیانت کند و غصب و غارت کند و اموال مردم را حلال بداند و راهزنی و مسلمان کشی کند و به برخی ظالمان خدمت کند و از آنچه غصب کرده و ستم نموده

بخورد. تمام این ها از افعال کسانی است که خویش را مورد محاسبه قرار نداده و به روز قیامت و حساب رسی ایمان ندارند و این فرد، نزدیک است که کافر محض شود و در روایت است که تعجب می کنم از کسی که عیال دارد و مال ندارد، که چگونه با شمشیر بر مردم خروج نمی کند؛ پایان کلان راوندی.

می گویم: وجوه و معانی حدیث به هم نزدیکند و برگشت همه به امری واحد است. اما این که حضرت فرمود: «کاد الحسد ان یغلب القدر» نیز وجوه و چند احتمال معنایی دارد: اول: آنچه راوندی در کتاب یاد شده ذکر کرده و این نیز خواهد آمد؛ راوندی گفته: معنا این است که حسد در نظر و تأمل ما، تأثیر به سزایی در از بین رفتن نعمت شخص مورد حسادت دارد؛ یا تمنّا و آروزی زوال نیز همین طور؛ زیرا چه بسا حسادت حسود او را به کشتن محسود و از بین بردن مال او وادار کند و معاش محسود را نابود کند. پس گویا حسود سعی در غلبه بر مقدرات خدا دارد؛ زیرا خدا برای محسود، خیر و نعمت مقدر فرموده و این حسود، سعی دارد آن نعمت را از محسود خود از بین ببرد. و گفته شده: حسد اهل انصاف است؛ زیرا اول از حسود شروع می کند و گفته شده: حسود سیادت و آقایی نمی یابد و گفته شده: حسد، جسد را می خورد.

«کاد» نزدیکی وقوع فعل را می رساند ولی هنوز آن فعل محقق نشده و حدیث شدت تأثیر فقر و حسد را می رساند، اگر چه نتوانند بر قضا و قدر غلبه کنند. و گفته می شود: «کاد» وقتی فعل آن مثبت و ایجابی باشد، بر نفی آن فعل دلالت می کند و اگر فعل پس از آن منفی باشد، دالّ بر وقوع آن فعل است. پایان کلام راوندی.

نزدیک تفسیر راوندی است آنچه گفته شده: در این حدیث مبالغه شدیدی است بر این که حسد در فساد نظام مقدر عالم تأثیر دارد؛ زیرا چه بسیار که حسد، حسود را وادار به کشتن محسود و غارت اموال و اسیر کردن اولاد و از بین بردن نعمت ها می کند، تا جایی که گویا حسود به قضا و قدر الهی راضی نیست و می خواهد بر این دو غلبه پیدا کند و این در حد شرک به خداست.

ص: 320

دوم: آن است که گفته شده که حسد گاهی بر قضا و قدر غلبه می کند به این معنا که نعمتی را که برای محسود مقدر گشته، زیاد می کند!

سوم: مراد غلبه بر قضا و قدر به سبب تغییر نعمت شخص حسود باشد و به این که خیراتی که برای او مقدر شده نابود گردد.

چهارم: معنا این باشد که نزدیک است که حسد در سنگینی و گناه بر قول به عقیده فرقه «قَدَریّه» نیز غلبه پیدا کند؛ با این که شدت عذاب این فرقه واضح است.

پنجم: می تواند اشاره به تأثیر چشم زدن باشد؛ زیرا چیزی که موجب حسد شده چشم زدن است؛ کما این که جماعتی از مفسران آیه «و من شر حاسد اذا حسد»(1) {و از شر حسود، هنگامی که حسادت بورزد} را به چشم زدن تفسیر نموده اند.

5. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: آفت دین، حسد و خودبینی و فخر است.(2)

توضیح: حسد و عجب از گناهان قلبی و فخر فروشی از گناهان زبان است و عبارت است از فخر فروشی به پدران و اجداد و نسب های شریف و همچنین فخر فروشی به علم و زهد و عبادت و اموال و خانه و قبیله و مانند آن؛ پس برخی از این ها کذب است و برخی ریاء است و برخی از آنها تکبر است و عزت طلبی و خود بزرگ بینی؛ و تمام این ها از اخلاقیات ناپسند و از صفات شیطان هستند که به اصل و ریشه اش یعنی آتش عزت فروشی کرد و نسبت به اطاعت از پروردگارش تکبر ورزید.

راغب می گوید: فخر عبارت است از مباهات نمودن به اشیایی که خارج از انسان است مانند مال و مقام و به آن «فخر و مرد فاخر و فخور و فخیر» گفته می شود؛ خدای متعال فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ»(3) {خداوند

هیچ متکبّر مغروری را دوست ندارد.}. در نهایه گفته: فخر به معنای ادعای عظمت و

1- . فلق / 5
2- . كافى 2 : 307
3- . لقمان / 18

بزرگی و شرافت است و در مصباح گفته: «فخرت به فخرا» بر وزن نفع می باشد و «افتخرت» نیز مانن آن است و اسم مصدر آن نیز «فَخار» به فتح فاء است که عبارت است از مباهات نمودن به مکارم و مناقب حسبی و نسبی و غیر آن که در متکلم باشد و یا در پدران او.

6. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل به موسی بن عمران فرمود: ای پسر عمران! به مردم نسبت به آنچه به آن ها از فضلم دادم حسادت نکن و به آن چشم نبند و خود را به دنبال آن نینداز. پس حسود نعمت من را بد داشته و مانع قسمتی می شود که بین بندگان انجام می دهم و هر کس این گونه باشد من از او نیستم و او از من نیست.(1)

توضیح: «لا تحسدنّ الناس» اشاره دارد به آیه «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِه»(2) {یا اینکه نسبت به مردم [پیامبر و خاندانش]، و بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می ورزند؟} و «لا تمدنّ» اشاره دارد به آیه «وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا لِنَفْتِنَهُمْ فیهِ وَ رِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَ أَبْقی»(3) {و هرگز چشمان خود را به نعمت های مادّی، که به گروه هایی از آنان داده ایم، میفکن! اینها شکوفه های زندگی دنیاست؛ تا آنان را در آن بیازماییم؛ و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است!}

بیضاوی می گوید: یعنی نگاه چشمان خود را به نعمت هایی که به گروه هایی از آنان داده ایم، میفکن تا آن را نیکو بشمری و آرزو داشته باشی که مثل آن برای تو نیز باشد. و طبرسی رحمه الله فرموده: یعنی چشمانت را به سوی این کفار بلند مکن تا به نعماتی که آنان را متمتع کرده ایم و مثل هایی برای نعمت هستند از قبیل اولاد و اموال و غیر آن نظر کنی! و گفته شده: به آن نعمت هایی که در دست آنان است نظر مکن؛ و گفته شده: نباید نگاه کنی و نباید در چشمان تو بزرگ گردد و چشمان خود را به آنچه بدان اصنافی از مشرکان را متمتع ساخته ایم به طور طولانی مدوز؛ خداوند

1- . کافی 2 : 307
2- . نساء / 54
3- . طه / 131

رسول خود را از رغبت به دنیا نهی فرمود و بر او ممنوع فرمود که چشمش را به تمتعات مشرکین بدوزد و حضرت صلی الله علیه و آله نیز به چیزهای نیکوی دنیا نظر نمی فرمود.

7. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: مومن غبطه می خورد ولی حسادت نمی ورزد و کافر حسادت می ورزد ولی غطبه نمی خورد.(1)

توضیح: این روایت به حسب ظاهر می رساند که حسود، منافق نیز هست و به حسب معنایی امر به طلب غبطه و ترک حسد نیز می کند و معنای هر دو گذشت؛ کسی نگوید: کسی که غبطه می خورد، آرزوی مرتبه بالاتری از خود را دارد و تمنای نعمت بهتری می کند؛ پس او نسبت به نعمت کنونی خود خشمگین و به قسمت الهی راضی نیست؛ درست مثل حاسد که او نیز چنین است؛ پس چه فرقی بین حسود و غبطه خورنده است؟ ما در پاسخ می گوییم: فرق در این است که حسود به قسمت الهی راضی نیست؛ زیرا آرزو می کند که قسمت و نصیب او برای غیر، و نصیب غیر برای او باشد؛ پس حسود قطعا قسمت الهی را ردّ می کند؛ اما کسی که غبطه می خورد، دوست دارد که نصیب غیر برای او نیز باشد و به نصیب غیر راضی است؛ فقط چون جایز است که نصیب غیر برای او نیز باشد و این امر به خودی خود ممکن است و محال بودن آن به حسب تقدیر ازلی معلوم نیست، و عدم حصول آن دالّ بر امتناع آن نیست؛ زیرا ممکن است حصول آن مشروط به شرطی مثل تمنا و دعا و مانند این دو باشد؛ و این مثل کسی می ماند که به درجه ای از کمال رسیده و از خدای تعالی طلب می کند و توفیق بالاتر از آن مقدار را می طلبد.

8. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کمترین لذت میان مردم از آن حسود است.(2)

9. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فقر نزدیک است که تبدیل به کفر شود و حسد نزدیک است که بر قَدَر چیره شود.(3)

1- . کافی 2 : 307

2- . معانی الاخبار : 195

3- . امالی صدوق: 177

در خصال همانند این روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل گردیده است.(1)

می گویم: برخی از اخبار در باب حرص گذشت و برخی در باب بخل و برخی در باب اصول کفر و برخی در باب آنچه خدای متعال به امت پیامبر ما صلی الله علیه و آله عطا کرده گذشت.

10. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: شخصی که در او بخل و حسد و ترس باشد ایمان ندارد، تا پایان حدیث.(2)

11. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: لقمان به فرزندش گفت: شخص حسود سه نشانه دارد: در غیاب شخص غیبت می کند، در حضور تملق می کند و در مصیبت شماتت می کند.(3)

می گویم: در باب وصیت های پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آوردیم که ایشان فرمود: یا علی! تو را از سه خصلت بزرگ نهی می کنم: حسد و حرص و دروغ.(4)

12. خصال: از جمله وصایای امام صادق علیه السلام این است: حسود راحتی ندارد.(5)

می گویم: در باب کذب و غیر آن از امام صادق علیه السلام نقل شد که فرمود: برای بخیل راحتی نیست و برای حسود لذتی نیست.(6)

13. خصال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل شش دسته را به خاطر شش چیز عذاب می کند: عرب را به خاطر تعصب، کدخدایان را به خاطر

1- . خصال 1 : 9
2- . خصال 1 : 41
3- . خصال 1 : 60
4- . خصال 1 : 62
5- . خصال 1 : 80
6- . خصال 1 : 130

تکبر، امیران را به خاطر ستم، فقها را به خاطر حسد، بازرگانان را به خاطر خیانت و اهل روستا را به خاطر جهل.(1)

14. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هر روز از شش چیز به خدا پناه می برد: از شک و شرک و تعصب و غصب و سرکشی و حسد.(2)

15. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: حسود در راحتی دل نباید طمع کند.(3)

16. معانی الاخبار: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرمودند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به شما سرایت کرده است بیماری امت های قبل از شما؛ حسد و کینه.(4)

17. عیون الاخبار الرضا علیه السلام : امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرمودند که امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسد نزدیک است که از قَدَر پیشی گیرد.(5)

18. معانی الاخبار: در مرفوعه ابن ابی عمیر آمده است : در خصوص سخن خداوند عز و جل «وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ»(6) {و از شرّ هر حسودی هنگامی که حسد می ورزد!} فرمود: آیا نمی بینی او را هنگامی که چشمانش را می گشاید و به تو می نگرد؟ او همان(حسادت) است.(7)

1- . خصال 1 : 158
2- . خصال 1 : 160
3- . خصال 1 : 53
4- . معانی الاخبار: 367
5- . عیون الاخبار 1 : 132
6- . فلق / 5
7- . معانی الاخبار : 227

19. معانی الاخبار: ابی بصیر از امام صادق علیه السلام در خصوص حسد پرسید. پس فرمود: گوشت و خونی است که در مردم می چرخد تا به ما می رسد و ناامید می شود و آن شیطان است.(1)

20. مجالس مفید: موسی بن جعفر علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرمود: پیامبر خدا روزی به یارانش فرمود: آگاه باشید که بیماری امت های پیشین به شما سرایت کرده و آن حسد است که مو را نمی تراشد بلکه دین را می تراشد و انسان از حسد نجات می یابد با نگهداشتن دستش از آن و نگهداشتن زبانش و به برادر مومن خود با چشم اشاره نکند.(2)

21. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز است که از آن پیامبر و پایین تر آن هم برکنار نیست: فال بد و حسد و تفکر در وسوسه در آفرینش.(3)

شیخ صدوق رحمه الله می فرماید: معنای «طیره» در این جا یعنی امت های انبیا به آنان فال بد می زنند؛ اما خود انبیا علیهم السلام فال بد نمی زنند و این مانند قولی است که خدای عز و جل از قوم صالح علیه السلام نقل فرمود: «قالُوا اطَّیَّرْنا بِکَ وَ بِمَنْ مَعَکَ قالَ طائِرُکُمْ عِنْدَ اللّٰه»(4) {آنها

گفتند: «ما تو را و کسانی که با تو هستند به فال بد گرفتیم!» (صالح) گفت: «فال (نیک و) بد شما نزد خداست} و مانند کلام سایر امت ها که به پیامبرانشان گفتند: «إِنَّا تَطَیَّرْنا بِکُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّکُمْ» تا آخر آیه.(5) {ما

شما را به فال بد گرفته ایم (و وجود شما را شوم می دانیم)، و اگر (از این سخنان) دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد}. اما حسد در این موضع آن است که به انبیا حسد ورزیده می شود نه این که آنان به غیرشان حسد بورزند و این مثل سخن خدای متعال است که فرمود: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ

1- . معانی الاخبار: 244

2- . مجالس مفيد: 211
3- . خصال 1 : 89
4- . نمل / 47
5- . يس / 18

مُلْكاً عَظیماً»(1) {یا اینکه نسبت به مردم [پیامبر و خاندانش]، و بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می ورزند؟ ما به آل ابراهیم، (که یهود از خاندان او هستند نیز،) کتاب و حکمت دادیم؛ و حکومت عظیمی در اختیار آنها [پیامبران بنی اسرائیل] قرار دادیم. }. اما تفکر در وسوسه در خلق عبارت است از مبتلا بودن انبیا علیهم السلام به اهل وسوسه نه چیزی غیر از آن و این از قبیل چیزی است که خداوند از مشرکان از قول ولید بن مغیره مخزومی نقل نمود و فرمود: «إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ»(2) {او (برای مبارزه با قرآن) اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت! مرگ بر او باد! چگونه (برای مبارزه با حق) مطلب را آماده کرد!} یعنی این سخنان را درباره قرآن گفت که: «إِنْ هذا إِلاَّ سِحْرٌ يُؤْثَرُ إِنْ هذا إِلاَّ قَوْلُ الْبَشَرِ»(3) {این (قرآن) چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست! این فقط سخن انسان است (نه گفتار خدا)!}

22. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت فرمود: به یکدیگر حسادت نورزید چرا که حسد ایمان را می خورد، آنچنان که آتش هیزم خشک را می خورد.(4)

23. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: حسود پیش از آنکه به آن شخصی که نسبت به آن حسادت کرده ضرر بزند، به خود ضرر می زند. مانند ابلیس که با حسدش برای خود لعنت را به ارث برد و برای آدم برگزیده شدن و هدایت و رسیدن به جایگاه حقایق عهد و برگزیدگی حاصل شد. پس کسی باش که به تو حسادت شود و خود حسادت کننده نباش. پس میزان حسادت کننده همیشه سبک است در مقابل میزان حسادت شونده که سنگین است. روزی تقسیم شده است. پس حسد حسادت کننده به او نفع نمی رساند و به حسادت شونده ضرر نمی رساند.

1- . نساء / 54
2- . مدثر / 18 - 19
3- . مدثر 24 و 25
4- . قرب الاسناد: 22

و حسد در اصل از کوری دل و انکار فضل خداوند متعال است. این دو بال های کفر هستند. به سبب حسد فرزند آدم در حسرت ابدی واقع شد و به گونه ای هلاک شد که نجات از آن ابداً ممکن نبود. و توبه ای برای حسادت کننده نیست، چرا که بر آن اصرار داشته، معتقد به آن بوده و در نزد نفسش مطبوع گردیده است. بدون معارض و سبب برای او آشکار می شود و طبع از اصل تغییر نمی کند، اگر چه علاج شود.(1)

24. تفسیر عیاشی: ابن ابی نجران می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم در خصوص سخن خداوند که می فرماید: «وَ لا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ اللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ» (2) {برتری هایی را که خداوند برای بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید!} فرمود: مردی آرزوی همسر و دختر مرد دیگر را نکند، ولی آرزوی مانند آن ها اشکالی ندارد.(3)

25. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی موسی بن عمران با پروردگارش مناجات می کرد و سخن می گفت. در همان حال شخصی را در زیر سایه عرش خداوند دید، پس عرض کرد: ای پروردگار من! این چه کسی است که عرش تو بر آن سایه افکنده است. پس خداوند فرمود: ای موسی! این از کسانی است که به مردم به واسطه آنچه خداوند به آن ها از فضلش عنایت فرموده حسادت نمی کند.(4)

26. جامع الاخبار: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از حسد بپرهیزید چرا که حسد نیکی ها را می خورد، همچنانکه آتش هیزم را می خورد.

- و فرمود: همانا بر نعمت های خداوند دشمنانی هست؛ گفته شد که دشمنان نعمت های خداوند کیستند ای پیامبر خدا؟ فرمود: کسانی که به مردم به واسطه آنچه خداوند به آن ها از فضلش عنایت فرموده حسادت می کنند.

1- . مصباح الشریعه: 33
2- . نساء / 32
3- . تفسیر عیاشی 1 : 239
4- . تفسیر عیاشی 1 : 248

- و فرمود: بر شما باد به پنهان داشتن برآورده شدن حاجت ها. پس هر صاحب نعمتی مورد حسادت است.

- و امیرالمومنین علیه السلام به فرزندش در وصیتش فرمود: از بدترین زشتی های شخص حسد است.

- و فرمود: حسادت کننده خشمگین است بر کسی که گناهی ندارد.(1)

27. نوادر: در مرفوعه ابن ابی البلاد آمده است: موسی بن عمران شخصی را در زیر سایه عرش دید. پس عرض کرد: ای پروردگار من! این چه کسی است که او را به خود نزدیک کرده ای تا در زیر سایه عرش جایش داده ای؟ پس خداوند متعال فرمود: ای موسی! این کسی است که پدر و مادرش او را عاق نکرده اند و به مردم به واسطه آنچه خداوند به آن ها از فضلش عنایت فرموده حسادت نمی کند.

28. نهج البلاغه: شگفت از غفلت حسودان از سلامت بدن های خود.(2)

- و فرمود: سلامتی بدن از کم بودن حسادت است.(3)

29. کنز کراجکی: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: نمی بینم ستمکاری را شبیه تر به ستمکش از حسود؛ نفس نفس زدنش همیشگی است و با دل سرگردان و اندوه همیشه همراهش است.

- و فرمود: حسادت کننده خشمگین است بر کسی که گناهی ندارد و بخیل است نسبت به آنچه که مالکش نیست.

- و فرمود: حسد آفت دین است و برای حسادت کننده همان رنجی که می کشد کافی است.

- و فرمود: دروغگو مروت ندارد و حسود آسایش ندارد.

- و فرمود: کافی است برای تو که حسادت کننده در هنگام شادی تو اندوهناک است.

1- . جامع الاخبار: 186
2- . نهج البلاغه حکمت: 225
3- . نهج البلاغه حکمت: 256

- و فرمود: حسد جز زیان و خشم چیزی به دنبال ندارد، دلت را زشت کرده و بدنت را بیمار می کند و بدترین چیزی که دل انسان می فهمد حسد است.

- و فرمود: حسود زود پرخاش و کندعاطفه است.

- و فرمود: حسود اندوهگین و پست زشت است.

- و فرمود: ثروت با بخشندگی و آسایش برای حسود و دوستی برای شاهان وجود ندارد.

- و لقمان به فرزندش فرمود: از حسد بپرهیز که در تو آشکار می شود و در حسادت شونده آشکار نمی شود.(1)

30. المجازات النبویه: حسد نیکی ها را می خورد، همچنانکه آتش هیزم را می خورد.(2)

توضیح: سید شریف رضی، رضی الله عنه در شرح این حدیث گفته: این استعاره است و منظور این است که حسد، موجب می شود که حسود به انجام معاصی اقدام کند و در هوس ها واژگون شود و مبتلا به قتل حرام شود و هیزم گناهان را در خورجینش جمع کند و شروع کند به انتقال دادن نعمت ها از جای خود به جای دیگر و آن را از محل خود بر کندن؛ پس عقاب این کارهای حرام موجب بطلان حسنات حسود می شود و ثواب طاعات او را اسقاط می کند و این حسد است که عامل استحقاق عقاب و بطلان ثواب می گردد؛ گویا آن حسنات را می خورد؛ زیرا آنها را می برد و نابود می کند و عین آنها را ساقط نموده و آنها را از صاحبش مبرّا می سازد.

و علت این که حضرت علیه السلام حسد را در این که حسنات را می خورد به آتشی تشبیه فرمود که هیزم را می خورد، آن است که حسد در دل انسان مانند آتش عمل می کند؛ زیرا به هیجان می آید و شعله می کشد و می سوزاند و آتش می زند و از این جهت برخی گفته اند: من هیچ ظالمی را شبیه تر از حسود به مظلوم ندیده ام؛ نفسش از درد به خود می پیچد و شعله آتشش می رود و می آید و حزن او دائما تجدید می شود! (پس گویا حسود است که خود مظلوم است).

1- . كنز الفوائد 1 : 136
2- . المجازات النبويه : 210

31. شهاب: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فقر نزدیک است که به کفر تبدیل شود و حسد نزدیک است که بر قَدَر چیره شود.

توضیح: «کاد» و «عسی» هر دو از افعال مقاربه هستند و «کاد» شبیه به «عسی» است و «عسی» شبیه «لعلّ» است و به همین خاطر «عسی» صرف فعلی ندارد زیرا شبیه به حرف است و حرف نیز صرف نمی شود و «کاد» مقاربت بیشتری را از «عسی» می رساند؛ زیرا در آن معنای طمع وجود دارد و طمع نیز جز در آینده صحیح نیست. پس اگر از آن مضارع ساخته شود هم برای زمان حال و هم برای استقبال صلاحیت دارد، در حالی که طمع در زمان حال صحیح نیست. به همین جهت به فعل ماضی آن اکتفا شده و «عسی» اسمش را مرفوع و خبرش را منصوب می کند؛ جز این که خبر آن فقط فعل مضارع است که «ان» بر سر آن داخل می شود؛ و همچنین «کاد» اسم خود را مرفوع و خبرش را منصوب می کند و از شروط استعمال «کاد» این است که بر خبر آن «ان» داخل نشود، مثل این که می گویی: «کاد زید» و خداوند متعال فرمود: «و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم»(1) و فرمود: «کادوا یکونون علیه لبدا»(2) و این شرط در زمانی وجود دارد که «کاد» برای زمان حال باشد و اگر برای زمان آینده باشد، به «عسی» شبیه شده و بر خبر آن «ان» داخل می شود مانند شعر شاعر:

«قد کاد من طول البلی ان یمصحا»

از شدت پوسیدگی نزدیک بود که کهنه و مندرس گردد

این تعلیقه ما بر کلام استادمان شیخ ابو الحسن نحوی رحمه الله است و معنای حدیث این است - و خدا داناتر است - فقیر به خوردنی های پست و غذاهای وباآور دست می زند و وقتی می بیند فرزندانش از گرسنگی و برهنگی به خود می پیچند و خود را می بیند که قدرت بر قوام بخشیدن به کژی های آنان و اصلاح حالشان و رفع مشکلاتشان ندارد، سزاوار می بیند که دزدی و خیانت کند و غصب و غارت کند و اموال مردم را حلال بداند و راهزنی و مسلمان کشی کند و به برخی ظالمان خدمت

1- . قلم / 51

2- . جن / 19

کند و از آنچه غصب کرده و ستم نموده بخورد؛ تمام این ها از افعال کسانی است که خویش را مورد محاسبه قرار نداده و به روز قیامت و حساب رسی ایمان ندارند و این فرد، نزدیک است که کافر محض شود و در روایت است که تعجب می کنم از کسی که عیال دارد و مال ندارد، که چگونه با شمشیر بر مردم خروج نمی کند.

اما این که حضرت فرمود: «کاد الحسد ان یغلب القدر» معنایش این است که حسد در نظر و تأمل ما، تأثیر به سزایی در از بین رفتن نعمت شخص مورد حسادت دارد؛ یا تمنّا و آروزی زوال نیز همین طور؛ زیرا چه بسا حسادت حسود او را به کشتن محسود و از بین بردن مال او وادار کند و معاش محسود را نابود کند. پس گویا حسود سعی در غلبه بر مقدرات خدا دارد؛ زیرا خدا برای محسود، خیر و نعمت مقدر فرموده و این حسود، سعی دارد آن نعمت را از محسود خود از بین ببرد و گفته شده: حسد اهل انصاف است؛ زیرا اول از خود حسود شروع می کند. و گفته شده: حسود سیادت و آقایی نمی یابد و گفته شده: حسد، جسد را می خورد. و شاعر گفته:

بر حسد حسود صبر کن که صبر تو او را می کشد !

آتش خود را می خورد اگر هیزمی نیابد که آن را بخورد

«کاد» نزدیکی وقوع فعل را می رساند ولی هنوز آن فعل محقق نشده و حدیث شدت تأثیر فقر و حسد را می رساند، اگر چه نتوانند بر قضا و قدر غلبه کنند؛ و گفته می شود: «کاد» وقتی فعل آن مثبت و ایجابی باشد، بر نفی آن فعل دلالت می کند و اگر فعل پس از آن منفی باشد، دالّ بر وقوع آن فعل است. و شاعر عرب گوید:

آیا عالم علم نحو در این عصر چیزی است که لفظی باشد که بر زبان جرهم و ثمود جاری گشته !

اگر منفی به کار رود - خدا می داند - مثبت معنا می شود و اگر مثبت به کار برود، جانشین معنای منفی است

ص: 332

و این کاربرد منفی و مثبت مثل آیه «کادوا یکونون علیه لبدا» است و معنای آیه این است که آنان اجتماع نمی کردند و خدای متعال فرمود: «و ما کادوا یفعلون»(1) در حالی که آن ها آن گاو را ذبح کردند.

این از عجیب ترین قصه ها در مورد حسد است و از عجایب شگفت انگیز دنیا است: در زمان خلافت موسی الهادی در بغداد مردی متموّل بود و همسایه ای داشت که وضع مالی او از آن مرد، پایین تر بود؛ اما این مرد ثروتمند به او حسادت می کرد و هر بدی که ممکن بود نسبت به او دریغ نمی کرد ولی موفق نمی شد که بر آن مرد غلبه کند! وقتی این حسادت طولانی شد و روز به روز گذشت ایام موجب ازدیاد خشم و کین او می شد، غلام کوچکی خرید و او را تربیت کرد و به او نیکی می کرد؛ وقتی غلام جوان شد و رشد کرد و قدرت غضبش قوی گردید، مولای ثروتمندش به او گفت: پسرکم! من تو را برای امر بسیار مهمی می خواهم و دوست دارم بدانم تو در این امر چگونه برای من عمل می کنی! غلام گفت: چطور اطاعت نکنم؟ عبد در خدمت مولای خویش است و متعلق به کسی است که به او نعمت داده و احسان نموده است. ای مولای من! به خدا قسم اگر بدانم که دوست داری من به میان آتش بروم، خود را در آن خواهم افکند اگر بدانم که دوست داری من خود را در میان دریای عمیق غرقه سازم، خود را در آن خواهم افکند و کارهای دیگری نیز برای مولایش برشمرد! مولا از این سخنان او خوشحال شد و او را به سینه چسباند و با روی صورت او افتاد و او را می مکید و می بوسید. به غلام گفت: امید دارم که تو شایستگی کاری که مد نظر دارم را داشته باشی! غلام گفت: مولای من! اگر می خواهی بر بنده خود منت گذاری تصمیم خود را بگو تا بداند و تمام توان درونی خود را برای انجام آن جمع کند! مولا گفت: هنوز زمان آن نرسیده! وقتی زمانش فرا رسید، تو محل اسرار من و خزانه دار امانت من هستی!

بعد مولا یک سال غلامش را ترک کرد و بعد از یک سال به او گفت: پسرکم! اکنون تو را برای کاری که تو را شایسته آن می دیدم می خواهم؛ غلام گفت: ای

1- . بقره / 71

مولای من! مرا بدانچه می خواهی امر کن؛ به خدا قسم که ایام روزگار مرا بر اطاعت تو پرورانده. گفت: فلان همسایه من کار مرا به جایی رسانده که من می خواهم او را بکشم؛ غلام گفت: من همین الآن او را خواهم کشت! مولا گفت: من این را از تو نمی خواهم و بیم آن دارم که تو نتوانی و اگر هم بتوانی این قتل را به من نسبت می دهند؛ ولی من فکر کرده ام که تو مرا بکشی و جنازه ام را بر پشت بام خانه او بیندازی تا او را بگیرند و به قصاص خون من بکشند.

غلام به او گفت: آیا خودت می خواهی با طیب خاطر کشته شوی؟ آیا دشمنت از کشته شدن تو خوشحال نمی شود؟ و نیز من چگونه به کشتن تو رضایت دهم در حالی که تو از پدر پیر گوژپشت به من نیکوکارتر و از مادر همراه به من خوبی بیشتری کرده ای! مولا گفت: این تفکرات را از خودت دور کن! من تو را برای این مقصودم می پروراندم؛ دستور مرا نقض مکن که راحت شدن من فقط در همین است که گفتم! غلام گفت: مولای من! از خدا در مورد خودت خیلی بترس! آیا می خواهی خود را در امری از بین ببری که نمی دانی می شود یا نمی شود؟ اگر به آروزی خود (قصاص همسایه) نرسی و ضمنا بمیری چه؟ مولا گفت: می بینم که از من نافرمانی می کنی! من راضی نمی شوم تا این که کاری که دوست دارم انجام بدهی!

غلام گفت: حال که تصمیم خود را بر این امر گرفته ای، خود می دانی که چه می کنی! پس هر آنچه بخواهی می کنم ولی در این امر کراهت دارم نه رضایت! مولا از غلام خود تشکر کرد و چاقویی را برداشت و آن را تیز کرد و به دست او داد و غلام را گواه گرفت که بعد از مرگ او، غلامش آزاد باشد و از اصل مالش سه هزار درهم به او داد و گفت: وقتی این کار را کردی به هر شهری که دوست داشتی برو. غلام نیز بعد از اظهار امتناع و به خود پیچیدن، تصمیم به امتثال امر مولایش گرفت.

وقتی آخر شب عمر مولا فرا رسید، مولا به غلامش گفت: آماده اجرای امری شو که به تو نمودم! من آخر شب تو را بیدار می کنم. وقتی دمدمه های سحر فرا رسید، برخاست و غلام را بیدار کرد؛ غلام با ترس بیدار شد و مولا به او کارد بزرگی داد؛ آمد و به آرامی از دیوار خانه همسایه اش بالا رفت و بر پشت بام خانه او دراز کشید؛ پس با بدنش رو به قبله شد و به غلام گفت: بیا عجله کن! غلام نیز

دشنه بر حلق او گذاشت و رگ های او را برید و به بستر خود برگشت و مولایش را در حالی که در خون خود دست و پا می زد، رها کرد.

وقتی اهل و عیال مولا صبح کردند، از مولا بی خبر شدند! اوخر روز او را بالای بام همسایه اش کشته پیدا کردند؛ همسایه دستگیر شد و بزرگان محل او را حاضر کردند تا مردم به چهره او بنگرند و او را بردند و حبس کردند و خبر او را برای هادی خلیفه وقت نوشتند! هادی او را احضار کرد و مرد همسایه انکار کرد که علمی به این ماجرا داشته باشد و آن مرد، انسان درست و شایسته ای بود؛ هادی دستور داد او را حبس کنند و غلام آن مولی هم به اصفهان آمد.

در اصفهان مردی از خویشان همسایه که اکنون در حبس به سر می برد، زندگی می کرد و متولی امر حقوق دادن به لشکریان در اصفهان بود. آن مرد غلام را دید و او را می شناخت؛ از او در خصوص امر مولایش پرسید؛ زیرا خبر قتل او به آن خویشاوند اصفهانی رسیده بود. غلام تمام ماجرا را به او گفت و جماعتی نیز بر گفتار او شهادت دادند. آن مرد او را به بغداد آورد و خبر به هادی رسید و هادی آن غلام را احضار کرد و غلام تمام جریان را به هادی گفت؛ هادی از این امر تعجب کرد و دستور داد که همسایه محبوس را آزاد کنند و نیز دستور داد که غلام را نیز آزاد کنند.

فایده این حدیث که «کاد الفقر ان یکون کفرا» این است که فقر از سخت ترین چیزهاست و تحمل و غلبه بر درد آن از بیمناک ترین امور است و حسد نیز امری دشوار است و حدیث «کاد الحسد ان یغلب القدر» متضمن نهی از حسد است.

32. شهاب: حسد نیکی ها را می خورد همچنان که آتش هیزم را می خورد.

توضیح: حسد آن است که آروزی زوال نعمت از غیر خود داشته باشی. معنای کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله این است که حسادت حسنات را تباه می کند و مراد از حسنات کارهای نیک است و آن را آلوده و متغیر می کند و آنان را می پوشاند و بد می سازد و آن اعمال را به گونه ای می سازد که بدان اعتنا نمی شود، چنانچه آتش هیزم را می خورد، به گونه ای که آن را به خاکستر یا زغال مبدل می سازد. علت آن است که حسود، اگر چه افعال نیکی از او سر می زند، اما به خاطر

حسدی که دارد معیوب و زشت است؛ سپس حسود با پروردگارش در کاری که خدا انجام داده معارضه و ستیز می کند؛ زیرا نعمت بر محسود از جانب خداست ولی حسود آرزوی زوال آن را دارد و گویا حسود خدای متعال و ذات قدوس او را در امری که خدا اولویت داده، تخطئه می کند.

از سفیان روایت شده که گفت: به من خبر رسیده که خدای متعال فرموده: «حسود دشمن نعمت من است و به قسمت من که بین بندگانم تقسیم نموده ام راضی نیست» و منصور فقیه گفته:

آیا به کسی که به من حسادت می ورزد، نگفتی که آیا می دانی به چه کسی اسائه ادب می کنی؟

بر خدا در افعالش بی ادبی می ورزی وقتی به آنچه به من بخشیده راضی نمی شوی

جزای تو از سوی خدا این است که خدا به من بیشتر می بخشد، اما تو به مطلوب خود نمی رسی!

و گفته شده: حسود با پروردگارش از شش جهت مبارزه می کند: هر نعمتی را که به غیر او اعطا می شود، مبغوض می دارد و از قسمت خدا خشمگین است و با قضای الهی ضدّیت می ورزد و با قَدَر الهی لجبازی می کند و دوست او را خوار نموده و دشمن او را یاری می کند؛ و گفته شده: حسود منکر است زیرا به حکم خدای واحد راضی نمی شود. و در مورد آیه « إِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَن»(1) {خداوند، تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است} گفته شده: مراد حسد است و گفته شده: حسد انصاف دارد؛ زیرا در حسود تأثیر دارد ولی در محسود تأثیری ندارد.

و گفته:

بر حسد حسود صبر کن که صبر تو او را می کشد؛

آتش خود را می خورد اگر نیابد چیزی که آن را بخورد

1- . اعراف / 33

و نیز گفته:

من بر حسودانم رحمم می آید به خاطر حرارتی که در سینه هایشان از شعله های آتش وجود دارد؛

به نعمت خدا به من نگاه می کنند، پس چشمانشان در بهشت است اما دل هایشان در آتش است!

و گفته شده: حسود آقایی نمی کند؛ و روایت شده در آسمان پنجم فرشته ایست که عمل بنده ای از مقابل او عبور می کند و نوری مانند نور خورشید دارد. فرشته می گوید: بایست که من فرشته حسد هستم، این عمل را به صورت صاحبش بزن که حسود است؛ و گفته شده: هیچ ظالمی پیدا نمی شود که مظلوم نیز باشد، مگر شخص حسود؛ و چنین سروده:

به حسود بگو وقتی از حسرت نفس می کشی، ای ظالمی که گویا مظلوم نیز هستی!

و فائده این حدیث، نهی از حسادت و امر به اجتناب از آن است.

باب صد و سی و دوم : مذمت غضب و مدح تندخویی در مورد امر خدا

آیات:

- قالَ یَا بْنَ أُمَّ لا تَأْخُذْ بِلِحْیَتی وَ لا بِرَأْسی.(1)

{گفت: «ای پسر مادرم، نه ریش مرا بگیر و نه [موی] سرم را. }

- وَ إِذا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارین.(2)

{و چون حمله ور می شوید [چون] زورگویان حمله ور می شوید؟ }

روایات:

1. عیون الاخبار الرضا علیه السلام و امالی صدوق: امام جواد علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل فرمود: موسی بن جعفر علیه السلام بر هارون الرشید وارد شد در حالی که خشم بر شخصی وی را از کوره بدر برده بود. پس حضرت علیه السلام به او فرمود: تو برای خدای عز و جل خشمگین می شوی. پس بیش از آنچه که خداوند برای خود خشمگین می شود برای او خشمگین نشو.(3)

2. امالی صدوق: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: هیچ اتصافی پست تر از اتصاف به خشم نیست. (4)

می گویم: اخبار در این زمینه در باب بردباری و فرو خوردن خشم گذشت.

1- . طه / 94
2- . شعراء / 130
3- . امالی صدوق: 14 ، عیون اخبار الرضا 1 : 292
4- . امالی صدوق : 193

3. امالی صدوق: از امیرالمومنین علیه السلام در خصوص بردبارترین مردم سوال شد. فرمود: کسی که خشمگین نمی شود.(1)

4. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: غضب کلید هر بدی است.(2)

5. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: حواریون به عیسی بن مریم علیه السلام گفتند: ای معلم خیر! ما را آگاه کن که شدیدترین چیز چیست؟ پس فرمود: شدیدترین چیز خشم خدای عز و جل است. گفتند: پس به چه چیز می توان از خشم خداوند متعال در امان بود؟ فرمود: به اینکه خشمگین نشوید. گفتند: سرچشمه خشم چیست؟ فرمود: کبر و سرکشی و خوار دانستن مردم.(3)

در کتاب الغایات نیز همانند این روایت از امام صادق علیه السلام نقل گردیده است.

6. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هر روز از شش چیز به خدا پناه می برد: از شک و شرک و تعصب و غصب و سرکشی و حسد.(4)

7. عیون الاخبار الرضا علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خشم خود را نگه دارد، خداوند عذابش را از او نگه داشته و هر کس اخلاقش را نیکو گرداند، خداوند او را به رتبه روزه دار نمازگزار رسانده است.(5)

8. امالی طوسی: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش نقل فرمود: مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای پیامبر خدا! کاری به من بیاموز که چیزی میان آن و بهشت مانع نباشد. فرمود: خشمگین نشو و از مردم چیزی را طلب مکن و آنچه برای خود می پسندی برای مردم نیز بپسند.(6)

1- . امالی صدوق: 237
2- . خصال 1 : 7
3- . خصال 1 : 7

4- . خصال 1 : 160
5- . عیون الاخبار 2 : 71
6- . امالی طوسی 2 : 121

9. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام نقل فرمود که در نزد ایشان از خشم صحبت شد، پس فرمود: شخص خشمگین می شود و تا هیچ وقت راضی نمی شود و به همین سبب وارد آتش می شود. پس هر شخص خشمگین شد و ایستاده بود، پس بنشیند تا پلیدی شیطان از او برود و اگر نشسته است پس برخیزد. و هر شخصی که بر فامیل خود خشمگین شود، پس به سوی او برخیزد و به او نزدیک شود و او را لمس کند، چرا که هنگامی که فامیل، فامیل را لمس کند آرام شود.(1)

10. امالی طوسی: امام هادی علیه السلام از پدران بزرگوارش نقل فرمود: امام کاظم علیه السلام فرمود: هر کس در ستم خشمگین نشود، در نعمت هم شکر نمی کند.(2)

11. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس خشم خود را نگه دارد، خداوند زشتی او را می پوشاند.(3)

12. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس خود را از آبروی مردم بازدارد، خداوند از او عذاب روز قیامت را نگه می دارد. و هر کس خشم خود را از مردم نگه دارد، خداوند از او خودش می گذرد.(4)

در اختصاص همانند این روایت از امام باقر علیه السلام نقل شده است.(5)

13. فقه الرضا علیه السلام: روایت شده است که شخصی از دانشمندی خواست تا چیزی به او بیاموزد که به سبب آن به خیر دنیا و آخرت برسد و مختصر باشد. پس فرمود: خشمگین مشو.(6)

1- . امالی صدوق: 205
2- . امالی طوسی 1 : 290
3- . ثواب الاعمال: 120
4- . ثواب الاعمال: 120
5- . الاختصاص: 229
6- . فقه الرضا علیه السلام: 354

14. تفسیر عیاشی: اصبغ بن نباته می گوید: شنیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: کسی از شما خشمگین می شود و راضی نمی شود تا این که داخل آتش می شود. پس هر یک از شما که بر رحم خود خشمگین شد، باید به او نزدیک شود؛ زیرا خویشاوند وقتی خویشاوند را لمس کند، خشم او مستقرّ می شود. و «رحم» به عرش آویزان است و مثل برش آهن، آن خشم را می بُرد و آن رحم ندا می دهد: خدایا کسی که مرا صله نمود، تو نیز از او صله فرما و کسی که نسبت به من قطع رحم کرد، تو نیز از او قطع فرما. و این سخن خدای متعال است که در قرآن فرمود: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً»(1) {و از خدایی بپرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید؛ و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می خواهید، نام او را می برید! (و نیز) (از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، پرهیز کنید! زیرا خداوند، مراقب شماست. } و هر کس که عصبانی می شود در حالی که ایستاده، باید فورا به زمین بنشیند که این عمل او پلیدی شیطان را می برد.(2)

15. جامع الاخبار: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خشم شراره ای شیطانی است.

- و فرمود: غضب ایمان را فاسد می کند، همچنان که گیاه صبر، عسل را فاسد می کند و همچنان که سرکه عسل را فاسد می کند.

- و ابلیس ملعون گفت: غضب، دام من بر گردن انسان و وسیله شکار شدن اوست و با غضب، من بندگان خوب خدا را از بهشت و پیمودن راه آن بازمی دارم!

- امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که غیبت نکند برایش بهشت است و کسی که خشمیگن نشود برایش بهشت است و کسی که حسادت نورزد برایش بهشت است.(3)

1- . نساء / 1
2- . تفسیر العیّاشیّ 1 : 217
3- . جامع الاخبار : 186

16. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم امام باقر علیه السلام می فرمود: چه چیز بدتر از خشم است. شخص هنگامی که خشمگین می شود، انسان را می کشد و محصنه را قذف می کند.(1)

17. نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: شخصی اعرابی به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! چیزی به من بیاموز. پس من شخصی هستم که مسافرت می کنم پس در بادیه هستم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: خشمگین مشو. مرد اعرابی این سخن را ساده گرفت و به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و عرض کرد: ای پیامبر خدا! چیزی به من بیاموز. پس من شخصی هستم که مسافرت می کنم پس در بادیه هستم. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: خشمگین مشو. مرد اعرابی این سخن را ساده گرفت و بازگشت و سوال را تکرار کرد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جوابش را داد. پس مرد به خود رجوع کرد و گفت: دیگر چیزی نمی پرسم. ایشان مرا نصیحت کرد و بر حذر داشت از اینکه در حین خشم تهمت نزنم و در هنگام خشم کسی را به قتل نرسانم.

- و امام صادق علیه السلام فرمود: خشم کلید همه بدی هاست.

- و فرمود: ابلیس با ملائکه بود و ملائکه می پنداشتند که او از آنهاست و در علم خداوند بود که او از آن ها نیست. پس هنگامی که امر شد به سجده بر آدم تعصب ورزید و خشمگین شد. پس خداوند خارج کرد آنچه در نفسش بود با تعصب و خشم.(2)

18. نوادر: زید بن علی گفت: خداوند عز و جل به پیامبرش داود علیه السلام وحی کرد: هنگامی که بنده من در هنگام خشمگین شدنش مرا یاد می کند، من او را در روز قیامت در میان تمام مخلوقاتم یادش می کنم و محوش نمی کنم او را در میان کسانی که از محوشان می کنم.(3)

ص: 342

1- . الاختصاص: 243
2- . الزهد: 27
3- . الزهد: 28

19. نوادر راوندی: موسی بن جعفر علیهما السلام از پدران بزرگوارش نقل فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خشم ایمان را فاسد می کند همچنان که سرکه عسل را فاسد می کند و همچنانکه گیاه صبر عسل را فاسد می کند.(1)

در کتاب الامامه و التبصره نیز همانند این روایت از امام باقر علیه السلام روایت شده است.

20. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: تندخویی شکلی از دیوانگی است، چرا که صاحب آن پشیمان می شود. پس اگر پشیمان نشود دیوانگی او ثابت است.(2)

21. منیه المرید: از پیامبر صلی الله علیه و آله سوال شد: چه چیزی از خشم خداوند متعال دور می کند؟ فرمود: خشمگین مشو.

- و از ایشان صلی الله علیه و آله روایت شده: هر کس خشم خود را نگه دارد خداوند زشتی او را می پوشاند.

- و ابوالدرداء گفت: گفتم ای پیامبر خدا، به کاری راهنماییم کن که مرا وارد بهشت کند. فرمود: خشمگین مشو.

- و فرمود: خشم ایمان را فاسد می کند، همچنانکه گیاه صبر عسل را فاسد می کند.

- و فرمود: کسی خشمگین نشد، مگر این که با جهنم درمان شد.

- در نزد امام باقر علیه السلام از خشم صحبت شد. پس فرمود: شخص خشمگین می شود و تا هیچ وقت راضی نمی شود و به همین سبب وارد آتش می شود.

- و از ایشان روایت شده که فرمود: در تورات نوشته شده در آنچه خداوند عز و جل مناجات نمود به آن با موسی علیه السلام آمده است: ای موسی! خشم خود را نگه دار از کسی که تو را بر او مالک ساخته ام تا خشمم را از تو نگه دارم.

1- . نوادر راوندی: 17
2- . نهج البلاغه حکمت: 255

- امام باقر علیه السلام فرمود: این خشم شراره ای از شیطان است که در دل فرزند آدم شعله ور شود و یکی از شما هنگامی که خشمگین شود، چشمانش قرمز شود و رگ هایش باد می کند و شیطان در او وارد می شود.(1)

22. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خشم ایمان را فاسد می کند، همچنانکه سرکه عسل را فاسد می کند.(2)

توضیح: «کما یفسد الخل العسل» یعنی وقتی که سرکه وارد ظرف عسل شود، شیرینی عسل و خاصیت آن می رود و مجموع آن چیز دیگری می شود. ایمان نیز به همین ترتیب؛ وقتی غضب داخل آن می شود، فاسد می شود و بر خلوص خود باقی نمی ماند و آثار آن متغیر می شود و حقیقتاً ایمان نام نهاده نمی شود؛ یا معنای روایت این است: وقتی مزه عسل در ذائقه آدمی بود و آدمی کمی سرکه نوشید، آن شیرینی به طور کلی از بین می رود و انسان طعم عسل را نمی چشد؛ همچنین است غضب که وقتی وارد بر مومن می شود، شیرینی ایمان را نمی چشد و فوائد ایمانش از بین می رود.

برخی از محققین گفته اند: غضب شعله آتشی است که از آتش افروخته خدا گرفته شده، با این تفاوت که از دل ها سر نمی زند و این آتش در درون قلب مخفی است، مانند مخفی بودن آتش در زیر خاکستر و آن تکبر دفن شده در دل هر متکبر معاند، آن را خارج می سازد، همان طور که سنگ، آتش را از آهن جدا می کند. و برای بینندگان به نور یقین منکشف می شود که انسان عرقی از او به سوی شیطان لعین بیرون ریخته می شود، پس هر آن کس را که آتش غضب شعله ور می سازد، قرابت او با شیطان در وی قوی تر می شود؛ زیرا شیطان گفت: «خلقتنی من نار و خلقته من طین»(3)

{مرا از آتش و آدم را از گِل آفریدی!} پس شأن گِل، سکون و وقار است و شأن آتش شعله کشیدن و برافروخته گشتن و حرکت و اضطراب و

1- . منیه المرید: 321

2- . كافى 2 : 302
3- . اعراف / 12

ذوب شدن؛ و از همین باب است آیه «یُصْهَرُ بِهِ ما فی بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ»(1) {آنچنان که هم درونشان با آن آب می شود، و هم پوست هایشان. } و از نتایج غضب کینه و حسادت است و با این دو خصلت، هر هلاک شونده ای هلاک و هر تباه شونده ای تباه می گردد.

سپس می فرماید: بدان که وقتی خداوند تعالی انسان را به وسیله اسبابی در درون بدن او و اسبابی در خارج بدن او در معرض تباهی و خالی شدن از آبادانی قرار داده، به او نعمت بخشیده و چیزی عطا کرده که او را از فساد محافظت می کند و از او هلاکت را تا زمان معلومی دفع می کند و آن چیز را در کتابش نام برده.

اما آن سبب داخلی را مرکب از حرارت و رطوبت قرار داده و بین رطوبت و حرارت، دشمنی و ضدّیت قرار داده و پیوسته حرارت رطوبت را حل می کند و آن را خشک نموده و بخار می کند تا اجزای آن رطوبت مبدل به بخاری شود که از آن، اجزای رطوبت پخش می شود. پس اگر کمکی از غذا به رطوبت نرسد که جبران آن اجزای حل شده و بخار شده را نکند، حیوان فاسد می شود. پس خداوند غذا را موافق بدن حیوانات آفرید و برای حیوان اشتهایی قرار داد که مانند شخص گماشته بر جبران شکستگی و بستن سوراخ، او را بر خوردن غذا تحریک می کند تا با این اسباب، او را از هلاکت حفظ نماید.

اما آن اسباب خارجی که انسان برای حفاظت از خود متعرّض آنها می شود، مانند شمشیر و نیزه و سایر ابزار کشنده ای که انسان بدان اهتمام دارد، می باشد. پس انسان احتیاج به نیرو و قدرتی دارد که از درون او بجوشد و نابودکنندگان را از خود دفع نماید؛ پس خداوند غضب را از آتش آفرید و آن را غریزه انسان نمود و با گِل او مخلوط کرد. پس هر بار که قصد هدفی از اهداف خود و مقصدی از مقاصد خود را می کند، آتش غضب مشتعل می شود و جوششی بر پا می کند که خون قلب از آن به غلیان می آید و در رگ ها پخش می شود و به نقاط بلند بدن می رسد، مانند مرتفع شدن آتش و مانند آبی که در دیگ غذا بالا می آید.

1- . حج / 20

و به همین خاطر به صورت می ریزد و در نتیجه صورت و چشم سرخ می گردند و پوست با خلوصی که دارد حکایت از رنگ پشت خود که سرخی خون است می کند، همان طور که شیشه رنگ محتوای خود را نشان می دهد؛ و خون پخش می شود، وقتی بر شخص پایین دست خود غضب می کند و احساس قدرتمندی بر او می کند؛ اگر بر بالادست خود غضب کند و از انتقام گرفتن نومید باشد، انقباض دم از ظاهر پوست تا درون قلب ایجاد می شود و مبدل به اندوه می شود و به همین خاطر رنگ زرد می شود و اگر غضب بر موردی باشد که تردید در قدرت بر او دارد، نوعی تردّد بین انقباض و انبساط در او تولید می شود و در نتیجه رنگش سرخ و زرد می شود و به اضطراب می افتد.

خلاصه این که محل قوه غضب در قلب است و معنای غضب، به غلیان افتادن خون قلب است و این قوه وقتی برانگیخته می شود، روی به دفع آزاردهندگان، قبل از وقوعشان می آورد و بعد از وقوع، روی به تشفّی خاطر و انتقام می آورد و انتقام غذای این قوه و چیز مورد اشتهای آن است و از آن لذت می برد و جز با انتقام گرفتن ساکن نمی شود.

سپس مردم در این قوه خود، در اول فطرت و غریزه و به حسب امور خارجی که بر آن عارض می گردد، سه درجه دارند: تفریط و افراط و اعتدال؛ اما تفریط به سبب فقدان این قوه و ضعف آن است به این صورت که در آنجا که عقلا و شرعا ستوده است، آن را به کار نمی گیرد؛ مانند دفع ضرر از خود، به گونه ای که آن دفع ضرر جایز باشد و مثل جهاد با دشمنانش و عقوبت کردن آنان و اجرای حدود به گونه معتبر و امر به معروف و نهی از منکر. پس در این فرد، ملکه ترسویی حاصل می شود و منتهی می شود به بی غیرتی نسبت به محارم خود و مانند آن!

و این تفریط مذموم و در شمار رذائل نفسانی است و خدای سبحان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را به صلابت و استواری ستوده و فرموده: «اشداء علی الکفار»(1) {در

برابر کفّار سرسخت و شدیدند} و فرموده: «یا ایها النبی جاهد الکفار و

1- . فتح / 29

المنافقین و اغلظ علیهم» (1) {ای پیامبر! با کفّار و منافقین پیکار کن و بر آنان سخت بگیر!} و قوت و شدت از آثار قوه حمیّت است که همان غضب است؛ اما افراط در این قوه عبارت است از اقدام به کاری که زیبا نیست و استعمال این قوه در آنچه عقلا و شرعا مذموم است، مثل زدن و عقوبت کردن و دشنام دادن و غارت کردن و کشتن و ناسزا گویی و مانند آن که عقل و شرع آن را تجویز نمی کند.

اما اعتدال عبارت است از آن غضبی که منتظر اشاره عقل و دین است؛ پس در جایی که غضب واجب است، برانگیخته می شود و جایی که بردباری نیکوست، خاموش می شود و حفظ آن بر حد اعتدال، همان استقامتی است که خداوند بندگانش را مکلف بدان کرده و آن طریقه وسطی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را وصف کرده و فرموده: «بهترین امور، حد اعتدال در آن است»؛ پس کسی که غضب او میل به سستی پیدا کند تا در نفس خود احساس ضعف غیرت و پستی نفس و تحمل خواری و ذلت در غیر جای آن بنماید، سزاوار است خود را معالجه کند تا غضبش قوی شود؛ و کسی که غضبش به حد افراط میل کند تا او را به گستاخی و اقدام به انجام کارهای زشت بکشاند، سزاوار است خود را معالجه کند تا از پرخاشگری غضب، آرامش یابد و بر حد وسط شایسته بین دو طرف بایستد که همان راه مستقیم است و از موی باریک تر و از شمشیر بران تر است. پس شایسته است که به حسب تلاش خود در این زمینه سعی کند و به خدای تعالی متوسل شود تا در این زمینه خداوند او را موفق بدارد.

23. کافی: در نزد امام باقر علیه السلام از خشم صحبت شد. پس فرمود: شخص خشمگین می شود و تا هیچ وقت راضی نمی شود و به همین سبب وارد آتش می شود. پس هر شخصی بر گروهی خشمگین شد و ایستاده بود، پس فوراً بنشیند این برای آن است که پلیدی شیطان از او خواهد رفت. و هر شخصی که بر فامیل خود خشمگین شود پس به او نزدیک شود و او را لمس کند، چرا که هنگامی که فامیل، فامیل را لمس کند آرام شود. (2)

1- . تحریم / 9
2- . کافی 2 : 302

توضیح: در عبارت «فما یرضی أبدا» تنبیه است بر این که سزاوار است که انسان عصبانی نشود و اگر هم عصبانی شود، بر آن استمرار نبخشد؛ بلکه خیلی زود سعی کند که با رضایت آن عصبانیت را علاج کند؛ زیرا اگر عصبانیت را ادامه دهد، خشم او آن به آن و مقدار به مقدار بیشتر می شود تا این که چیزی از او سر می زند که او را مستحق دخول در آتش می شود؛ مثل قتل و جراحت و مانند آن؛ یا این که معنای عبارت این است که غضب عادت و سجیّه او شود و دیگر نتواند آن را ترک کند، تا به سبب آن داخل آتش شود.

بدان که راه علاج غضب دو امر است: راه علمی و راه عملی؛ اما راه علمی آن است که در آیات و روایاتی که در مذمت غضب و مدح کظم غیظ و عفو و بردباری وارد شده بیندیشد و در این اندیشه کند که خود توقع دارد خداوند از گناه او در گذرد و غضب خود را از او بازدارد؛ اما از نظر علاج عملی حضرت علیه السلام در این جا دو امر را ذکر فرمود:

اول این که فرمود: «فأیّما رجل»، «ما» در این جا زائده است. «من فوره»، «من» در این جا به معنای «فی» است. راغی گفته: «الفور» به معنای شدت غلیان و جوشش است و در خصوص خود آتش وقتی به هیجان و شعله بیفتد، گفته می شود و نیز در مورد دیگ و نیز در مورد غضب؛ و گفته می شود: «فعلت کذا من فوری» یعنی در همان اوج حساسیت کار و قبل از آن که کار آرام بگیرد.

بیضاوی در مورد آیه «و یأتوکم من فورهم هذا»(1) {و

دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید، } گفته: یعنی در همان ساعتی که بودند؛ و این کلمه در حقیقت مصدر «فارت القدر» است یعنی دیگ به جوش آمد. این کلمه استعاره از سرعت است و به حالتی اطلاق می شود که در آن کندی و تراخی وجود ندارد و معنای آیه این می شود که «هم اکنون به نزد شما بیایند.» و در مصباح گفته: «فار الماء یفور فورا» یعنی آب جوشید و جریان پیدا کرد. و «فارت القدر فورا و فورانا» یعنی دیگ به جوش آمد. و سخن فقها که می گویند: حق شفعه فوری است، از همین قبیل است؛ یعنی حق شفعه در همین زمان حاضر است و تأخیر در آن راه ندارد. و سپس کلمه

1- . آل عمران / 125

«فور» در حالتی استعمال شده که کندی در آن راه ندارد؛ گفته می شود: فلانی به دنبال حاجت خود آمد و بلافاصله بعد از همان حرکتی که آمده بود برگشت و بعد از رسیدن متوقف نشد و برگشت و حقیقت این کلمه، در جایی است که ما بعد آمدن را به ما قبل آن، بدون لحظه ای درنگ، وصل کند؛ پایان کلام صاحب مصباح.

و ضمیر «فوره» به رجل بر می گردد و گفته شده به غضب بر می گردد و احتمال اولی با آیه تناسب بیشتری دارد. «ذلک» صفت «فوره» است. «فأنه سیذهب» بر وزن یمنع می باشد و «الرّجز» فاعل آن است و یا این که این فعل از باب افعال است و ضمیر مستتر فاعل آن است و به مصدر «فلیجلس» بر می گردد و «الرجز» مفعول آن است؛ و در نهایه گفته: «الرّجز» به کسر راء عذاب و گناه و معصیت است و «رجز الشیطان» وساوس شیطان را گویند. پایان کلام صاحب نهایه.

و این که غضب با نشستن مرتفع می شود امری مجرّب است، کما این که کسی که وقتی سگ به او حمله می کند، بنشیند، می بیند که سگ آرام شده و دور او نمی چرخد و این امر سرّی دارد که جز خدا و راسخان در علم آن را نمی دانند. و چه بسا گفته شده: سرّ آن این است که به شخص عصبانی می فهماند که از خاک خلق شده و بنده ذلیل شایسته نیست که غضب کند و یا سرّ آن توسّل به آرامش زمین و ثابت بودن آن است.

می گویم: گویا نشستن به خاطر کم بودن انگیزه شخص نشسته برای رفتن به قصد کشتن و زدن و امثال آن است و یا برای انتقال از حالتی به حالت دیگر است و اشتغال به کار دیگر، چه بسا اجمالاً موجب غفلت از غضب او شود. به همین خاطر برخی علما به پهلو خوابیدن و ایستادن را وقتی شخص عصبانی نشسته است، ملحق کرده اند و نیز وضو با آب خنک و نوشیدن آب در حال نشسته را در رفتن آن پلیدی مؤثر دانسته اند.

می گویم: مؤید این امر، روایت صدوق از امام باقر علیه السلام است که راوی می گوید: نزد حضرت صحبت از غضب به میان آمد، حضرت فرمود: شخص خشمگین می شود و تا هیچ وقت راضی نمی شود و به همین سبب وارد آتش می شود. پس هر شخصی خشمگین شد و ایستاده بود، پس فوراً بنشیند، این برای آن

است که پلیدی شیطان از او خواهد رفت. و اگر نشسته بود، باید برخیزد و هر شخصی که بر فامیل خود خشمگین شود پس به او نزدیک شود و او را لمس کند چرا که هنگامی که فامیل، فامیل را لمس کند آرام شود.

و نیز مؤید آن روایت عامّه از ابی هریره است که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی عصبانی می شد، در حالی که ایستاده بود، می نشست و وقتی عصبانی می شد، در حالی که نشسته بود، دراز می کشید و در نتیجه خشمش فرو می نشست.

و برخی گفته اند: علاج غضب این است که به زبان بگویی: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» این گونه رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود که هنگام عصبانیت گفته شود و وقتی عایشه عصبانی می شد، حضرت بینی او را می گرفت و می فرمود: «ای عویش! بگو: خدایا! ای پروردگار پیامبرت محمد! گناهم را بیامرز و خشم قلبم را ببر و مرا از فتنه های گمراه کننده پناه ده.» و مستحب است که این کلمات را بگویی؛ و اگر خشم تو با این کلمات فروکش نکرد، اگر ایستاده بودی بنشین و اگر نشسته بودی دراز بکش و به زمینی که از آن آفریده شده ای نزدیک شو تا بدین ترتیب ذلت نفست را درک کنی و با نشستن و دراز کشیدن، سکون و آرامش بطلب؛ زیرا سبب خشم، حرارت است و سبب حرارت نیز حرکت است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: غضب آتشی است که شعله ور می شود؛ آیا نمی بینی که شخص عصبانی رگ هایش باد می کند و چشمانش سرخ می شود؟

پس اگر کسی از شما خشمگین شد، اگر ایستاده بود باید بنشیند و اگر نشسته بود بخوابد و اگر باز خشم او فروکش نکرد، با آب سرد وضو بگیرد و غسل کند؛ زیرا آتش را فقط آب خاموش می کند. و حضرت علیه السلام فرمود: وقتی کسی از شما خشمگین شد، وضو بگیرد و غسل کند؛ زیرا غضب از آتش است. و در روایت دیگری آمده: غضب از شیطان است و شیطان از آتش آفریده شده و فقط آب آتش را خاموش می کند؛ پس وقتی کسی از شما خشمگین شد، وضو بگیرد.

ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که خشمگین شدی، سکوت کن. و ابو سعید خدری می گوید: رسول خدا صلی الله علیه

و آله فرمود: غضب آتشی شعله ور در قلب بنی آدم است؛ آیا سرخی چشمان و باد کردن رگ هایش را نمی بینید؟ پس کسی که عصبانی شد، باید گونه اش را بر زمین نهد و گویا این کار اشاره به سجده کردن است که عبارت است از این که انسان عزیزترین اجزای بدنش را به ذلیل ترین اشیا که خاک قرار دهد تا نفس با این کار، احساس ذلت کند و آن احساس عزت و کبری که سبب غضب است با سجده کردن از بین برود.

اما علاج دوم مخصوص کسانی است که خویشاوند دارند؛ فرمود: «هر کس از رحم و خویشاوند خود عصبانی شد به او نزدیک شود» یعنی شخص عصبانی به خویشاوندش نزدیک شود. «اذا مسّت» به صوررت مجهول است یعنی وقتی به ذی رحم ساییده شود؛ و ممکن است این فعل معلوم باشد یعنی به خویشاوندش بساید، و روایتی که از کتاب مجالس گذشت، ظاهرتر است و از آن به دست می آید که از روایت این کتاب برخی فقرات در متن و در سند افتاده؛ پس هشیار باش؛ زیرا روایت مجالس عین این روایت است؛ و ظاهر این است که «سکت» فعل مجرد و معلوم باشد و ممکن است فعل مجهول و از باب تفعیل باشد.

و گفته شده: ضمیر در«فلیدن» به ذی الرحم بر می گردد و ضمیر «منه» به رجل بر می گردد و این احتمال اینجا بعید است؛ اگر چه در برخی از اخبار شواهدی دارد؛ از جمله آن اخبار روایت صدوق رحمه الله است که در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل کرده که امام کاظم علیه السلام فرمود: وقتی وارد بر هارون الرشید شدم، بر او سلام کردم و او جواب سلام مرا داد و سپس گفت: ای موسی بن جعفر! به سوی دو خلیفه خراج جمع می شود، یعنی تو نیز خلیفه خواهی بود؟ حضرت فرمود: یا امیر المؤمنین! پناه می برم به خدا که تو بازگشت کنی به گناه کشتن من و گناه خود؛ چه قبول خواهی کرد قول باطل از دشمنان ما را بر ضرر ما و حال آنکه بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بسیار بر ضرر ما گفتند و این مقدار که دروغ از برای من نزد تو گفتند بر تو معلوم است. پس تو اگر قرابت و خویشی خود را نسبت به رسول خدا قبول داری، اذن می دهی که بگویم حدیثی را که خبر داده مرا پدر بزرگوارم از پدران خود از جد بزرگوارم رسول خدا صلی الله

علیه و آله؟ هارون گفت: اذن دادم. آن جناب می فرماید که من گفتم: خبر داده است مرا پدر بزرگوارم از پدران خود از جد بزرگوارم که آن جناب فرمود که خویشی و رحم هر گاه نزدیک شود، خویش و رحم را قرابت و خویشی به حرکت و هیجان می آید. پس دست خود را به سوی من دراز کن فدای وجودت! هارون گفت: نزدیک بیا! من نزدیک او رفتم دست مرا گرفت و مرا به خود چسبانید و معانقه طولانی با من نمود. پس مرا واگذاشت و گفت: ای موسی! بنشین باکی بر تو نیست. پس من به او نظر نمودم دیدم که اشک از دو چشم او جاری شد؛ چون به خود آمدم گفت: راست گفتی و درست فرموده جد تو؛ خون من به جوش آمد و رگ های من به حرکت آمد و رقت بر من دست داد و اشک از دو چشمم روان شد، تا آخر روایت.

می گویم: این روایت دلالت ندارد که حتما در خبر متن، باید شخص عصبانی نزدیک خویشاوند آرام خود شود؛ بلکه هر کس که بخواهد غضبش تسکین یابد باید نزدیک شود؛ زیرا وقتی شخص عصبانی بخواهد غضبش را تسکین دهد، به شخص مورد غضب خود نزدیک می شود و وقتی شخص مورد غضب بخواهد غضب فرد عصبانی را تسکین دهد، به او نزدیک می شود.

24. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خشم کلید هر بدی است.(1)

توضیح: «مفتاح کل شرّ» به این سبب که کینه و حسادت و دشنام و تحقیر و سخنان زشت و پرده دری و تمسخر و طرد و ضرب و کشتن و غارت و منع حقوق و غیر این ها که بی شمار است از غضب متولد می شود.

25. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: شنیدم که پدرم علیه السلام می فرمود: مردی صحرانشین به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: من در صحرا سکونت دارم، پس سخن های کلی به من بیاموز. پس فرمود: تو را دستور می دهم که خشمگین نشوی. پس مرد اعرابی سوال خود را سه بار تکرار کرد تا اینکه وی به خود رجوع کرد و گفت: دیگر چیزی نمی پرسم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جز به خیر مرا دستور نداد. امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم علیه

1- . کافی 2 : 303

السلام می فرمود: چه چیز شدیدتر از خشم است؟ شخص خشمگین می شود و انسانی را که خداوند حرام نموده به قتل می رساند و محصنه ای را قذف می کند.(1)

توضیح: در نهایه درباره این حدیث گفته: «اوتیتُ جوامع الکلم» یعنی قرآن به من داده شده! زیرا خداوند به لطف خود، در الفاظی اندک، معانی فراوانی آورده. مفرد «جوامع»، «جامعه» می باشد؛ یعنی کلمه ای کلّی؛ و حدیثی که درباره پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده از همین باب است که گفته: آن حضرت، با کلماتی جامع سخن می گفت؛ یعنی کلمات او پر معنا و با الفاظی اندک بود.

«فأعاد علیه الاعرابی المسأله ثلاث مرات» یعنی گویا اصل سؤال سه بار بوده و دوبار آن را اعاده کردن، از باب تغلیب بر سه بار اطلاق گردیده و معنا این است که حضرت صلی الله علیه و آله در هر مرتبه مثل جواب اول پاسخ می دادند. «حتی رجع الرجل» یعنی آن مرد اندیشید که تکرار سؤال پس از این که حضرت به یک جواب اکتفا فرمود: کار نیکویی نیست. پس سکوت کرد و دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر علمی که به فوائد این نصیحت داشت، به او یکسان جواب داد و همین جواب او را کفایت می کند؛ یا معنا این است که در مفاسد غضب اندیشید و دانست که این که حضرت صلی الله علیه و آله فقط غضب را ذکر فرمود به خاطر آن امور است.

«فیقتل النفس» یعنی مثلا یکی از عواقب غضب، انسان کشی است و موجب قصاص در دنیا و عذاب شدیدی در آخرت است و ثمره دوم قذف زن محصنه یعنی عفیفه است که موجب حدّ در دنیا و عقاب بزرگی در آخرت است.

26. کافی: عبدالاعلی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: پندی به من بیاموز تا از آن بهره گیرم. پس فرمود: مردی خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید و به ایشان عرض کرد: ای پیامبر خدا! پندی به من بیاموز تا از آن بهره گیرم. پس ایشان به او فرمود: برو و خشمگین مشو. سپس به خدمت ایشان بازگشت

1- . کافی 2 : 303

و پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: برو ولی خشمگین مشو. این کار سه بار تکرار شد.(1)

توضیح: در مصباح گفته: «وعظه یعظه عظه» یعنی او را امر به طاعت کرد و او را توصیه به اطاعت کرد. «فأتّعظ» یعنی عمل کنم و نفس خود را بازداشت. و برخی متقدمین گفته اند: وعظ عبارت است از یادآوری که مشتمل بر نهی و ترساندن و وادار کردن به طاعت خدا و با الفاظی باشد که قلب در برابر آن نرم گردد و اسم آن «موعظه» است.

27. کافی: امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس خشمش را نگه دارد خداوند زشتی او را می پوشاند.(2)

توضیح: «ستر الله» یعنی خدا عیوب و ذنوب او را در دنیا می پوشاند و او را با آنها افتضاح نمی کند یا این که خدا در آخرت او را رسوا نمی کند و این خودداری از غضب، موجب کفاره از رسوایی آخرتی می شود و یا این که مراد اعم از رسوایی دنیا و آخرت است. و گفته شده: علت آن است که وقتی عصبانی نشود، مردم درباره او کلامی نمی گویند که او رسوا شود؛ علما اختلاف کرده اند که کسی که عصبانیت او شدید باشد و غضبش را دفع کند افضل است یا کسی که به طور طبیعی بردبار است و چون بردبار است، اصلا عصبانی نمی شود. گفته شده: اولی افضل است، زیرا اجر بر مقدار مشقت داده می شود و در این مورد مجاهده با نفس معنا دارد که از جهاد با دشمن افضل است.

و غضبناک شدن پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مشهور است؛ اما غضب آن حضرت از باب وسوسه و پلیدی شیطان نبود؛ بلکه عوامل دینی داشت؛ و گفته شده: دومی افضل است؛ زیرا اخلاق نیکو از فضائل نفسانی است و کسی که اخلاق نیکو دارد به منزله شخص روزه دار نماز خوان است.

28. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: در تورات نوشته شده در آنچه خداوند عز و جل مناجات نمود به آن با موسی علیه السلام آمده است: ای موسی!

1- . کافی 2 : 303

2- . كافى 2 : 303

خشم خود را نگه دار از کسی که تو را بر او مالک ساخته ام تا خشمم را از تو نگه دارم.(1)

توضیح: «ناجیته» یعنی با او پنهانی سخن گفتم. «عمن ملکتک علیه» یعنی مملوکان تو از عبید و اماء و رعیت، یا اعم از همه این ها که اولی، نیز تفسیر به اعم است. و غضب خلق همان هیجان نفس و حرکت آن است برای انتقام و دفاع، به سبب تصور چیزی که آزار می دهد و ضرر می رساند؛ و غضب خالق عبارت است از عقاب خالق که تابع علم اوست به سبب مخالفت با اوامر و نواهی او و غیر این دو؛ و در این حدیث به یک نوع معالجه غضب اشاره دارد و آن این که انسان هنگام غضب بر غیر، غضب خدا بر خود را به یاد بیاورد؛ زیرا این تذکر، موجب می شود راضی گردد و مغضوب را ببخشد، از این باب که رضایت و عفو خدای سبحان را برای خودش طلب کند.

29. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل به یکی از انبیاء خود چنین وحی نمود: ای فرزند آدم! مرا در هنگام خشم خود به یاد آور تا تو را در هنگام خشم خود به یاد آورم. تو را در میان کسانی که محو می نمایم محو نمی کنم و راضی باش به اینکه من یاورت باشم، چرا که یاری من برای تو بهتر از یاری تو برای خود است.(2)

توضیح: مراد از این که بنده خدای متعال را یاد کند، ذکر قدرت خدای سبحان بر آن بنده و عقاب اوست و مراد از ذکر خدای متعال نسبت به آن بنده، ذکر عفو آن بنده از برادر خویش است و در نتیجه از لغزش ها و معصیت هایش می گذرد، به خاطر این که او را به سبب آنچه کرده، جزا دهد. و عبارت «لا أمحقک»، فعل مضارع مجزوم و بدل برای «أذکرک» است، و «المحق» در اینجا به معنای ابطال عمل آن بنده و عذاب کردن اوست و محو یاد او و یا سوزاندنش. در قاموس «محقته» بر وزن منع یعنی آن را ابطال و محو کرد؛ مانند «محّقه فتمحّق و امتحق و امّحق» که فعل آخری بر وزن افتعل می باشد و «محّق الله الشیء» یعنی خدا برکت

1- . کافی 2 : 303

2- . کافی 2 : 303

آن را برد و «محّق الحرّ الشیء» یعنی گرما آن چیز را سوزاند و در نهایه «المحق» به معنای نقص و محو و ابطال آمده و «الانتصار» به معنی انتقام است؛ و چون هدف از عملی کردن غضب، انتقام گرفتن از ظالم است، خدای سبحان ترک غضب را مورد ترغیب قرار داد که خود من انتقام تو را از ظالم می گیرم و انتقام گرفتن من بهتر از انتقام گرفتن توست و این بهتر بودن علل مختلفی دارد:

اول این که انتقام شخص غضبناک، بر مقدار قدرت خود اوست، اما انتقام خدای سبحان شدیدتر و باقی تر است. دوم این که انتقام شخص غضبناک، ثواب خدا را از بین می برد، ولی انتقام خدا، ثواب را از بین نمی برد؛ سوم این که انتقام شخص غضبناک ممکن است از حد بگذرد و به مقداری برسد که مغضوب مستحق آن میزان نیست و در نتیجه این شخص، عقاب گردد؛ چهارم این که انتقام شخص غضبناک نوعا به مفاسد کلی و جزئی منجر می شود به این صورت که خصم او را بر عداوت و دشمنی تحریک می کند، به خلاف انتقام خدای متعال که چنین نیست.

30. کافی: امام صادق علیه السلام همانند روایت فوق را بیان فرمودند و در آن اضافه کردند: و هنگامی که ستمی نمودی پس به یاری من رضایت بده چرا که یاری من برای تو بهتر از یاری تو برای خود می باشد.(1)

توضیح: در این روایت به جای «و ارض بی منتصرا» در حدیث قبل، عبارت «و اذا ظلمت بمظلمه فارض بانتصاری لک» آمده و مفاد هر دو عبارت یکی است؛ و چون این عبارت روایت فعلی از حیث لفظ طولانی تر بود، لفظ زیادت بر آن اطلاق شده و علت این که ما بعد از این زیاده را نقل کرد این بود که به موضع زیادی روایت علم پیدا بشود. در مصباح «الظلم» اسم مصدر است از «ظلمه ظلما» از باب «ضرب» و «مظلمه» به فتح میم و کسر لام است و «مظّلمه» را اسم قرار می دهند برای آنچه از ظالم طلب می کنند مثل «الظّلامه» به ضم ظاء.

31. کافی: امام صادق علیه السلام فرمودند: مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای پیامبر خدا! به من بیاموز. فرمود: برو و خشمگین نشو. پس مرد عرض کرد: به همین اکتفا کردم. پس به جانب اهل خود بازگشت. پس در زمانی بین

1- . كافى 2 : 304

قبیله وی جنگی رخ داد. صفوف جنگ را تشکیل دادند و سلاح بر تن کردند. پس وی وقتی این را دید، لباس بر تن کرد و در کنار آن ها ایستاد. سپس کلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آورد که خشمگین مشو. پس سلاح را بر زمین گذاشت و به نزد قبیله ای آمد که دشمن قبیله خود بود و گفت: ای قوم! هر جراحت یا قتل یا ضربه ای که اثرش مشخص نیست بر عهده من است و خسارت آن را از مالم پرداخت می کنم. پس قوم گفتند: هرچه باشد برای شماست و ما برای آن نسبت به شما اولویت داریم. حضرت فرمود: قوم صلح کردند و کدورت بر طرف شد.(1)

توضیح: «لیس فیه اثر» یعنی ضربه ای که علامتی نداشت؛ یعنی جراحت تا مقابله به مثل کردن آن با جراحت صحیح باشد؛ «الاثر» به تحریک همزه و ثاء بقیه یک چیز و علامت آن است و به ضم همزه و ضم همزه و ثاء، اثر جراحت را گویند که بعد از خوب شدن باقی می ماند. «فعلیّ فی مالی» یعنی آن مال را بر قبیله خود تقسیم نمی کنم تا در آن تنگنا و تأخیر در پرداخت به وجود بیاید. و «انا» یا برای تأکید ضمیر مجرور است، زیرا نحویّون تاکید ضمیر مجرور را با ضمیر مرفوع منفصل جایز می دانند و یا این که مبتداست و خبر آن «أوفیکموه» است بر وزن افعال یا تفعیل و ضمیر «هاء» به موصول بر می گردد؛ یعنی دیه آنچه ذکر شد، بر عهده من است و «ایفاء و توفیه» یعنی این که تماماً حق داده شود.

32. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: این خشم شراره ای از شیطان است که در دل فرزند آدم شعله ور شود و یکی از شما هنگامی که خشمگین شود، چشمانش قرمز شود و رگ هایش باد می کند و شیطان در او وارد شود؛ پس هرگاه یکی از شما از این امر برای خودش ترسید، پس بر زمین بنشیند، چرا که در این هنگام پلیدی شیطان از او می رود.(2)

توضیح: «الجمره» قطعه آتش برافروخته است که غضب در نابود کردن و سوزاندن به آن تشبیه شده و این که حضرت غضب را به شیطان نسبت داد، به این سبب است که با دمیدن تحریک ها و وسوسه های شیطان، این آتش ایجاد می شود و

1- . کافی 2 : 304

2- . کافی 2 : 304

شدت پیدا می کند و در قلب بنی آدم شعله ور می شود و التهاب بزرگی پیدا می کند و خون غلب در اثر آن به غلیان بزرگی می افتد، مانند جوشیدن آب سوزان و با حل کردن رطوبات از آن دود ایجاد می شود و در رگ ها پخش می شود و به جاهای بلند بدن و مغز و صورت می رسد، همان گونه که آب و دود در دیگ بلند می شود و به همین سبب چشم و صورت و پوست، سرخ می گردد و رگ ها و عروق آدمی باد می کند و در این وقت است که شیطان بر آدمی کمال تسلط را پیدا می کند و در او داخل می شود و هر آنچه بخواهد می کند و در نتیجه کارهایی شبیه کارهای دیوانگان از او سر می زند؛ و ملتزم شدن به زمین شامل جلوس و دراز کشیدن و سجود می شود، همان گونه که دانستی.

33. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خشم از بین برنده دل شخص حکیم است و فرمود: هر کس مالک خشمش نباشد مالک عقلش نیست. (1)

توضیح: «الممحقه» بر وزن مفعله از ریشه «محق» است که همان نقص و محو و ابطال معنا می شود؛ یعنی قلب حکیم را در مظنه ابطال قرار می دهد. این که فقط قلب حکیم را ذکر کرد، از این باب است که محق که همان از بین بردن نور است، به قلبی تعلق پیدا می کند که نورانی باشد و قلب شخص غیر حکیم به طریق اولی از بین می رود؛ وقتی دانستی که غضب، قلب حکیم یعنی عقل او را از بین می برد، حقیقت فرمایش حضرت برای تو آشکار می شود که کسی که مالک خشم خود نباشد، مالک عقل خود نخواهد بود.

برخی از محققین فرموده اند: وقتی آتش غضب شعله گرفت و شعله کشیدنش قوت یافت، شخص غضبناک را نابینا و از هر موعظه ای ناشنوا می کند؛ وقتی موعظه می شود، چیزی نمی شود و بلکه اندرز، خشم او را می افزاید؛ و اگر بخواهد از نور عقل خود روشنی بگیرد، و به خود رجوع کند، قدرت بر آن را پیدا نمی کند؛ زیرا نور عقل خاموش می شود و با دود غضب، در جا محو می گردد؛ زیرا معدن اندیشه مغز است و هنگام شدت عصبانیت، از جوشش خون قلب، دودی به مغز بلند می شود که تاریک است و بر معادن فکر استیلا پیدا می کند.

1- . كافی 2 : 305

و چه بسا این دود تعدی کند و به معادن حس هم برسد؛ پس چشم او تار می گردد و در نتیجه با چشمش نمی بیند و تمام دنیا در برابر چشم او تیره می گردد و مغز او مثل غاری می ماند که آتشی در آن روشن شده و فضای آن تاریک می شود و محل آن غار سوزان می شود و اطراف آن از دود آکنده می شود و چراغ کوچکی که در آن غار است، نور آن خاموش و پنهان می گردد؛ پس قدم در آن غار ثابت نمی ماند و کلامی در آن شنیده نمی شود و صورتی در آن دیده نمی شود و نه از داخل و نه از خارج غار نمی توان آن را خاموش کرد؛ بلکه باید صبر نمود تا هر آنچه قابل سوختن است بسوزد؛ غضب نیز با قلب و مغز چنین می کند و چه بسا آتش غضب قوی گردد و رطوبتی که حیات قلب بدان وابسته است را از بین ببرد و شخص غضبناک از شدت خشم بمیرد! کما این که آتش در آن غار شدت بگیرد و آن کوه را بشکافد و آن را زیر و رو کند و این بدین خاطر است که آتش نیروی نگهدارنده اطراف آن غار را که اجزای آن را جمع کرده است از بین می برد؛ و حال قلب نیز با وجود غضب، چنین حالی است.

و از آثار ظاهری این غضب، تغییر رنگ شخص و لرزش شدید اعضا و خروج افعال او از ترتیب و نظام و اضطراب در حرکت و کلام است تا جایی که کف بر دو گوشه دهان او آشکار می شود و حدقه چشم هایش قرمز می گردد و بینی او تغییر حالت می دهد و خلقت او بر می گردد و اگر انسان عصبانی در حالت عصبانیت، قبح صورت خود را ببیند، در اثر خجالت از زشتی صورت و تغییر خلقتش، غضب او فروکش می کند؛ و قبح باطن او عظیم تر از قبح ظاهر اوست؛ زیرا ظاهر بیانگر باطن است و ابتدا صورت باطن زشت می شود و سپس در درجه دوم، قبح خود را به ظاهر منتقل می سازد.

این اثر خشم، در جسم اوست؛ اما اثر آن در زبان، به این شکل است که شروع به دشنام دادن و ناسزاگویی می کند و کلمات زشتی به کار می برد که خردمندان از آن حیا می کنند و خود گوینده نیز در وقت فروکش کردن خشمش، از آن حیا می کند. و این کلمات نظمی غلط و الفاظی مضطرب دارند؛ اما اثر خشم بر اعضا، زدن و یورش بردن و پاره کردن و کشتن و جراحت وارد آوردن است

هنگامی که شخص عصبانی قدرت انجام این کارها را داشته باشد و بدون مبالات اقدام می کند؛ اگر شخصی که بر او غضب کرده از دست او بگریزد، یا به هر سببی از دست او برود و نتواند از او تشفی حاصل کند، غضب به او بر می گردد و پیراهن خود را می درد و به صورت خود لطمه می زند و با دست به زمین می کوبد و مانند شیدای مست و مدهوش متحیر می دود و چه بسا بر زمین بیفتد و نتواند از شدت غضب برخیزد و بدود و مثل حالت غش به او دست می دهد؛ و چه بسا جمادات و حیوانات را بزند و وقتی سر سفره غذا غضبناک شود، ظرف را به زمین بکوبد، که چه بسا بشکند و از سفره بریزد و افعال دیوانگان را انجام بدهد و به چارپایان و جمادات دشنام دهد و آنان را مورد خطاب قرار دهد و بگوید: تا کی چنین می کنی و فلان و فلان! گویا انسان عاقلی را مورد خطاب قرار داده؛ حتی چه بسا مرکب او، او را لگد بزند، او نیز مرکبش را می زند و با او مقابله به مثل می کند.

اما اثر خشم در قلب نسبت به شخص مرد غضب، کینه و حسادت و اظهار بدی و دشنام بد و محزون شدن در اثر سرور او و تصمیم به افشای سرّ او و پرده دری و تمسخر و قبایح دیگر است؛ این ها ثمرات غضب افراطی است و در آن اخبار به آنها اشاره شد.

34. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خود را از آبروی مردم نگه دارد، خداوند از او در روز قیامت می گذرد و هر کس خشم خود را از مردم نگه دارد، خداوند تبارک و تعالی از او، عذاب روز قیامت را دفع می کند.(1)

توضیح: «الاعراض» جمع عرض است به کسر عین و در قاموس «العرض» به کسر عین، جسد را گویند و هر موضعی که از آن عرق بیرون می آید؛ و به معنای بو و رایحه است، خواه خوش و یا بد باشد. و نیز به معنای خود شخص و اطرافیان او که آنها را حفظ می کند، از این که نقصی بر آنان وارد شود و یا از آنان عیب جویی کنند، یا این که خواه آن نقص در خود او و یا در گذشتگانش و یا در کسانی که کار او به آنان مربوط است باشد و یا به معنای موضع مدح و ذم آنان و یا حسب و نسبی

1- . کافی 2 : 305.

که موجب افتخار او باشد و صاحب قاموس گفته: عرض به معنای نفس و روح و خون و جسم و عظمت و عزت و همت و عزت نفس و عیب و عقوبت معنا می دهد.

و عبارت «من کفّ نفسه عن اعراض الناس» یعنی از هتک آبروی آنان با غیبت و تهمت و فحش و کشف عیوب و امثال آن. «أقال الله نفسه» گفته شده: مراد از نفس در این جا عیب است.

می گویم: ممکن است مراد از نفس در این جا نیز همان معنای رایج نفس باشد؛ زیرا اقاله کردن و نادیده گرفتن، اگر چه غالبا به لغزش ها و گناهان نسبت داده می شود، اما می توان آن را به نفس نیز نسبت داد؛ زیرا اصل اقاله به این معناست که کسی مالی را بخرد و پشیمان شود و به نزد فروشنده بیاید و بگوید: «أقلنی» یعنی معامله ای را که بین من و تو گذشت، نادیده بگیر و پولم را پس بده و متاعت را بگیر! این کلمه در غفران گناهان نیز استعمال شده؛ زیرا به منزله معاوضه بین گناه و بین پروردگار متعال است؛ گویا خدا گناه را داده و عقوبت را گرفته و نفس در آن معامله در گرو است و به دنبال آن رفته شده است؛ پس همان طور که نسبت دادن اقاله به گناه ممکن است، همان گونه هم نسبت دادن آن به نفس نیز ممکن و بلکه مناسب تر است؛ زیرا گنهکار می خواهد نفس خود را از گروی عقوبت الهی خارج کند؛ جنانچه خدای متعال فرمود: «کل نفس بما کسب رهین»(1) {و هر کس در گرو اعمال خویش است!} و فرموده: «کل نفس بما کسبت رهینه »(2) {هر کس در گرو اعمال خویش است، } و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آگاه باشید! نفس های شما در گروی اعمال شماست؛ آنها را با استغفار کردنتان آزاد کنید» و ممکن است مضافی را هم بتواند در عبارت روایت در نظر گرفت: «اقال الله عثره نفسه» یعنی خدا لغزش نفس او را در قیامت نادیده می گیرد.

1- . طور / 21
2- . مدثر / 38

باب صد و سی و سوم : عصبیت و فخر فروشی و مشغول شدن به زیادی أموال و أولاد و غیر این ها

آیات:

- وَ کَذلِکَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِیَقُولُوا أَ هؤُلاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَیْنِنا أَ لَیْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاکِرینَ.(1)

{و بدین گونه ما برخی از آنان را به برخی دیگر آزمودیم، تا بگویند: «آیا اینانند که از میان ما، خدا بر ایشان منّت نهاده است؟» آیا خدا به [حالِ] سپاسگزاران داناتر نیست؟ }

- فَقالَ لِصاحِبِهِ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ أَنَا أَکْثَرُ مِنْکَ مالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً.(2)

{پس به رفیقش - در حالی که با او گفت و گو می کرد - گفت: «مال من از تو بیشتر است و از حیث افراد از تو نیرومندترم.» }

- وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا لِلَّذینَ آمَنُوا أَیُّ الْفَریقَیْنِ خَیْرٌ مَقاماً وَ أَحْسَنُ نَدِیًّا * وَ کَمْ أَهْلَکْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثاثاً وَ رِءْیاً *قُلْ مَنْ کانَ فِی الضَّلالَهِ فَلْیَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدًّا *حَتَّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذابَ وَ إِمَّا السَّاعَهَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکاناً وَ أَضْعَفُ جُنْداً *وَ یَزیدُ اللَّهُ الَّذینَ اهْتَدَوْا هُدیً وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ مَرَدًّا *أَ فَرَأَیْتَ الَّذی کَفَرَ بِآیاتِنا وَ قالَ لَأُوتَیَنَّ مالاً وَ وَلَداً *أَطَّلَعَ الْغَیْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً * کَلاَّ سَنَکْتُبُ ما یَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذابِ مَدًّا *وَ نَرِثُهُ ما یَقُولُ وَ یَأْتینا فَرْداً.(3)

1- . انعام / 53
2- . کهف / 34
3- . مریم / 73 - 80

{و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، کسانی که کفر ورزیده اند به آنان که ایمان آورده اند می گویند: «کدام یک از [ما] دو گروه جایگاهش بهتر و محفلش آراسته تر است؟» و چه بسیار نسل ها را پیش از آنان نابود کردیم، که اثاثی بهتر و ظاهری فریباتر داشتند. بگو: «هر که در گمراهی است [خدای] رحمان به او تا زمانی مهلت می دهد، تا وقتی آنچه به آنان وعده داده می شود: یا عذاب، یا روز رستاخیز را ببینند؛ پس به زودی خواهند دانست جایگاه چه کسی بدتر و سپاهش ناتوان تر است.» و خداوند کسانی را که هدایت یافته اند بر هدایتشان می افزاید، و نیکی های ماندگار، نزد پروردگارت از حیث پاداش بهتر و خوش فرجام تر است. آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید و گفت: «قطعاً به من مال و فرزند [بسیار] داده خواهد شد»؟ آیا بر غیب آگاه شده یا از [خدای] رحمان عهدی گرفته است؟ نه چنین است. به زودی آنچه را می گوید، می نویسیم و عذاب را برای او خواهیم افزود. و آنچه را می گوید، از او به ارث می بریم و تنها به سوی ما خواهد آمد. }

- وَ قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ الْآخِرَهِ وَ أَتْرَفْناهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا ما هذا إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یَأْکُلُ مِمَّا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَ یَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ *وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَکُمْ إِنَّکُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ.(1)

{و اشراف قومش که کافر شده، و دیدار آخرت را دروغ پنداشته بودند، و در زندگی دنیا آنان را مرفّه ساخته بودیم گفتند: «این [مرد] جز بشری چون شما نیست: از آنچه می خورید، می خورد؛ و از آنچه می نوشید، می نوشد. و اگر بشری مثل خودتان را اطاعت کنید در آن صورت قطعاً زیانکار خواهید بود. }

- قالُوا أَ نُؤْمِنُ لَکَ وَ اتَّبَعَکَ الْأَرْذَلُونَ *قالَ وَ ما عِلْمی بِما کانُوا یَعْمَلُونَ *إِنْ حِسابُهُمْ إِلاَّ عَلی رَبِّی لَوْ تَشْعُرُونَ *وَ ما أَنَا بِطارِدِ الْمُؤْمِنینَ.(2)

1- . مومنون / 33 - 34
2- . شعراء / 111 - 114

{گفتند: «آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آنکه فرومایگان از تو پیروی کرده اند؟» [نوح] گفت: «به [جزئیات] آنچه می کرده اند چه آگاهی دارم؟ حسابشان - اگر درمی یابید - جز با پروردگارم نیست. و من طردکننده مؤمنان نیستم. }

- أَمْ أَنَا خَیْرٌ مِنْ هذَا الَّذی هُوَ مَهینٌ وَ لا یَکادُ یُبینُ *فَلَوْ لا أُلْقِیَ عَلَیْهِ أَسْوِرَهٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جاءَ مَعَهُ الْمَلائِکَهُ مُقْتَرِنینَ.(1)

{آیا [نه] من از این کس که خود بی مقدار است و نمی تواند درست بیان کند بهترم؟ پس چرا بر او دستبندهایی زرّین آویخته نشده؟ یا با او فرشتگانی همراه نیامده اند؟ }

- ذُقْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزیزُ الْکَریمُ.(2)

{بچش که تو همان ارجمند بزرگواری!}

- إِذْ جَعَلَ الَّذینَ کَفَرُوا فی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّهَ حَمِیَّهَ الْجاهِلِیَّه.(3)

{آنگاه که کافران در دل های خود، تعصّب [آن هم] تعصّب جاهلیّت ورزیدند. }

- یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ.(4)

{ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملّت ملّت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانای آگاه است. }

- اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیاهُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زینَهٌ وَ تَفاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکاثُرٌ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ.(5)

1- . زخرف / 52 - 53
2- . دخان / 49

3- . فتح / 26
4- . حجرات / 13
5- . حديد / 20

{بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشیِ شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است. }

- وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ.(1)

{و خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد. }

- فَلْيَدْعُ نادِيَهُ *سَنَدْعُ الزَّبانِيَةَ.(2)

{[بگو] تا گروه خود را بخواند. به زودی آتشبانان را فرا خوانیم. }

- أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ *حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ *كَلاَّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ *ثُمَّ كَلاَّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ.(3)

{تفاخر به بیشترداشتن، شما را غافل داشت. تا کارتان [و پایتان] به گورستان رسید. نه چنین است، زودا که بدانید. باز هم نه چنین است، زودا که بدانید. }

روایات:

1. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس تعصب ورزد یا برای او تعصب ورزند، پس رشته ایمان را از گردن خود گسسته است.(4)

توضیح: در نهایه در مورد این حدیث گفته: «العصبیّ» یعنی کسی که قوم خود را بر ظلم یاری می کند و «عصبیّ» کسی است که برای قوم خود خشم نموده و از آنان حمایت می کند و «العصبه» خویشان از ناحیه پدری را گویند، زیرا آنان هستند که گرد او جمع می شوند و او نیز با حمایت آنان قوت می گیرد. و حدیث «از ما نیست کسی که به تعصب قبیلگی دعوت کند و یا از سر تعصب قبیلگی بجنگد» از همین باب است و «التعصب» به معنای حمایت طرفینی کردن و دفاع کردن است.

و در مورد عبارت «فقد خلع ربقه الاسلام عن عنقه» گفته: «الربقه» در اصل ریسمانی است در طنابی که بر گردن یا دست چارپا نهاده می شود و او را نگه

1- . حدید / 23
2- . علق / 17 - 18
3- . تکاثر / 1 - 4
4- . کافی 2 : 307

می دارد؛ حضرت این ریسمان را استعاره از اسلام گرفت؛ یعنی آن چیزی که مسلمان با آن خود را محکم می کند و آن چیزی ریسمان اسلام است؛ یعنی حدود و احکام و اوامر و نواهی اسلام و جمع «ربقه»، «الربق» است؛ مثل «الکسره»، که جمع آن «کِسَر» است و به طنابی که در آن، آن ریسمان قرار دارد، «ربق» گفته می شود و جمع آن «رباق» و «ارباق» است؛ پایان کلام صاحب نهایه.

و تعصبی که در روایات مذمت شده، آن است که انسان از قوم و عشیره و اصحاب خود در ظلم و باطلشان حمایت کند و یا در مذهب و آیین باطلی لجاجت به خرج دهد؛ از این جهت که آن مذهب باطل دین او و دین پدران و عشیره اوست و در این مورد طالب حق نباشد؛ بلکه چیزی را که نمی داند حق است یا باطل یاری دهد تا بر دشمنان غلبه کند و یا اظهار نظری که آن را در علوم رواج دهد؛ یا مذهبی اختیار کند و سپس اشتباه بودن آن را بفهمد و از آن برنگردد تا به او نسبت جهالت و گمراهی ندهند!

تمام این امور عصبیت باطل و مهلک است و موجب کندن ریسمان ایمان می شود. و از لحاظ معنا، حمیّت، نزدیک به معنای عصبیّت است؛ خدای سبحان می فرماید: « إِذْ جَعَلَ الَّذینَ کَفَرُوا فی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الْجاهِلِیَّه»(1) {هنگامی را که کافران در دل های خود خشم و نخوت جاهلیّت داشتند؛} طبرسی رحمه الله فرموده: «الحمیّه» سرپیچی و انکار است و گفته می شود: «فلان ذو حمیّه منکّره» یعنی خشم و سرپیچی دارد؛ معنای آیه این است که دل هایشان مانند عادت پدرانشان در جاهلیت در غضب می سوخت که به حقانیت احدی اعتراف نکنند و مطیع او نشوند. و راغب گفته: از قوه غضبی که به هیجان می آید تعبیر به حمیّت شده؛ پس گفته شده: «حمیت علی فلان» یعنی بر او غضب کردم. پایان کلام راغب. اما تعصب بر دین حق و رسوخ در آن و حمایت از آن و همچنین تعصب در مسائل یقینی و اعمال دینی یا حمایت از اهل و عشیره به این که ظلم را از آنان دفع کند، از قبیل حمیت و عصبیت مذمت شده نیست؛ بلکه برخی از حمیت ها و عصبیت ها واجب است.

1- . فتح / 26

سپس این مذمت و وعده به عذاب دادن در خصوص متعصب واضح است؛ اما مذمت کردن کسی که برای او عصبیت به خرج داده شده، باید حمل شود بر صورتی که خود او باعث این تعصب شده و بدان راضی باشد؛ وگرنه گناهی بر گردن او نیست. و تعبیر به «خلع الایمان» یا کنایه است از خروج متعصب به طور کلی از ایمان از باب مبالغه و یا کنایه از خروج از اطاعت ایمان است به خاطر اخلالی که به دستور بزرگی از دستورات اسلام وارد کرده؛ و یا معنای آن کندن ریسمانی از ریسمان های ایمان است که ایمان بر گردن او انداخته است.

همانند این روایت در کافی از ابن ابی منصور از امام صادق علیه السلام روایت گردیده است.(1)

2. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس در دلش به اندازه دانه خردلی از تعصب باشد، خداوند متعال روز قیامت او را با اعراب جاهلیت محشور نماید.(2)

توضیح: در نهایه «الاعراب» کسانی هستند که عرب و ساکن در بیابان هستند و در شهرها اقامت نمی گزینند و جز برای حاجت به شهر نمی آیند. و نیز گفته: جاهلیت عبارت است از حالی که عرب ها قبل از اسلام داشتند که به خدا و رسول او جاهل بودند و دستورات دینی را نمی دانستند و به انساب خود فخرفروشی می کردند و تکبر و زور گویی و غیر آن داشتند؛ پایان کلام نهایه. و گویا این تعصب در روایت بر تعصب در دین باطل حمل می شود.

3. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس تعصب ورزد، خداوند پیشانی بندی از آتش بر پیشانی او خواهد بست.(3)

توضیح: جوهری می گوید: «العصب» به معنای به شدت پیچیدن است و می گویی: سر خود را با دستمال به شدت بست. و «العصب» به معنای عمامه است و هر آن چیزی که سر با آن بسته شود؛ و فیروزآبادی گفته: «العصابه» به کسر عین

1- . کافی 2 : 290

2- . كافى 2 : 308
3- . كافى 2 : 308

چیزی است که به وسیله آن بسته می شود و نیز به معنای عمامه است؛ «تعصّب» یعنی عمامه بست یا عصبیت به خرج داد.

4. کافی: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: هیچ تعصبی کسی را وارد بهشت نکرد، مگر تعصب حمزه بن عبدالمطلب و آن هنگامی بود که اسلام آورد در حالت خشم برای پیامبر صلی الله علیه و آله در داستان بچه دان شتری که بر پیامبر صلی الله علیه و آله افکنده شده بود.(1)

توضیح: «لم تدخل الجنه» از باب افعال است و «الحمیّه» به معنای تکبر و غیرت است و در قاموس گفته: «الحمیّ» کسی است که ظلم را تحمل نمی کند؛ و «حمی من الشیء» بر وزن رضی به معنای حمیّت از سر تکبر است و در نهایه درباره این حدیث گفته: مشرکان بچه دان شتری را آوردند و بر پیامبر صلی الله علیه و آله که مشغول نماز بود، انداختند. «السلا» پوست نازکی است که بچه وقتی از شکم مادر به دنیا می آید، در آن پیچیده شده. و گفته شده: بچه دان در بهائم «سلا» و در انسان «مشیمه» نام دارد و معنای اول درست تر است؛ زیرا مشیمه بعد از بچه خارج می شود و وقتی خارج می شود، بچه در آن نیست.

می گویم: قصه بچه دان و اسلام آوردن حمزه در جای خود گذشت و در علت اسلام آوردن او اختلاف نظر وجود دارد. علی بن برهان الدین حلبی شافعی می گوید: از اموری که موجب آزار پیامبر صلی الله علیه و آله بود، جریانی بود که سبب اسلام آوردن عموی آن حضرت، حمزه رضی الله عنه گشت. و آن جریانی است که ابن اسحاق از مردی از قبیله اسلم نقل می کند که روزی ابوجهل از کنار پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار کوه صفا گذشت - و گفته شده: در کنارحجون (موضعی در مکه) - و آن حضرت را آزرد و دشنام داد و نسبت به ایشان، کارهایی که مورد کراهت ماست انجام داد؛ گفته شده: خاک را بر سر حضرت ریخت و گفته شده: مقداری شکمبه بر حضرت ریخت و با پا بر روی دوش شریف پیامبر صلی الله علیه و آله رفت! پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد با او سخنی نگفت. کنیزی

1- . کافی 2 : 308

از عبدالله بن جدعان در خانه اش بود و سخنان ابو جهل را شنید و این منظره ها را دید؛ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به سمت محل نشستن قریش آمد و با آنان نشست.

چیزی نگذشت که حمزه در حالی که شمشیر به گردنش آویزان کرده بود از شکار برگشت. حمزه عادت داشت که وقتی از شکار بر می گشت، به سمت خانه اش نمی رفت مگر این که خانه خدا را طواف کند. حمزه با آن کنیز ملاقات کرد و کنیز، ماجرا را به او گفت. و گفته شده: کنیز خواهرش صفیه به او جریان را خبر داد و به او گفت: ابوجهل خاک بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله ریخت و شکمبه بر او پرتاب کرد و با پا بر دوش شریف پیامبر صلی الله علیه و آله رفت! (ابو حیان تا عبارت « شکمبه بر او پرتاب کرد)» را بیشتر نیاورده) حمزه به او گفت: آنچه گفتی را به چشم خود دیدی؟ گفت: بله.

حمزه عصبانی شد و داخل مسجد گشت و ابوجهل را دید که میان قوم نشسته؛ به سمت او آمد و بالای سرش ایستاد و کمان را بلند کرد و بر سر او کوبید و سر او زخم بسیار زشتی برداشت. سپس گفت: آیا به پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام می دهی، در حالی که من متدین به دین او هستم و هر آنچه او معتقد است من نیز معتقدم؟ اگر می توانی این کارها را با من انجام بده! و در یک نقل دارد: وقتی حمزه با کمانش بالای سر ابوجهل ایستاد، ابوجهل شروع به زاری کردن کرد و به او گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله عقول ما را کودن انگاشت و معبودان ما را دشنام داد و با پدران ما مخالفت ورزید! حمزه گفت: چه کسی از شما سفیه تر است که سنگ را به جای خدا می پرستید؟ گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست.

مردانی از بنی مخزوم برخاستند و به سمت حمزه رفتند تا ابوجهل را یاری کنند. آنها گفتند: می بینیم که از دین خود دست کشیده ای! حمزه گفت: چه چیز مانع من شود در حالی که حقیقت در دین او برای من منکشف گشته؟ من گواهی می دهم که او رسول خداست و آنچه می گوید، حق است؛ به خدا قسم که از یاری او باز

نمی ایستم! پس اگر راست می گویید، مرا از یاری او بازدارید! ابوجهل به آنان گفت: ابو یعلی را رها کنید که من به برادرزاده او چیز زشتی شنواندم.

و حمزه بر اسلام خود ماند و وقتی به خانه اش برگشت به خود گفت: تو سید قریش هستی! آیا از این کسی که دین جدید آورده تبعیت نموده و دین پدرانت را ترک می کنی؟ مرگ برای تو بهتر است از آنچه کردی! سپس گفت: خدایا! اگر کار درستی کردم، تصدیق او را بر دلم قرار ده و اگر کارم درست نبوده، برایم از کاری که کردم راه گریزی مهیا کن . پس آن شب را خوابید و هیچ شبی را مثل آن شب در وسوسه شیطان سپری نکرد تا این که صبح کرد.

پس صبح به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و گفت: ای برادر زاده! من کاری کرده ام که راه خروج از آن را نمی دانم! و این که مثل منی بر چیزی بایستد که نمی داند درست است یا نه، سخت است! پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی او آمد و به او یادآوری کرد و او را موعظه فرمود و او را بیم و بشارت داد. پس خدا به سبب گفته های رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان را در دل حمزه افکند؛ حمزه گفت: گواهی می دهم که تو راست می گویی؛ ای برادر زاده! دین خود را آشکار کن. ابن عباس می گوید: آیه «أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشی بِهِ فِی النَّاسِ» {آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود،} مراد از آن حمزه است. «کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها»(1) {همانند کسی است که در ظلمت ها باشد و از آن خارج نگردد؟} مراد ابوجهل است؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب اسلام حمزه به شدت خوشحال شد؛ زیرا حمزه عزیزترین جوان در قریش بود و بزرگی او از همه سخت تر بود و به همین جهت وقتی قریش دانستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله عزیز گشته، از برخی آزارهای خود دست برداشتند و روی به آزار برخی از اصحاب حضرت آوردند، مخصوصا ضعیفانی که حق پناه بر گردن کسی نداشتند. پایان کلام علی بن برهان الدین.

1- . انعام / 122

5. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: ملائکه می پنداشتند که ابلیس از آنهاست و در علم خداوند بود که او از آن ها نیست. پس آنچه در نفسش بود با تعصب و خشم خارج کرد و گفت: مرا از آتش آفریدی و او را از گل. (1)

توضیح: «کانوا یحسبون ان ابلیس منهم» یعنی در راه طاعت خدا و عدم معصیت ابلیس نیز همراه آنان است، زیرا در زمان های طولانی بر عبادت خدا مواظبت داشت و ملائکه احتمال نمی دادند که او خدا را نافرمانی کرده و با امر او مخالفت می ورزد؛ زیرا بعید است ملائکه، بعد از آن که او را از بین جنیان اسیر کردند و به آسمان بردند، علم نداشته باشند که ابلیس از آنان نیست. پس این عبارت از قبیل عبارت «سلمان از ما اهل بیت است می باشد؛» و ممکن است مراد این باشد که ابلیس از جنس آنان بود و این پندار که ابلیس از آنان است. بر این اساس بود که می دیدند، اخلاق او ظاهرا با جنیان تباین دارد و خدا او را تکریم می کند و ابلیس را در بین جنیان به عنوان رئیس بر برخی از آنان قرار داده، چنانچه این مطلب گفته شده؛ پس ملائکه گمان کردند که ابلیس از آنان است که در بین جنیان واقع شده و یا گفته شود: گمان کنندگان جمعی از ملائکه بودند که بر آشکار شدن امر او اطلاع حاصل نکرده بودند. «فاستخرج ما فی نفسه» یعنی ابلیس آنچه در درون داشت را آشکار کرد؛ یعنی حمیت و تکبر و عصبیت او را گرفت و فخرفروشی کرد و بر آدم به این صورت تکبر ورزید که اصل آدم از گِل است و اصل او از آتش و آتش از گل شرافت بیشتری دارد و در این قیاس خود از جهات مختلفی خطا کرد:

از جمله این که به جسم آدم نظر کرد و به روح مقدس او ننگریست که خدا در آن شؤون عجیبی قرار داده و این امر در اخبار وارد شده. دیگر این که آنچه ادعا کرد که آتش شرافت دارد و از گِل بالاتر است قابل منع است، زیرا گل به سبب خواری که دارد منشأ همه خیرات و محل رشد همه دانه ها و گُل ها و میوه هاست و آتش به دلیل بلندی و شعله ور بودن، تمام شرور و صفات ناپسند و اخلاق بد از او به وجود می آید؛ پس ثمره آتش فساد است و آخر آن خاکستر شدن است.

1- . کافی 2 : 308

سپس بدان که این روایت از روایاتی است که دلالت دارند که ابلیس از ملائکه نبوده و اصحاب امامیه و علمای اهل تسنن در این زمینه اختلاف نظر دارند. آن عقیده ای که اکثر متکلمان از شیعه و غیر شیعه بدان معتقد هستند این است که ابلیس از فرشتگان نبود. شیخ مفید در کتاب مقالات می فرماید: «ابلیس از جنیان بود و از فرشتگان نبود و جن نیز از فرشتگان نبودند؛ خدای متعال می فرماید: «الا ابلیس کان من الجنّ»(1) {مگر ابلیس که از جنّ بود } و اخبار متواتری از ائمه هدی از آل وحود صلی الله علیه و آله وارد شده که بر این مطلب تأکید دارد و این مذهب تمام امامیه و بسیاری از معتزله و اصحاب حدیث است.»

و گروهی از متکلمین معتقد شده اند که ابلیس از ملائکه بوده و این قول را از شیعه، شیخ الطائفه طوسی که خدا روحش را شاد کند در تفسیر تبیان برگزیده و شیخ طوسی فرموده: این عقیده از امام صادق علیه السلام روایت شده و در تفاسیر امامیه ظاهر است. سپس فرموده: کسانی که ابلیس را از فرشتگان می دانند، اختلاف نظر پیدا کرده اند؛ گروهی گفته اند: ابلیس کلید دار بهشت بوده؛ و برخی گفته اند: سلطنت آسمان دنیا و سلطنت بر زمین برای او بوده و برخی گفته اند: بین آسمان و زمین مهتری و بزرگی می کرده است.

6. کافی: از امام زین العابدین علیه السلام درباره تعصب سوال شد. پس فرمود: تعصبی که صاحبش بر آن گناه می کند آن است که شخص، بدترین از قوم خود را بهتر از خوبان قوم دیگران بداند و از تعصب نیست که شخص قومش را دوست بدارد ولی از تعصب است که قومش را بر ظلم یاری کند.(2)

توضیح: «ان یری» به صورت ثلاثی مجرد و یا از باب افعال است. «ان یحب الرجل قومه» یا محض محبت مراد است؛ زیرا محبت قوم و عشیره و خویشان بیش از دیگران از فطریات انسانی است و کم پیش می آید که احدی این محبت را نداشته باشد و ظاهرا این حب از صفات مذموم نیست و از افعال بد هم نیست که انسان سعی در قضای حوائج قوم خود به بیش از سعی در حوائج غیر آنها بپردازد و به

1- . کهف / 50

2- . كافى 2 : 308

آنان بیش از دیگران مال بپردازد. ظاهرا این امر نیز از لحاظ شرعی مذموم نیست و بلکه ممدوح است؛ زیرا اکثر این امور از باب صله رحم است و برخی نیز از باب مراعات حقوق دوستان و یاران است و در باب صله رحم از امیر المؤمنین علیه السلام و غیر ایشان، تشویق بر همه این امور گذشت. پس معلوم می شود که عصبیت مذموم یا یاری کردن قوم خود بر ظلم است و یا اثبات کردن آنچه ندارند، برای ایشان است و یا فخرفروشی به امور باطلی که موجب نقصان می شود و یا برتری دادن قوم خود بر غیر ایشان، بدون این که برتر باشند و غیر آن.

7. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس در دلش به اندازه دانه خردلی از تعصب باشد، خداوند متعال روز قیامت او را با اعراب جاهلیت محشور نماید.(1)

در ثواب الاعمال همانند این روایت از سکونی نقل شده است.(2)

8. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هر روز از شش چیز به خدا پناه می برد: شک و شرک و تعصب و خشم و سرکشی و حسد.(3)

9. خصال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل شش دسته را به خاطر شش چیز عذاب می کند: عرب را به خاطر تعصب، کدخدایان را به خاطر تکبر، امیران به خاطر ستم، فقها را به خاطر حسد، بازرگانان را به خاطر خیانت و اهل روستا را به خاطر جهل.(4)

10. عیون الاخبار الرضا علیه السلام: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرمود: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرود: اولین

1- . امالی صدوق : 361
2- . ثواب الأعمال : 241
3- . خصال 1 : 160
4- . خصال 1 : 158

کسی که وارد آتش می شود حاکم مسلطی که عدالت پیشه نکرده و ثروتمندی که مال را حقش را نمی پردازد و فقیر متکبر است.(1)

11. امالی طوسی: ابن صوحان می گوید: در بیماری امیرالمومنین علیه السلام مرا عیادت کرد. سپس فرمود: آگاه باش پس عیادت من را موجب فخر بر قوم خود قرار مده و هنگامی که قوم خود را بر کاری دیدی از آن ها خارج مشو، چرا که هیچ کسی نیست که از قومش بی نیاز باشد. هنگامی که یک دست از آن ها جدا شد، در واقع دست های بسیاری از آن یک دست جدا شده اند. پس هنگامی که آن ها را در خیر دیدی، پس آن ها را بر آن خیر یاری کن و هنگامی که در شر آن ها را دیدی، پس خوارشان مکن. پس باید همراهی شما در طاعت خداوند متعال باشد. پس تا زمانی که بر طاعت خداوند متعال همراهی کرده و از معاصی اش نهی کنید، خیر از شما زائل نمی شود.(2)

12. خصال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: مردم را دو چیز هلاک کرد: ترس از فقر و طلب فخر.(3)

13. خصال: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرمود: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز در امت من تا روز قیامت از بین نمی رود: افتخار نمودن به خاندان ها و طعنه در نسب ها و تعیین باران با ستارگان و نوحه سرایی؛ و زن نوحه خوان اگر قبل از مرگش توبه نکند، روز قیامت محشور می شود در حالی که بر وی پیراهنی از روغن بدبوی قطران و لباسی از بیماری جرب است.(4)

14. خصال: شخصی می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا همه این خلق را مردم می دانی؟ پس فرمود: از آن ها بینداز ترک کننده مسواک را و کسی که در جای تنگ چهار زانو نشیند و کسی که داخل شود در آنچه که برایش فایده

1- . عیون اخبار الرضا 2 : 28
2- . أمالی الطوسی 1 : 357
3- . خصال 1 : 36
4- . خصال 1 : 107

ندارد و جدال کننده در چیزی که نسبت به آن علم ندارد و کسی که بدون بیماری خود را به بیماری زند و کسی که بدون مصیبت، پریشانی کند و کسی که با یارانش در حق مخالف باشد در حالی که آن ها بر آن اتفاق دارند و افتخارکننده ای که به پدرانش افتخار کند در حالی که وی از کارهای شایسته آن ها بی بهره است، پس وی به منزله گیاه خلنج است که لایه به لایه کنده می شود تا به مغزش برسد و او آنچنان است که خداوند عزوجل فرمود: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً»(1) {آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراه ترند !}(2)

15. معانی الاخبار: امام باقر علیه السلام فرمود: سه چیز از کارهای جاهلیت است: افتخار به نسب ها و طعنه در خاندان ها و طلب باران با غروب و طلوع ستارگان.(3)

16. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس تعصب ورزد یا برای او تعصب ورزند، پس رشته اسلام را از گردن خود گسسته است.(4)

17. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس تعصب ورزد یا برای او تعصب ورزند، پس رشته ایمان را از گردن خود گسسته است.(5)

18. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس تعصب ورزد، خداوند پیشانی بندی از آتش بر پیشانی او خواهد بست.(6)

19. ثواب الاعمال: خبر رسیده است که فرمود: هر کس تعصب ورزد، خداوند روز قیامت او را با اعراب جاهلیت محشور سازد.(7)

1- . فرقان / 44.
2- . خصال 2 : 39
3- . معانی الأخبار : 326
4- . ثواب الأعمال : 241
5- . ثواب الأعمال : 241
6- . ثواب الأعمال : 241
7- . ثواب الأعمال : 241

20. ثواب الاعمال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: هر کس برای فخر فروشی کاری کند، خداوند روز قیامت او را سیاه محشور نماید.(1)

21. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز اگر در انسان باشد پس سخت نیست که گفته شود که او در جهنم است: بدزبانی و تکبر و فخر.(2)

22. رجال کشی: ابن مهران از بزنظی نقل می کند که وی گفت: بر موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم من و صفوان بن یحیی و محمد بن سنان همراهم بودند و گمان دارم که گفت: عبد الله بن مغیره یا عبدالله بن جندب هم بودند و حضرت علیه السلام در روستای صریا بودند. بزنطی گفت: مدتی در نزد ایشان نشستیم و سپس برخاستیم. پس فرمود: اما تو ای احمد، بنشین. پس نشستم. پس رو به من فرموده و با من سخن گفتند. و من نیز سوال پرسیدم و ایشان پاسخ دادند تا اینکه مدتی از شب گذشت. پس وقتی که خواستم بروم به من فرمودند: ای احمد! می روی یا همین جا می خوابی؟ پس عرض کردم: فدایت شوم الان شب است. اگر به رفتن دستور دهی می روم و اگر به ماندن امر فرمایی می مانم. فرمود: بمان. نگهبان اینجاست و مردم آرام گرفته و خوابیده اند. پس برخاسته و رفتند. پس هنگامی که دانستم حضرت علیه السلام به اندرون رفتند، برای خداوند به سجده افتادم و گفتم: سپاس برای خداوند است که حجت خداوند و وارث علم انبیاء از میان برادرانم با من انس گرفت و مرا دوست داشت. پس در سجده و شکرم بودم و متوجه نبودم تا اینکه حضرت علیه السلام با پای خود مرا متوجه کرد، پس برخاستم. سپس دستم را گرفت و آن را فشرد. سپس فرمود: ای احمد! امیرالمومنین علیه السلام صعصعه بن صوحان را در بیماری اش عیادت فرمود. پس هنگامی که از نزدش برخاست فرمود: ای صعصعه! بر برادرانت به سبب عیادت من افتخار نکن. از این کار بپرهیز و از خدا بترس. سپس از پیش رفتند.(3)

1- . ثواب الأعمال: 228
2- . محاسن: 124
3- . رجال كشّى: 491

23. رجال کشی: احمد بن محمد بن ابی نصر گفت: در نزد امام رضا علیه السلام بودم تا شب شد. احمد گفت: گفتم: من می روم. حضرت علیه السلام فرمود: نرو، شب شده است. احمد گفت خدمت ایشان ماندم. احمد گفت: حضرت علیه السلام به کنیز خود فرمودند: رختخواب و بالش مرا بیاورید و برای احمد در این خانه پهن کنید. احمد گفت: پس هنگامی که وارد خانه شدم، چیزی بر من وارد شد و در فکرم گذشت که چه کسی مانند من در خانه ولی خداست و بر رختخواب اوست؟ پس حضرت علیه السلام مرا صدا زد: ای احمد! امیرالمومنین علیه السلام صعصعه بن صوحان را عیادت فرمود. پس فرمود: ای صعصعه بن صوحان! عیادت مرا موجب افتخار بر قوم خود قرار ندهی و برای خداوند تواضع کن تا تو را بالا برد.(1)

24. نوادر: امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که روز فتح مکه بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای خواندن خطبه در میان مردم برخاست. پس خداوند را سپاس گفت و ستایش فرمود. سپس فرمود: ای مردم! برای اینکه حاضر به غایب برساند می گویم: خداوند تبارک و تعالی به وسیله اسلام، غرور جاهلیت و افتخار به پدران و قبیله های آن را از میان شما برد. ای مردم! شما از آدم و آدم از خاک است. بدانید که امروز بهترین شما در نزد خداوند و گرامی ترین شما بر او، باتقوا ترین و مطیع ترین شما برای اوست. بدانید که عرب بودن به تولد از پدر عرب نیست، بلکه عرب بودن زبان گویا است. پس هر کس به خاطر آن عملش کم شود، نژادش او را به رضوان خداوند نرساند. بدانید که هر خونی یا ستمی یا کینه ای که در جاهلیت بوده، پس در زیر پای من است تا روز قیامت.(2)

25. نوادر: امام باقر علیه السلام فرمود: اصل انسان دین اوست و نژادش اخلاق اوست و بخشندگی اش تقوای اوست و مردم از آدم یکسان هستند.(3)

1- . رجال کشّی: 491
2- . الزهد: 56
3- . الزهد: 57

26. نوادر: زراره گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مردم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند که ایشان فرمود: شریف ترین شما در جاهلیت، شریف ترین شما در اسلام است. پس امام باقر علیه السلام فرمود: درست می گویند، ولی معنایش آنطور نیست که تصور می کنند. شریف ترین آن ها در جاهلیت، بخشنده ترین آن ها و خوش اخلاق ترین آن ها و نیکوترین آن ها در همنشینی و کم آزارترین آن ها بودند. پس چنین کسی هنگامی که اسلام آورد، اسلامش چیزی جز خیر به او اضافه نکرد.(1)

27. نوادر راوندی: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرمود: امتم را به پنج چیز سفارش می کنم: به شنیدن و اطاعت و هجرت و جهاد و جماعت. و هر کس دعوت کند به دعوت جاهلیت، پس برای اوست خاکی از خاک های جهنم نصیبش خواهد شد.(2)

28. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: فرزند آدم را با افتخار چکار است؟ اولش نطفه و آخرش مردار است. خود را روزی نمی دهد و مرگش را دفع نمی کند.(3)

1- . الزهد: 59
2- . نوادر الراوندی: 21
3- . نهج البلاغه خطبه: 454

باب صد و سی و چهارم : نهی از ستایش و رضایت به آن

روایات:

1. امالی صدوق: در چیزهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن ها نهی فرموده اند، وارد شده است که ایشان از ستایش نهی کردند و فرمودند: در صورت ستایش کنندگان خاک بپاشید.(1)

2. تفسیر قمی: روایت شده در تفسیر فرموده خداوند تعالی «لا یُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ»(2) {خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدی ها(ی دیگران) را اظهار کند؛ مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد} که آن هنگامی است که شخصی به نزد تو بیاید و در مورد تو چیزی را از خیر و ستایش و عمل صالح بگوید که در تو نیست پس آن را از او نپذیر و تکذیبش کن، چرا که او به تو ستم نموده است.(3)

3. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: بنده، بنده خالص برای خداوند عز و جل نمی شود تا اینکه در نزد او ستایش و نکوهش یکسان شود. چرا که ستایش شده در نزد خداوند عز و جل، با نکوهش آنان نکوهیده نمی شود و همچنین است نکوهش شده. پس با ستایش کسی خوشحال نشو، چرا که آن چیزی به جایگاه تو در نزد خداوند اضافه نمی کند و تو را از آنچه برای تو محکوم و بر تو مقدور است بی نیاز نمی کند. همچنین با نکوهش کسی غمگین مشو، چرا که به اندازه یک ذره از تو به واسطه آن کاسته نمی شود و از میزان خیر تو چیزی کم نمی شود. و اکتفا کن به نفع تو و علیه تو به شهادت خداوند متعال. خداوند عز و جل فرمود: «وَ

1- . أمالی صدوق: 256

2- . نساء: 148

3- . تفسیر قمّی: 145

کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً»(1) {و خدا از حیث گواه بودن کافی است } و کسی که نمی تواند نکوهش را از خود برطرف کند و نمی تواند که ستایش را برای خود فراهم کند، چه امیدی به ستایش او و چه ترسی از نکوهش اوست؟ و وجه ستایش و نکوهش خود را یکی قرار ده و در مقامی باش که به آن ستایش خداوند عزوجل و رضای او را برای خود غنیمت شماری. پس خلق از خمیری از آب فرومایه آفریده شدند. پس نیست برای آن ها جز آنچه تلاش می کنند. خداوند عز و جل فرمود: «وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعی»(2) {و این که برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست } و خداوند عزوجل فرمود: «وَ لا یَمْلِکُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً وَ لا یَمْلِکُونَ مَوْتاً وَ لا حَیاةً وَ لا نُشُوراً»(3) {و مالک زیان و سود خویش نیستند، و نه مالک مرگ و حیات و رستاخیز خویشند. }(4)

4. الدره الباهره: امام هادی علیه السلام به کسی که در ستایش ایشان زیاده روی کرده بود فرمودند: به کار خود بپرداز چرا که تملق فراوان گمان برانگیزد و زمانی که از برادرت اعتماد یافتی از تملق رو گردانده و به حسن نیت رو کن.

5. نهج البلاغه: گروهی امیرالمومنین را در حضورش ستایش کردند. پس حضرت علیه السلام فرمود: خداوندا تو از خودم به من آگاه تر هستی و من از آن ها به خود آگاه تر هستم. خداوندا مرا بهتر از آنچه آن ها گمان دارند قرار ده و آنچه را از ما که آن ها نمی دانند ببخش.(5)

- و فرمود: ستایش بیش از استحقاق، تملق است و کمتر از استحقاق، درماندگی یا حسد است.(6)

- و فرمود: چه بسیار کسانی که فریفته سخن نیکو درباره خود شدند.(7)

1- . النساء / 79
2- . النجم / 39
3- [3]. الفرقان / 3
4- . مصباح الشریعه: 31
5- . نهج البلاغه حکمت: 100
6- . نهج البلاغه حکمت: 347

7- . نهج البلاغه حکمت: 462

باب صد و سی و پنجم : بد اخلاقی

آیات:

- وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِک.(1)

{و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند. }

- عُتُلٍ بَعْدَ ذلِکَ زَنیمٍ.(2)

{گستاخ، [و] گذشته از آن زنازاده است. }

روایات:

1. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا بدخلقی، عمل را فاسد می کند، همچنانکه سرکه عسل را فاسد می کند.(3)

توضیح: بداخلاقی وصفی برای نفس است که موجب فساد و بسته شدن آن و تغیر اخلاق بر رفقا و اهل معاشرت و آزار آنان می شود.

2. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس اخلاقش بد شود، خود را عذاب می دهد.(4)

3. امالی صدوق: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرمود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل روح الامین از جانب پروردگار جهانیان بر من نازل شد و فرمود: ای محمد! بر تو باد خوش اخلاقی، چرا

1- . آل عمران / 159
2- . قلم / 13
3- . کافی 2 : 321
4- . أمالی صدوق: 124

که آن خیر دنیا و آخرت را به همراه دارد. بدانید که شبیه ترین شما به من خوش اخلاق ترین شماست.(1)

4. قرب الاسناد: امام باقر علیه السلام فرمود: امام علی علیه السلام به ابوایوب انصاری فرمود:ای ابا ایوب! نیکی اخلاقت به کجا رسیده است؟ گفت: هیچ همسایه و کمتر از آن را آزار نمی دهم و از هیچ کار نیکی که در توانم باشد در حق آن ها دریغ نمی کنم. سپس حضرت علیه السلام فرمود: هیچ گناهی نیست مگر اینکه توبه ای دارد و هیچ توبه کننده ای نیست مگر اینکه توبه اش برایش سودمند است، مگر بداخلاق که از هیچ گناهی توبه نمی کند مگر آن که در گناه دیگری که بدتر از قبلی است، گرفتار می شود.(2)

5. خصال: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو خصلت در مسلمان جمع نمی شود: بخل و بد اخلاقی.(3)

6. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمومنین علیه السلام در وصیتش به فرزندش محمد حنفیه فرمود: بپرهیز از خودشیفتگی و بداخلاقی و کم صبری، چرا که با این سه خصلت دوستی برای تو نمی ماند و همیشه از مردم همراهی برای تو نمی ماند. و خود را به محبت عادت ده.(4)

7. خصال: امام صادق علیه السلام به ثوری فرمود: ای سفیان! دروغگو مروت ندارد و دلتنگ برادر ندارد و حسود راحتی ندارد و بد اخلاق صاحب آقایی نمی شود.(5)

8. عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اخلاق بد، عمل را فاسد می کند همچنانکه سرکه عسل را فاسد می نماید.(6)

1- . أمالی صدوق: 163
2- . قرب الإسناد: 22
3- . خصال 1 : 38
4- . خصال 1 : 72

5- . خصال 1 : 80
6- . عيون الأخبار 2 : 37

در صحیفه الرضا علیه السلام همانند این روایت وارد شده است.(1)

9. امالی طوسی: امام باقر علیه السلام از پدران بزرگوارش نقل فرمود: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس اخلاقش بد شود، خود را عذاب می دهد.(2)

می گویم: برخی از اخبار در باب حسن خلق گذشت.

10. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل ابا می کند از پذیرش توبه شخص بد اخلاق، گفته شد که این چگونه است؟ فرمود: چرا که او از گناهی خارج نمی شود مگر اینکه در آنچه بزرگ تر از آن است گرفتار می شود.(3)

11. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عرض شد: سعد بن معاذ از دنیا رفته است. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخاستند و اصحاب ایشان نیز برخاستند. پس حمل شد و امر فرمودند به غسل دادن سعد در حالی که ایشان بر چهارچوب در ایستاده بودند. پس هنگامی که او را حنوط کرده و کفن نموده و بر تختش حمل کردند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را بدون کفش و بدون ردا تشییع نمودند. سپس یک بار جانب راست تخت را گرفتند و یک بار طرف چپ تخت را گرفتند تا با آن به قبر رسیدند. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد قبر شدند تا جنازه را در لحد بگذارند و خشت ها را بر روی او قرارداده و بچینند. می فرمودند به من سنگ بدهید و به من گل بدهید تا با آن بین خشت ها را پر کنم. پس هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این کار فارغ شدند و خاک بر وی ریختند، قبرش را مرتب نموده و فرمودند: من می دانم که این گور هم فرسوده می شود و پوسیدگی به آن راه می یابد، ولی خداوند عز و جل دوست می دارد که هنگامی که بنده اش کاری انجام داد، آن را محکم انجام دهد. پس هنگامی که خاک روی قبرش را مرتب می کرد، مادر سعد از گوشه ای گفت:

1- . صحیفه الرضا علیه السلام: 19
2- . أمالی طوسیّ 2 : 125
3- . علل الشرائع 2 : 178

بهشت بر تو گوارا باد. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای مادر سعد! صبرکن، بر پروردگارت تکلیف نکن. سعد با فشار قبر مواجه شد. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و مردم نیز بازگشتند و گفتند: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما شما را دیدیم که با سعد کاری کردید که با احدی چنین نکرده بودید. شما جنازه او را بدون ردا و بدون کفش تشییع کردید. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ملائکه بدون کفش و بدون ردا بودند و من به آنها تأسی نمودم. گفتند: چگونه شد که یک بار جانب راست تابوت را و یک بار جانب چپ تابوت را گرفتید؟ فرمود: دستم در دست جبرئیل بود، می گرفتم آنچه را او می گرفت. گفتند: امر فرمودید به غسل دادن سعد و بر جنازه اش نماز خواندید و در قبر قرارش دادید سپس فرمودید که سعد با فشار قبر مواجه شد. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بله، او اخلاقش با خانواده اش بد بود.(1)

در امالی طوسی نیز از صدوق همانند این روایت وارد شده است.(2)

12. نوادر راوندی: موسی بن جعفر علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرمود: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند عزوجل ابا می کند از پذیرش توبه شخص بد اخلاق. گفته شد که این چگونه است ای پیامبر خدا؟ فرمود: چرا که او هنگامی که از گناهی توبه می کند، در بزرگ تر از گناهی که از آن توبه کرده بود، گرفتار می شود.(3)

1- . علل الشرائع 1 : 292
2- . أمالی طوسیّ 2 : 41
3- . نوادر راوندیّ: 18

باب صد و سی و ششم : بخل

آیات:

- الَّذينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرينَ عَذاباً مُهيناً.(1)

{همان کسانی که بخل می ورزند، و مردم را به بخل وامی دارند، و آنچه را خداوند از فضل خویش بدان ها ارزانی داشته پوشیده می دارند. و برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده ایم. }

- أَمْ لَهُمْ نَصيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذاً لا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقيراً.(2)

{آیا آنان نصیبی از حکومت دارند؟ [اگر هم داشتند،] به قدر نقطه پشت هسته خرمایی [چیزی] به مردم نمی دادند. }

- قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزائِنَ رَحْمَهِ رَبِّى إِذاً لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَهَ الْإِنْفاقِ وَ كانَ الْإِنْسانُ قَتُوراً.(3)

{بگو: «اگر شما مالک گنجینه های رحمت پروردگارم بودید، باز هم از بیم خرج کردن قطعاً امساک می ورزیدید، و انسان همواره بخیل است.» }

- وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَ لا يَسْئَلْكُمْ أَمْوالَكُمْ *إِنْ يَسْئَلْكُمُوها فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغانَكُمْ *ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فى سَبيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ

1- . نساء / 37
2- . نساء / 53
3- . اسراء / 100

مَنْ يَبْخَلُ وَ مَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّما يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اللَّهُ الْغَنِیُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لا يَكُونُوا أَمْثالَكُمْ.(1)

{و اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید [خدا] پاداش شما را می دهد و اموالتان را [در عوض] نمی خواهد. اگر [اموال] شما را بخواهد و به اصرار از شما طلب کند بخل می ورزید، و کینه های شما را برملا می کند. شما همان [مردمی] هستید که برای انفاق در راه خدا فرا خوانده شده اید. پس برخی از شما بخل می ورزند، و هر کس بخل ورزد تنها به زیان خود بخل ورزیده، و [گرنه] خدا بی نیاز است و شما نیازمندید؛ و اگر روی برتابید [خدا] جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود. }

- الَّذينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَميد.(2)

{همانان که بخل می ورزند و مردم را به بخل ورزیدن وامی دارند. و هر که روی گرداند قطعاً خدا بی نیاز ستوده است. }

- مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثيمٍ.(3)

{مانع خیر، متجاوز، گناه پیشه. }

روایات:

1. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر عوض دادن از جانب خداوند عز و جل است، بخل برای چه؟(4)

2. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کمترین راحتی در میان مردم از آنِ بخیل و بخیل ترین مردم کسی است که نسبت به آنچه خداوند بر او واجب کرده بخل بورزد.(5)

1- . محمد / 36 - 38
2- . حدید / 24
3- . قلم / 12

4- . أمالی صدوق: 6
5- . أمالی صدوق: 14

3. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: در شگفتم از کسی که به دنیا بخل می ورزد درحالی که آن به او روی آورده یا به آن بخل می ورزد، در حالی که دنیا به وی پشت کرده است. پس نه انفاق درحال اقبال ضرری به آن می زند و نه امساک در حال پشت کردن دنیا به آن سودی می رساند.(1)

4. امالی صدوق: امام حسین علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مصلحت این امت اولاً در بی رغبتی به دنیا و یقین و نابودی آن ها نهایتاً به بخل و آرزومندی است.(2)

5. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: سزاوارترین کسانی که باید برای مردم آرزوی بی نیازی کنند بخیلان هستند، چرا که مردم اگر بی نیاز شوند، از اموال آنان دست بر می دارند و سزاوارترین کسانی که باید آرزوی اصلاح را برای مردم داشته باشند، اهل عیوب هستند چرا که مردم اگر اصلاح شوند، از عیب جویی آن ها دست برمی دارند و سزاوارترین کسانی که باید برای مردم آرزوی بردباری کنند، نادانان هستند کسانی که نیازمند بخشیده شدن نادانی شان هستند. پس بخیلان آرزوی فقر مردم را می کنند و معیوبان آرزوی عیب در مردم را می کنند و نادانان آرزوی نادانی مردم را می نمایند در حالی که در فقر نیازمندی به بخیل هست و در فساد عیب جویی از معیوبان نهفته و در نادانی کیفر گناهان وجود دارد.(3)

در خصال همانند این روایت وارد شده است.(4)

6. امالی صدوق: در خبر مناهی (چیزی هایی که از آن ها نهی کرده) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عزوجل فرمود: بهشت را بر منت گذار و بخیل و سخن چین حرام کردم.(5)

1- . أمالی صدوق: 102
2- . أمالی صدوق: 137
3- . أمالی صدوق: 233
4- . خصال 1 : 74
5- . أمالی صدوق: 259

7. تفسیرقمی: فضل بن ابی قره گفت: امام صادق علیه السلام را دیدم که از اول شب تا صبح طواف می کرد و می فرمود: خداوندا! مرا از بخل نفسم نگه دار. گفتم: فدایت شوم، نشنیدم که به غیر از این دعای دیگری کنید! فرمود: و چه چیزی شدیدتر از بخل نفس است؟ خداوند متعال می فرماید: «وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(1) {کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده اند رستگارانند!}(2)

8. امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ چیز همچون بخل ایمان را از بین نمی برد. سپس فرمود: برای این بخل حرکت آرامی است همچون حرکت مورچه و برای آن شعبه هایی هست همچون شعبه های شرک.(3)

می گویم: برخی از اخبار در باب جود و سخاء گذشت.

9. خصال: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو خصلت در مسلمان جمع نمی شوند: بخل و بد اخلاقی.(4)

10. خصال: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بخل و ایمان در دل بنده ای هیچ گاه جمع نمی شوند.(5)

11. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: هلاک کننده ها سه چیز هستند: بخلی که انسان از آن فرمان گیرد، هوسی که از آن پیروی شود و خودشیفتگی.(6)

می گویم: به سند دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: سه چیز است که هلاک کننده است. و همچنین در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام چنین آمده. صدوق رحمه الله گوید: از امام صادق علیه السلام

1- . تغابن / 16
2- . تفسیر قمّیّ: 685
3- . خصال 1 : 15
4- . خصال 1 : 38

5- . خصال 1 : 38
6- . خصال 1 : 42

روایت شده که فرمود: بخلی که انسان از آن فرمان گیرد، بدگمانی به خداوند عزوجل است.(1)

12. خصال: امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام روایت کرده اند که ایشان فرمود: ایمان نمی آورد کسی که در او بخل و حسد و ترس باشد. و مومن ترسو و حریص و بخیل نمی شود.(2)

13. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: علی علیه السلام شنید که مردی می گوید: بخیل معذورتر از ستمگر است. پس فرمود: دروغ می گویی. ستمگر توبه می کند و آمرزش از خدا می طلبد و آنچه با ستم گرفته به صاحبش رد می کند و بخیل هنگامی که بخل بورزد، از پرداخت زکات و صدقه و از انجام صله رحم و پذیرایی از مهمان و انفاق در راه خدا و انواع نیکی ها سرباز می زند و بر بهشت حرام است که بخیل واردش شود.(3)

14. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: بخشندگی درختی است در بهشت که شاخه هایش در دنیا هستند. هر کس به شاخه ای از آن درآویزد، آن شاخه وی را به بهشت رهبری کند و بخل درختی در آتش است که شاخه هایش در دنیا هستند. هر کس به شاخه ای از آن درآویزد آن شاخه او را به بهشت رهبری کند.(4)

15. خصال: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از بخل بپرهیزید، چرا که کسانی که پیش از شما بودند با بخل هلاک شدند. بخل آن ها را به دروغ فرمان داد پس دروغ گفتند و به ستم فرمان داد پس ستمگری نمودند و به جدایی فرمان داد پس جدا شدند.(5)

1- . خصال 1 : 42
2- . خصال 1 : 41
3- . قرب الإسناد: 48
4- . قرب الإسناد: 74
5- . خصال 1 : 83

16. خصال: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرمود: از فحش بپرهیزید، چرا که خداوند عزوجل فحش دهنده بیهوده گو را دوست ندارد و از ستم بپرهیزید، چرا که ستم در نزد خداوند، تاریکی های روز قیامت است و از بخل بپرهیزید، چرا که آن واداشت کسانی را که قبل از شما بودند تا اینکه خون های خود را ریختند و آن ها را واداشت تا از خویشان خود بریدند و آن ها را واداشت تا بی آبرویی کردند و محارم خود را حلال شمردند.(1)

17. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: پنج کس همانطورند که می گویم: برای بخیل آسایش نیست، برای حسود لذت نیست، برای شاهان وفا نیست، برای دروغگو مروت نیست و بی خرد به آقایی نرسد.(2)

18. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: متکبر نباید در ستایش نیکو طمع کند و نه شخص نیرنگ باز در بسیاری دوست و نه بی ادب در شرافت و نه بخیل در صله رحم.(3)

19. عیون الاخبار: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام از امام حسین علیه السلام نقل فرمود: امیرالمومنین علیه السلام برای ما خطبه می خواند، پس فرمود: زمانی دشوار بر مردم فرا رسد که مومن آنچه در دست دارد محکم نگه دارد، در حالی که به آن امر نشده است. خداوند متعال فرمود: «وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»(4)

{و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید، که خداوند به آنچه انجام می دهید، بیناست.} و زمانی خواهد آمد که اشرار در آن مقدم باشند و نیکان در آن فراموش شوند و با شخص مضطر معامله شود، در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از معامله با مضطر و از

1- . خصال 1 : 83

2- . خصال 1 : 130

3- . خصال 2 : 53.

4- . بقره / 237

مغامله غرری نهی فرموده است. پس ای مردم! از خدا بترسید و روابط میان خود را اصلاح کنید و مرا در خانواده ام حفظ کنید.(1)

20. عیون الاخبار: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرمود که امیرالمومنین علیه السلام می فرمود:

مخلوقات با یک قدرت آفریده شده اند. پس برخی از آن ها بخشنده و برخی بخیل اند

اما بخشنده در آسایش و اما بخیل در نحسی بلندمدت است(2)

21. علل الشرایع: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! با ترسو مشورت مکن، چرا که او راه خروج را بر تو تنگ کند و با بخیل مشورت نکن، چرا که او تو را از هدفت باز می دارد و با حریص مشورت نکن، چرا که او شرش را برای تو می آراید. و بدان ای علی که ترس و بخل و حرص یک غریزه هستند که از بدگمانی ناشی می شوند.(3)

22. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: بخیل کسی است که مالی را از غیر راه حلال کسب کند و آن را در غیرحقش انفاق کند.(4)

23. معانی الاخبار: در پرسش های امیرالمومنین علیه السلام از امام حسن علیه السلام آمده است که به ایشان فرمود؟ شح چیست؟ امام حسن علیه السلام پاسخ دادند: آن است که آنچه در اختیار داری را شرافت و آنچه انفاق نمودی را هدر رفته بدانی.(5)

24. معانی الاخبار: همانند روایت فوق به همراه اینکه: و کم را هم اسراف بدانی.(6)

1- . عیون اخبار الرضا 2 : 45
2- . عیون اخبار الرضا 2 : 176
3- . علل الشرائع 2 : 246
4- . معانی الأخبار : 245
5- . معانی الأخبار : 245
6- . معانی الأخبار : 401

25. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: فقط بخیل است که از حق خداوند ممانعت کرده و در غیر حق خداوند عز و جل انفاق کند.(1)

26. معانی الاخبار: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: بخیل کسی است که نسبت به آنچه خداوند بر او واجب کرده بخل ورزد.(2)

27. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: بخیل کسی است که از سلام کردن بخل ورزد.(3)

28. معانی الاخبار: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرمود: بخیل حقیقی کسی است که نزد او یاد شوم پس بر من صلوات نفرستد.(4)

29. معانی الاخبار: فضیل بن عیاض گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: آیا می دانی شحیح چه کسی است؟ پس عرض کردم: او همان بخیل است. پس فرمود: شحیح از بخیل شدیدتر است. بخیل نسبت به آنچه در اختیار دارد بخل می ورزد، ولی شحیح نسبت به آنچه در دست مردم و در دست خود است نیز بخل می ورزد تا جایی که در دست مردم چیزی را نمی بیند مگر اینکه آرزو می کند که آن برای وی بود، چه از راه حلال و چه از راه حرام و سیر نمی شود و قانع نمی شود به آنچه خداوند متعال به او روزی کرده است.(5)

30. معانی الاخبار: امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که زکات واجب را از مالش ادا نماید و در میان قوم در حوادث بخشش کند بخیل نیست، بلکه تنها بخیل است که از زکات واجب مالش امتناع نموده و از بخشش به قوم خود در حوادث نیز امتناع می کند ولی او در غیر این ها خرج می کند.(6)

1- . معانی الأخبار : 246
2- . معانی الأخبار : 246
3- . معانی الأخبار : 246
4- . معانی الأخبار : 246
5- . معانی الأخبار : 245
6- . معانی الأخبار : 245

31. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز اگر در مرد باشد پس سخت نیست که گفته شود که او در جهنم است: جفا و ترس و بخل. و سه چیز اگر در زن باشد پس سخت نیست که گفته شود که او در جهنم است: بدزبانی و تکبر و فخر.(1)

32. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر چیزی که در میان شیعیان ما باشد، سه چیز در میان آن ها نیست: در میان آن ها کسی که دست به گدایی بلند کند نیست و در میان آن ها بخیل نیست و در میان آن ها ملوط نیست.(2)

33. مجالس مفید: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال می فرماید: نیکی هدیه ای از من به بنده مومنم است، پس اگر آن را پذیرفت پس داخل به رحمت من و از من است و اگر آن را بر من رد کرد، پس به گناهش از رحمت من محروم شده و از آن است و نه از من. و هر بنده ای را که آفریدم و او را به ایمان هدایت کردم و اخلاقش را نیکو گردانیدم و به بخل مبتلایش نساختم. پس من نسبت به او اراده خیر نموده ام.(3)

34. مکارم الاخلاق: امام صادق علیه السلام فرمود: خوبان شما، بخشندگانتان و بدان شما بخیلانتان هستند و نیکی به برادران و تلاش در برآورده شدن نیازهای آن ها از خلوص ایمان است.

- و از ایشان وارد شده است که فرمود: جوان بخشنده فرورفته در گناهان در نزد خداوند عزوجل از پیر عابد بخیل محبوب تر است.

- و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس آنچه را که خداوند بر او واجب نموده است ادا کند، پس او بخشنده ترین مردم است.

و فرمود: هیچ چیز همچون بخل اسلام را از بین نمی برد. سپس فرمود: برای این بخل حرکت آرامی است همچون حرکت مورچه و برای آن شعبه هایی هست همچون شعبه های شرک.

1- . خصال 1 : 76

2- . خصال 1 : 65
3- . مجالس مفيد: 159

35. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: کافی است برای بخیل از بخلش بدگمانی به پروردگارش. هر کس به آینده یقین داشته باشد در بخشش تلاش می کند.(1)

36. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: بخل ننگ و ترس نقص است.(2)

- و فرمود: بخل جمع کننده بدترین عیب ها و نیز زمامی است که به وسیله آن به هر بدی کشیده می شود.(3)

37. کتاب الامامه و التبصره: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بخشنده نزدیک به خدا، نزدیک به مردم و نزدیک به بهشت است و بخیل دور از خدا، دور از مردم و دور از آتش است.

1- . الاختصاص: 234
2- . نهج البلاغه حکمت: 3
3- . نهج البلاغه حکمت: 378

باب صد و سی و هفتم : گناهان و آثار آنها و نهی از کوچک شمردن آنها

آیات:

- فَأَنْزَلْنا عَلَى الَّذينَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ.(1)

{و ما [نیز] بر آنان که ستم کردند، به سزای اینکه نافرمانی پیشه کرده بودند، عذابی از آسمان فرو فرستادیم. }

- ذلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُون.(2)

{این [عقوبت] به سزای آن بود که نافرمانی کردند و از اندازه درمی گذرانیدند. }

- بَلى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطيئَتُهُ فَأُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ.(3)

{آری، کسی که بدی به دست آورد، و گناهش او را در میان گیرد، پس چنین کسانی اهل آتشند، و در آن ماندگار خواهند بود. }

- فَكَيْفَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصيبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْديهِم.(4)

{پس چگونه، هنگامی که به [سزایِ] کار و کردار پیشینشان مصیبتی به آنان می رسد، نزد تو می آیند. }

- وَ مَنْ يَكْسِبْ إِثْماً فَإِنَّما يَكْسِبُهُ عَلى نَفْسِهِ وَ كانَ اللَّهُ عَليماً حَكيما.(5)

1- . بقره / 59
2- . بقره / 61
3- . بقره / 81
4- . نساء / 64
5- . نساء / 111

{و هر کس گناهی مرتکب شود، فقط آن را به زیان خود مرتکب شده، و خدا همواره دانای سنجیده کار است. }

- فَلا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفاسِقين.(1)

{پس تو (ای موسی) بر گروه نافرمانان اندوه مخور.» }

- فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّما يُريدُ اللَّهُ أَنْ يُصيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَ إِنَّ كَثيراً مِنَ النَّاسِ لَفاسِقُون.(2)

{پس اگر پشت کردند، بدان که خدا می خواهد آنان را فقط به [سزای] پاره ای از گناهانشان برساند، و در حقیقت بسیاری از مردم نافرمانند. }

- لُعِنَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ بَنى إِسْرائيلَ عَلى لِسانِ داوُدَ وَ عيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ *كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُون.(3)

{از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این [کیفر] به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و [از فرمان خدا] تجاوز می کردند. [و] از کار زشتی که آن را مرتکب می شدند، یکدیگر را بازنمی داشتند. راستی، چه بد بود آنچه می کردند. }

- وَ لا تَعْتَدُوا إِنَ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدينَ.(4)

{و[لی] از اندازه درنگذرید، زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد؛}

- وَ مَا اعْتَدَيْنا إِنَّا إِذاً لَمِنَ الظَّالِمينَ.(5)

{و [از حقّ] تجاوز نکرده ایم، چرا که [اگر چنین کنیم] از ستمکاران خواهیم بود. }

- وَ اللَّهُ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفاسِقينَ.(6)

1- . مائده / 26
2- . مائده / 49
3- . مائده / 78 - 79
4- . مائده / 87
5- . مائده / 107
6- . مائده / 108

{و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند. }

- أَ لَمْ یَرَوْا کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ ما لَمْ نُمَکِّنْ لَکُمْ وَ أَرْسَلْنَا السَّماءَ عَلَیْهِمْ مِدْراراً وَ جَعَلْنَا الْأَنْهارَ تَجْری مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَکْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرینَ.(1)

{آیا ندیده اند که پیش از آنان چه بسیار امّت ها را هلاک کردیم؟ [امّت هایی که] در زمین به آنان امکاناتی دادیم که برای شما آن امکانات را فراهم نکرده ایم، و [باران های] آسمان را پی در پی بر آنان فرو فرستادیم، و رودبارها از زیر [شهرهای] آنان روان ساختیم. پس ایشان را به [سزای] گناهانشان هلاک کردیم، و پس از آنان نسل های دیگری پدید آوردیم. }

- وَ ذَرُوا ظاهِرَ الْإِثْمِ وَ باطِنَهُ إِنَّ الَّذینَ یَکْسِبُونَ الْإِثْمَ سَیُجْزَوْنَ بِما کانُوا یَقْتَرِفُونَ.(2)

{و گناه آشکار و پنهان را رها کنید، زیرا کسانی که مرتکب گناه می شوند، به زودی در برابر آنچه به دست می آوردند کیفر خواهند یافت. }

- وَ لا یُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمینَ.(3)

{و [با این حال] عذاب او از گروه مجرمان بازگردانده نخواهد شد.» }

- وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ.(4)

{و به کارهای زشت - چه علنی آن و چه پوشیده[اش] - نزدیک مشوید. }

- وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُون.(5)

1- . انعام / 6
2- . انعام / 120
3- . انعام / 147
4- . انعام / 151

5- . اعراف / 96

{و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند؛ پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم. }

- وَ ما ظَلَمُونا وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ.(1)

{و[لی آنان] بر ما ستم نکردند، بلکه بر خویشتن ستم روا می داشتند. }

- فَبَدَّلَ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلاً غَیْرَ الَّذی قیلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما کانُوا یَظْلِمُونَ.(2)

{پس، کسانی از آنان که ستم کردند، سخنی را که به ایشان گفته شده بود به سخن دیگری تبدیل کردند. پس به سزای آنکه ستم می ورزیدند، عذابی از آسمان بر آنان فرو فرستادیم. }

- کَذلِکَ نَبْلُوهُمْ بِما کانُوا یَفْسُقُون الی قوله: فَلَمَّا نَسُوا ما ذُکِّرُوا بِهِ أَنْجَیْنَا الَّذینَ یَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذینَ ظَلَمُوا بِعَذابٍ بَئیسٍ بِما کانُوا یَفْسُقُونَ *فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ ما نُهُوا عَنْهُ قُلْنا لَهُمْ کُونُوا قِرَدَةً خاسِئینَ.(3)

{در جریان اصحاب سبت این گونه ما آنان را به سبب آنکه نافرمانی می کردند، می آزمودیم، - تا آنچا که فرمود: - پس هنگامی که آنچه را بدان تذکّر داده شده بودند، از یاد بردند، کسانی را که از [کار] بد باز می داشتند نجات دادیم؛ و کسانی را که ستم کردند، به سزای آنکه نافرمانی می کردند، به عذابی شدید گرفتار کردیم. و چون از آنچه از آن نهی شده بودند سرپیچی کردند، به آنان گفتیم: «بوزینگانی رانده شده باشید.» }

- کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَفَرُوا بِآیاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِیٌّ شَدیدُ الْعِقابِ *ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ.(4)

1- . اعراف / 160
2- . اعراف / 162
3- . اعراف / 163 - 166
4- . انفال / 52 - 53

{[رفتارشان] مانند رفتار خاندان فرعون و کسانی است که پیش از آنان بودند: به آیات خدا کفر ورزیدند؛ پس خدا به [سزای] گناهانشان گرفتارشان کرد. آری، خدا نیرومند سخت کیفر است. این [کیفر] بدان سبب است که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر نمی دهد، مگر آنکه آنان آنچه را در دل دارند تغییر دهند، و خدا شنوای داناست. }

- وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقینَ.(1)

{و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند. }

- فَمَنْ یَنْصُرُنی مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَیْتُه.(2)

{پس اگر او را نافرمانی کنم چه کسی در برابر خدا مرا یاری می کند؟ }

و به نقل از شعیب علیه السلام فرمود: وَ یا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلی مَکانَتِکُمْ إِنِّی عامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَأْتیهِ عَذابٌ یُخْزیهِ وَ مَنْ هُوَ کاذِبٌ وَ ارْتَقِبُوا إِنِّی مَعَکُمْ رَقیبٌ.(3)

{«و ای قوم من، شما بر حسب امکانات خود عمل کنید، من [نیز] عمل می کنم. به زودی خواهید دانست که عذابِ رسواکننده بر چه کسی فرود می آید و دروغگو کیست؛ و انتظار برید که من [هم] با شما منتظرم.» }

- إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلاَ مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ.(4)

{در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند. و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد، هیچ برگشتی برای آن نیست، و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود. }

- وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ.(5)

1- . توبه / 24
2- . هود / 63
3- . هود / 93

4- . رعد / 11
5- . نحل / 90

{و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد. به شما اندرز می دهد، باشد که پند گیرید. }

- وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَهً أَمَرْنا مُتْرَفیها فَفَسَقُوا فیها فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمیراً *وَ کَمْ أَهْلَکْنا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ کَفی بِرَبِّکَ بِذُنُوبِ عِبادِهِ خَبیراً بَصیراً.(1)

{و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را وا می داریم تا در آن به انحراف [و فساد] بپردازند، و در نتیجه عذاب بر آن [شهر] لازم گردد، پس آن را [یکسره] زیر و زبر کنیم. و چه بسیار نسل ها را که ما پس از نوح به هلاکت رساندیم، و پروردگار تو به گناهان بندگانش بس آگاه و بیناست. }

- وَ تِلْکَ الْقُری أَهْلَکْناهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنا لِمَهْلِکِهِمْ مَوْعِداً.(2)

{و [مردم] آن شهرها چون بیدادگری کردند، هلاکشان کردیم، و برای هلاکتشان موعدی مقرر داشتیم. }

- یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ وَ مَنْ یَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّیْطانِ فَإِنَّهُ یَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ.(3)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، پای از پی گام های شیطان منهید، و هر کس پای بر جای گام های شیطان نهد [بداند که] او به زشتکاری و ناپسند وامی دارد

- فَلْیَحْذَرِ الَّذینَ یُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصیبَهُمْ فِتْنَهٌ أَوْ یُصیبَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ.(4)

{پس کسانی که از فرمان او تمرّد می کنند بترسند که مبادا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند. }

- وَ کَفی بِهِ بِذُنُوبِ عِبادِهِ خَبیراً.(5)

{و همین بس که او به گناهانِ بندگانش آگاه است. }

1- . اسراء / 16 - 17
2- . كهف / 59
3- . نور / 21
4- . نور / 63
5- . فرقان / 58

- فَأَخْرَجْناهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ *وَ كُنُوزٍ وَ مَقامٍ كَريمٍ *كَذلِكَ وَ أَوْرَثْناها بَنى إِسْرائيلَ.(1)

{سرانجام، ما آنان را از باغستان ها و چشمه سارها، و گنجینه ها و جایگاه های پرناز و نعمت بیرون کردیم. [اراده ما] چنین بود، و آن [نعمت ها] را به فرزندان اسرائیل میراث دادیم. }

- فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خاوِيَةً بِما ظَلَمُوا إِنَّ فی ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.(2)

{و این [هم] خانه های خالی آنهاست به [سزای] بیدادی که کرده اند. قطعاً در این [کیفر] برای مردمی که می دانند عبرتی خواهد بود. }

- وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاَّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.(3)

{و هر کس بدی به میان آورَد، به رو در آتش [دوزخ] سرنگون شوند. آیا جز آنچه می کردید سزا داده می شوید؟ }

- أَمْ حَسِبَ الَّذينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ أَنْ يَسْبِقُونا ساءَ ما يَحْكُمُون.(4)

{آیا کسانی که کارهای بد می کنند، می پندارند که بر ما پیشی خواهند جست؟ چه بد داوری می کنند. }

- وَ الَّذينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَديدٌ وَ مَكْرُ أُولئِكَ هُوَ يَبُورُ.(5)

{و کسانی که با حیله و مکر کارهای بد می کنند، عذابی سخت خواهند داشت، و نیرنگشان خود تباه می گردد. }

- قُلْ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّی عَذابَ يَوْمٍ عَظيمٍ.(6)

{بگو: «اگر به پروردگارم عصیان ورزم از عذاب روزی بزرگ می ترسم.» }

1- . شعراء 57 - 59

2- . نمل / 52
3- . نمل / 90
4- . عنکبوت / 4
5- . فاطر / 10
6- . زمر / 13

- وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثیرٍ ... أَوْ یُوبِقْهُنَّ بِما کَسَبُوا وَ یَعْفُ عَنْ کَثیرٍ.(1)

{و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست، و [خدا] از بسیاری درمی گذرد... یا به [سزایِ] آنچه [کشتی نشینان] مرتکب شده اند هلاکشان کند، و[لی] از بسیاری درمی گذرد. }

- بِئْسَ الاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإیمانِ.(2)

{چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. }

- وَ لِیُخْزِیَ الْفاسِقینَ.(3)

{تا نافرمانان را خوار گرداند. }

- وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقینَ.(4)

{و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند. }

- یَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ یَفْتَدی مِنْ عَذابِ یَوْمِئِذٍ بِبَنیهِ *وَ صاحِبَتِهِ وَ أَخیهِ *وَ فَصیلَتِهِ الَّتی تُؤْویهِ *وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمیعاً ثُمَّ یُنْجیهِ.(5)

{گناهکار آرزو می کند که کاش برای رهایی از عذاب آن روز، می توانست پسران خود را عوض دهد، و [نیز] همسرش و برادرش را، و قبیله اش را که به او پناه می دهد، و هر که را که در روی زمین است همه را [عوض می داد] و آنگاه خود را رها می کرد. }

- مِمَّا خَطیئاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا ناراً فَلَمْ یَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصاراً.(6)

{[تا] به سبب گناهانشان غرقه گشتند و [پس از مرگ] در آتشی درآورده شدند و برای خود، در برابر خدا یارانی نیافتند. }

1- . شوری 30 - 34
2- . حجرات / 11

3- . حشر / 5
4- . صف / 5
5- . معارج 11 - 14
6- . نوح / 25

- وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فیها أَبَداً.(1)

{و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند قطعاً آتش دوزخ برای اوست و جاودانه در آن خواهند ماند. }

- فَدَمْدَمَ عَلَیْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاها *وَ لا یَخافُ عُقْباها.(2)

{و پروردگارشان به [سزای] گناهشان بر سرشان عذاب آورد و آنان را با خاک یکسان کرد. و از پیامدِ کار خویش، بیمی به خود راه نداد. }

روایات:

1. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم علیه السلام می فرمود: چیزی همچون گناهان دل را فاسد نمی کند و دل با گناهی مواجه می شود پس از آن گناه جدا نمی شود تا آنکه آن گناه بر وی غلبه کرده و زیر و رو می شود.(3)

توضیح: در مورد عبارت «أفسد للقلب من خطیئته» اگر بگویی: آنچه قلب را فاسد می سازد، گناه است؛ پس معنای تفضبل در «أفسد» چیست؟ می گویم: ما این اشکال را نمی پذیریم؛ زیرا بسیاری از مباحات نیز قلب را تباه می کند. بلکه برخی از امراض و دردها و غم ها و اندوه ها و وسوسه ها نیز قلب را فاسد می کند، هر چند از اموری نباشد که شخص با انجام آن مستحق عذاب گردد و این اموری که شخص با انجام آن مستحق عذاب نیست اعم است از خطاهای آشکار؛ زیرا ظاهر در باطن تأثیر دارد، و بلکه متکلمین معتقد هستند که واجبات بدنی لطفی برای طاعات قلبی هستند و اعم است از خطاهای قلبی مانند عقاید فاسد و قصد معصیت و صفات ناپسند، مانند کینه و حسد و عجب و مانند آن.

«لیواقع الخطیئه» یعنی قلب به پناه می افتد و با آن می آمیزد و یکی پس از دیگری مرتکب آن گناهان می شود؛ یا این که معنا این است که قلب با گناه مقابله می کند و یک گناه را دفع می کند و یا مراد مقابله با جنس گناه است؛ «فلا تزال به»

1- . جن / 23

2- . شمس / 14 - 15
3- . کافی 2 : 268

این فعل از افعال ناقصه است و اسم آن ضمیری است که به خطیئه برمی گردد و «به» خبر آن است و معنای «فلا تزال به» یعنی آن گناه را مرتکب می شود. و گفته شده «به» متعلق به فعل محذوف است یعنی آن گناهان را مرتکب می شود و مراد یا انجام مطلق گناه است و یا گناه مخصوصی که مرتکب شده و از آن توبه ننموده و آن گناه با شیرینی اش در دل تأثیر گذاشته تا این که با زنگار و مُهر بر قلب غلبه می کند و یا این که قلب گناه را دفع می کند و با آن می جنگد ولی بر قلب غالب می شود تا آدمی مرتکب آن گناه می شود؛ زیرا اراده شهوت را از قلب خود ریشه کن نکرده است، بنا بر احتمال دوم که مراد از «یواقع» مقابله و مدافعه در برابر گناه باشد.

«فیصیر أعلاه أسفله» یعنی قلب واژگون می شود؛ مانند ظرف وارونه ای که به روی افتاده و در آن چیزی از حقیقت مستقر نمی شود و چیزی از مواعظ روی آن اثر نمی کند؛ چنانچه روایت شده: «قلوب بر سه دسته اند: قلب واژگون که چیزی از خیر را در خود نمی گیرد و آن قلب کافر است، تا آخر خبر؛»(1) حاصل این که گناه قلب را می پوشاند و در آن اثر می گذارد تا این که آن را وارونه می سازد و به جایی می رسد که مانند قلب کافر، چیزی از خیر در آن مستقر نمی شود؛ زیرا اصرار بر معاصی راهی به سوی کفر است، چنانچه خدای سبحان فرمود: «ثُمَّ کانَ عاقِبَهَ الَّذینَ أَساؤُا السُّوای أَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّه»(2) {سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند.} و این ظاهر ترین وجوهی است که درباره این آیه ذکر شده و آنچه به ذهن من رسید از جهت اخبار ظاهرترین اقوال است و در مورد این خبر وجوه دیگری نیز ذکر شده:

اول: آنچه برخی از محققین ذکر کرده اند که یعنی پیوسته آن گناه با قلب است و در آن با شیرینی اش تأثیر می گذارد تا آن روی قلب را که به سوی خدا و آخرت است به جانب باطل و دنیا بر می گرداند. دوم: معنا این است که پیوسته گناه در قلب اثر می گذارد تا آن را متمایل به گناهان مشابه می کند تا این که احوال آن دگرگون می شود و متزلزل گشته و نظامش بر هم می خورد و حاصل این تفسیر به معنایی که

1- . کافی 2 : 423

2- . روم / 10

ما ذکر کردیم برمی گردد؛ ولی فرق بین دو معنا آشکار است. سوم: معنایی است که گفته شده: گناه با قلب کلنجار می رود تا بر او غلبه می کند؛ پس اگر با توبه خالص آن گناه از دل برنخاست، قلب زیر و رو می شود؛ یعنی قلب را مکدر و تیره می سازد؛ زیرا از باب تمثیل می توان گفت: بالای آن صاف و پائین آن پست است.

2. کافی: امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند عزوجل: «فَما أَصْبَرَهُمْ عَلَی النّارِ»(1) {راستی چقدر در برابر عذاب خداوند، شکیبا هستند!} فرمود: یعنی چه صبری دارند بر انجام آن چیزی که می دانند که آن کار آن ها را به آتش می کشاند.(2)

توضیح: این آیه در سوره بقره به این صورت است. «إِنَّ الَّذینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْکِتابِ وَ یَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلیلاً أُولئِکَ ما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ إِلاَّ النَّارَ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ أُولئِکَ الَّذینَ اشْتَرَوُا الضَّلالَهَ بِالْهُدی وَ الْعَذابَ بِالْمَغْفِرَهِ فَما أَصْبَرَهُمْ عَلَی النَّارِ»(3) {کسانی که کتمان می کنند آنچه را خدا از کتاب نازل کرده، و آن را به بهای کمی می فروشند، آنها جز آتش چیزی نمی خورند؛ (و هدایا و اموالی که از این رهگذر به دست می آورند، در حقیقت آتش سوزانی است.) و خداوند، روز قیامت، با آنها سخن نمی گوید؛ و آنان را پاکیزه نمی کند؛ و برای آنها عذاب دردناکی است. اینان، همان هایی هستند که گمراهی را با هدایت، و عذاب را با آمرزش، مبادله کرده اند؛ راستی چقدر در برابر عذاب خداوند، شکیبا هستند!}

بیضاوی سخنی نزدیک به معنایی که در روایت آمده ذکر کرده و می گوید: تعجب است از حال آنان که بدون باک، مرتکب اموری می شوند که آتش را بر آنان واجب می سازد. «ما» در عبارت «ما اصبرهم» تامه و مرفوع است چون مبتداست و مسوغ ابتدا به نکره و مخصص بدون آن مانند مخصص عبارت «شرّ أهرّ ذا ناب» است، یعنی سرّی حیوان دارای دندان نیش (سگ) را هار کرده است؛ یا «ما»

1- . بقره / 175
2- . کافی 2 : 268
3- . بقره / 174 - 175

استفهامیه است و ما بعد آن خبر است و یا «ما» موصوله است و ما بعد آن صله بوده و خبر آن محذوف است.

می گویم: مؤید تفسیر بیضاوی، آیه قبل از آن است که فرمود: «ما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ إِلاَّ النَّارَ»؛ بیضاوی در مورد این آیه گفته: معنای آیه این است که یا آنان همین حالا دارند آتش می خورند؛ زیرا چیزی می خورند که لباس آتش به تن دارد؛ زیرا آتش عقوبت آن عمل است، پس گویا مشغول خوردن آتش هستند؛ یا این که مراد خوردن آتش در آخرت است، یعنی روز قیامت جز آتش چیزی نمی خورند. پایان کلام بیضاویّ.

می گویم: مثل این آیه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که فرمود: «به سوی آتش های خود که آن بر پشت خود بر افروخته اید برخیزید و آن آتش را با نمازهای خود خاموش کنید.»

طبرسی رحمه الله فرموده: درباره معنای «ما أصبرهم علی النار» اقوالی وجود دارد: یکی آن که معنایش این است: چقدر بر ورود به آتش جهنم جریّ و گستاخ هستند؛ حسن و قتاده این معنا ررا انتخاب کرده اند و علی بن ابراهیم این تفسیر را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. دوم آن که یعنی چقدر آنان اعمال اهل آتش را مرتکب می شوند! این تفسیر از مجاهد نقل شده و از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است؛ سوم این که چه مدت طولانی ای را در آتش می مانند! چنانچه گفته می شود: چه قدر فلان کس طولانی در زندان مانده! این تفسیر از زجاج نقل شده؛ چهارم این که یعنی چقدر بر آتش به طور مداوم می مانند یعنی چقدر بر کردار اهل آتش دوام دارند! چنانچه گفته می شود: چقدر سخاوت تو به حاتم شبیه است! طبق این وجه ظاهر کلام، تعجب کردن است و تعجب بر خدای قدیم متعال، جایز نیست؛ زیرا خداوند عالم به همه اشیاست و چیزی بر او پنهان نیست و تعجب بر امری است که علت آن مجهول است. وقتی این مطلب ثابت گردید، غرض آن است که خداوند ما را راهنمایی کند که کفار در جایگاه کسی قرار گرفته اند که مورد تعجب واقع شده؛ پس این تعجب ماست از آنان؛ پنجم تفسیری است که از ابن

عباس نقل شده که گفته: یعنی چه چیزی آنان را بر آتش متوقف ساخته یعنی آنان را بر آتش حبس نموده؟ پس «ما» برای استفهام است.

و می توان وجوه سه گانه ای که گذشت را نیز بر استفهام حمل کرد. پس معنا این می شود: چه چیزی آنان را برای آتش جریّ و گستاخ کرد و آنان را عامل به کردار جهنمیان ساخت و آنان را مدام در آتش گرفتار کرد. کسائی گفته: عبارت این آیه استفهامی است که معنای تعجب می دهد؛ و مبرّد می گوید: این گونه استفهام نیکوست؛ زیرا گویا توبیخ آنان است و تعجب از جانب ماست؛ مانند این که به کسی که گرفتار شده و از وقوع در مثل این مهلکه بی نیاز باشد، گفته می شود: چه چیز تو را مجبور به انجام این کار کرد؟ و مراد از آن انکار و کوبیدن اکتساب اسباب هلاکت است و بیان تعجب غیر از آن؛ و کسانی که گفته اند: معنی آیه آن است که چقدر آنان بر آتش جهنم جریّ و گستاخ هستند، به این خاطر است که صبری که حبس نیز می باشد، را قبول دارد؛ زیرا با جرأت است که می توان بر سختی صبر نمود.

3. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: اما هیچ رگی نزند و هیچ بدبختی و دردسر و بیماری نیست مگر به سبب گناه. و این فرموده خداوند عزوجل در کتابش است: «وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ» (1) {هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند!}این را فرمود و سپس فرمود: و آنچه خداوند عفو می فرماید از آن چه به آن مواخذه می کند بیشتر است. (2)

توضیح: «النکبه» زمین خوردن شخص در هنگام راه رفتن و یا مصیبت دیدن است و زمین خوردن به هنگام راه رفتن واضح تر است. و در برخی از اخباری که در این معنا وارد شده تصریح به «نکبه القدم» وجود دارد؛ و مخاطب در این آیه کسانی هستند که از آنان خطاها و گناهان سر می زند؛ نه این که انبیا و اوصیای معصومین علیهم السلام مورد خطاب باشند که گویا آنان نیز در این آیه مورد خطاب هستند؛ زیرا درجات معصومین علیهم السلام بالاتر از آن است که مورد چنین خطابی قرار

1- . شوری / 30
2- . کافی 2 : 269

بگیرند؛ همچنان که روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که امام زین العابدین علیه السلام وارد مجلس یزید شد، یزید به ایشان نگاه کرد، سپس گفت: ای علی! «ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ»(1) {هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند!} پس امام علیه السلام فرمود: چنین نیست، این آیه درباره ما نیست. درباره ما این آیه نازل شده: «ما أَصابَ مِنْ مُصِیبَهٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی أَنْفُسِکُمْ إِلَّا فِی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ»(2) {هیچ مصیبتی (ناخواسته) در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر اینکه همه آن ها قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است؛ و این امر برای خدا آسان است! این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید.} پس ما کسانی هستیم که نسبت به آنچه بر ما گذشته تأسف نمی خوریم و نسبت به آنچه در آینده برای ما اتفاق می افتد خوشحال نیستیم.

و نیز در قرب الاسناد نقل شده که ابن بکیر می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم درباره فرموده خداوند عزوجل: «وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ»(3) {هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید،} پس امام علیه السلام فرمود: «وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ»(4) {و بسیاری را نیز عفو می کند!} ابن بکیر گفت: عرض کردم: آنچه به علی علیه السلام و پیروانش از اهل بیتش علیهم السلام رسید از این نوع بود؟ ابن بکیر گفت: امام علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر روز هفتاد بار به درگاه خداوند عزوجل توبه می نمود بدون آنکه گناهی کرده باشد.(5)

1- . شوری / 30

2- . حدید / 22-23

3- . شوری / 30

4- . شوری / 30

5- . قرب الإسناد: 103

طبرسی رحمه الله فرموده: «و ما اصابکم» ای جماعت مردم! «من مصیبه» یعنی آزمایشی که در جان و مال روی می دهد؛ «فبما کسبت ایدیکم» یعنی به خاطر گناهان شماست. «و یعفو عن کثیر» از بسیاری از گناهان و به سبب آن عقاب نمی کند؛ حسن می گوید: این آیه مخصوص حدودی است که مردم بر گونه عقوبت مستحق آن می شوند؛ و قتاده گفته: این آیه عمومیت دارد. و از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین آیه در کتاب خداوند این آیه است. ای علی! هیچ خراش چوبی و لغزش قدمی نیست مگر به واسطه گناه. و خداوند کریم تر از آن است که نسبت به آن چه در دنیا از آن گذشت کرده، بازگشت به عقاب نماید و عادل تر از آن است که نسبت به آنچه در دنیا بر آن عقوبت کرده، عقوبت را بر بنده اش تکرار نماید». اهل تحقیق گفته اند: این آیه خاص است، اگر چه به ظاهر عمومیت را می رساند. وجه عمومیت آیه مصائب بر اطفال و مجانین و مؤمنان بی گناه است؛ و به این خاطر که انبیا و ائمه علیهم السلام نیز با مصیبت ها امتحان می شوند، اگر چه از نظر گناه معصوم هستند؛ زیرا با صبر بر این مصیبات، ثواب به آنان می رسد؛ پایان کلام طبرسی.

و گفته شده: گناهان به طور ذاتی متفاوت هستند و نسبت به اشخاص نیز فرق می کند، و ترک اولی نیز نسبت به معصومین علیهم السلام گناه است؛ به همین خاطر گفته شده: حسنات نیکان، گناهان مقربان است و مؤید این امر مصیبت هایی است که به خاطر ترک اولی به آدم و یونس و دیگران رسید؛ و اگر هم تسلیم شویم، انسان بی گناه به سبب گنهگار مصیبت می بیند؛ و آنچه ما ذکر کردیم آشکارتر و درست تر است و اخبار نیز آن را تأیید می کند.

4. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمومنین علیه السلام می فرمود: خنده دندان نما مکن درحالی که کارهای رسواکننده مرتکب شده ای، و از شبیخون در امان نیست کسی که مرتکب گناهان شده است.(1)

1- . کافی 2 : 269

توضیح: در عبارت «لا تبدینّ عن واضحه»، «الإبداء» به معنای ظاهر ساختن است و متعدّی کردن این فعل با «عن» برای متضمن کردن معنای کشف در آن است و در صحاح و قاموس و مصباح، «الواضحه» یعنی دندان وقت خندیدن آشکار شود ودر قاموس گفته: «فضحه» بر وزن منعه یعنی بدی های او را بر ملا کرد. کل معنای روایت این می شود که خنده ای مکن که با آن دندان هایت آشکار شود و کاشف از شادی قلبت باشد، در حالی که اعمالی زشت مرتکب شده ای که با آن نزد خداوند و ملائکه او و نزد پیامبر و ائمه صلوات الله علیهم مفتضح و رسوا گشته ای و نمی دانی خداوند تو را به خاطر آن گناهان می بخشد یا عذاب می کند؛ لذا از نشانه های اهل ایمان این است که خندیدن آنان به صورت تبسم است و مؤید این امر روایتی است که می فرماید: اگر شما آنچه من می دانم را می دانستید کم می خندیدید و بسیار می گریستید؛ و لکن خوشرویی نیز اجمالا مطلوب است، چنانچه گذشت که خوشرویی مؤمن در چهره اوست و اندوه او در دل است. «وقد عملت» جمله حالیّه است و عبارت «لا یأمن البیات» به کسر نون است تا فعل نهی باشد و کسره آن به خاطر التقاء ساکنین است و یا نون آن مرفوع است و خبر به معنای نهی است؛ و این که گفته شده: این جمله عطف بر جمله حالیّه است بعید است. و مراد از «بیات» نزول حوادث بر او به صورت شبانه است یا اگر در روز است، او غافل است. در مصباح گفته: «بیات» به فتح باء یعنی شبیخون زدن و اسم مصدر از «بیّته تبییتا» است و «بیّت الامر» یعنی امر را شبانه تدبیر کرد.

5. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: همه گناهان شدید هستند و شدیدترین آن ها آن است که بر آن گوشت و خون بروید، چرا که آن باید آمرزیده شود و یا عذاب گردد و به بهشت پاکیزه وارد نمی شود.(1)

توضیح: «کلّها شدیده» به این علت است که نافرمانی خدای با عظمت، بزرگ است و یا مستوجب غضب خدا و عقوبت او شدن، با عدم علم به عفو خداوندی، بزرگ است یا به این معناست که توبه مقبول، نادر و مشکل است و شرائط فراوان

1- . کافی 2 : 270

دارد و توفیق چنین توبه ای اندک است. و «اشدها ما نبت علیه اللحم و الدم» گویا مراد از این عبارت، خوراک و نوشیدن حرامی است که در قوام بدن دخالت دارد و ممکن است مراد از آن گناهی باشد که بر آن اصرار ورزیده و مدتی بر آن مداومت کرده که در آن مدت، گوشت و استخوان بر تنش روییده باشد و اطلاق این روایت در دوام و استمرار در عرف عرب و عجم رایج است و بلکه اخبار «رضاع» یعنی شیر دادن به کودک نیز ظهور در این معنا دارد.

«لأنّه إما مرحوم و إما معذب» یعنی در نهایت امر یا در بهشت و دوزخ؛ اما باید در برزخ یا در محشر به مقداری عذاب شود که جسمش که با گناه رشد کرده، پاکیزه شود؛ زیرا جز پاکیزه، کسی وارد بهشت نمی شود و مؤید این امر روایتی است که از نهج البلاغه آوردیم. و گفته شده: «المرحوم» کسی است که گناهانش با توبه بخشیده شده و «المعذب» کسی است که گناهانش با یکی از این وجوه آمرزیده نشده باشد.

می گویم: این خبر ظاهرا با شفاعت عمومی و عفو خدا و بخشش گناهان به سبب حسنات، بنا بر این که بدان قائل باشیم، منافات دارد. این تنافی به وجوهی جواب داده شده و حل گشته است: اول: این که گفته شود: مراد این است که گنهکاری که گوشت و خونش بر گناهی که کرده روییده، امر او در مشیّت خدا است؛ زیرا او پاکیزه نیست و قطعا و یقینا کسی وارد بهشت نمی شود مگر این که پاکیزه باشد؛ دوم: این که این حدیث به غیر آن صورت ها اختصاص داشته باشد؛ یعنی کسی بدون شفاعت و عفو آمرزش گناهان وارد بهشت نمی شود. سوم: آنچه گفته شده: خدای متعال گناهان را از آنان جدا می کند و آنان پس از آن وارد بهشت می شوند درحالی که از گناهان پاکیزه گشته اند و مؤید آن آیه «و نزعنا ما فی صدورهم من غلّ»(1) {و آنچه در دل ها از کینه و حسد دارند، برمی کنیم} است و این معنا بعید است.

ص: 411

1- . اعراف / 43

6. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: بنده گناهی را مرتکب می شود پس روزی از او دریغ می شود.(1)

توضیح: «فیزوی عنه الرزق» یعنی گرفته می شود یا رویگردان می شود یا از او دور می شود؛ یعنی کم شدن رزق به سبب عقوبت بر گناه است و یا برای بخشیدن گناه او و روزی اش کم می گردد و این امر کلّیّت ندارد، بلکه نسبت به غیر از کسانی است که به تدریج گرفتار عقوبت می شوند؛ زیرا بسیاری از اصحاب گناهان کبیره روزی بر آنان توسعه داده شده. و در نهایه گفته: «زویت الارض» یعنی زمین را جمع کردم و در حدیث دعا آمده: «و ما زویت عنّی مما احب» یعنی امور محبوبی را که از من منصرف کرده ای و گرفته ای.

7. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: معلون است معلون است کسی که دینار و درهم را بپرستد و معلون است معلون است کسی که نابینایی را از راه انحراف دهد و معلون است معلون است کسی که با حیوانی جماع کند.(2)

توضیح: شیخ صدوق رضی الله عنه در کتاب معانی الاخبار بعد از آوردن این روایت، فرموده: مصنف این کتاب می گوید: معنای عبارت «ملعون من کمّه اعمی» این است که کسی که انسانی را که در دین خود متحیر است، به سوی کفر رهنمون شود و کفر را در نفس او تثبیت کند تا معتقد به کفر گردد. و عبارت «من عبد الدینار و الدرهم» یعنی کسی که از دادن زکات مالش امتناع می ورزد و از رسیدگی به حال برادرانش امساک به خرج می دهد که در نتیجه عبادت درهم و دینار را بر عبادت خدا ترجیح داده؛ و اما نکاح با چارپا معلوم است؛ پایان کلام شیخ صدوق.

می گویم: لعن خدا به معنای طرد و دور کردن ملعون، از رحمت خدا است و لعن از مخلوق به معنای ناسزا و نفرین و طلب دوری از خیر است. و هر کسی که اطاعت کند کسی را که خدا امر به اطاعت او نموده، در حقیقت خدا را عبادت کرده؛

1- . کافی 2 : 270

2- . کافی 2 : 270

چنانچه خدای متعال فرمود: «ان لا تعبدوا الشیطان»(1) {که شیطان را نپرستید} و نیز فرمود: «اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله»(2) {(آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند، }؛ همچنین کسی که دوستی چیزی را بر رضا و اطاعت خدای سبحان ترجیح دهد، آن چیز را پرستیده؛ مانند پرستش دینار و درهم.

راغب می گوید: عبودیت، عبارت است از اظهار تذلل و بندگی که بندگی خود رساتر از تذلل است؛ زیرا عبادت، غایت تذلل است و تنها کسی مستحق عبادت است که نهایت فضل ها را دارا باشد و آن کس خدای متعال است و بنده نیز بر چهار قسم است: اول: عبد به حکم شریعت و آن انسانی است که فروش و خرید آن جایز است؛ دوم: عبد به ایجاد و آن جز به دست خدای متعال دست کسی نیست و منظور از آیه «إِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلاَّ آتِی الرَّحْمنِ عَبْداً»(3) {تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، بنده اویند!} همین معناست؛ سوم: عبد به عبادت و خدمت و مردم در این معنا دو قسم هستند: بنده مخلص خدا که مقصود از آیه «و اذکر عبدنا أیّوب»(4) {و یاد کن بنده ما أیوب را} ایوب و مانند او هستند؛ چهارم: گروهی بنده دنیا و متاع دنیا هستند و بر خدمت و مراعات آن کمر بسته اند؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «بنده درهم هلاک شد، بنده دینار هلاک شد.» و بر این نحو می توان گفت: هر انسانی بنده خدا نیست؛ زیرا عبد بر این معنا به معنای عابد است ولی عبد، تعبیری رساتر از عابد است؛ پایان کلام راغب.

اما عبارت«من کمه اعمی» در قاموس گفته: «الکمه» به تحریک کاف و میم به معنای کوری مادرزادی و یا اعم از آن است و «کمه» بر وزن فرح یعنی کور و دوبین شد و ظلمت بر چشمانش عارض گشت و نور آن کم شد. «مکمّه العینین» بر زون معظّم کسی است که چشمانش باز نمی شود و «الکامه» کسی را گویند که

1- . یس / 60
2- . توبه / 31
3- . مریم / 93
4- . ص / 41

سرگشته به راه می افتد و نمی داند به کجا می رود؛ مثل «المتکمّه». و جوهری می گوید: «الأکمه» یعنی کسی که کور مادرزاد متولد می شود و «کَمِهَ کمهاً» به کسر میم در فعل ماضی یعنی کور شد و سوید آن را استعاره از کوری گرفته و آن را عارض قرار داده به سخن خود که گفته:

دو چشم او کور شد تا این که سفید گشت

و ابو سعید گفته: «الکامه» یعنی کسی که سرگشته به راه می افتد و نمی داند به کجا می رود؛ گفته می شود: خارج شد در حالی که در زمین به صورت سرگردان می ررفت. پایان کلام ابو سعید.

و راغب می گوید: «العمی» در فقدان بینایی و بصیرت به کار می رود؛ در مورد اول کلمه اعمی و در مورد دوم کلمه اعمی و عم به کار برده می شود.

وقتی این را دانستی، بدان که این فقره از روایت ممکن است چند معنا داشته باشد. اول: معنایی که از شیخ صدوق گذشت و گویا آن معنا از همه معانی ظاهر تر باشد. دوم: این که معنا این باشد: کسی را که چشمش کور است از راه به در کند و او را سرگردان کند، یا او را به سمت راه نیاورد. سوم: این که به کور بگوید: ای اعمی و ای کور مادرزاد! و با این تعبیر او را سرزنش کند. چهارم: معنا این باشد که کسی که به راهی می رود و مذهبی بر می گزیند، نمی داند آن مذهب حق است یا نه؛ مانند اکثر مردم. پس «کَمِه» به کسر میم از «کامه» گرفته شده که جوهری و فیروزآبادی ذکر کردند؛ پس «اعمی» حال از ضمیر مستتری است که در «کمه» وجود دارد؛ یعنی کسی که قلبش کور است. و این وجه نیکویی است که به ذهن من خطور کرده، مشروط بر این که فعل مجرد به این معنا استعمال شود، چنانچه ظاهر است.

برخی از معاصرین ما، کار تعجب برانگیزی مرتکب شده و عبارت قاموس را نقل کرده که گفت: «من یرکب فرسه» و گفته: احتمال دارد «کمه» با میم مخفف و غیر مشدد باشد و معنا این می شود که کسی که کورکورانه سوار بر مرکب شود و کنایه از کسی است که به راه واضحی طیّ طریق نمی کند! پنجم: این که «کمه» مشدد نباشد و معنا این طور باشد: کسی که کور باشد و کور متولد شده باشد، هرگز راهی

به خیر نمی یابد، بر خلاف کسی که نفسی ملامت گر دارد و گاهی متنبه می شود و گاهی غفلت می ورزد. ششم: این که به ضم کاف خواند شود و میم آن مشدد باشد و کل این کلمه اسم باشد و «عمی الکم» کنایه از بخل باشد.

می گویم: طبق این معنای اخیر، ظاهر تر این است که معنا این باشد که او مبالاتی ندارد که مال را از حلال یا حرام و یا شبهه بگیرد؛ یا مال را هر گونه که بشود می دهد و تبذیر مال می کند و مصارف شرعی آن را نمی داند.

اما «نکاح البهیمه» ظاهرا مراد از آن وطی چهارپا است، چنانچه شیخ صدوق رحمه الله و غیر ایشان نیز همین را فهمیده اند و چه بسا مراد از نکاح، عقد نکاح و مراد از بهیمه زنی باشد که از اهل تسنن است یا مراد تزویج دختر به کسی باشد که اهل سنت است. چنانچه گذشت که تمام مردم از بهائم هستند، مگر عده اندکی از مؤمنین و چنانچه در ضمن فرمایش ائمه علیهم السلام گذشت که ما الاغ را بر اسب مادیان نجیب نمی جهانیم؛ و چه بسا بنا برخی معانی «نکّح» به تشدید کاف خوانده شود و تکلفاتی که همه معانی دارد، مخفی نیست.

8. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: از گناهان کوچک بپرهیزید که آن ها هم بازخواست کننده ای دارد. یکی از شما می گوید: گناه می کنم و از خداوند استغفار می طلبم. خداوند عزوجل می فرماید: «سنَکتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ کُلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ»(1) {و آنچه را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آنها را می نویسیم؛ و همه چیز را در کتاب آشکار کننده ای برشمرده ایم!} و نیز خداوند عزوجل فرمود: «إِنَّها إِنْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صَخْرَهٍ أَوْ فِی السَّماواتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ»(2) {اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد، و در دل سنگی یا در (گوشه ای از) آسمان ها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است}(3).

1- . یس / 12
2- . لقمان / 16

3- . کافی 2 : 270

توضیح: «المحقّرات» به صورت اسم مفعول از باب افعال یا تفعیل است و معنا کوچک شمردن گناهان است؛ در قاموس گفته: «الحقر» به معنای ذلت است مانند «الحقریّه» به ضم حاء و «الحقاره» به فتح و ضم و کسر حاء و «المحقّره»؛ و فعل آن بر وزن ضرب و کرُم است و «الإذلال» مانند تحقیر و احتقار و استحقار معنا می شود و فعل آن بر وزن ضرب است. عبارت «حقّر الکلام» یعنی سخن را کوچک شمرد و «المحقّرات» یعنی چیزهای کوچک؛ «تحاقر» یعنی خود را به کوچکی زد؛ در مصباح آمده «حقُر» به ضم قاف که مصدر آن «حقاره» باشد، یعنی قدر و منزلت او سبک شد و بدان اعتنایی نشد؛ پس آن حقیر است و با حرکت متعدی می شود و گفته می شود: «حقرته» از باب ضربته و «أحقرته» و گفته: «الذنب» اسم است و جمع آن «ذنوب» است و «أذنب»؛ «أذنب» یعنی گناه کرد و مرتکب آن شد.

«فإن لها طالبا» یعنی گناهان بازخواست کننده ای دارد که آن را می داند و می نویسد و بر آن عقابی مقرر فرموده و وقتی گنهکار آن را کوچک شمرد، و بر آن اصرار کرد، مبدل به گناه کبیره می شود و ممکن است که از آن عفو نشود. مضافا بر این که وارد شده که این گناه بخشیده نمی شود و اعتماد بر توبه و استغفار سزاوار نیست؛ زیرا چه بسا موفق به توبه نگردد و مرگ او برسد و بدون توبه از دنیا برود.

و گفته شده: از حدیث استفاده می شود که جرأت بر انجام گناه با اعتماد بر استغفار پس از آن به معنای تحقیر گناه است و این سخن درست است. چطور درست نباشد در حالی که این گناه محقق و معجل و نقد است و آن استغفار موهوم و مؤجل و نسیئه؟ «ان الله عز و جل یقول» بیان است برای این که فرمود: «ان لها طالبا» و آیه در سوره یس به این ترتیب است: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتى وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا» و گویا اضافه کردن سین یا از نسّاخ است و یا از روات؛ و گفته شده: این نقل به معنای آیه است برای بیان این که این کتابت و نوشتن بعد از زنده کردن اجساد مردگان برای رسوا کردن آنان خواهد بود.

و در مجمع البیان گفته: «و نکتب ما قدّموا» یعنی طاعات و معاصی آنها در دار دنیا. و گفته شده: می نویسیم عملی را که پیش فرستادند که اثری ندارد. «و آثارهم» یعنی عملی را که اثر دارد. و گفته شده: مراد از آثار، اعمال آنهاست که بعد

از آنها سنت گشته و به آنها تأسی می گردد، خواه حسنه باشد و خواه قبیح؛ و گفته شده: معنای «ما قدمو و آثارهم» این است که ما گام های آنان را به سوی مساجد می نویسیم؛ و سبب آن روایت خدری است که بنی سلمه در اطراف مدینه بودند و از دوری منازلشان به مسجد النبی صلی الله علیه و آله و عدم توفیف نماز با ایشان، به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شکایت کردند؛ پس این آیه نازل شد.

«و کل شیء احصیناه فی امام مبین» یعنی و احصا کردیم و شمردیم هر حادثه ای را در کتابی که آشکار است و آن لوح محفوظ است؛ و علت این که ما حوادث را در لوح محفوظ احصا کردیم این است که ملائکه را بر این کار ملزم نمودیم؛ زیرا اموری را که حادث می شود، در آن مقابله می کنند و این دلالت دارد که خداوند به تفصیل علم به همه چیز دارد؛ و گفته شده: مراد از امام مبین صحیفه های اعمال است و مبین نامیده شده، زیرا اثر آن کهنه نمی گردد. پایان کلام مجمع البیان.

و در بسیاری از اخبار وارد شده که امام مبین امیر المؤمنین علیه السلام است و گفته شده: مراد از «آثار» اعمال است و مراد از «ما قدّموا» نیاتی است که بر اعمال پیشی می گیرد.

و طبرسی رحمه الله درباره آیه « یا بُنَیَّ إِنَّها إِنْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَل» فرموده: معنا این است که هر کار خیر و شری که انسان انجام می دهد اگر از نظر وزن به مقدار دانه خردلی باشد؛ خدا آن را می آورد و جایز است هاء در «انها» ضمیر قصه باشد. «فتکن فی صخره» یعنی آن دانه خردل در دل کوهی و در میان در سنگ بزرگی باشد؛ زیرا دانه در چنین جایی مخفی تر است و از نظر استخراج دورتر از چشم است. « أَوْ فِی السَّماواتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ» و ذکر آسمان ها و زمین بعد از ذکر صخره، اگر چه که صخره بر روی زمین است، از باب تأکید است.

سدیّ گفته: این صخره در آسمان ها و زمین نیست، بلکه زیر زمین های هفتگانه است و این قول مورد رغبت مفسرین نیست؛ «یأت بها الله» یعنی خداوند روز قیامت آن را حاضر می کند و بر آن جزا می دهد؛ یعنی جزای خیر و شری را که موازن آن است می دهد. و گفته شده: معنا این است که خدا آن دانه را می داند و وقتی بخواهد آن را می آورد؛ به همین ترتیب عمل کم را خواه خیر یا شر باشد، خدا

می داند و بر آن جزا می دهد؛ مثل آیه «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ و مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شرّاً یَرَهُ»(1) {پس هر کس هموزن ذرّه ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند! و هر کس هموزن ذرّه ای کار بد انجام دهد آن را می بیند!}؛ «ان الله لطیف» به خارج کردن آن و «خبیر» به محل استقرار آن. پایان کلام مرحوم طبرسی.

برخی از محققین گفته اند: مخفی بودن یک چیز یا به خاطر اوج کوچکی آن است و یا به خاطر در پرده بودن آن است و یا به خاطر دور بودن آن و یا به خاطر در تاریکی بودن آن؛ خداوند با تعبیر «مثقال حبه» به امر نخست اشاره کرد و با «فتکن فی صخره» به امر دوم و با «او فی السماوات» به امر سوم و با «او فی الارض» به امر چهارم اشاره فرمود.

می گویم: در برخی از روایات وارد شده که مراد از صخره چیزی است که در زیر زمین ها وجود دارد و به این دو آیه استشهاد فرموده اند تا دانسته شود که خدای سبحان به تمام اعمال بندگان علم دارد و آن را احصا فرموده و نوشته و بر آن وعده عقاب داده؛ پس کوچک شمردن گناهان شایسته نیست؛ چرا که وعده به عذاب خدا معلوم است و کسی هم که وعده داده عالم و قادر است و عفو او نیز معلوم نیست.

9. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: شخص گناهی را مرتکب می شود و روزی از او برداشته می شود و این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «إِذْ أَقْسَمُوا لَیَصْرِمُنَّها مُصْبِحِینَ وَ لا یَسْتَثْنُونَ فَطافَ عَلَیْها طائِفٌ مِنْ رَبِّکَ وَ هُمْ نائِمُونَ»(2) {هنگامی که سوگند یاد کردند که میوه های باغ را صبحگاهان (دور از چشم مستمندان) بچینند و هیچ از آن استثنا نکنند؛ امّا عذابی فراگیر (شب هنگام) بر (تمام) باغ آنها فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند. }(3)

توضیح: در قاموس گفته: «درأه» بر وزن جعله به معنای آن را دفع کرد می باشد و فعل در اینجا مجهول است و محتمل است معلوم باشد؛ به این صورت که ضمیر مستتر به ذنب برگردد و الف و لام در «الذنب» برای عهد ذهنی است یعنی هر

1- . زلزال / 7 - 8

2- . قلم / 17 - 19
3- . کافی 2 : 271

گناهی که باشد، بلکه شامل مکروهات و ترک مستحبات نیز می شود، چنانچه آیه ای که حضرت تلاوت فرمود، نیز مشعر به این معناست، اگر چه می توان روایت را بر این مطلب حمل کرد که اینان زکات واجب را نمی پرداختند یا این که زکات نزد آنان حق میوه چینان بوده و یا این که این نیز در شریعت افراد محل بحث آیه واجب بوده، چنانچه در شریعت ما نیز قول به وجوب زکات در میوه نیز وجود دارد.

طبرسی قدس سره در تفسیر جامع الجوامع فرموده: «انا بلوناهم» یعنی اهل مکه را با گرسنکی و قحطی مبتلا کردیم؛ «کما بلونا اصحاب الجنه» این اصحاب برادرانی بودند که این باغ برای پدرشان بود و در دو فرسخی صنعای یمن قرار داشت. آن مرد غذای یک سال را از آن باغ می گرفت و باقی آن را صدقه می داد و آنچه از زیر داس ها می ریخت و در کف خرمن ها بود و انگورهایی را که انگورچین به اشتباه جمع نمی کرد و آن میوه هایی را که از پارچه ای که وقت چیدن محصول خرما زیر درخت خرما پهن می کنند، بیرون می ریزد را تصدق می کرد؛ به همین جهت مقدار زیادی از محصول به مستمندان می رسید.

وقتی آن مرد فوت کرد، فرزندانش گفتند: اگر ما مثل پدرمان عمل کنیم، کار بر خودمان سخت می شود و ما عیال وار هستیم؛ پس قسم خوردند که «لیصرمنّها مصبحین» صبحگاهان دور از چشم مساکین تمام باغ را بچینند؛ «و لا یستثنون» یعنی در قسمی که خوردند ان شاء الله نگفتند، پس خدا باغ آنان را سوزاند.

بیضاوی می گوید: «و لا یستثنون» یعنی ان شاء الله نگفتند؛ و این را خداوند استثنا نامید، به خاطر اخراج سهم فقرا که وجود دارد؛ جز این که سهمی که خارج می شود، بر خلاف چیزی است که ذکر گردیده؛ و سهمی که با استثنا خارج گردیده عین سهم خودشان است یا این که معنای «اگر خدا بخواهد، خارج می شوم» با معنای «خارج می شوم مگر این که خدا بخواهد» یکی است؛ یا معنا این است که مانند پدر خود که سهم مساکین را استثنا می کرد، آنان سهم مساکین را استثنا نکردند. «فطاف علیها» یعنی بر آن باغ. «طائف» یعنی بلایی فراگیر؛ «من ربک» یعنی بلای که مبدأ آن حکم خدا بود.

و در مجمع البیان فرموده: یعنی آتش باغ را فرا گرفت و سوخت یا از جانب خدا کوبنده ای آن باغ را کوبید. «و هم نائمون»، مقاتل گفته: خداوند در شب آتشی به باغ آنها فرستاد که آن را سوزاند و باغشان سیاه شد و این است معنای آیه «فأصبحت کالصریم»، یعنی مانند شب تاریک. و «الصریمان» شب و روز را گویند؛ زیرا از هم بریده و جدا هستند. و گفته شده: مانند درختی شد که میوه هایش چیده شده بود. و گفته شده: یعنی خیر از آن بریده شد و چیزی از میوه در آن نماند؛ و گفته شده: یعنی مانند زمینی شد که سطح آن را ریگ پوشانده باشد که از ریگ های فراوانی بریده شده باشد. و گفته شده: مانند خاکستر سیاه شد. «فتنادوا مصبحین» یعنی برخی از آنان برخی دیگر را در وقت صبح صدا زدند: «ان اغدوا» یعنی ندا دادند که حرکت کنید؛ «علی حرثکم» به معنای کشت و انگور است. «ان کنتم صارمین» یعنی اگر قصد چیدن نخل ها را دارید.

«فَانْطَلَقُوا» یعنی به سوی باغ حرکت کردند؛ «وَ هُمْ یَتَخافَتُونَ» یعنی با هم سرّی سخن می گفتند؛ «أَنْ لا یَدْخُلَنَّهَا الْیَوْمَ عَلَیْکُمْ مِسْکِینٌ» این جمله ای بود که با هم نجوا می کردند که مراقب باشید امروز مسکینی با شما وارد باغ نگردد! «وَ غَدَوْا عَلی حَرْدٍ» یعنی به قصد منع از فقرا؛ «قادِرِینَ» یعنی پیش خود و در اعتقادشان قدرت داشتند که به فقرا ندهند و هر آنچه در باغشان دارند را به چنگ بیاورند. و گفته شده: «علی حرد» یعنی بر تلاش و کوششی از امرشان. و گفته شده: بر احساس خفگی و خشم بر فقرا. و گفته شده: «قادرین» یعنی در همان وقت صبح میزان میوه ای را که می خواستند بچینند، اندازه گیری می کردند!

«فَلَمَّا رَأَوْها» یعنی وقتی باغ را دیدند که به آن وضع افتاده؛ «قالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ» گفتند ما راه را اشتباه آمده ایم؛ این بستان ما نیست؛ یا گفتند: ما در کار خود از راه درست منحرف و گم گشتیم و به همین سبب با این وضع عقاب شدیم. سپس استدراک از قبل کرده و گفتند: «بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ» یعنی این باغ ماست ولی ما از خیر و نفع آن محروم شدیم؛ زیرا ما حقوق مسکینان را منع کردیم و ان شاء الله گفتن را ترک کردیم. «قالَ أَوْسَطُهُمْ» یعنی آن کسی که از همه سخنش عادلانه تر بود و فاضل ترین و عاقل ترین آنان به شمار می رفت و یا آن کس که از نظر سنی حد

وسط آنها را داشت گفت: «أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لا تُسَبِّحُونَ» گويا قبلا آنان را از كار بدشان بر حذر داشته بود. پس گفت: چرا ان شاء الله نگفتيد؟ چون در ان شاء الله گفتن نوعى توكل بر خدا و تعظيم او و اقرار به اين است كه كسى نمى تواند كارى كند مگر به خواست خدا؛ لذا اين كلمه را تسبيح ناميد. و گفته شده: معناى آن اين است كه چرا خدا را با عبادت كردن او و پيروى از امرش بزرگ نداشتيد؟ يا اين كه چرا نعمت هاى خدا بر شما را به ياد نياورديد تا شكر آن را به جا بياوريد و شكر آن به اين است كه حق فقرا را از اموالتان بدهيد؛ يا اين كه چرا خدا را از ظلم كردن منزه ندانستيد و اعتراف نكرديد كه خدا ظلم نمى كند؟ و گفته شده: يعنى چرا نماز نخوانديد؟

سپس خداوند از قول آنان حكايت مى كند كه گفتند: «سُبْحانَ رَبِّنا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ» در تصميم خود بر اين كه مسكينان را هنگام چيدن از سهمشان محروم كنيم؛ و يا اين كه معنا اين است كه خداوند منزه است از ظلم و آنچه با ما كرد، ظلم بر ما نبود و اين ما بوديم كه ظلم كرديم؛ زيرا از حق منع كرديم. « فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَلاوَمُونَ» يعنى برخى، برخى ديگر را بر آن كوتاهى كه كردند، ملامت مى كردند. «قالُوا يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا طاغِينَ» ما در ظلم بالا رفتيم و از حد آن تعدّى كرديم و «الويل» آن سختى مورد كراهت و دشوار بر نفس است؛ «عَسى رَبُّنا أَنْ يُبْدِلَنا خَيْراً مِنْها» وقتى توبه كردند و به سوى خدا برگشتند، گفتند: شايد خدا بر ما نعمتش را امتداد دهد و باغى بهتر از باغى كه نابود شد، مرحمت كند. «إِنَّا إِلى رَبِّنا راغِبُونَ» يعنى رغبت به خدا داريم و از او اين درخواست را مى كنيم و از كرده خود به سوى او توبه مى كنيم. « كَذلِكَ الْعَذابُ» در دنيا براى نافرمانان است؛ «وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ.»

از ابن مسعود روايت شده كه گفت: به من خبر رسيده كه آن برادران پاک شدند و خدا صدق آنان را شناخت و به جاى آن باغ ويران، باغ ديگرى به آنان داد كه بدان حيوان مى گفتند و انگورى درشت داشت كه يک استر از آن يک خوشه بيرون مى برد و ابو خالد يمامى مى گويد: من باغ را ديدم و ديدم كه هر خوشه از آن انگور، مانند مرد ايستاده سيه چرده بود !

10. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه شخص گناه کند، در دل او نقطه ای سیاه خارج شود؛ پس اگر توبه کند محو شود و اگر بیشتر گناه کند، آن نقطه زیادتر می شود تا بر دلش غلبه می کند و بعد از آن هرگز رستگار نمی شود.(1)

توضیح: «خرج فی قلبه نکته» «نکته» به معنای نقطه است و هر نقطه ای در یک چیز که رنگش بر خلاف آن چیز باشد، نکته است. و گفته شده: خداوند قلب مؤمن را نورانی و قابل دریافت صفات نورانی آفریده؛ پس اگر گناه کند، نقطه سیاهی در آن پیدا می شود؛ اگر توبه کند، آن نقطه از بین می رود و محل آن به نورانیت سابق خود بر می گردد و اگر گناه را بیشتر انجام دهد، خواه از نوع همان گناه باشد یا گناه دیگر، نقطه سیاه دیگری افزوده می شود و همین طور ادامه پیدا می کند تا این که نقاط سیاه تمام قلب او را فرا می گیرد. «فلا یفلح بعده ابدا» زیرا قلب در این حالت، دیگر چیزی از صفات نورانی را نمی پذیرد و ظاهرا این طور باشد که اگر از گناهی توبه کرد و دوباره به آن گناه برگشت، توبه اول او باطل نمی گردد و آن شخص اگر از برخی از گناهان توبه کند و از برخی دیگر توبه نکند، این توبه بنا بر یکی از دو قولی که در مسأله وجود دارد صحیح است.

می گویم: برخی از محققان بعد از آن که تحقیق کرده اند که قلب آن لطیفه ربّانی و روحانی است که تعلقی به قلب صنوبری دارد و ذکر آن گذشت، فرموده اند: قلب در حکم یک آیینه است که این امور مؤثر در قلب آن را احاطه کرده اند؛ و این آثار پشت سر هم به قلب می رسد؛ اما آثار محمود و ستوده بر جلا و تابندگی و نور و روشنی آن می افزاید تا این که نور جلیّ حق در آن می درخشد و حقیقت امری که در دین مورد طلب متدینین است در آن آشکار می شود و حضرت به مثل این قلب اشاره نموده و فرموده: وقتی خدا خیر بنده ای را بخواهد، برای او اندرزگویی از قلبش قرار می دهد. و نیز فرموده: کسی که واعظی از قلبش داشته باشد، حافظی از جانب خدا بر او گماشته شده و این قلب همان است که ذکر خدا در آن مستقر

1- . کافی 2 : 271

می گردد؛ خدای متعال فرمود: «أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»(1) {آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل ها آرامش می یابد. }

اما آثار ناپسند مانند دود سیاهی است که به سوی آیینه قلب بالا می رود و پیوسته یکی پس از دیگری بر قلب متراکم می شود تا این که قلب سیاه می شود و تاریک می گردد و به کلی از خدای متعال محجوب می شود و این همان مُهر و زنگار است که خداوند متعال فرمود: «کَلاَّ بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ»(2) {چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل هایشان نشسته است!} و فرمود: «لَوْ نَشاءُ أَصَبْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَسْمَعُونَ»(3) {اگر بخواهیم، آنها را نیز به گناهانشان هلاک می کنیم، و بر دل هایشان مهر می نهیم تا (صدای حق را) نشنوند؟ } پس عدم حرف شنوی نسبت به حقیقت و مُهر بر دل ها با گناهان ربط پیدا می کند، همان طور که حرف شنوی با تقوا مرتبط است که خداوند می فرماید: «و اتقوا الله و اسمعوا»(4) {و از خدا بپرهیزید و گوش فرا دهید. } و فرمود: «و اتقوا الله و یعلمکم الله»(5) {از خدا بپرهیزید ! و خداوند به شما تعلیم می دهد. }

و هر چقدر گناهان متراکم و انباشته گردد، بر قلب مُهر زده می شود و در این هنگام قلب از ادراک حقیقت و صلاح دین کور گشته و آخرت را خوار و ذلیل می شمارد و امر دنیا را بزرگ می شمارد و تنها همت خود را متوجه دنیا می کند؛ وقتی گوش او حرف امر آخرت و خطرات آن را می شنود، از یک گوش او وارد و از گوش دیگر خارج می گردد و در قلب او مستقر نمی شود و او را تحریک به توبه و جبران نمی کند؛ آنان کسانی هستند که «قَدْ یَئِسُوا مِنَ الْآخِرَهِ کَما یَئِسَ الْکُفَّارُ مِنْ

1- . رعد / 28
2- . مطففین / 14
3- . اعراف / 100
4- . مائده / 108
5- . بقره / 282

أَصْحابِ الْقُبُورِ»(1) {از آخرت مأیوسند همان گونه که کفار مدفون در قبرها مأیوس می باشند!}

و این معنای سیاه شدن قلب به سبب گناهان است. برخی گفته اند: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که قلب مؤمن خالی است و در آن چراغی است که می درخشد و قلب کافر سیاه است و وارونه! پس طاعت خدا با مخالفت شهوات، قلب را صیقل می دهد و معصیت خدا دل را تیره می کند. پس کسی که به گناه روی بیاورد، قلبش تیره می شود و کسی که از پی سیئه، حسنه بیاورد و اثر آن گناه را محو کند، قلبش تاریک نمی شود ولی نور آن کم می شود؛ مانند آیینه ای که در آن دمیده می شود و سپس پاک می شود؛ سپس در آن دمیده می شود و سپس پاک می شود؛ این آیینه خالی از کدورت نیست. خدای متعال می فرماید: «إِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ»(2) {پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و) ناگهان بینا می گردند.}

پس خداوند خبر داده که درخشندگی و نورانیت قلب با ذکر خدا حاصل می شود و تنها اهل تقوا متمکن از یاد خدا هستند؛ پس تقوا درب ذکر است و ذکر باب کشف است و کشف باب رستگاری بزرگ تر است که همان رستگاری به لقاء الله است.

می گویم: این از تحقیقات برخی از اهل تصوف بود که استطرادا ذکر کردیم و در آن هم حق و هم باطل است و خداست که خیر و صواب را الهام می فرماید.

11. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: بنده از خداوند حاجتی را می خواهد و خداوند در مقام برآوردن آن حاجت برای زمان نزدیک یا وقت دیرتر برمی آید. پس بنده گناهی را مرتکب می شود. پس خداوند تبارک و تعالی به فرشته می گوید:

1- . ممتحنه / 13
2- . اعراف / 201

حاجت او را برآورده مکن و او را از آن محروم کن، چرا که او با خشم من مواجه شد و مستوجب محرومیت از من شد.(1)

توضیح: در عبارت «فیکون من شأنه» ضمیر در «شأنه» به خدای متعال بر می گردد و ممکن است به مصدر «یسأل» و یا «العبد» برگردد و برگشته همه این موارد به یک جاست؛ یعنی او قابلیت روا کردن حاجت را دارد؛ کسی نباید بگوید: این منافات دارد با آنچه در برخی روایات وارد شده که معصیت کار وقتی خدا را می خواند، خداوند به سرعت دعای او را اجابت می کند؛ زیرا از شنیدن صدای او اکراه دارد؛ زیرا ما در پاسخ می گوییم: منافات بین این دو روایت نیست؛ زیرا در این جا دو چیز وجود دارد که یکی از آن دو معصیت است که با عدم اجابت دعا مناسبت دارد و دومی اکراه از شنیدن صدای اوست که با سرعت اجابت متناسب است؛ پس چه بسا خداوند به امر اول نظر کند و آن بنده را اجابت نکند و چه بسا به امر دوم نظر کند و دعای او را اجابت فرماید ودر روایات نیز وارد نشده که دعای گنهکار دائما اجابت می شود؛ و اگر هم اجابت دائمی دعای گنهگار را بپذیریم، می توان این روایت را حمل کرد بر این که مؤمن صالح وقتی گناه می کند و در معرض خشم پروردگارش قرار می گیرد، مستحق محرومیت از اجابت می شود و خداوند برای تأدیب او حاجت روایش نمی کند تا از کرده خود باز داشته شود.

12. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ سالی بارانش کمتر از سال دیگر نیست، ولی خداوند آن را هر کجا که بخواهد قرار می دهد. خداوند عزوجل هرگاه قومی مرتکب گناهان شوند، آن مقدار بارانی را که در آن سال برای آن ها مقدر شده بود از آن ها به دیگران منصرف می کند و به دشت ها و دریاها و کوه ها و خداوند عذاب می کند حشره جُعَل را در سوراخش. پس باران از زمینی که آن حشره در آن است نگه داشته می شود به خاطر گناهان کسانی که در آن زمین حاضر هستند، در حالی که خداوند برای آن حشره راهی غیر از مکان گنهکاران قرار داد؛ سپس امام باقر علیه السلام فرمود: پس عبرت بگیرید ای صاحبان بینش.(2)

1- . کافی 2 : 271

2- . کافی 2 : 272

توضیح: «الی غیرهم» یعنی از اهل طاعت، اگر لایق باران باشند؛ وگرنه به بیابان ها می فرستد؛ در نهایه گفته: «الفیافی» به معنای بیابان های وسیع است و جمع «فیفاء» است و در قاموس گفته: «الفیف» به معنای مکان مسطح یا بیابانی است که آب در آن نیست مانند «الفیفاه» و «الفیفاء» و گاهی نیز الف مقصوره می گیرد. و گفته: «الجُعَل» بر وزن «صُرَد» جنبنده کوچکی است و در مصباح گفته: این کلمه بر وزن عُمَر، همان آفتاب پرست است و همان نرِ «ام حُبین» است و گفته «المحلّ» به فتح حاء و کسر آن از حیث لغت به معنای محل حلول است و «المحلّه» به فتح میم مکانی را گویند که قوم در آن فرود می آیند. «عن الارض التی هی بمحلّها» ظاهرا ضمیر در «بمحلّها» به «جعل» یعنی زمینی که متلبس به محل جُعل هاست یعنی دارای جُعل است برمی گردد و یا این که ضمیر «هی» به جعل بر می گردد و ضمیر «محلها» به زمین برمی گردد؛ پس اضافه محل به ضمیر از قبیل اضافه جزء به کل است و احتمال اول آشکاری بیشتری دارد و ضمیر «بحضرتها» به جُعل برمی گردد.

در عبارت «فاعتبروا یا اولی الابصار»، «اعتبار» به معنای اندرز گرفتن و تفکر در عواقب و قبول نصیحت است و «اولوا الابصار» صاحبان بصیرت و خرد را گویند؛ یعنی تفکر کنید در این که وقتی حال حیوان غیر مکلف کم شعور یا بی شعور چنین باشد که در جوار اهل معصیت متضرر می گردد، پس ببین حال تو در خود معصیت و مجاورت اهل معصیت چگونه خواهد بود!

این خبر از روایاتی است که دلالت دارد بر این که حیوانات شعور و علم به برخی تکالیف شرعی و کارها و اعمال بندگان دارند و آنان نیز نوعی تکلیف دارند؛ بر خلاف اکثر فلاسفه و متکلمین؛ و مؤید این امر قصه هدهد و سایر اخباری است که من در جلد چهاردهم آوردم؛ و چه بسا جعل تأویل به انسان های ضعیف بشود؛ ولی بعد و دوری این تفسیر مخفی نیست؛ سپس این خبر بر وجوب مهاجرت از بلاد اهل معصیت دارد، به شرطی که نهی از منکر آن گنهکاران ممکن نباشد.

ص: 426

13. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: شخص مرتکب گناهی می شود پس از نماز شب محروم می شود و کار زشت در حق صاحبش سریع تر از تاثیر کارد در گوشت تاثیر می گذارد.(1)

توضیح: «الذنب» مفعول مطلق است و الف و لام آن عهد ذهنی است. «اسرع» یعنی از حیث نفوذ یا تأثیر در صاحب آن و همان طور که نفوذ زیاد چاقو در بدن انسان موجب هلاکت جسمی او می باشد، به همین ترتیب، کثرت خطاها نیز موجب هلاکت روحی او می شود.

14. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس قصد ارتکاب گناه نمود، گناه نکند چرا که چه بسا بنده گناه را مرتکب می شود پس پروردگار تبارک و تعالی او را می بیند و می فرماید: به عزت و جلالم قسم تو را از این پس هرگز نمی آمرزم.(2)

توضیح: «السّیئه» یعنی نوعی از گناهان که همراه است با تحقیر و کوچک شمردن آن گناه و یا غیر از آن؛ «العزّه» به معنای قدرت و غلبه است و «الجلال» به معنای کبریا و عظمت است. «لا أغفر لک» یعنی مستحق منع لطف خدا و عدم توفیق توبه می شود و مستحق آمرزش نمی شود و در این روایت بر حذرداشتن از همه گناهان وجود دارد؛ زیرا هر گناهی می تواند همین گناهی باشد که چنین عاقبت خطیری دارد.

15. کافی: امام کاظم علیه السلام فرمود: در خانه ای گناه نشود مگر آنکه بر خدا سزاوار است که آن را خراب کند تا خورشید بر آن بتابد تا آن را پاک گرداند.(3)

توضیح: «حق علی الله» یعنی خدای سبحان این کار را واجب و بر نفس خود الزام فرموده؛ «ان لا یعصی» گویا مراد کثرت وقوع معاصی در آن خانه است؛ «الا اضحاها» یعنی آن را تخریب و زمین آن را در معرض تابش خورشید قرار دهد؛ «حتی» بر آن بتابد؛ «تطهرها» از نجاست معنوی؛ و این روایت کنایه از این است که معصیت ها، خانه ها را تخریب می کند و اشاره دارد به این که زمین موجب پاکی زمین

1- . کافی 2 : 272

2- . کافی 2 : 272
3- . کافی 2 : 272

است. و در قاموس گفته: «أضحی الشیء» یعنی آن چیز را آشکار کرد. «ضحی ضحوا» یعنی در برابر خورشید قرار گرفت؛ این فعل بر وزن سعی و رضی به کار می رود و به معنای آن است که خورشید به آن برخورد کرد و «ارض مضحاه» یعنی زمینی که پیوسته خورشید بر آن می تابد و از آن غایب نمی شود؛ «ضحی الطریق ضحوا» یعنی راه آشکار و ظاهر گردید.

16. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنده برای گناهی از گناهانش صد سال حبس می شود، در حالی که به همسرانش در بهشت که در حال بهرمندی هستند می نگرد.(1)

توضیح: از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: «به شفاعت ما تکیه مکنید که شفاعت ما گاهی به شما نمی رسد مگر بعد از سیصد سال.» و این روایت دلالت دارد بر این که گناه مانع از دخول در بهشت در این مدت است و دلالت ندارد که شخص گنهکار در این مدت در آتش است یا در سختی های قیامت است؛ در مصباح گفته: «النَّعمه» به فتح نون اسم است برای متنعم شدن و برخوردار گشتن و آن همان نعیم است و «نعم عیشه» بر وزن تعب یعنی عیش و زندگی او گشایش و نرمی پیدا کرد؛ «نعّمه الله تنعیما» یعنی خدا او را مرفه قرار داد.

17. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ بنده ای نیست مگر آنکه در دلش نقطه سفیدی هست. پس هرگاه گناهی را مرتکب شود خارج می شود در آن نقطه، نقطه ای سیاه. پس اگر توبه کرد آن سیاهی می رود و اگر گناهان را ادامه دهد، آن سیاهی بیشتر می شود تا سفیدی را می پوشاند. پس هنگامی که سفیدی پوشیده شد هرگز صاحبش به خیر بازنمی گردد و این فرموده خداوند عزوجل است «کَلَّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ»(2) {چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل هایشان نشسته است!}(3)

1- . کافی 2 : 272

2- . مطففین / 14

3- . کافی 2 : 273

توضیح: مثل این روایت در نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده و ابن میثم گفته: توضیح این کلام این است که با اصل ایمان، نقطه سفیدی در قلب کسی که برای بار اول ایمان آورده نمایان می شود؛ سپس وقتی با زبان نیز اقرار به ایمان کرد، آن نقطه بیشتر می شود و وقتی با جوارح خود عمل صالحی انجام داد، آن نقطه بیشتر می شود تا جایی که قلب او مانند خورشید بزرگ نورانی می گردد و عکس این اتفاق در عمل بد و گناه می افتد.

و تحقیق کلام در این مقام به این است که منظور از قصد اول که همان اعمال ظاهری و امر به نیکی های اعمال ظاهری و نهی از کارهای زشت آن است، عبارت است از آن اخلاقیات فاضله و صفات فاسدی که نفس از آنها به دست می آورد. پس کسی که کار نیک کند، در نفس او اثر می گذارد و با زیاد کردن آن عمل نورانیت و جلای آن بیشتر می گردد تا مانند آیینه جلا یافته صیقلی می شود. و کسی هم که گناهی بکند، آن اثر گذاشته می شود و کدورتی برای نفس او باقی می ماند؛ اگر قبح گناه برای او محقق شد و از آن گناه توبه کرد، اثر بد آن زایل می گردد و نفس صیقلی و صاف می شود و اگر بر گناه اصرار بورزد، اثر بد آن بیشتر می شود و در نفس منتشر گشته و بر آن دوام پیدا می کند و این شخص از اهل طبع و مُهر خوردن دل می گردد و هرگز دیگر به سوی خیر برنمی گردد؛ زیرا دوای این درد، شکستن دل و هضم نفس است و این که به تقصیر خود اعتراف کند و با توبه و استغفار به سمت خدا برگردد و خود را از انجام معاصی ریشه کن کند و هیچ یک از این امور، راهی به سوی این قلب تاریک ندارد و هیچ حول و قوه ای جز به سبب خدای بلند مرتبه بزرگ نیست!

سپس اشاره کرده که آن زنگار همان زنگاری است که در آیه کریمه یاد شده و فرموده: «کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون»؛ گفته شده: یعنی آنچه می کردند، بر دل هایشان چیره گشته تا جایی که مُهر خورده و هیچ چیزی از حقیقت را قبول نمی کند.

و مراد از «ما کانوا یکسبون» اعمال زشت آشکار و اخلاق خبیث باطنی است؛ زیرا این امر موجب زنگار گرفتن دل و زنگ زدن آن است و موجب ظلمت و

کوری دل می گردد؛ پس نمی تواند به وجوه خیر نظری داشته باشد و صورت های معقول را مشاهده کند؛ کما این که وقتی آینه را در مواضع رطوبت بیفکنند، زنگ می زند و صفای آن می رود و جلایش باطل می شود و صورت های محسوسات نیز در آن نقش نمی بندد.

و خلاصه این که قلب در قساوت و غلظت و بی نوری آن به سبب گناهان و هوس هایی که از آن بالا رفته و غفلت ها و هلاکت هایی که بر آن پوشیده شده، مانند آینه کدر از رطوبت می شود؛ و کما این که می توان تاری این آینه را با کارهای مشخصی از بین برد، همچنین می توان این قلب را از ظلمات گناهان و کدورات اخلاقی مصفی نمود: با دوام ذکر و توبه خالص و اعمال صالح و اخلاق فاضل؛ تا با نور ایمان به عالم غیب بنگرد و آن را آشکارا ببیند تا این که به بالاترین درجات احسان برسد و خدا را به گونه ای بپرستد که گویا او را می بیند و بهشت و نعمت هایی را که خدا در آن برای اولیایش مهیا کرده و آتش و آنچه خدا در آن برای دشممنانش فراهم کرده را ببیند.

بیضاوی در ذیل آیه «وَ ما يُكَذِّبُ بِهِ إِلاَّ كُلُّ مُعْتَدٍ أَثيمٍ إِذا تُتْلى عَلَيْهِ آياتُنا قالَ أَساطيرُ الْأَوَّلينَ كَلاَّ بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ»(1) {تنها کسی آن را انکار می کند که متجاوز و گنهکار است! هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود می گوید: «اینها افسانه های خرافی پیشینیان است!» چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل هایشان نشسته است!} گفته: این ردی بر گفته آنان است و بیان آن چیزی است که آنان را به گفتن این سخن کشانده است که به خاطر کوشش بسیار در گناهان، دوستی معاصی بر آنان غلبه کرده تا این که این دوستی زنگاری بر دل هایشان گشته و از معرفت حق و باطل کور گشته اند؛ زیرا کثرت افعال سبب حصول ملکات است؛ چنانچه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بنده وقتی گناه می کند، در قلب او نقطه سیاهی پیدا می شود تا این که قلب او سیاه می شود و «الرین» به معنای زنگار است.

1- . مطففین / 12 - 14

18. کافی: امام رضا علیه السلام فرمود: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: خنده دندان نما مکن درحالی که کارهای رسوا کننده مرتکب شده ای و از شبیخون در امان مباش در حالی که مرتکب گناهان شده ای.(1)

19. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند حکم قطعی نموده که نعمتی که به بنده عنایت کند از او باز نستاند تا بنده گناهی را مرتکب شود و به سبب آن مستحق کیفر شود.(2)

توضیح: «لا ینعم» استیناف بیانی است و یا این که با تقدیر گرفتن «ان» منصوب است؛ عبارت «فیسلبها» عطف است بر نفی نه بر منفی. «حتی» برای استیناف و از سر گیری کلام است و مشارالیه در عبارت «بذلک» یا مصدر «یحدث» است و یا «الذنب» است و بازگشت هر دو به یک چیز است. و در قاموس گفته: «النقمه» به کسر و فتح نون بر وزن فرح سزای به عقوبت دادن است و اشاره دارد به آیه «إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِم»(3) {خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملّتی) را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند. }

20. کافی: مردی از امام صادق علیه السلام پرسش کرد درباره فرموده خداوند عزوجل «فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَیْنَ أَسْفارِنا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»(4)

{ولی (این ناسپاس مردم) گفتند: «پروردگارا! میان سفرهای ما دوری بیفکن» (تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیا سفر کنند! و به این طریق) آنها به خویشتن ستم کردند!} پس حضرت علیه السلام فرمود: این ها قومی بودند که آبادی های متصل به هم داشتند و در دید یکدیگر بودند و دارای رودهای جاری و اموال نمایان بودند. پس نعمت های خداوند عزوجل را کفران نمودند و آنچه از عافیت خدا برای خود داشتند را تغییر دادند. پس خداوند تغییر داد آنچه از نعمت به آن ها عنایت کرده بود و خداوند دگرگون نسازد

1- . کافی 2 : 273
2- . کافی 2 : 273
3- . رعد / 11
4- . سبأ / 19

آنچه برای قومی هست تا آنکه خودشان تغییر دهند آنچه برایشان هست. پس خداوند بر آنها سیل سختی را فرستاد. پس آبادی هایشان را غرق کرد و شهرهایشان را خراب کرد و اموالشان را برد و تبدیل نمود مکان آنها را «بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَواتَیْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَیْ ءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ»(1) {و دو باغ (پربرکت)شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه های تلخ و درختان شوره گز و اندکی درخت سدر مبدّل ساختیم!} سپس فرمود: «ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِما كَفَرُوا وَ هَلْ نُجازِی إِلَّا الْكَفُورَ»(2) {این کیفر را به خاطر کفرانشان به آنها دادیم؛ و آیا جز کفران کننده را کیفر می دهیم؟!}(3)

توضیح: آیات در سوره سبأ به این ترتیب است: «لقد کان لسبإ فی مسکنهم آیه» و اکثر قرّاء «فی مساکنهم» خوانده اند؛ طبرسی رحمه الله فرموده: سپس خدای سبحان از قصه قوم سبأ خبر داد؛ زیرا دلالت بر حسن عاقبت سپاسگزاران و سوء عاقبت کفران کنندگان نعمت دارد؛ فرمود: «لقد کان لسبأ» سبأ پدر تمام اعراب یمن است و قبیله شان نیز به نام سبأ بود؛ «در حدیثی فروه بن مسیک می گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره سبأ پرسیدم که مرد بود یا زن بود؟ فرمود: او مردی از عرب بود که ده فرزند برای او متولد شد که شش تا از آنان خوش یمن و چهار تا از آنان بد یمن و شوم بودند؛ اما خوش یمن ها عبارت بودند از: أزد و کنده و مذحج و أشعرون و أنمار و حمیر. مردی پرسید: أنمار کیانند؟ فرمود: کسانی که قبیله خثعم و بجیله از آنان هستند؛ اما کسانی که بد یمن و شوم بودند، عبارت بودند از عامله و جذام و لحم و غسّان؛» پس مراد از سبأ دراین جا قبیله ای است که فرزندان سبأ بن یشحب بن یعرب بن قحطان بوده اند.

«فی مسکنهم» یعنی در شهرشان؛ «آیه» یعنی حجت و دلیل بر وحدانیت خدای سبحان و کمال قدرت او و علامتی بر ریزش نعمت های او؛ «جنتان عن یمین و شمال» یعنی دو باغ در سمت راست کسی که به آن وارد می شد و سمت چپ آن؛ و گفته شده: در سمت راست و چپ خود شهر بود؛ و گفته شده: مراد این نیست که

1- . سبأ / 16
2- . سبأ / 17
3- . کافی 2 : 274

آنها دو بوستان داشتند؛ بلکه مراد این است که دیارشان خط مستیم واحدی داشت و باغ ها در سمت راست و چپ آنان بود که بخشی از آن به بخش دیگر متصل بود و از حیث کثرت نعمت به گونه ای بود که زن تردد می کرد در حالی که زنبیل بزرگی بالای سر داشت و آن زنبیل پر از میوه می شد، بدون این که آن زن با دست خود میوه ای بچیند.

و گفته شده: آن نشانه مذکور در آیه این بود که در قریه آنان پشه و مگس و کک و عقرب و مار نداشت و شخص غریبه وقتی وارد قریه ایشان می شد، در حالی که به لباسش شپش و جنبندگانی بود، می مردند؛ این از ابن زید نقل شده؛ و گفته شده: مراد از آن نشانه خروج گل ها و میوه های رنگارنگ و با مزه های متفاوت بود.

و گفته شده: آنها سیزده قریه بودند که در هر قریه ای پیامبری بود که آنان را به سوی خدا دعوت می کرد و آن انبیا به آنان می گفتند: «كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ» یعنی از آنچه خدا در این باغ ها روزی شما کرده بخورید و او را سپاس گویید تا نعمتش را بر شما تمام کند و از او آمرزش بطلبید تا شما را بیامرزد.

«بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ» یعنی این شهر، پر گیاه و فرح بخش بود و زمینش گوارا بود و گیاهان را می رویاند و شوره زار نبود و چیزی از حشرات کوچک موذی در آن راه نداشت. و گفته شده: منظور از وصف «طیّبه» هوای پاک آن بود و گوارایی آب آن و سلامت خاک آن و در تابستان گرمایی آزار دهنده و در زمستان سرمای آزار دهنده نداشت.

«وَ رَبٌّ غَفُورٌ» یعنی خدایی که گناهان را بسیار می بخشید. «فأعرضوا» یعنی از حقیقت برگشتند و از خدای سبحان تشکر نکردند و انبیایی که آنان را به سوی خدا فرا می خواندند، اجابت نکردند. «فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ» و آن به این صورت بود که آب از دره های یمن به سرزمین سبأ می رسید و در آن جا دو کوه بود که آب باران و سیلاب ها در بین آن دو جمع می شدند و اهل سبأ بین دو کوه سد ساخته بودند؛ وقتی به آب احتیاج پیدا می کردند، به قدر حاجت خود از سوراخ سد استفاده می کردند و زراعت و باغ هایشان را آبیاری می کردند. وقتی آن ها رسولان خود را

تکذیب کردند و امر خدا را ترک کردند، خداوند موشی فرستاد که آن سد را سوراخ کرد و آب بر آنان جاری گشت و غرقشان نمود.

«العرم» دیواری بود که آب را نگه می داشت و مفرد آن «عرمه» است و از «عرامه الماء» گرفته شده و به این معناست که آب در آن به هر طرف می رود. و گفته شده: عرم اسم مکانی بود که سیل از دره های پراکنده در آن جمع می شد؛ و گفته شده: عرم اسم موشی بود که سد را بر آنان سوراخ کرد و همان چیزی بود که به آن خلد گفته می شود؛ و گفته شده: عرم باران شدید را گویند. ابن اعرابی گفته: عرم آن سیلی است که قابل تحمل نیست.

«وَ بَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَیْهِمْ» دو باغی که در آن انواع میوه ها و تنعمات بود؛ «جَنَّتَیْنِ» دو باغ دیگر؛ این دو را باغ نامید به خاطر جفت آوردن کلام؛ چنانچه خداوند می فرماید: «و مکروا و مکر الله»(1) {آنان نقشه کشیدند و خدا نیز چاره جویی نمود.} «ذَواتَیْ أُکُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ» یعنی صاحب أکل بودند و آن اسم میوه هر درخت است و میوه درخت خمط، چوب أراک است و گفته شده: آن درخت گز بوده؛ و گفته شده: درختی خاردار بوده و از ابن عباس نقل شده که «أثل» درخت گز بوده و و گفته شده: نوعی چوب بوده و گفته شده: گونه ای درخت خاردار بوده است. «وَ شَیْ ءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلیل» یعنی خمط و اثل در آن بیشتر از درخت سدر بوده که همان نبق یا درخت سدر است؛ قتاده می گوید: درختان آنان بهترین درختان بود اما به سبب اعمال بدشان خداوند آن را مبدل به بدترین درخت کرد.

«ذلِکَ» یعنی آنچه با آنان کردیم، «جَزَیْناهُمْ بِما کَفَرُوا» یعنی به سبب کفر آنان. «وَ هَلْ نُجازی» به این مجازات. «إِلاَّ الْکَفُورَ» کسی که کفران نعمت های خدا می کند و گفته شده: معنا این است که آیا ما کسی جز کافر را به سبب تمام گناهانش مجازات می کنیم؟ زیرا مؤمن برخی از گناهانش بخشوده می شود. و گفته شده: مجازات از تجازی است و آن تقاضا کردن است یعنی از کسی آنچه به او داده شده

1- . آل عمران / 54

پس گرفته نمی شود مگر کافر؛ زیرا آنان وقتی کفران نعمت کردند، آنچه به آنان داده شده بود از آنان پس گرفته شد. این تفسیر از ابو مسلم است.

«وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتى بارَكْنا فيها قُرىً ظاهِرَةً» یعنی از جریانات آنها این بود که مابین ایشان و بین قریه های شام که آن را مبارک گرداندیم، با آب و درختان، قریه هایی متصل قرار دادیم و تجارت گاه آنان از زمین یمن تا زمین شام بود. آنان در یک قریه شب را به صبح می رساندند و در قریه دیگر استراحت بین روز می کردند تا برگردند؛ و از وادی سبأ تا شام احتیاجی به زاد و توشه راه نداشتند و معنای «الظاهره» این است که قریه دومی از قریه اولی نمایان بود؛ زیرا بدان نزدیک بود. «وَ قَدَّرْنا فيهَا السَّيْرَ» یعنی سیر از یک قریه به قریه دیگر را به قدر نصف روز قرار داده بودیم و به آنها گفتیم: «سيرُوا فيها» یعنی در آن قریه ها؛ «لَيالِيَ وَ أَيَّاماً» یعنی در شب بخواهید سیر کنید یا در روز؛ «آمِنينَ» از گرسنگی و تشنگی و خستگی و از درندگان و همه امور ترسناک؛ و این قسمت اشاره دارد به کامل بودن نعمت های آنان در سفر، چنانچه در حضر نیز نعمت بر آنان کامل بود.

سپس خدای سبحان خبر داد که آنان سرمستی و ستم کردند؛ «فَقالوا رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا» یعنی بین ما وشام بیابان ها و صحراهایی قرار ده تا سوار بر قافله ها راه برویم و منازل را طی کنیم و این مانند قول بنی اسرائیل بود که وقتی از نعمت ها خسته شدند گفتند: به جای شیره لذیذ درختان و بلدرچین، برای ما از سبزیجات و خیاری که زمین می رویاند بیرون بیاور! «وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» به سبب ارتکاب کفر و معاصی؛ «فَجَعَلْناهُمْ أَحاديثَ» یعنی آنان را رشته سخن آنان که پس از ایشان آمدند قرار دادیم تا در خصوص امر و شأن آنان گفتگو کنند و ضرب المثل آیندگان شوند و بگویند: نعمت های شهر سبأ بعد از تشتّت امرشان به شدت پراکنده شد. «وَ مَزَّقْناهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ» یعنی آنان را به شدت تمام در هر شهری از شهرها پراکندیم. «إِنَّ فی ذلِکَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» کسی که بر سختی ها صبر کند و بر نعمت ها شاکر باشد و گفته شده: کسی که بر معاصی صبر و بر نعمت ها با انجام طاعات شکرگزار باشد.

سپس از کلبی به نقل از ابو صالح نقل می کند که طریفه کاهنه (زن کاهن) به عمرو بن عامر که به او مزیقیا بن ماء السماء گفته می شد برخورد کرد. طریفه کاهن در غیبگویی خود دیده بود که سدّ مأرب خراب می شود و سیل عرم می آید و هر دو باغ را ویران می کند. عمرو بن عامر اموال خود را فروخت و او و قومش حرکت کردند تا به مکه رسیدند و در مکه و اطراف آن اقامت گزیدند. پس مبتلا به تب شدند و آنان پیش از این کوچ در شهری بودند که معنای تب را در آن نمی دانستند و هرگز مبتلا به تب نمی شدند! پس طریفه را خواندند و از تبی که بر آنان عارض شده بود به او شکایت کردند. طریفه به آنان گفت: آنچه از آن شکایت می کنید به من نیز رسیده و این بیماری بین ما جدایی می افکند.

گفتند: نظر تو چیست؟ گفت: هر یک از شما که همتی بلند و شترانی سخت و توشه ای نو دارد، باید به قصر مرتفع عمان ملحق شود! پس قبیله أزد در عمان هستند. سپس گفت: هر یک از شما که دارای شمشیر و زور و صبر بر سختی های روزگار است، باید از وادی مرّ به أراک برود؛ پس خزاعه از آن منطقه هستند؛ و هر کس از شما خواهان کوه های مرتفع در میان گل و لای و غذاها در محل خود است، باید به یثرب که دارای درختان خرماست برود؛ پس اوس و خزرج در یثرب هستند. سپس گفت: هر کس از شما شراب و میگساری فراوان و پادشاهی و امارت و لباس های تاج و حریر می خواهد، باید به بصری و غویر برود؛ که از سرزمین شان هستند و کسانی که در آن منطقه ساکن شدند آل جفنه بن غسّان بودند. سپس گفت: هر کس از شما خواهان لباس های نازک و اسبان اصیل و گنج های روزی و خون های ریخته شده است، باید به سرزمین عراق برود؛ پس سکنه عراق آل جزیمه ابرش و کسانی که درحیره بودند و آل محرّق بودند.

21. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند نعمتی را به بنده ای عنایت نکرده و بعد آن را از او سلب ننموده، مگر اینکه او گناهی را مرتکب شده و به همین جهت مستحق سلب نعمت می شود.(1)

1- . کافی 2 : 274

22. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل پیامبری را از پیامبرانش به سوی قومی مبعوث فرمود و به او وحی کرد که به قوم خود بگو که از اهالی روستا و مردم هر کس مرا اطاعت کند، و در آن با خوشی مواجه شود. سپس اگر از آنچه دوست دارم به آنچه زشت می دارم برگردند، برای آن ها اوضاع را از آنچه دوست دارند به آن چه دوست ندارند برمی گردانم. و از اهالی روستا و اهل خانواده هر کس معصیت مرا کند و در آن با ناخوشی مواجه شود سپس از آنچه دوست ندارم به آنچه دوست دارم برگردند، اوضاع را از آنچه دوست ندارند به آنچه دوست دارند برمی گردانم. و به آن ها بگو رحمت من بر غضب من پیشی دارد و از رحمت من نا امید نشوند، چرا که گناه بنده ای که آن را می آمرزم در نزد من بزرگ نیست و به آن ها بگو معاندانه با خشم من مواجه نشوند و دوستان مرا سبک نشمارند، چرا که در هنگام خشمم حمله هایی دارم که چیزی از مخلوقاتم تاب مقاومت در برابر آن ها را ندارد.(1)

توضیح: «و لا اناس» مقصود از «اناس» افرادی کمتر از اهل قریه هستند؛ مثل اهل یک خانه؛ چنانچه در شقّ دون به جای اناس، «و لا اهل بیت» تعبیر فرمود؛ در قاموس گفته: «السرّاء» یعنی شادی؛ «الضرّاء» یعنی سست شدن و سختی و نقص در اموال و جان ها؛ در مصباح گفته: «سرّه» یعنی او را شاد کرد و کلمه

«مسرّه» از همین ریشه و به معنای چیزی است که انسان از آن شاد می شود و «سرّاء» به معنای خیر و فضل است و «ضرّاء» نقیض سرّاء است.

«ان رحمتی سبقت غضبی» این عبارت ممکن است چند یکی از چند معنا را داشته باشد. اول: مراد از سبقت، غلبه باشد؛ یعنی رحمت من بر فضلم غالب است و چیزی زائد بر آن است؛ زیرا وقتی سبب غضب خدا شدت می یابد در حالی که سبب ضعیفی برای رحمت وجود دارد، رحمت به فضل خدای متعال ربط پیدا می کند.

دوم: مراد از سبقت، سبقت معنوی به گونه دیگر باشد؛ زیرا اسباب رحمت خدا از قبیل اقامه کردن ادله ربوبیت او در آفاق و انفس، و بعثت انبیا و اوصیا علیهم

1- . كافى 2 : 274

السلام و انزال کتب و خلق ملائکه و برانگیختن انبیا برای هدایت و ارشاد خلق و دفع وسوسه های ایشان و غیر از این ها از اسباب توفیق، از اسباب گمراهی از قبیل قوای شهوانی و غضب و خلق شیاطین و عدم دفع امامان ضلالت و امثال آن از اسباب خواری هستند.

سوم: این که مراد از سبقت، سبقت زمانی باشد، زیرا مقدر شدن وجود انسان و خلقت او و اعطای جوارح و سمع و بصر و سایر قوا به او و نصب دلائل و حجج برای او و غیر این ها، همگی قبل از تکلیف هستند و تکلیف بر غضب و عقاب مقدم است و ممکن است همه این سه وجه که ذکر شد مراد باشد و این ظاهر تر به نظر می رسد.

«لا یتعرّضوا معاندین» یعنی در حالی که بر گناهان اصرار دارند؛ زیرا کسی که از سر غلبه شهوت و یا غضب گناهی بکند و سپس زود توبه کند، معاند محسوب نمی شود و استخفاف اولیا شامل قتل و ضرب و دشنام و اهانت به آنان و عدم پیروی و اعراض از مواعظ و نواهی و اوامر ایشان می شود.

«السّطوه» به معنای قهر و عقوبت شدید کردن است. «لا یقوم لها شیء» یعنی چیزی طاقت آن را ندارد یا متعرض دفع آن نمی شود.

23. کافی: امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل به پیامبر از پیامبران وحی فرمود: هرگاه اطاعت شوم، راضی می شوم و هرگاه راضی شوم برکت می دهم و برای برکت من پایانی نیست و هرگاه معصیتم شود خشمگین می شوم و هرگاه خشمگین شوم لعنت می کنم و لعنت من هفت پشت می رسد.(1)

توضیح: «بارکت» یعنی نعمت خود را در دنیا و آخرت بر آنان افزون سازم. «و لیس لبرکتی نهایه» یعنی نهایتی در شدت و مدت ندارد؛ «لعنت» یعنی آنان را از رحمتم دور می سازم؛ «لعنتی» یعنی اثر لعنت من. «تبلغ السابع من الوراء» در صحاح و قاموس گفته: «الوراء» یعنی فرزندان فرزند انسان؛ اینجا اشکال می شود که تقصیر فرزندان انسان چیست که تا هفت پشت لعنت خدا به آنها برسد؟ برخی از

1- . کافی 2 : 275

شارحان روایت را حمل کرده اند بر آنجا که لعنت به آنها می رسد وقتی به فعل پدران خود راضی باشند، چنانچه وارد شده که قائم علیه السلام فرزندان قتله امام حسین علیه السلام را نیز می کشد به خاطر رضایتشان به کاری که پدرانشان کردند.

می گویم: ممکن است مراد از لعنت خدا تا هفت نسل، ایجاد آثار دنیوی مثل فقر و نداری و بلا و مرض و حبس و مظلومیت باشد، همان طور که اکثر این امور را در اولاد ظالمان مشاهده می کنیم و این عقوبتی برای پدران ایشان است؛ زیرا مردم به سبب محبتی که به فرزندان خود دارند، از ظلم دست می کشند (تا فرزندانشان رنج و بلا نبینند) و خدا نیز اولادشان را در آخرت عوض عطا می کند؛ همان طور که خدای متعال فرمود: «وَ لْيَخْشَ الَّذينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيْهِمْ» تا آخر آیه؛(1) {کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند از آینده آنان می ترسند، باید (از ستم درباره یتیمان مردم) بترسند!} و این امر بنا بر مذهب عدلیه جائز است؛ بنا بر این که ممکن است شخصی را به خاطر مصلحت غیر، به رنج افکند و عوض او را به بیش از حد آن رنج داد به گونه ای که کسی که درد و رنج کشیده راضی گردد؛ مضافا بر این که در این امور مصالح اولاد نیز وجود دارد؛ زیرا فرزندانی که در تنعمات، رفاه زده شده اند، اگر مثل پدرانشان باشند، این امر موجب ستم و طغیان آنان بیش از دیگران می شود.

24. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از شما برایش ترس از سلطان زیاد می شود و این نیست مگر به خاطر گناهان. پس تا می توانید از گناهان پرهیز کنید و در آنها لجبازی نکنید.(2)

توضیح: «و ما ذلک الا بالذنوب» یعنی گناهان سبب تسلط سلاطین و ترس از آنان می شود؛ و آنچه گفته شده که مراد از ذنوب، مخالفت با سلاطین است، یعنی همان طور که کسی که با برخی از سلاطین مخالفت کند، از مجازات و عقوبتش می ترسد، پس باید ترس او از سلطان بزرگ تر یعنی خدا، بزرگ تر و بیشتر باشد؛ البته بعد و دوری این احتمال مخفی نیست. سپس حضرت علیه السلام امر به تقوای

1- . نساء / 9

2- . کافی 2 : 275

از گناهان به مقدار توان فرمود و از اصرار و لجبازی در گناهان بر فرض وقوع گناه، نهی فرمود. در مصباح گفته: «تمادی فلان فی الامر» یعنی لجاجت کرد و بر فلان امر مداومت به خرج داد.

25. کافی: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: دردی دردناک تر از گناهان برای قلب نیست، ترسی شدیدتر از مرگ نیست و تفکر نسبت به آنچه گذشته کافی است و مرگ برای پند دادن کافی است.(1)

توضیح: «لا وجع اوجع للقلوب من الذنوب» یعنی گناهان بیش از سایر اموری که مورد بیم هستند، سبب اندوه و حزن دل می شوند؛ زیرا گناهان سبب خوف از عقاب خدا می شوند؛ عقابی که خود بزرگ ترین و سخت ترین مفاسد است؛ پس مراد از حدیث آن اندوه حاصل از گناه است؛ یا معنا این است که دردها و مرض های ظاهری و معنوی و جسمانی و روحانی که بر انسان عارض می شود، هیچ یک در دل از گناهان که امراض روحانی و دردهای معنوی هستند، تأثیرگذار تر نمی باشد.

یا معنا این است که دل امراض و دردهای مختلفی دارد که برخی از آنها روحانی و برخی جسمانی هستند و هیچ یک از آنها شدیدتر و دردناک تر و مضرّ تر از گناهان نیست؛ زیرا گناهان مانند کینه و حسد و ضعف توکل و امثال این ها، به خودی خود، مرض قلب هستند و یا سبب امراض قلبی هستند؛ زیرا گناهان اسباب ضعف ایمان و یقین هستند، همان طور که خدای سبحان فرمود: «فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضا»(2) {در دل های آنان یک نوع بیماری است؛ خداوند بر بیماری آنان افزوده.}

«و لا خوف اشد من الموت» یعنی از ترس از مرگ؛ زیرا هر چیزی که خوف وقوع آن می رود، یقینی نیست، جز مرگ؛ و نیز بدین علت که ترس همیشه از درد است و مرگ، درد شدید است، همراه دردهایی که به همراه دارد و راه نجات از آن

1- . کافی 2 : 275

2- . بقره / 10

معلوم نیست؛ و محتمل است که مراد از خوف آن چیزی باشد که از آن بیم می رود؛ در این صورت نیازی به تقدیر گرفتن چیزی نیست.

«و کفی بما سلف تفکرا» باء بعد از «کفی» در هر دو موضع روایت، زائده است و «تفکرا» تمییز است و حاصل آن که تفکر در آنچه گذشته، از احوال نفس خود و غیر خود و تفکر در عدم بقاء لذت گناهان و بقاء تبعات آن و فناء دنیا و مردن کسانی که قبل از رسیدن به آمال خود مردند و حسن عاقبت صالحان و محسنان و سوء عاقبت ظالمان و فاسقان و امثال آن کافی است.

«و کفی بالموت واعظا» کلمه «واعظا» تمیز است، مثل سخن عرب که می گویند: «لله درّه فارسا»، یعنی خوبی های او از حیث سوارکاری برای خداست. عبارت روایت یعنی مرگ و تفکر در آن و تفکر در حالات و هراس های بعد از مرگ برای پذیرش موعظه کافی است و مغرور نشدن به دنیا و لذات آن نیز از حیث موعظه کافی است؛ زیرا مرگ لذات را ویران می کند و مصیبات را آسان می کند، همان طور که ائمه علیهم السلام فرموده اند: «مرگ، دنیا را رسوا نموده است.»

26. کافی: امام رضا علیه السلام فرمود: هر چه بندگان از گناهان آنچه را که مرتکب نمی شدند، انجام دهند، خداوند سر آن ها از بلا آنچه را که نمی شناختند فرود می آورد.(1)

توضیح: «ما لم یکونوا یعملون» یعنی بدعتهایی که به وجود آوردند و یا گناهی که قبلا از آنان سر نمی زد، اگر چه از دیگران سر می زد؛ «ما لم یکونوا یعرفون» یعنی مثل آن را ندیده اند و یا این که به مثل آن مبتلا نگشته اند؛

27. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل می فرمود: هرگاه آن کس که مرا شناخت نسبت به من عصیان کند، بر او مسلط می کنم کسی را که مرا نمی شناسد.(2)

توضیح: «من عرفنی» یعنی کسی که به ربوبیت من و به انبیا و اوصیا معترف باشد و دین حق داشته باشد یا از کسانی باشد که خدا را حقیقتاً می شناسد و این

1- . كافى 2 : 275
2- . كافى 2 : 276

شناخت منافتی ندارد که به ندرت گناهی نیز از او سر بزند. «من لا یعرفنی» یعنی از کفار و مخالفان یا اعم از این دو دسته و سایر ستمگران و ممکن است شامل شیاطین نیز بشود.

28. کافی: امام کاظم علیه السلام فرمود: برای خداوند عزوجل در هرشب و روز ندا دهنده ای هست که ندا می کند: آهسته تر آهسته تر ای بندگان خدا از معصیت های خداوند. پس اگر نبود حیوانات چرنده و کودکان شیرخوار و پیران خمیده حتما عذاب بر شما فرو می آمد که به آن خوب نرم شوید.(1)

توضیح: «مهلاً» اسم فعل است به معنای مهلت بده و گفته شده: مصدر است و نصب آن از باب اغراء است یعنی ملزم به مهلت دادن باشید؛ «المهل» به سکون هاء و به تحریک آن به معنای مدارا و تأنی و تأخر است؛ یعنی در معاصی عجله مکن یا آن را به تأخیر بینداز و نزدیک آن مشو! در نهایه در مورد حدیث علی علیه السلام که حضرت فرمود: «وقتی به سمت دشمنتان می روید، آهسته بروید، پس وقتی با آنان مواجه شدید و چشمانتان بر هم افتاد، حمله کنید.» گفته: «المهل» اگر هاء آن ساکن باشد به معنای مدارا کردن است و اگر هاء آن متحرک باشد به معنای حمله کردن است؛ یعنی وقتی راه می روید، با آرامش بروید و وقتی دشمن را دیدید، حمله کنید؛ ازهری و غیر او چنین گفته اند.

جوهری می گوید: «المهل» به تحریک هاء به معنای درنگ کردن و کند اقدام کردن است و اسم آن «المهله» است؛ «فلان ذو مهل» به تحریک یعنی فلانی در کار خیر پیش قدم است و این تعبیر در مورد پیش قدمی در کار شر به کار برده نمی شود؛ گفته می شود: «مهّلته و امهلته» یعنی او را سکان نمودم و به تأخیر انداختم؛ و «مهلاً» برای مفرد و مثنی و جمع و مؤنث به یک لفظ استعمال می شود و معنای آن مهلت بده می باشد. «الرتّع» «الرضّع» «الركّع» به ضم راء و تشدید حرف دوم در همگی، جمع راتع و راضع و راکع است؛ در قاموس گفته «رتع» بر وزن منع «رتع رتوعا رتاعا» در آخرین به کسر راء یعنی در فراوانی و وسعت، هر چه خواست،

1- . کافی 2 : 276

خورد و آشامید یا به معنای خوردن و آشامیدن گوارا در وسعت نعمت است و یا با حرص و طمع، خوردن را گویند؛ و «جمل راتع» از «ابل رتاع» گرفته شده یعنی شتر چرنده؛ مانند نائم و نیام؛ و رتّع بر وزن رکّع و رتع به ضم راء و تاء. و جوهری گفته: «رضع امه» بر وزن سمع و ضرب؛ «فهو راضع» و جمع آن «رضّع» بر وزن رکّع است و «رضع» بر وزن کتف و «رضع رضاعه فهو راضع و رضیع» از رضّع بر وزن رکّع است؛ و گفته: «رکع» یعنی از فرط پیری قامتش خم شد یا به روی افتاد و یا بعد از بی نیازی فقیر شد و یا حال او به پستی گرایید و هر چیزی که سرش را پایین می آورد، راکع است و گفته: «صبیّ» طفلی است که هنوز از شیر گرفته نشده و جمع آن «صبیه» است و صاد آن با ضمه نیز می آید. در صحاح گفته: «الصبیّ» به معنای پسر بچه است و جمع آن «صبیه» و «صبیان» است و ریشه آن از صبو با واو است؛ در نهایه گفته: «الرض» یعنی ریزه های قند یا شکر نیمکوب شده و حدیث «لصبّ علیکم العذاب صبّا ثم لرضّ رضّاً» در روایت چنان که نقل شد آمده ولی صحیح آن با صاد است. و در صحاح درباره این ریشه گفته: «تراصّوا فی الصفوف» یعنی در صفوف به هم بچسبید تا بین شما جایی خالی نباشد و اصل آن «تراصصوا» بوده از «رصّ البناء یرصّه رصّاً» که دو صاد در هم ادغام شده اند؛ یعنی بخشی از بنا را به بخشی دیگر چسبانید و حدیث «لصب علیکم العذاب صبا و لرصّ رصّاً» از همین باب است. پایان کلام صاحب نهایه؛ مخفی نیست که آنچه در روایت ما آمده بلیغ تر و آشکار تر است؛ و ظاهرا مراد از عذاب، عذاب دنیوی است و افعال بد ما برای ما از حیث عجز و خواری کافی است تا پروردگار کریم ما به برکت چارپایان و اطفالمان به ما رحم فرماید.

29. کافی: زید شحام گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: از گناهان کوچک بپرهیزید که آن ها بخشیده نمی شوند. گفتم: گناهان کوچک چیست؟ حضرت علیه السلام فرمود: شخصی مرتکب گناهی می شود و می گوید خوشا به حال من اگر برای من غیر از این گناهی نباشد.(1)

1- . کافی 2 : 287

توضیح: «اتقوا المحقّرات» به این خاطر است که تحقیر گناه موجب اصرار و ترک ندامت می شود و این هر دو موجب دوری از مغفرت خدا می گردد. «غیر ذلک» یعنی غیر آن گناه.

می گویم: مثل این کلام در دو جا ممکن است بیاید: یکی برای بیان کثرت گناهان او و عظمتش و این که او گناهانی بزرگ تر از این هم دارد و دوم برای بیان حقارت این گناه و عدم اعتنا به آن و گویا این جا حدیث بر وجه دوم حمل می شود.

30. کافی: امام کاظم علیه السلام فرمود: خیر بسیار را بسیار ندانید و گناهان کم را هم کم ندانید، چرا که گناهان کم جمع می شوند تا زیاد شوند و در خلوت از خدا بترسید تا از خودتان انصاف دهید.(1)

توضیح: «فی السرّ» یعنی در خلوت یا در قلب و بنا بر معنای اول وجه تخصیص کلام به ترس در خلوت به این خاطر است که اخلاص در خلوت بیشتر است و به این خاطر که مستلزم خوف از خدا در علن نیز هست. «حتی تعطوا» یعنی تا این که خوف شما به درجه ای برسد که موجب انصاف و عدالت به خرج دادن شما از جانب خودتان برای مردم گردد و آنچه برای خود نمی پسندید برای آنان نپسندید یا معنا این باشد که از جانب خود انصاف به خرج دهید که شما از خدا می ترسید و عملتان برای ریاکاری پیش مردم نیست و گویا معنای اول آشکار تر است.

31. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر زمینی بی گیاه فرود آمد، پس به یارانش فرمود: برای ما هیزمی بیاورید. پس گفتند: ای پیامبر خدا! ما در زمینی بی گیاه هستیم که هیزم ندارد. پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به اندازه ای که می تواند بیاورد. پس هیزم آورند و روی هم در مقابل حضرت صلی الله علیه و آله ریختند. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این گونه گناهان جمع می شود. سپس فرمود: از گناهان کوچک بپرهیزید، چرا که برای هر چیزی بازخواست کننده ای هست. بدانید که بازخواست کننده آن می نویسد «ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ کُلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ».(2)

{و آنچه را از

1- . كافى 2 : 287
2- . يس / 12

پیش فرستاده اند و تمام آثار آنها را می نویسیم؛ و همه چیز را در کتاب آشکار کننده ای برشمرده ایم !}(1)

توضیح: «بأرض قرعاء» یعنی زمینی که گیاه و درختی در آن نیست، از باب تشبیه به سری که موی جلوی آن ریخته باشد. در قاموس گفته: «قرع» بر وزن فرح یعنی موی جلوی سر او ریخت و او «اقرع» است و آن زن «قرعاء» است و جمع آن «القرع و القرعان» است که قاف و راء در هر دو ضمه دارد. «ریاض قرع» به ضم قاف، یعنی باغ هایی بدون آب و علف. در نهایه گفته: «القرع» به تحریک قاف و راء به این معناست که در زمین پر آب و علف، جایی باشد که گیاه در آن نباشد؛ مانند بی مویی جلوی سر. «حتی رموا بین یدیه» یعنی هیزم ها زیاد و مرتفع شد و کسی که بازخواست کننده گناهان است خدای سبحان و ملائکه او هستند. «ما قدّموا» یعنی در زندگی خود به جای گذاشتند؛ «و آثارهم» آنچه بعد از مرگشان برای ایشان باقی ماند که ثمره آن به آنها می رسد: یا ثمره آن حسنه است مانند علمی که تعلیم کردند و یا مال حبس شده ای که آن را وقف نمودند؛ و یا ثمره آن سیّئه و بد است مانند اشاعه باطل و تأسیس ظلم و مانند آن.

«الامام المبین» لوح محفوظ است و گفته شده که قرآن است و گفته شده که نامه اعمال است و در بسیاری از اخبار است که آن امام مبین امیر المؤمنین علیه السلام است و گویا این تفسیر از بطون آیه باشد. اما «أحصیناه» محتمل است در اصل «أحصاه» باشد و نساخ به خاطر موافقت با آیه، آن را متکلم مع الغیر آورده باشند و یا این که صیغه متکلم مع الغیر از باب حکایت کلام خدا توسط پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. برخی از اهل فضل«نکتب» را در روایت با نون خوانده اند تا موافق با آیه باشد و در نتیجه لفظ آیه خبر است، یعنی طالب گناهان کوچک این آیه است، بنا بر این که اسناد طلب به آیه مجازی باشد و وجه هم دارد ولی مخالف با چیزی است که در نسخ ضبط شده است.

1- . کافی 2 : 288

32. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر عقوبت از جانب خداوند عزوجل آتش است، پس گناه چرا؟(1)

33. امالی صدوق: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زاهدترین مردم کسی است که از حرام دوری کند و پرتلاش ترین مردم کسی است که گناهان را ترک کند.(2)

34. امالی صدوق: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تعجب می کنم از کسی که از خوراک پرهیز می کند به خاطر ترس از بیماری، چگونه از گناهان به خاطر ترس از آتش پرهیز نمی کند؟(3)

35. امالی صدوق: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل می فرماید: هنگامی که از مخلوقاتم آنکه مرا می شناسد نسبت به من عصیان می کند، بر او مسلط می کنم کسی را که مرا نمی شناسد.(4)

36. امالی صدوق: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل نقل فرمود: خداوند جل جلاله فرمود: هر کس گناه کوچک یا بزرگی مرتکب شود و نداند که من اختیار دارم که او را عذاب کنم یا از آن عفو نمایم، هرگز برای او آن گناه را نمی بخشم و هر کس گناهی کند، کوچک باشد یا بزرگ و بداند که من اختیار دارم که عذابش نمایم یا از آن عفو کنم، از آن عفو می کنم.(5)

37. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم علیه السلام می فرمود: چیزی همچون گناهان دل را فاسد نمی کند و دل با گناهی مواجه می شود، پس از آن گناه جدا نمی شود تا آنکه آن گناه بر وی غلبه کرده و زیر و رو می شود.(6)

در امالی طوسی همانند این روایت آمده است.(7)

1- . أمالی صدوق: 6
2- . أمالی صدوق: 14
3- . أمالی صدوق: 109
4- . أمالی صدوق: 138

5- . أمالی صدوق: 172
6- . أمالی صدوق: 239
7- . أمالی طوسی 2 : 53

38. امالی صدوق: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنده برای گناهی از گناهانش صد سال حبس می شود و او باید به همسرانش و برادرانش در بهشت بنگرد.(1)

39. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس شیطان را اطاعت کند، نسبت به خداوند عصیان می کند و هر کس نسبت به خداوند عصیان کند، خداوند او را عذاب می نماید.(2)

40. تفسیر قمی: «ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِی النَّاسِ» (3) {فساد، در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است؛} علی بن ابراهیم می گوید: در خشکی فساد حیوان هنگامی است که باران نبارد و همچنین هلاک شدن حیوانات دریا نیز به همین است.

- و امام صادق علیه السلام فرمود: زندگی حیوانات دریا به باران است. پس هنگامی که باران قطع شود، فساد در خشکی و دریا ظاهر می شود و آن هنگامی است که گناهان و معصیت ها زیاد شود.(4)

41. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام فرمود: دعا قضا را برمی گرداند و مومن با گناه مواجه می شود، پس از روزی محروم می شود.(5)

42. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: باورع ترین مردم کسی است که در هنگام شبهه توقف کند و عابدترین مردم کسی است که واجبات را به پا دارد و زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک کند و پرتلاش ترین مردم کسی است که گناهان را ترک نماید.(6)

1- . أمالی صدوق: 247
2- . أمالی صدوق: 293
3- . روم / 41
4- . تفسیر قمّی: 504
5- . قرب الإسناد: 24
6- . خصال 1 : 11

43. خصال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: خداوند خشمش را در معصیتش مخفی نموده، پس چیزی از معصیت او را کوچک نشمار چه بسا موجب خشمش گردد در حالی که تو نمی دانی.(1)

44. خصال: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از علامت های شقاوت، خشکی چشم و قساوت قلب و شدت حرص در طلب روزی و اصرار بر گناه است.(2)

45. خصال: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز قلب را می میراند: گناه روی گناه، بسیار با زنان مناقشه کردن یعنی سخن گفتن با آن ها، مجادله با احمق، تو می گویی و او می گوید و به سوی خیر بازنمی گردد و همنشینی با مردگان. پس به ایشان عرض شد: ای پیامبرخدا! منظور از مردگان چه کسانی هستند؟ فرمود: هر توانگر ثروتمندی.(3)

46. خصال: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه خداوند عزوجل بر امتی خشمگین شود و بر آن ها عذاب نفرستد، قیمت های آن ها بالارفته و عمرهایشان کوتاه می شود و تاجرانشان سود نبرند و میوه هایشان پاک نشود و رودهایشان پر آب نشود و باران هایشان از آن ها بازداشته می شود و بدترینشان بر آن ها مسلط می شود (4)

47. خصال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: از گناهان بپرهیزید. پس هیچ بلایی و هیچ نقصی در روزی نیست مگر به واسطه گناه، حتی خدشه افتادن و لغزیدن و مصیبت. خداوند عزوجل فرمود: «وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ

1- . خصال 1 : 99
2- . خصال 1 : 115
3- . خصال 1 : 108
4- . خصال 2 : 12

أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (1) {هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند!} (2)

- و فرمود: در توبه برای هر کس که آن را بخواهد باز است، پس «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» (3) {به سوی خدا توبه کنید، توبه ای خالص؛ امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد.} و هرگاه عهد کردید به عهد وفا کنید. پس نعمت و زیبایی زندگی از بین نرفته مگر به سبب گناهانی که مرتکب شده اند. خداوند نسبت به بندگانش ستمکار نیست. و اگر آن ها با دعا و زاری به استقبال آن می رفتند، نازل نمی شد. و اگر هنگامی که بر آن ها عذاب ها نازل می شد و نعمت ها از آن ها زائل می شد، با صدق نیت هایشان به سوی خداوند عزوجل زاری می کردند و سستی نمی کردند و اسراف نمی کردند، حتماً خداوند هر فاسدی را برای آن ها اصلاح می کرد و حتماً بر آن ها هر خوبی را می فرستاد. (4)

- و فرمود: هیچ بنده ای از شیعیان ما نیست که مرتکب کاری شود که ما از آن نهی کرده بودیم، پس بمیرد تا به بلایی گرفتار شود و به واسطه آن بلا که یا در مال و یا در فرزند و یا در خودش است، گناهانش پاک گردد تا خداوند عزوجل را ملاقات کند درحالی که گناهی برای او نیست و اگر بر او چیزی از گناهانش بماند، پس به خاطر آن بر او در حین مرگش سخت گیری کنند. (5)

- و فرمود: گناهان کم را کوچک نشمارید، چرا که کوچک جمع می شود و به کبیر باز می گردد. (6)

1- . شوری / 30
2- . خصال 2 : 158
3- . تحریم / 8
4- . خصال 2 : 163
5- . خصال 2 : 169
6- . خصال 2 : 158

- و فرمود: از گناهان بپرهیزید، چرا که بنده گناه می کند پس روزی از او حبس می شود.(1)

48. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که این آیه نازل شد «وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ»(2) {و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند؛ و برای گناهان خود، طلب آمرزش می کنند} ابلیس از کوهی در مکه که ثور نامیده می شد بالا رفت، پس با بلندترین صدا عفریت هایش را صدا زد. پس آن ها به سوی او اجتماع کردند و گفتند: ای آقای ما! برای چه ما را دعوت نمودی؟ گفت: این آیه نازل شد. پس چه کس مقابل آن قیام می کند؟ پس عفریتی از شیاطین برخاست و گفت من اینگونه در مقابل آن هستم. ابلیس گفت: تو نمی توانی. دیگری برخاست و مانند آن را گفت. پس ابلیس گفت: تو نمی توانی. پس وسواس خناس گفت: من در مقابل آن هستم. ابلیس گفت: به چه طریقی؟ گفت: به آن ها وعده می دهم و آرزومندشان می کنم تا با گناه مواجه شوند. پس هرگاه با گناه مواجه شدند، استغفار را از یادشان می برم. پس ابلیس گفت: تو می توانی. پس او را موکل بر این کار نمود تا روز قیامت.(3)

49. عیون اخبار الرضا: امام حسن عسکری علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرمود: امام صادق علیه السلام به شخصی نامه نوشت: اگر می خواهی که کار تو ختم به خیر شود تا از دنیا بروی در حالی که در بهترین اعمال هستی، پس برای خداوند حقش را بزرگ بدار که نعمت هایش را در معصیت هایش صرف نکنی و به صبر خداوند نسبت به تو مغرور نشوی و هر کس را یافتی که ما را یاد می کند یا در مسیر دوستی ماست، اکرام کن. سپس بر تو چیزی نیست راستگو باشد یا دروغگو. فقط برای تو نیتت سودمند است و دروغ او به زیان خودش است.(4)

1- . خصال 2 : 161
2- . آل عمران / 135
3- . أمالی صدوق: 278
4- . عیون أخبار الرضا 2 : 4

50. عیون اخبار الرضا: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ای فرزند آدم! تو نسبت به من انصاف نداری. من به تو با نعمت ها محبت می کنم و تو با معصیت ها نسبت من خشمگین می شوی. خیر من بر تو وارد شده و شر تو به جانب من بالا می آید. همیشه در هر شبانه روز فرشته ای کریم از جانب تو کار زشتی را برایم می آورد. ای فرزند آدم! اگر وصف کار زشت خود را از دیگری می شنیدی و نمی دانستی که او درباره چه کسی صحبت می کند، حتما به سرعت نسبت به او خشمگین می شدی.(1)

در صحیفه الرضا علیه السلام از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش همانند این روایت وارده شده است.(2)

در امالی طوسی از داود بن سلیمان از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش همانند این روایت وارد شده است.(3)

در امالی طوسی از ابن مهرویه همانند این روایت وارد شده است.(4)

51. امالی طوسی: امام هادی علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرمود: امیرالمومنین علیه السلام همانند روایت فوق را فرمود به علاوه اینکه در آخرش این جمله را اضافه دارد: فرزند آدم! هنگامی که خشمگین شدی مرا به یاد آور تا تو را هنگام خشمگین شدنم به یاد آورم و تو را هلاک نکنم در میان کسانی که هلاکشان می کنم.(5)

52. عیون اخبار الرضا: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امتم در خیر باشند تا زمانی که یکدیگر را دوست بدارند و به هم هدیه دهند و امانت را ادا کنند و

1- . عیون أخبار الرضا 2 : 28

2- . صحیفه الرضا علیه السلام: 2

3- . أمالی طوسی 1 : 125،126

4- . أمالی طوسی 2 : 183

5- . أمالی طوسی 1 : 285

از حرام دوری کنند و مهمان را گرامی بدارند و نماز را بپا دارند و زکات دهند. پس هرگاه این ها را انجام ندادند، به به قحطی و خشکسالی گرفتار شوند.(1)

53. عیون اخبار الرضا: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی ! از کرامت مومن بر خداوند این است که خدا برای اجل او وقتی را قرار نداده تا قصد کار شری را نماید پس هرگاه قصد کار شری را نماید او را به سوی خود قبض می نماید.

امام صادق علیه السلام فرمود: از شرور دوری کنید که برای شما عمرها طولانی می شود.(2)

در صحیفه الرضا علیه السلام همانند این روایت وارد شده است.(3)

54. عیون اخبار الرضا: امام حسین علیه السلام فرمود: هیچ صبحی نیست که اعمال این امت بر خداوند عزوجل عرضه نشود.(4)

همانند این روایت در صحیفه الرضا علیه السلام وارد شده است.(5)

55. عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: گناهان کوچک راهی به گناهان بزرگ هستند و هر کس از خدا در کم نترسد، در بسیار هم نمی ترسد و اگر نبود ترساندن خداوند، مردم را از بهشت و جهنم هم نبود، باز بر مردم واجب بود که او را اطاعت کرده و معصیتش را نکنند چرا که او بر آن ها تفضل و نیکی فرمود و چیزهایی از نعمت هایش را برای آنها آفریده که مستحق آن نبودند.(6)

56. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: دعا قضا را برمی گرداند و مومن گناهی را مرتکب می شود و به خاطر آن از روزی محروم می شود.(7)

1- . عیون الأخبار 2 : 29
2- . عیون أخبار الرضا 2 : 36
3- . صحیفه الرضا علیه السلام: 12
4- . عیون أخبار الرضا 2 : 44

5- . صحیفه الرضا علیه السلام: 35
6- . عیون أخبار الرضا 2 : 180
7- . أمالی طوسی 1 : 135

57. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه خداوند عزوجل بر امتی خشمگین شود سپس بر آن ها عذاب نفرستد، قیمت های آن ها بالارفته و عمرهایشان کوتاه می شود و تاجرانشان سود نبرند و رودهایشان پر آب نشود و میوه هایشان پاک نشود و بدترینشان بر آن ها مسلط می شود و باران هایشان از آن ها بازداشته می شود.(1)

58. امالی طوسی: امام رضا علیه السلام فرمود: هرچه بندگان از گناهان ایجاد کنند آنچه را که مرتکب نمی شدند، برای آن ها از بلا ایجاد می کند آن چه را که نمی شناختند.(2)

در علل الشرایع از امام زین العابدین علیه السلام همانند این روایت وارد شده است.(3)

59. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال برای مومن اجلی در مرگ قرار نداده بلکه او را هرقدر که ماندنش را دوست داشته باشد نگه می دارد. پس هرگاه بفهمد که برای او چیزی پیش می آید که در آن نابودی دینش است، با اکرام او را به سوی خود قبض می نماید.

ابو علی می گوید: من این حدیث را برای احمد بن علی بن حمزه مولای طالبیّن نقل کردم و او بسیار مرد کثیر الروایتی بود. او برای من به سند خود نقل کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که می میرد بر اثر گناهان بیشتر از کسی است که می میرد بر اثر اجل ها و کسی که زندگی می کند بر اثر نیکی بیشتر از کسی است که زندگی می کند بر خاطر عمر ها.(4)

1- . أمالی طوسیّ 1 : 204
2- . أمالی طوسی 1 : 333
3- . علل الشرائع 2 : 210
4- . أمالی طوسی 1 : 311

60. علل الشرایع: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: اشک ها خشک نمی شود مگر به خاطر قساوت قلب و قلب دارای قساوت نمی شود مگر به خاطر بسیاری گناهان.(1)

61. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: هیچ بنده ای نیست مگر اینکه نسبت به او چهل پوشش هست، تا اینکه چهل گناه کبیره را مرتکب می شود. پس هنگامی که چهل کبیره را مرتکب شد، پوشش ها از او کنار می روند. پس فرشتگانی محافظی که همراه او بوند می گویند: ای پروردگار ما! پوشش ها از این بنده تو کنار رفت. پس خداوند عزوجل به آن ها وحی می کند که بنده مرا با بال های خود بپوشانید. پس فرشتگان او را با بال های خود می پوشانند. پس هیچ گناهی نمی ماند مگر اینکه وی مرتکب می شود تا اینکه با کار زشت میان مردم ستایش شود. پس فرشتگان می گویند: ای پروردگار! این بنده تو کار زشتی را نگذاشت که انجام نداده باشد و ما حیا می کنیم از آنچه او می کند. پس خداوند به آن ها وحی می کند که بال های خود را از او بردارید. پس هنگامی که چنین کردند، در دشمنی ما اهل بیت وارد شده. پس در این هنگام خداوند پرده اش را در آسمان پاره می کند ولی در زمین او را می پوشاند. پس فرشتگان می گویند: این بنده تو پرده دریده باقی ماند. پس خداوند به آن ها وحی می کند که اگر برای من در او نیازی بود، شما را امر نمی کردم که بال های خود را از او بردارید.(2)

62. امالی صدوق: در خبر مناهی (چیزی هایی که از آن ها نهی کرده) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چیزی از شر را کوچک نپندارید اگرچه در نظرهای شما کوچک باشد و خیری را بزرگ نپندارید اگرچه در نظرهای شما بزرگ باشد؛ چرا که با استغفار گناه کبیره ای باقی نمی ماند و با اصرار بر صغیره، آن گناه دیگر صغیره نیست.(3)

1- . علل الشرائع 1 : 77
2- . علل الشرائع 2 : 219
3- . أمالی صدوق : 260

63. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: از گناهانی که آمرزیده نمی شوند سخن شخص است که بگوید: ای کاش جز به همین گناه مواخذه نشوم.(1)

64. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: من برای کسی از این امت که حق ما را می شناسد امید نجات دارم مگر برای یکی از این سه نفر: همنشین سلطان ستمگر، اهل هوا و هوس و کسی که علنی گناه می کند.(2)

65. علل الشرایع: امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم فرمود: ای محمد بن مسلم! مردم تو را نسبت به خودت فریب ندهند. چرا که امر به تو می رسد و نه به آن ها و روز را به این و آن تمام نکن؛ چرا که با تو کسی است که اعمالت را حساب می کند؛ پس هیچ کار نیکی را که انجام می دهی کوچک نشمار چرا که آن را زمانی خواهی دید که تو را خشنود کند و هیچ گناهی را که مرتکب می شوی کوچک نشمار چرا که آن را زمانی خواهی دید که تو را ناراحت کند. و نیکی کن که من چیزی را ندیدم که مطلوب تر و سریع التاثیرتر از کار نیک نوپدیدی باشد برای گناه گذشته.(3)

66. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که اعتنا نکند که چه می گوید و درباره آن چه می گویند، پس آن شرک شیطان است و کسی که اعتنا نکند نسبت به اینکه مردم را گناهکار ببیند، پس آن شرک شیطان است و هر کس غیبت برادر مومن خود را نماید بدون اینکه ستمی بین آن دو باشد، پس آن شرک شیطان است و هر کس به دوستی حرام و شهوت زنا خوشحال باشد، پس آن شرک شیطان است. سپس فرمود: برای زنازاده نشانه هایی است. یکی از آن ها دشمنی ما اهل بیت است و دوم از آن ها این است که او مشتاق است به حرامی که از آن پدید آمده و سوم از آن ها سبک شمردن دین و چهارم از آن ها بدرفتاری با مردم و کسی با برادرانش بد رفتار نمی شود مگر کسی که در غیرفراش پدرش متولد شده باشد یا مادر در حال حیضش به او حامله شده باشد.(4)

1- . خصال 1 : 14

2- . خصال 1 : 59

3- . علل الشرائع 2 : 280
4- . خصال 1 : 102

67. ثواب الاعمال: امام رضا علیه السلام فرمود: پوشاننده کار نیک، معادل هفتاد نیکی ارزش دارد و فاش کننده گناه بی یاور ماند و پوشاننده گناه، گناهش آمرزیده می شود.(1)

68. ثواب الاعمال: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس گناهی را مرتکب شود و خندان باشد، وارد آتش می شود در حالی که گریان است.(2)

69. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس قصد ارتکاب گناه نمود، گناه نکند چرا که چه بسا بنده گناه را مرتکب می شود پس پروردگار تبارک و تعالی او را می بیند و می فرماید به عزت و جلالم قسم او را از این پس هرگز نمی آمرزم.(3)

در محاسن از ابن فضال همانند این روایت وارد شده است.(4)

70. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر گروهی سواره معصیت خدا را مرتکب شوند از سواران شیطان هستند و اگر پیاده معصیت خدا را نمایند، از پیادگان شیطان هستند.(5)

در محاسن از ابن سنان همانند این روایت وارد شده است.(6)

71. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل پیامبری را به قومش فرستاد و به او وحی فرمود: به قوم خود بگو هر کس از اهالی روستا و اهل خانواده در اطاعت من باشد و آن ها به شری رسد سپس از آنچه دوستم دارم به آنچه دوست ندارم برگردند، من اوضاع را برای آن ها از آنچه دوست دارند به آنچه دوست ندارند بر می گردانم.(7)

1- . ثواب الأعمال: 162
2- . ثواب الأعمال: 201
3- . ثواب الأعمال: 216
4- . محاسن: 117
5- . ثواب الأعمال: 226
6- . محاسن: 116

7- . ثواب الأعمال: 226

در محاسن از ابن محبوب همانند این روایت وارد شده است.(1)

72. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: شک و معصیت در آتش است آن دو از ما و به سوی ما نیستند.(2)

73. تحف العقول: امام حسن علیه السلام فرمود: از گناهانی که آمرزیده نمی شود سخن کسی است که می گوید: ای کاش جز به این گناه مواخذه نشوم. سپس فرمود: شرک در مردم نهان تر از حرکت مورچه بر سطح سیاه در شب تار است.(3)

74. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: شخصی گناهی را مرتکب می شود پس از نمازشب محروم می شود و کار بد اثرش برای صاحبش سریع تر از اثر کارد بر گوشت است.(4)

75. محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: شخص گناهی را مرتکب می شود پس روزی از او برداشته می شود و این آیه را تلاوت فرمود: «إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّها مُصْبِحِينَ وَ لا يَسْتَثْنُونَ فَطافَ عَلَيْها طائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نائِمُونَ» (5) {هنگامی که سوگند یاد کردند که میوه های باغ را صبحگاهان (دور از چشم مستمندان) بچینند. و هیچ از آن استثنا نکنند؛ امّا عذابی فراگیر (شب هنگام) بر (تمام) باغ آنها فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند. }(6)

76. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: مومن نیت ارتکاب گناه می کند پس از روزی محروم می شود.(7)

77. محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ سالی بارانش کمتر از سال دیگر نیست، ولی خداوند آن را قرار می دهد هرکجا که بخواهد. خداوند عزوجل هرگاه قومی مرتکب گناهان شوند، آن مقدار بارانی را که در آن سال برای آن ها

1- . محاسن: 117
2- . ثواب الأعمال: 231

3- . تحف العقول: 487
4- . محاسن: 115
5- . قلم / 19
6- . محاسن: 115
7- . محاسن: 116

مقدر شده بود از آن ها منصرف می کند به دیگران و به دشت ها و دریاها و کوه ها و خداوند عذاب می کند حشره جُعَل را در سوراخش، پس باران از زمینی که آن حشره در آن است نگه داشته می شود به خاطر گناهان کسانی که در آن زمین حاضر هستند در حالی که خداوند برای آن حشره راهی غیر از مکان گنهکاران قرار داد. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: پس عبرت بگیرید ای صاحبان بینش.(1)

78. غیبت طوسی: ابا هاشم جعفری گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود: از گناهانی که آمرزیده نمی شود سخن کسی است که می گوید: ای کاش جز به این گناه مواخذه نشوم. ابا هاشم گوید: پیش خودم گفتم: این مطلب دقیقی است که برای شخص سزاوار است که هر چیز را از کار خودش و از خودش بررسی نماید. پس امام عسکری علیه السلام متوجه من شد و فرمود: ای اباهاشم! راست گفتی! پس به آنچه نفست به آن حدیث کرد ملزم شو. پس شرک در میان مرد خفیف تر از حرکت مورچه ریز بر کوه صفا در شب تاریک و خفیف تر از حرکت مورچه ریز بر سطح سیاه است.(2)

79. محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس با جرأت در معصیت علیه خدا اقدامی کند، کافر است و هر کس دینی غیر از دین خدا را برپا نماید مشرک است.(3)

80. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دوست دارد بنده ای را که در گناه بزرگ به او رو آورد و دشمن می دارد بنده ای را که گناه کوچک را سبک می شمارد.(4)

81. صحیفه الرضا علیه السلام: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای فرزند آدم! گناه مردم تو را از گناه خود و نیز نعمت مردم

1- . محاسن: 116
2- . غیبت طوسی: 133
3- . محاسن: 209
4- . محاسن: 293

تو را از نعمت از نعمتی که خداوند به تو عنایت کرده فریفته نسازد و مردم را از رحمت خداوند متعال ناامید مکن در حالی که برای خودت به آن امید داری.(1)

82. تفسیرعیاشی: ابابصیر گوید: شنیدم که می فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدادُوا كُفْراً»(2) {کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز هم ایمان آوردند، و دیگر بار کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند، } کسی که دانست که شراب حرام است سپس آن را نوشید و کسی که دانست که زنا حرام است سپس زنا کرد و کسی که دانست که زکات حق است و آن را ادا نکرد.(3)

83. تفسیر امام علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا ! از کوشش در گناهان و سبک شمردن آن ها بپرهیزید، چرا که گناهان خواری را بر صاحبش مستولی می کند تا اینکه او در رد ولایت وصی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و دفع پیامبری پیامبر خدا قرار دهد و اینگونه خواهد بود تا او را در دفع نمودن توحید خداوند و الحاد در دین خدا قرار دهد.(4)

84. مجالس مفید: زید شحام گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: از حمله های خداوند در شب و روز بپرهیزید. پس گفتم: حمله های خداوند چیست؟ فرمود: بازخواست او از گناهان.(5)

در کتاب نوادر همانند این روایت وارد شده است.(6)

85. مجالس مفید: سماعه گوید: شنیدم که حضرت می فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ناراحت نکنید. پس مردی گفت: فدایت شوم، چگونه ایشان را ناراحت می کنیم؟ فرمود: آیا نمی دانید که اعمال شما بر ایشان عرضه می شود، پس

1- . صحیفه الرضا علیه السلام: 4
2- . نساء / 137
3- . تفسیر عیّاشی 1 : 281
4- . تفسیر امام عسکری علیه السلام: 264

5- . أمالى مفيد: 117
6- . الزهد: 18

هنگامی که در آن ها معصیت خدا را ببیند آن معصیت ایشان را ناراحت می کند. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ناراحت نکنید و ایشان را خوشحال کنید.(1)

در کتاب نوادر همانند این روایت وارده شده است.

86. اختصاص: امام باقر علیه السلام فرمود: بنده از خداوند حاجتی از نیازهای دنیا را می خواهد و خداوند در مقام برآوردن آن حاجت برای زمان نزدیک یا وقت دیرتر برمی آید. پس بنده در این هنگام گناهی را مرتکب می شود. پس خداوند تبارک و تعالی به فرشته ای که مامور برآوردن حاجت اوست می گوید: حاجت او را برآورده مکن و او را از آن محروم کن، چرا که او با خشم من مواجه شد و مستوجب محرومیت از من شد.(2)

87. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: برای خداوند تبارک و تعالی بر بنده مومنش چهل پوشش است. پس هنگامی که گناه کبیره ای را مرتکب می شود، پرده ای از او برداشته می شود. پس هنگامی که عیبی را که از برادر مومنش می داند بازگو کند، آن پرده ها از او کنار می روند و پرده دریده باقی می ماند. پس در آسمان بر زبان های فرشتگان و در زمین بر زبان های مردم رسوا می شود و گناهی را مرتکب نمی شود مگر اینکه بازگو شود و فرشتگان مامور به او می گویند: ای پروردگار ما! باقی ماند بنده تو پرده دریده و تو ما را به حفظ او دستور دادی. پس خداوند عزوجل می فرماید: فرشتگان من! اگر برای این بنده خیر را اراده کرده بودم او را رسوا نمی کردم. پس بال هایتان را از او بردارید. پس به عزتم قسم که که بعد از این هیچگاه به خیر باز نگردد.(3)

88. اختصاص: امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ بنده ای نیست مگر آنکه در دلش نقطه سفیدی هست. پس هرگاه گناهی را مرتکب شود و آن را تکرار کند از آن نقطه سیاهی خارج می شود. پس اگر گناهان را ادامه دهد، آن سیاهی بیشتر می شود تا سفیدی را می پوشاند. پس هنگامی که سفیدی پوشیده شد، هرگز

1- . أمالی مفید: 123

2- . اختصاص: 31
3- . اختصاص: 220

صاحبش به خیر بازنمی گردد و این فرموده خداوند عزوجل است: «کَلَّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ»(1) {چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل هایشان نشسته است!}(2)

89. کتاب نوادر: امام باقر علیه السلام فرمود: بنده ای نیست که کاری را انجام دهد که خداوند از او راضی نشود، مگر آنکه در مرحله اول خداوند آن عمل را بر او می پوشاند. پس اگر دوباره انجام داد همچنان در مرحله دوم خدا آن را می پوشاند پس اگر برای بار سوم انجام داد، خداوند فرشته ای را در صورت انسان می فرستد که به مردم می گوید: فلانی چنین و چنان کرد.(3)

90. کتاب نوادر: امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی به داوود پیامبر علیه السلام وحی فرستاد که به نزد بنده ام دانیال برو و بگو که معصیت مرا کردی پس تو را آمرزیدم و معصیت مرا کردی پس تو را آمرزیدم و معصیت مرا کردی پس تو را آمرزیدم. پس اگر برای بار چهارم معصیت مرا کنی تو را نمی آمرزم. فرمود پس داوود علیه السلام به نزد او آمد و به او فرمود: ای دانیال! من پیامبرخدا به سوی تو هستم. خداوند می فرماید: معصیت مرا کردی پس تو را آمرزیدم و معصیت مرا کردی پس تو را آمرزیدم و معصیت مرا کردی پس تو را آمرزیدم. پس اگر برای بار چهارم معصیت مرا کنی تو را نمی آمرزم. دانیال به او گفت: ای پیامبرخدا! ابلاغ کردی. فرمود: پس هنگامی که وقت سحر شد دانیال برخاست و با پروردگارش مناجات کرد. پس فرمود: ای پروردگارمن! داود پیامبرت به من از جانب تو خبر داد که تو را معصیت کرده ام پس مرا آمرزیده ای و تو را معصیت کرده ام و مرا آمرزیده ای و تو را معصیت کرده ام و مرا آمرزیده ای و به من از جانب تو خبر داد که من اگر برای بار چهارم معصیت تو را کنم مرا نمی آمرزی. پس به عزتت قسم که اگر مرا باز نداری معصیت تو را می کنم، سپس معصیت تو را می کنم، سپس معصیت تو را می کنم.

1- . مطففین / 14
2- . اختصاص: 243
3- . الزهد: 74

91. تمحیص: معاویه بن عمار گفت: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که باد در بیابان عمامه را از سرم برده بود. پس حضرت علیه السلام فرمود: ای معاویه! پس گفتم: بله فدایت شوم ای پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. فرمود: باد عمامه را از سرت برداشت؟ عرض کردم: بله. فرمود: این پاداش کسی است که اعراب را اطعام نماید.(1)

92. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: از گناهان بپرهیزید، پس هیچ بلایی و هیچ نقصی در روزی نیست مگر به واسطه گناه، حتی خدشه افتادن و بدبختی و مصیبت. خداوند عزوجل می فرماید: «وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»(2){هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند!}(3)

93. نوادر راوندی: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرمود: شخص به خاطر یک گناه بر در بهشت یک سال می نشیند و او باید به ظرف های بهشتی اش و همسرانش بنگرد.(4)

- و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای مومن هفتاد و دو پوشش است. پس هرگاه گناهی را مرتکب شود پرده ای از او کنار می رود. پس اگر توبه کند، خداوند آن را به همراه هفت پرده دیگر به وی بازمی گرداند و اگر نپذیرد مگر قدم به قدم در گناهان وارد شود، پرده هایش از او کنار می رود و اگر توبه کند، خداوند آن پرده را به او بازگرداند و با هر پرده ای از آن ها، هفت پرده دیگر بازگرداند. پس اگر نپذیرد، ناچار قدم به قدم در گناهان وارد شده، پرده هایش از او کنار رود و بدون پرده باقی ماند. و خداوند متعال به فرشتگانش وحی می کند که بنده مرا با بال های خود بپوشانید، چرا که فرزندان آدم تغییر می کنند و تغییر نمی دهند و ما تغییر می دهم ولی تغییر نمی کنم. پس اگر نپذیرد، ناچار قدم به قدم در گناهان

1- . التمحیص: 37

2- . شوری / 30

3- . التمحیص: 37

4- . نوادر راوندی: 4

وارد شده و فرشتگان به پرودگارشان شکایت کرده و بال هایشان را برمی دارند و گویند: ای پروردگار! این بنده تو ما را از با گناهان آشکار و پنهانش که انجام می دهد آزرده است. فرمود: پس خداوند متعال به آن ها می فرماید: بال هایتان را از او بردارید. پس اگر در تاریکی شب یا روشنی روز یا در بیابان یا در قعر دریا گناهی کند، حتما خداوند متعال آن را بر زبان های مردم می اندازد، پس از خداوند متعال بخواهید که پرده هایتان را کنار نزند(1).

- و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شیطان از شما به گناهان کوچک راضی شده و گناهی که آمرزیده نمی شود، سخن شخصی است که می گوید به این گناه مواخذه نمی شوم که ناشی از کوچک شمردن آن است.(2)

94. امالی طوسی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ رگی نجنبد و قدمی نلغزد مگر به واسطه آنچه که دست های شما از پیش فرستاده و خداوند از او بسیار را نمی آمرزد.(3)

95. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال برای مومن اجلی در مرگ قرار نداده، بلکه او را هر قدر که ماندنش را دوست داشته باشد نگه می دارد. پس هرگاه بفهمد که برای او چیزی پیش می آید که در آن نابودی دینش است، با اکراه [با اکرام] او را به سوی خود قبض می نماید.

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که می میرد بر اثر گناهان، بیشتر از کسی است که می میرد بر اثر اجل ها و کسی که زندگی می کند بر اثر نیکی، بیشتر از کسی است که زندگی می کند بر خاطر عمرها.(4)

96. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: اگر خداوند بر معصیتش وعده عذاب نمی داد، باز هم واجب بود که از جهت شکر نعمت های او معصیتش نشود.(5)

1- . نوادر راوندی: 6

2- . نوادر راوندی: 17

3- . أمالی طوسی 2 : 183
4- . أمالی طوسی 1 : 311
5- . نهج البلاغه حکمت: 290

- و فرمود: ترگ گناه از طلب توبه آسان تر است.(1)

و فرمود: از معصیت های خداوند در خلوت ها پرهیز کنید، چرا که بیننده خود حاکم است.(2)

و فرمود: کمترین چیزی که برای خدا بر شما واجب می شود، این است که از نعمت هایش بر معصیت هایش یاری نجویید.(3)

و فرمود: میسر نبودن گناهان از عصمت است.(4)

و فرمود: به یاد آورید پایان یافتن لذت ها و باقی ماندن پیامدها را.(5)

و فرمود: شدیدترین گناهان آن است که صاحبش آن را سبک بشمارد.(6)

- و فرمود: ای مردم ! دنیا فریب می دهد آرزومند نسبت به آن را و آرام گیرنده در آن را و مهلت نمی دهد به کسی که در آن رقابت کند و غلبه می کند بر کسی که بر آن غلبه کرده. و به خدا قسم که هیچ گروهی در آرامش نعمت نبودند و آن نعمت از آن ها زائل نشد مگر به سبب گناهانی نسبت به آن ها جرأت یافتند چرا که خداوند متعال نسبت به بندگانش ستمگر نیست. و اگر مردم هنگامی که مشکلات بر آنها وارد می شود و نعمت ها از آن ها زائل می شود به درگاه پروردگارشان با صدق نیت هایشان و پریشانی دل هایشان زاری می کردند، حتما بر آن ها برمی گرداند هر پراکنده ای را و برای آن ها هر فاسدی را اصلاح می نمود.(7)

و فرمود: بر خداوند سبحان مخفی نمی ماند که بندگان در شب و روزشان چه مرتکب می شوند. به آن لطیف و خبیر است و علمش به آن احاطه دارد. اعضای شما

1- . نهج البلاغه حکمت: 170
2- . نهج البلاغه حکمت: 324
3- . نهج البلاغه حکمت: 330
4- . نهج البلاغه حکمت: 345
5- . نهج البلاغه حکمت: 433
6- . نهج البلاغه حکمت: 477

7- . نهج البلاغه خطبه: 176

شهود او هستند و جوارح شما لشگرهای اویند و باطن های شما جاسوسانش و خلوت های شما آشکار اویند.(1)

97. کنز کراجکی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ای فرزند آدم! تو نسبت به من انصاف نداری. من به تو با نعمت ها محبت می کنم و تو با معصیت ها نسبت من خشمگین می شوی. خیر من بر تو وارد شده و شر تو به جانب من بالا می آید. همیشه در هر شبانه روز فرشته ای کریم از جانب تو کاری ناصالح را برایم می آورد. ای فرزند آدم! اگر وصف کار زشت خود را از دیگری می شنیدی و نمی دانستی که او درباره چه کسی صحبت می کند، حتما به سرعت نسبت به او خشمگین می شدی.(2)

و امام صادق علیه السلام فرمود: به تاخیر انداختن توبه، فریب خوردن و زیاد به تاخیرانداختن، حیرت و بهانه جویی بر خداوند، هلاکت و اصرار بر گناه، ایمن دانستن از مکر خداست. «فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ»(3) {در حالی که جز زیانکاران، خود را از مکر (و مجازات) خدا ایمن نمی دانند!}(4)

98. عده الداعی: در زبور داود علیه السلام روایت شده است: خداوند متعال می فرماید: ای فرزند آدم! از من می خواهی، از تو منع می کنم به خاطر علمم به آنچه که تو را نفع می دهد. سپس اصرار می کنم بر من به خواسته ات. پس آنچه خواسته ای را به تو می دهم. پس از آن بر معصیت من یاری می جویی پس به پرده دری نسبت به تو اقدام می کنم. پس مرا می خوانی و بر تو می پوشانم. پس چه کارهای زیبایی که با تو انجام می دهم و چه کارهای زشتی که تو با من می کنی. نزدیک است که بر تو خشمگین شوم، خشمی که بعد از آن هرگز راضی نشوم و در آنچه خداوند به عیسی علیه السلام وحی فرمود آمده است: سرپیچی کننده با گناه بر من تو را فریب ندهد. روزی مرا می خورد و دیگری را پرستش می کند، سپس در اندوه مرا می خواند پس

1- . نهج البلاغه خطبه: 197
2- . امالی طوسی 1 : 126
3- . اعراف / 99

4- . كنز الفوائد 2 : 33

او را اجابت می کنم و دوباره بازمی گردد به آنچه که بر آن بود. پس آیا بر من نافرمانی می کند یا در معرض خشم من قرار می گیرد؟ پس به خودم قسم خوردم که حتما او را بگیرم، گرفتنی که نجاتی از آن نیست. و غیر از من پناهی نیست به کجا می گریزد از آسمان من و از زمین من.(1)

1- . عدّه الداعی : 152

باب صد و سی و هشتم : علت های مصائب و رنج ها و امراض و گناهانی که موجب خشم خداوند و تسریع در عقوبت می شود

آیات:

- أَ وَ لَمَّا أَصابَتْكُمْ مُصيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْها قُلْتُمْ أَنَّى هذا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَديرٌ *وَ ما أَصابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنينَ *وَ لِيَعْلَمَ الَّذينَ نافَقُوا.(1)

{آیا چون به شما [در نبرد اُحد] مصیبتی رسید - [با آنکه در نبرد بدر] دو برابرش را [به دشمنان خود] رساندید - گفتید: «این [مصیبت] از کجا [به ما رسید]؟» بگو: «آن از خود شما [و ناشی از بی انضباطی خودتان] است.» آری! خدا به هر چیزی تواناست. و روزی که [در اُحد] آن دو گروه با هم برخورد کردند، آنچه به شما رسید به اذن خدا بود [تا شما را بیازماید] و مؤمنان را معلوم بدارد؛ همچنین کسانی را که دو رویی نمودند [نیز] معلوم بدارد.}

- وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُون.(2)

{و در حقیقت، ما فرعونیان را به خشکسالی و کمبود محصولات دچار کردیم باشد که عبرت گیرند.}

- وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّيِّئاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُون.(3)

{و آنها را به خوشی ها و ناخوشی ها آزمودیم، باشد که ایشان بازگردند.}

1- . آل عمران / 165 - 166
2- . اعراف / 130
3- . اعراف / 168

- أَ وَ لا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فی كُلِّ عامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لا يَتُوبُونَ وَ لا هُمْ يَذَّكَّرُونَ.(1)

{آيا نمی بينند كه آنان در هر سال، يک يا دو بار آزموده می شوند، باز هم توبه نمی كنند و عبرت نمی گيرند؟ }

- وَ لا يَزالُ الَّذينَ كَفَرُوا تُصيبُهُمْ بِما صَنَعُوا قارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَريباً مِنْ دارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْميعادَ.(2)

{و كسانی كه كافر شده اند پيوسته به [سزای] آنچه كرده اند مصيبت كوبنده ای به آنان می رسد يا نزديک خانه هايشان فرود می آيد، تا وعده خدا فرا رسد. آری، خدا وعده [خود را] خلاف نمی كند. }

- أَمَّا السَّفينَةُ فَكانَتْ لِمَساكينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعيبَها وَ كانَ وَراءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفينَةٍ غَصْباً *وَ أَمَّا الْغُلامُ فَكانَ أَبَواهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشينا أَنْ يُرْهِقَهُما طُغْياناً وَ كُفْراً *فَأَرَدْنا أَنْ يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً.(3)

{اما كشتی، از آنِ بينوايانی بود كه در دريا كار می كردند، خواستم آن را معيوب كنم، [چرا كه] پيشاپيش آنان پادشاهی بود كه هر كشتی [درستی] را به زور می گرفت. و اما نوجوان، پدر و مادرش [هر دو] مؤمن بودند، پس ترسيديم [مبادا] آن دو را به طغيان و كفر بكشد. پس خواستيم كه پروردگارشان آن دو را به پاک تر و مهربان تر از او عوض دهد. }

- وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنا تُرْجَعُون.(4)

{و شما را از راه آزمايش به بد و نيک خواهيم آزمود، و به سوی ما بازگردانيده می شويد. }

- أَ فَلا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِی الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها أَ فَهُمُ الْغالِبُون.(5)

1- . توبه / 166
2- . رعد / 31
3- . كهف / 79 - 80

4- . انبياء / 35
5- . انبياء / 44

{آیا نمی بینند که ما می آییم و زمین را از جوانب آن فرو می کاهیم؟ آیا باز هم آنان پیروزند؟ }

- وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْديهِمْ إِذا هُمْ يَقْنَطُون.(1)

{و چون مردم را رحمتی بچشانیم، بدان شاد می گردند؛ و چون به [سزای] آنچه دستاورد گذشته آنان است، صدمه ای به ایشان برسد، بناگاه نومید می شوند. }

- ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِی النَّاسِ لِيُذيقَهُمْ بَعْضَ الَّذی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُون.(2)

{به سبب آنچه دست های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [سزایِ] بعضی از آنچه را که کرده اند به آنان بچشاند، باشد که بازگردند. }

- وَ لَنُذيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنی دُونَ الْعَذابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.(3)

{و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگ تر، از عذاب این دنیا [نیز] به آنان می چشانیم، امید که آنها [به خدا] بازگردند. }

1- . روم / 36
2- . روم / 41
3- . تنزیل / 21

- وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصيبَهٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْديكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثيرٍ *وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزينَ فِی الْأَرْضِ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصيرٍ.(1)

{و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست، و [خدا] از بسیاری درمی گذرد. و شما در زمین درمانده کننده [خدا] نیستید، و جز خدا شما را سرپرست و یاوری نیست. }

- وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَهٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْديهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ كَفُور.(2)

{و چون به [سزای] دستاورد پیشین آنها، به آنان بدی رسد، انسان ناسپاسی می کند. }

روایات:

1. دعائم الاسلام: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ما روایت شده است که ایشان در سفری بر زمینی بی گیاه فرود آمد. پس فرمود: برای ما هیزمی بیاورید. گفتند: ای پیامبر خدا! همانگونه که می بینی ما در زمینی بی گیاه هستیم. پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: پراکنده شوید و هیزم جستجو کنید. پس مردی دو چوب آورد و دیگری سه چوب و بیشتر از آن مانند خلال و مانند آن از آنچه باد می آورد، تا اینکه در مقابل پیامبرخدا صلی الله علیه و آله کومه ای بزرگ پدید آمد. پس فرمود: می خواهم که برای شما با این مثالی بزنم. اینچنین نیکی ها جمع می شوم و اینچنین بدهای جمع می گردد. پس خدا بیامرزد بنده ای را به خویشتن بنگرد.

2. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج چیز است که اگر آن ها را درک کردید از آن ها به خدا پناه ببرید، هرزگی در قومی ظاهر نشود به اندازه ای که آشکارا باشد مگر اینکه در آن ها طاعون و دردهایی که در پیشینیان گذشته آن ها نبوده ظاهر شود: و پیمانه و ترازو را ناقص نمی کنند مگر اینکه به خشکسالی و تنگی معاش و ستم سلطان گرفتار می شوند؛ و از

1- . شوری / 30 - 31
2- . شوری / 48

زکات ممانعت نمی کنند مگر اینکه از باران آسمان منع شوند و اگر حیوانات نبودند باران نمی بارید؛ و عهد خدا و عهد رسولش را نمی شکنند مگر اینکه خداوند دشمنانشان را بر آن ها مسلط کند و بعضی از آنچه در اختیار دارند را از آن ها بگیرد؛ و حکم نمی کنند به غیر از آنچه خداوند نازل کرده مگر اینکه خداوند سختی را بین آن ها قرار می دهد.(1)

توضیح: «خمس» مبتداست با این که نکره است، مثل عبارت «کوکب انقضّ الساعه» یعنی همینک ستاره ای فرود آمد. و خبر آن جمله شرطیه است؛ یا این که «خمس» فاعل برای فعل محذوف باشد، یعنی «تکون خمس» و منظور از فاحشه زنا است و در قاموس گفته: «السنه» به معنای خشکسالی و قحطی است و زمینی که خشک و بی آب و علف است و جمع آن «السنون» است و در نهایه گفته: «السّنه» به معنای خشکسالی است و گفته می شود: «اخذتهم السنه» یعنی خشکسال بر آنان آمد و قحطی زده شدند. «المؤنه» به معنای غذا است و مراد از شده المؤنه یعنی تنگنای در زندگی و دشواری کسب معاش.

و گفته شده: بر هر یک از این گناهان عقوبت متناسب با آن مترتب می شود؛ زیرا وقتی در گناه اول تضییع وسیله تناسل است، متناسب با آن طاعون است که موجب انقطاع نسل می شود و چون در گناه دوم مقصود، زیادی معیشت است، قحطی و سختی معاش و ستم سلطان با گرفتن مال و کارهای غیر آن، با آن تناسب دارد و در گناه سوم چون منع عطیه خداوندی به وسیله آب است متناسب با آن منع از باران آسمان است و چهارمی چون در آن منع از عدالت و حاکم دادگستر است، متناسب با آن تسلط دشمن و گرفتن اموال است و در گناه پنجمی چون نپذیرفتن شریعت و ترک قوانین عدالت محور است، متناسب با آن وقوع ظلم بین ایشان و چیرگی برخی بر برخی دیگر است.

می گویم: می توان گفت: وقتی در گناه اولی مظنه ازدیاد نسل است، خداوند بر خلاف آن با آنها رفتار می فرماید و وقتی در گناه سوم غرض آنان مال اندوزی

1- . کافی 2 : 373

است، خداوند باران را قطع می فرماید تا عرصه را بر آنان تنگ کند و این فرمایش حضرت «و لو لا البهائم لم یمطروا» اشاره دارد به این که چون معصیت از بهائم صادر نمی شود، و مکلف نیستند، استحقاق آنها برای رحمت خدا، بیش از کفار و گنهکاران و معصیت کاران است، چنانچه جریان آن مورچه و طلب آب او بدان اشاره دارد و این که آن مورچه گفت: خداوندا ما را به گناهان بنی آدم مؤاخذه مفرما و به همین امر اشاره دارد آیه «بل هم اضل سبیلاً»(1) {بلکه گمراه ترند}.

و مقصود از نقض عهد خدا و نقض عهد رسول خدا، نقض امان و ذمه ای بود که خدای متعال امر به مراعات و وفای به آن کرده بود؛ وقتی پیمان شکسته شد، اهل شرک بر اهل اسلام پیروز شدند و همین معنا از حدیث بعدی نیز آشکار است؛ و گفته شده: مقصود، نقض عهد از یاری امام حق و پیروی از او در تمام امور است و احتمال نخست آشکارتر به نظر می رسد.

و وقتی این خیانت به خاطر غلبه بر دشمن با حیله و مکر بود، خدای متعال به خلاف غرضشان با آنها معامله می کند و پیکارشان را بین خودشان شدید قرار می دهد. در قاموس گفته: «البأس» به معنای عذاب و سختی در جنگ است؛ یعنی خداوند عذاب و پیکار بینشان را با تسلط برخی از آنان بر برخی دیگر قرار داد و آنان با هم پیکار و ستیز می کنند و برخی حق خود را از برخی دیگر نمی گیرند و این که این امر بر ستم در حکم کردن به حکم خدا مترتب می شود واضح است ؛ و ممکن است سبب این باشد که وقتی آنان در حکم کردن ستم کردند و علیه مظلوم و به نفع حاکم حکم کردند، خداوند ظالم دیگری را بر آن ظالم مسلط می کند که بر او غالب می شود و بین آنان پیکار در می گیرد و این امر نیز تجربه شده است.

3. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: در کتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتیم: هرگاه پس از من زنا پدید آید مرگ ناگهانی فراوان می شود، و هر گاه مردم کم فروشی کنند خداوند آنان را به خشکسالی و کمبود محصولات گرفتار می سازد، و هر گاه از دادن زکات امتناع کنند زمین برکات خود را در زراعت و

1- . فرقان / 44

میوه جات و معادن از آنان بازمی دارد، و هر گاه در داوری ستم ورزند یکدیگر را در ظلم و تجاوز کمک می کنند، و هر گاه پیمان شکنی کنند خداوند دشمنشان را بر آنان چیره می سازد، و هر گاه قطع رحم کنند اموالشان به دست اشرار می افتد، و هر گاه امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند و از نیکان اهل بیت من پیروی نکنند خداوند دشمنانشان را بر آنان مسلّط می کند، آن گاه نیکانشان دعا می کنند و دعایشان مستجاب نمی شود.(1)

توضیح: «فی کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله» صدر این حدیث در کتاب نکاح کافی نقل شده و در آن آمده: «فی کتاب علی علیه السلام» و این عبارت ظاهر تر است؛ البته تنافی بین این دو نقل نیست؛ زیر املا کننده کتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و نویسنده آن علی علیه السلام بوده؛ پس می توان کتاب را به هر یک از آن دو نسبت داد و بر فرض که مغایرتی بین دو نقل ثابت باشد، ممکن است بگوییم این حدیث در کتاب هر دو آمده است. و در مصباح گفته: «فجأت الرجل أفجاؤه» مهموز و از باب تعب می باشد و در یک لغت با دو فتح یعنی فاء و لام الفعل آن هر دو مفتوح است و اسم مصدر آن «الفجاءه» به ضم فاء و با الف ممدوده است و در لغتی بر وزن تمره می باشد و «فجأه الامر» فعل مهموز و از باب تعب و نفع است و «فاجأه مفاجأه» یعنی نسبت به او عجله به خرج داد و امانش نداد و نیز گفته: «الطفیف» بر وزن قلیل است و معنای کم می دهد و از همین باب گفته شده: «تطفیف المکیال و المیزان» یعنی پیمانه و ترازو را کم گذاشتن؛ «قد طفّفه و هو مطفّف» یعنی جنس را کیل و وزن کرد و در آن تمام نگذاشت. پایان کلام صاحب مصباح.

می گویم: خدای متعال فرمود: «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذينَ إِذَا اكْتالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَ إِذا كالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ»(2) {وای

بر کم فروشان! آنان که وقتی برای خود پیمانه می کنند، حق خود را به طور کامل می گیرند؛ امّا هنگامی که می خواهند برای دیگران پیمانه یا وزن کنند، کم می گذارند!}. بیضاوی می گوید: «التطفیف» یعنی

1- . کافی 2 : 374.

2- . مطففين / 1 - 3

کم گذاشتن در کیل و وزن؛ زیرا آنچه کم گذاشته می شود، اندک می گردد یعنی حقیر می شود و در حدیث وارد شده: «پنج چیز در برابر پنج چیز قرار دارد: هیچ قومی نقض پیمان نکردند، مگر این که خداوند دشمنشان را بر آنان مسلط فرمود؛ و هیچ قومی به غیر آنچه خدا نازل فرموده حکم نکردند مگر این که فقر در بین آنان شایع شد؛ و زنا در بین هیچ قومی رواج پیدا نکرد، مگر این که مرگ در بین آنان شایع گشت؛ و هیچ قومی پیمانه را کم نگذاشت، مگر این که از گیاهان منع شدند و دچار خشکسالی و قحطی گشتند؛ و هیچ قومی از دادن زکات امتناع نکردند، مگر این که باران از آنان گرفته شد. بیضاوی می گوید: «علی الناس» یعنی از مردم؛ «یستوفون» یعنی حق خود را به تمام و کمال می گیرند؛ «و إذا کالوهم او وزنوهم» یعنی به مردم جنس فروخته و آن را برایشان کیل و وزن می کنند.

مراد از نقص، نقصان رشد محصول زمین مانند میوه ها و حبوبات است، چنانچه خدای سبحان فرمود: «وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنینَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ»(1) {و ما نزدیکان فرعون (و قوم او) را به خشکسالی و کمبود میوه ها گرفتار کردیم، شاید متذکر گردند!} «منعت الارض» به صورت فعل معلوم است؛ پس مفعول اول آن محذوف است ؛ یعنی زمین مردم را از برکت خود منع می کند؛ یا این که این فعل مجهول باشد و در نتیجه فاعل آن خدای متعال باشد و جور نقیض عدل است و این فقره دو وجه را محتمل است:

اول: این که ظلم در حکم کردن و ترک عدالت، معونت ظالم بر مظلوم است و در نتیجه این فراز از روایت بر سیاق سایر فقرات نیست و گویا نکته در این فراز این باشد که وقتی اثر سوء ظلم در حکم، واضح است که اختلال در نظام عالم است، حضرت به توضیح اصل فعل آنها و اظهار زشتی آن اکتفا فرمود (و عقاب آن را ذکر نفرمود).

دوم: مراد این باشد که خداوند متعال به سبب این فعل لطف خود را از آنان دریغ می دارد و آنان نیز به تعاون در ستم و تجاوز می پردازند تا این که ضرر آن به

1- . اعراف / 130

آن حکم کننده و ظالم نیز می رسد، چنانچه حضرت علیه السلام در حدیث پیشین فرمود: «خداوند پیکارشان را بین آنها واقع می سازد.» و ظاهراً مراد از عهد، همان معاهده با کفار است، چنانچه دانستی؛ و محتمل است عموم پیمان ها باشد و این که قطع رحم موجب قرار گرفتن اموال در دست اشرار باشد، تجربه شده است و این امر اسباب ظاهری و باطنی دارد؛ عمده دلیل باطنی قطع لطف خدای متعال از آنان است و از جمله اسباب ظاهری آن است که آنها در دفع ظلم یکدیگر را یاری نمی کنند و در نتیجه اشرار بر آنان مسلط می شوند و اموال را از آنان می گیرند و از جمله اسباب ظاهری آن است که برای غلبه برخی بر برخی دیگر با اموال خود به حکام جور متوسل می شوند و در نتیجه اموالشان به آنها منتقل می گردد.

«و اذا لم یأمروا بالمعروف» گفته شده: احتمال دارد تسلط اشرار بر آنان به خاطر ترک هر دو مورد یعنی امر به معروف و نهی از منکر باشد.

می گویم: احتمال دوم ظاهر تر است، با این که هر یک از این دو مستلزم دیگری است، یعنی ترک هر معروفی منکر است و ترک هر منکری معروف است و مراد از خیار، کسانی است که معروف را انجام می دهند و بدان امر نیز می کنند و منکر را انجام نمی دهند و از آن نهی نیز می کنند و این که دعایشان مستجاب نمی شود بدین خاطر است که خشم خدا در حق آنان مستحکم شده و به حد حتمیت و قطعیت رسیده است. آیا چنین نبود که شفاعت حضرت خلیل الرحمان علیه السلام در حق قوم لوط پذیرفته نشد؟ و ممکن است مراد از خیار کسانی باشند که معروف را ترک نکردند و منکر را مرتکب نشدند، اما امر به معروف و نهی از منکر نیز نکردند؛ پس عدم استجابت دعایشان بدین علت است مانند اصحاب سبت که عذاب هم بر تجاوزکاران و هم بر کسانی که نهی از منکر نکردند نازل شد و این که دعای مؤمنین برای ظهور حضرت قائم علیه السلام مستجاب نمی شود، ممکن است به خاطر همین دو امر باشد.

لازم به ذکر است که مهم ترین ترک نهی از منکر در این امت آن وقایعی بود که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در باب سازشکاری با خلافای جور اتفاق افتاد و مردم امامان برحق علیهم السلام را تبعیت نکردند و در نتیجه خلفای جور از اهل

قبیله تیم و عدیّ و بنی امیه و بنی عباس و سایر پادشاهان ستمگر بر آنان مسلط شدند و امت دعا و تضرع کردند، ولی مستجاب نشد و چه بسا علت تسلط بدان بر امت، فقط به خاطر همین باشد که فرمود: «آنان از خوبان از اهل بیت من تبعیت نکردند»؛ ولی تعمیم دلیل بهتر است.

4. قرب الاسناد: امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند در یکی از کتاب هایی که به پیامبرانش نازل کرده فرموده: در زمان آینده عده ای از مخلوقات من دنیا را به نام دین در آغوش می گیرند و آنها در ظاهر دندان میش نشان می دهند، در صورتی که در باطن دل هایشان مانند دل های گرگان می باشد. اعمال آنها حتی از صبر زرد هم تلخ تر است ولی زبان هایشان برای فریب دادن مردم از عسل هم شیرین تر است و نیت ها و اندیشه های باطنشان از بوی حسد مردار هم گندیده تر است. آیا این ها به خاطر من غیرت و حمیت می کنند و یا این که به من خدعه می کنند. پس من به عزت خود سوگند خورده ام که برای این اشخاص فتنه برانگیزم که دماغ های آنها را به خاک بمالد به طوری که به همه زمین برسد، حتی اشخاص حکیم در حیرت و تعجب باشند.(1)

5. امالی صدوق: امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ سالی بارانش کمتر از سال دیگر نیست، ولی خداوند آن را هر کجا که بخواهد قرار می دهد. خداوند جل جلاله هرگاه قومی مرتکب گناهان شوند، آن مقدار بارانی را که در آن سال برای آن ها مقدر شده بود از آن ها منصرف می کند به دیگران و به دشت ها و دریاها و کوه ها و خداوند عذاب می کند حشره جُعَل را در سوراخش، پس باران از زمینی که آن حشره در آن است نگه داشته می شود به خاطر گناهان کسانی که در آن زمین حاضر هستند، در حالی که خداوند برای آن حشره راهی غیر از مکان گنهکاران قرار داد. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: پس عبرت بگیرید ای صاحبان بینش. سپس فرمود در کتاب علی علیه السلام یافتیم که فرموده: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که زنا ظاهر شود، مرگ ناگهانی زیاد می شود و هرگاه از پیمانه کم

1- . قرب الإسناد : 22

گذارند، خداوند آن ها را به خشکسالی و نقص گرفتار کند؛ و هرگاه از زکات ممانعت کنند، زمین برکتش را از کشاورزی و میوه ها و معادن آن ها برمی گیرد؛ و هر گاه در داوری ستم ورزند، یکدیگر را در ظلم و تجاوز کمک می کنند؛ و هر گاه پیمان شکنی کنند، خداوند دشمنشان را بر آنان چیره می سازد؛ و هر گاه قطع رحم کنند، اموالشان به دست اشرار می افتد؛ و هر گاه امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند و از نیکان اهل بیت من پیروی نکنند، خداوند دشمنانشان را بر آنان مسلّط می کند، آن گاه نیکانشان دعا می کنند و دعایشان مستجاب نمی شود.(1)

6. امالی طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: در کتاب علی بن ابی طالب علیه السلام یافتم... تا آخر آنچه گذشت.(2)

در علل الشرایع از فرموده امام باقر علیه السلام که یافتیم در کتاب علی علیه السلام تا آخر خبر وارده شده است.(3)

در ثواب الاعمال از ابن محبوب همانند این روایت نقل شده است.(4)

7. امالی طوسی، مجالس مفید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه گناه عقوبتش جلو می افتد و به آخرت نمی ماند: عاق والدین، تجاوز بر مردم و ناسپاسی احسان.(5)

8. امالی طوسی و مجالس مفید: امام رضا علیه السلام فرمود: هرگاه والیان دروغ گویند، باران حبس می شود و هرگاه سلطان ستم کند، حکمرانی سبک شود و هرگاه زکات داده نشود، چهارپایان می میرند.(6)

9. امالی طوسی: ابن عباس گفت: در جایی تجاوز ظاهر نمی شود مگر اینکه میان آن ها مردن ظاهر شود و کم فروشی در ترازو آشکار نمی شود، مگر اینکه در

1- . أمالی الصدوق: 185
2- . أمالی طوسی 1 : 214
3- . علل الشرائع 2 : 271
4- . ثواب الأعمال: 225

5- . أمالی طوسی 1 : 13 ، مجالس مفید: 148
6- . أمالی طوسی 1 : 77، مجالس مفید: 191

آن ها خسارت و فقر آشکار شود. (در نقل ابی کثیر آمده است مگر اینکه به خشکسالی مبتلا می شوند) و در میان آن ها پیمان شکنی زیاد نمی شود، مگر اینکه دشمنانشان بر آنها دشمنانشان بر آن ها روی آوردند.(1)

10. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: چهار کس فورا مجازات می شوند: مردی که تو به او نیکی کردی و او در برابر نیکی تو با بدی مقابله کرد، و مردی که تو به او ستم نکردی ولی او به تو ستم کرد و مردی که با او در باره چیزی پیمان بستی، ولی تو به او وفا کردی و او به تو خیانت کرد و مردی که پیوند خویشاوندان خود را حفظ می کند، ولی آنها از او قطع می کنند.(2)

در مجالس مفید همانند این روایت وارد شده و در ادامه دارد: و مردی که تو با او پیوندت را حفظ می کنی، ولی او قطع می کند.(3)

در کتاب الغایات از امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیه السلام نقل فرمود: چهارکس فوراً مجازات می شوند... و همانند آن را ذکر کرد با کمی تغییر در بعضی الفاظش.

خصال: در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام همانند فوق آمده و در پایانش اضافه شده: سپس فرمود: ای علی! هر کس بر او خستگی مستولی شود راحتی از او می رود.(4)

11. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: گناهی که نعمت ها را تغییر می دهد سرکشی؛ و گناهی که پشیمانی به دنبال دارد قتل؛ و آنکه بدبختی را نازل می کند ظلم و آنکه پرده ها را می درد شرب خمر؛ و آنکه روزی را حبس می کند زنا و آنکه مرگ را جلو اندازد، قطع رحم و آنکه دعا را برگرداند و آسمان را تیره کند، عاق والدین است.(5)

1- . أمالی طوسی 2 : 17
2- . خصال 1 : 109
3- . مجالس مفید: 106
4- . خصال 1 : 110
5- . علل الشرائع 2 : 271

در معانی الاخبار همانند این روایت وارد شده است.(1)

در اختصاص همانند این روایت وارد شده است.(2)

12. معانی الاخبار: ابو خالد کابلی گوید: شنیدم که امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: گناهانی که نعمت را تغییر می دهند عبارتند از: ظلم و تعدّی بر مردم، و ترک عمل خیری که به آن عادت شده، و ترک أمر به نیکی ها، و کفران نعمت، و ترک شکر، این ها همان است که خدا در باره اش فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ»(3) {خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملّتی) را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند!} و آن گناهانی که موجب پشیمانی می گردد، کشتن فردی است که خداوند منع کرده و فرموده است: «وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ»(4)

{و کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده، نکشید.} و خداوند در داستان قابیل فرمود: وی چون هابیل را کشت و از دفن او عاجز شد، نفس سرکش او قتل برادرش را در نظر وی خوب جلوه داد: «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِینَ»(5) {و سرانجام پشیمان شد.} و (از دیگر گناهان) ترک پیوند خویشاوندی آنقدر که از او چشم بپوشند (مثل آنکه چنین خویشاوندی نداشته اند)، و ترک نماز تا وقت آن بگذرد، و ترک وصیّت و ندادن ردّ مظالم، و منع زکات تا هنگامی که مرگ فرا رسد و زبان از گفتار بازماند. و گناهانی که موجب نزول انتقام و خشم الهی است، نافرمانی کردن شخص عارف است، یعنی با آنکه شناخت دارد سر به طغیان برداشته و بر مردم گردن فرازی کند و بعضی از آنان را مورد استهزا و نیشخند قرار دهد. و گناهانی که باعث می گردد بهره الهی از انسان دور گردد، اظهار نیازمندی نمودن، و خوابیدن در ثلث اوّل شب (وقت نماز عشا) و در وقت نماز صبح، و نعمت را خوار شمردن و گله از معبود بزرگوار نمودن است. و گناهانی که پرده های عصمت

1- . معانی الأخبار: 269
2- . اختصاص: 238
3- . رعد / 11
4- . اسراء / 33

5- . مائده / 31

را پاره می کند عبارتند از: نوشیدن هر نوع از مشروبات مست کننده، قمار بازی، و انجام کارهای مضحک، و آنچه موجب خنده های بیجا است از لغوگویی و شوخی، عیبجوئی مردم، بازگو کردن آن،. و همنشینی با کافران و آدم های بی بند و بار و شکّاک. و گناهانی که بلا نازل می کنند: ترک فریادرسی مظلوم و یاری ندادن او، و رها ساختن امر به معروف و نهی از منکر است. و گناهانی که دولت (ثروت و قدرت و حکومت) را از انسان می گیرد و به دشمنان می دهد، ستم آشکارا، و علنی شدن گناه و سرپیچی از حق، و مباح شمردن آنچه حرام شمرده شده است، و نافرمانی از نیکان و سر فرودآوردن در برابر ستمگران، می باشد. و گناهانی که به کشیده شدن انسان به سوی فنا و نیستی سرعت می بخشد، قطع رحم، سوگند دروغ، و دروغگوئی، زنا، و بستن راه مسلمانان، و ناروا ادّعای امامت کردن است. و گناهانی که امید را بدل به نومیدی می کند: مأیوس شدن از رحمت خدا، و ناامیدی از مهر پروردگار و اعتماد کردن به غیر خدا، و دروغ پنداشتن نوید خدای عزّ و جلّ، می باشند. و گناهانی که هوا را تیره و تار می گرداند: جادوگری، خبرغیب گفتن و فال زدن، و ایمان داشتن به ستاره و تکذیب تقدیر الهی، و نافرمانی و آزردن پدر و مادر است. و گناهانی که پرده ها را کنار می زند: وام خواستن بدون آنکه قصد بازپرداخت آن را داشته باشد، و زیاده روی در بیهوده خرج کردن، و برای خانواده و فرزند و خویشاوند خرج نکردن، و بداخلاقی، و کم صبری، و دلتنگی و بی قراربودن از غم، و کاهلی نمودن، و سبک شمردن مؤمنان است. و گناهانی که دعا را بازمی گرداند: نیّت بد داشتن، و پلیدی باطن، و دوروئی با برادران دینی، و ترک تصدیق به اجابت دعا و تأخیر نمازهای واجب تا وقت بگذرد، و ترک تقرّب جستن به خدا به وسیله نیکی و خیرات، و بد دهنی و گفتن سخن زشت، هستند. و گناهانی که مانع آمدن باران می گردد، بیدادگری حاکمان است در داوری، و گواهی دادن به دروغ و باطل، و پنهان داشتن شهادت، و ندادن زکات و باز پس ندادن قرض و سایر مایحتاج (چون تبر و تیشه و آلات کار) و سخت شدن دل ها بر بینوایان و نیازمندان

ص: 480

و ستم نمودن به یتیمان و بیوه زنان، و تشر زدن بر درخواست کننده، و مأوا ندادن و رد کردن او در شب هنگام.(1)

13. ثواب الاعمال: امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنچ چیز است که اگر آن ها را درک کردید از آن ها به خداوند عزوجل پناه ببرید، هرزگی در قومی ظاهر نشود به اندازه ای که آشکارا باشد مگر اینکه در آن ها طاعون و دردهایی که در پیشینیان گذشته آن ها نبوده ظاهر شود؛ و پیمانه و ترازو را ناقص نمی کنند مگر اینکه به خشکسالی و تنگی معاش و ستم سلطان گرفتار می شوند؛ و از زکات ممانعت نمی کنند مگر اینکه از باران آسمان منع شوند و اگر حیوانات نبودند باران نمی بارید؛ و عهد خدا و عهد رسولش را نمی شکنند مگر اینکه خداوند دشمنانشان را بر آن ها مسلط کند و بعضی از آنچه در اختیار دارند را از آن ها بگیرد؛ و حکم نمی کنند به غیر از آنچه خداوند نازل کرده مگر اینکه خداوند سختی را بین آن ها قرار می دهد.(2)

14. دعوات راوندی: ابن کواء شنید که امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: از گناهانی که مرگ را جلو می اندازد به خدا پناه می برم. پس گفت: آیا گناهی هست که مرگ را جلو بیندازد؟ پس حضرت علیه السلام فرمود: بله، قطع رحم. خانواده از متقین هستند پس با یکدیگر قطع رحم می کنند، پس خداوند بر آن ها حرام می کند و خانواده ای از گناهکاران هستند پس با یکدیگر مهربانی می کنند، پس خداوند آن ها را روزی می دهد.(3)

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پنچ چیز است که اگر آن ها را درک کردید از آن ها به خدا پناه ببرید، هرزگی در قومی ظاهر نشود به اندازه ای که آشکارا باشد، مگر اینکه در آن ها طاعون و دردهایی که در پیشینیان گذشته آن ها نبوده ظاهر شود؛ و پیمانه و ترازو را ناقص نمی کنند مگر اینکه به خشکسالی و تنگی معاش و ستم سلطان گرفتار می شوند؛ و از زکات ممانعت نمی کنند مگر اینکه از

1- . معانی الأخبار : 270
2- . ثواب الأعمال: 226
3- . دعوات راوندی: 61

باران آسمان منع شوند و اگر حیوانات نبودند باران نمی بارید؛ و عهد خدا و عهد رسولش را نمی شکنند مگر اینکه خداوند دشمنانشان را بر آن ها مسلط کند و بعضی از آنچه در اختیار دارند را از آن ها بگیرد؛ و حکم نمی کنند به غیر از آنچه خداوند نازل کرده مگر اینکه خداوند سختی را بین آن ها قرار می دهد.(1)

15. عده الداعی: ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: از گناهان پرهیز کنید، چون موجب نابودی خیرات می شوند. بنده گناه می کند و در اثر آن، علمی را که می دانسته فراموش می نماید. بنده گناه می کند و به واسطه آن از نماز شب، باز می ماند. بنده گناه می کند و از آن روزی که به آسانی باید به او برسد، محروم می شود. آنگاه حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّا بَلَوْناهُمْ کَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّهِ»(2) {ما آنها را آزمودیم، همان گونه که «صاحبان باغ» را آزمایش کردیم، } تا پایان آیات.(3)

1- . دعوات راوندی: 80
2- . قلم / 17- 19
3- . عدّه الداعی: 151

باب صد و سی و نهم : مهلت دادن به کفار و فجار و به تدریج آنان را عذاب کردن و امتحان کردن، علاوه بر آنچه در کتاب عدل گذشت و نیز کسانی که اهل معصیت هستند و خدا به آنان رحم می کند

آیات:

- وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ *ما کانَ اللّهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتّی یَمیزَ الْخَبیثَ مِنَ الطَّیِّبِ.(1)

{و البته نباید کسانی که کافر شده اند تصور کنند اینکه به ایشان مهلت می دهیم برای آنان نیکوست؛ ما فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند، و [آنگاه] عذابی خفت آور خواهند داشت. خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، واگذارد، تا آنکه پلید را از پاک جدا کند. }

- لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذینَ کَفَرُوا فِی الْبِلادِ *مَتاعٌ قَلیلٌ ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ.(2)

{مبادا رفت و آمد [و جنب و جوش] کافران در شهرها تو را دستخوش فریب کند. [این] کالای ناچیز [و برخورداریِ اندکی] است؛ سپس جایگاهشان دوزخ است، و چه بد قرارگاهی است. }

ص: 483

1- . آل عمران / 178 - 179
2- . آل عمران / 196 - 197

- وَ حَسِبُوا أَلاَّ تَكُونَ فِتْنَهٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا كَثيرٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ بَصيرٌ بِما يَعْمَلُونَ.(1)

{و پنداشتند کیفری در کار نیست. پس کور و کَر شدند. سپس خدا توبه آنان را پذیرفت. باز بسیاری از ایشان کور و کر شدند، و خدا به آنچه انجام می دهند بیناست. }

- فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْ ءٍ حَتَّى إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَهً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُون.(2)

{پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند، درهای هر چیزی [از نعمت ها] را بر آنان گشودیم، تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند شاد گردیدند؛ ناگهان [گریبان] آنان را گرفتیم، و یکباره نومید شدند. }

- وَ ما أَرْسَلْنا فِی قَرْيَهٍ مِنْ نَبِیٍّ إِلاَّ أَخَذْنا أَهْلَها بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ *ثُمَّ بَدَّلْنا مَكانَ السَّيِّئَهِ الْحَسَنَهَ حَتَّى عَفَوْا وَ قالُوا قَدْ مَسَّ آباءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ فَأَخَذْناهُمْ بَغْتَهً وَ هُمْ لا يَشْعُرُون.(3)

{و در هیچ شهری، پیامبری نفرستادیم مگر آنکه مردمش را به سختی و رنج دچار کردیم تا مگر به زاری درآیند. آنگاه به جای بدی ، نیکی نعمت قرار دادیم تا انبوه شدند و گفتند: «پدرانِ ما را [هم مسلماً به حکم طبیعت] رنج و راحت می رسیده است.» پس در حالی که بی خبر بودند به ناگاه [گریبان] آنان را گرفتیم. }

- فَلا تُعْجِبْكَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ إِنَّما يُريدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِها فِی الْحَياهِ الدُّنْيا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كافِرُونَ.(4)

{اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیاوَرَد. جز این نیست که خدا می خواهد در زندگی دنیا به وسیله این ها عذابشان کند و جانشان در حال کفر بیرون رود. }

1- . مائده / 71
2- . انعام / 44
3- . اعراف / 94 - 95

4- . توبه / 85

- وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَیْرِ لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا فی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُون.(1)

{و اگر خدا برای مردم به همان شتاب که آنان در کار خیر می طلبند، در رساندن بلا به آن ها شتاب می نمود، قطعاً اجلشان فرا می رسید. پس کسانی را که به دیدار ما امید ندارند، در طغیانشان رها می کنیم تا سرگردان بمانند. }

- وَ لَوْ لا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ فیما فیهِ یَخْتَلِفُون.(2)

{و اگر وعده ای از جانب پروردگارت مقرر نگشته بود، قطعاً در آنچه بر سر آن با هم اختلاف می کنند، میانشان داوری می شد. }

- وَ أُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَ یَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذابٌ أَلیم.(3)

{و گروه هایی هستند که به زودی برخوردارشان می کنیم، سپس از جانب ما عذابی دردناک به آنان می رسد.» }

- وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِکَ فَأَمْلَیْتُ لِلَّذینَ کَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کانَ عِقاب.(4)

{و بی گمان، فرستادگان پیش از تو [نیز] مسخره شدند. پس به کسانی که کافر شده بودند مهلت دادم، آنگاه آنان را [به کیفر] گرفتم. پس چگونه بود کیفر من؟ }

- ذَرْهُمْ یَأْکُلُوا وَ یَتَمَتَّعُوا وَ یُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُون.(5)

{بگذارشان تا بخورند و برخوردار شوند و آرزو[ها] سرگرمشان کند، پس به زودی خواهند دانست. }

- وَ لَوْ یُؤاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ ما تَرَکَ عَلَیْها مِنْ دَابَّةٍ وَ لکِنْ یُؤَخِّرُهُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ.(6)

1- . یونس / 11

2- . يونس / 19
3- . هود / 48
4- . رعد / 32
5- . حجر / 3
6- . نحل / 61

{و اگر خداوند مردم را به [سزای] ستمشان مؤاخذه می کرد، جنبنده ای بر روی زمین باقی نمی گذاشت، لیکن [کیفر] آنان را تا وقتی معیّن بازپس می اندازد، و چون اجلشان فرا رسد، ساعتی آن را پس و پیش نمی توانند افکنند.}

- وَ رَبُّکَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَهِ لَوْ یُؤاخِذُهُمْ بِما کَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ یَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلا.(1)

{و پروردگار تو آمرزنده [و] صاحب رحمت است. اگر به [جرم] آنچه مرتکب شده اند، آنها را مؤاخذه می کرد، قطعاً در عذاب آنان تعجیل می نمود [ولی چنین نمی کند] بلکه برای آنها سر رسیدی است که هرگز از برابر آن راه گریزی نمی یابند.}

- فَلا تَعْجَلْ عَلَیْهِمْ إِنَّما نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا.(2)

{پس بر ضد آنان شتاب مکن، که ما [روزها] را برای آنها شماره می کنیم.}

- وَ لَوْ لا کَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَکانَ لِزاماً وَ أَجَلٌ مُسَمًّی.(3)

{و اگر سخنی از پروردگارت پیشی نگرفته و موعدی معین مقرر نشده بود، قطعاً [عذاب آنها] لازم می آمد.}

- بَلْ مَتَّعْنا هؤُلاءِ وَ آباءَهُمْ حَتَّی طالَ عَلَیْهِمُ الْعُمُرُ.(4)

{[نه] بلکه این ها و پدرانشان را برخوردار کردیم تا عمرشان به درازا کشید.}

- وَ إِنْ أَدْری لَعَلَّهُ فِتْنَهٌ لَکُمْ وَ مَتاعٌ إِلی حینٍ.(5)

{و نمی دانم، شاید آن برای شما آزمایشی و تا چندگاهی [وسیله] برخورداری باشد.}

ص: 486

1- . کهف / 58

2- . مريم / 84
3- . طه / 129
4- . انبياء / 44
5- . انبياء / 11

- فَأَمْلَيْتُ لِلْكافِرينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كانَ نَكيرِ الی قوله تعالی وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَهٍ أَمْلَيْتُ لَها وَ هِیَ ظالِمَهٌ ثُمَّ أَخَذْتُها وَ إِلَیَّ الْمَصيرُ.(1)

{پس كافران را مهلت دادم، سپس [گريبان] آنها را گرفتم. [بنگر،] عذاب من چگونه بود؟ و چه بسا شهری كه مهلتش دادم، در حالی كه ستمكار بود؛ سپس [گريبان] آن را گرفتم، و فرجام به سوی من است.}

- فَذَرْهُمْ فی غَمْرَتِهِمْ حَتَّی حين *يَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنينَ *نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَيْراتِ بَلْ لا يَشْعُرُونَ.(2)

{پس آنها را در ورطه گمراهی شان تا چندی واگذار. آيا می پندارند كه آنچه از مال و پسران كه بديشان مدد می دهيم، [از آن روی است كه] می خواهيم به سودشان در خيرات شتاب ورزيم؟ [نه،] بلكه نمی فهمند.}

- وَ لكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آباءَهُمْ حَتَّی نَسُوا الذِّكْرَ وَ كانُوا قَوْماً بُوراً.(3)

{ولی تو آنان و پدرانشان را برخوردار كردی تا [آنجا كه] ياد [تو] را فراموش كردند و گروهی هلاک شده، بودند.»}

- أَ تُتْرَكُونَ فی ما هاهُنا آمِنينَ *فی جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ *وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُها هَضيمٌ *وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً فارِهينَ *فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطيعُونِ.(4)

{آيا شما را در آنچه اينجا داريد آسوده رها می كنند؟ در باغ ها و در كنار چشمه ساران، و كشتزارها و خرمابُنانی كه شكوفه هايشان لطيف است؟ و هنرمندانه [برای خود] از كوه ها خانه هايی می تراشيد. از خدا پروا كنيد و فرمانم ببريد.}

- أَ فَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنينَ *ثُمَّ جاءَهُمْ ما كانُوا يُوعَدُونَ *ما أَغْنی عَنْهُمْ ما كانُوا يُمَتَّعُونَ.(5)

1- . حج / 44 - 48
2- . مومنون / 54 - 55
3- . فرقان / 18
4- . شعراء / 146 - 150

5- . شعراء / 205 - 207

{مگر نمی دانی که اگر سال ها آنان را برخوردار کنیم، و آنگاه آنچه که [بدان] بیم داده می شوند بدیشان برسد، آنچه از آن برخوردار می شدند، به کارشان نمی آید [و عذاب را از آنان دفع نمی کند]؟ }

- وَ لَوْ لا أَجَلٌ مُسَمًّی لَجاءَهُمُ الْعَذابُ وَ لَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ.(1)

{و اگر سرآمدی معیّن نبود، قطعاً عذاب به آنان می رسید و بی آنکه خبردار شوند غافلگیرشان می کرد. }

- نُمَتِّعُهُمْ قَليلاً ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلی عَذابٍ غَليظ.(2)

{[ما] آنان را اندکی برخوردار می سازیم، سپس ایشان را در عذابی پر فشار درمانده می کنیم. }

- وَ لَوْ يُؤاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِما كَسَبُوا ما تَرَکَ عَلی ظَهْرِها مِنْ دَابَّةٍ وَ لكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِعِبادِهِ بَصيراً.(3)

{و اگر خدا مردم را به [سزای] آنچه انجام داده اند مؤاخذه می کرد، هیچ جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت؛ ولی تا مدّتی معیّن مهلتشان می دهد، و چون اجلشان فرا رسد خدا به [کار] بندگانش بیناست.

- وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلا صَريخَ لَهُمْ وَ لا هُمْ يُنْقَذُون * إِلاَّ رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتاعاً إِلی حينٍ.(4)

{و اگر بخواهیم غرقشان می کنیم و هیچ فریادرسی نمی یابند و روی نجات نمی بینند. مگر رحمتی از جانب ما [شامل آنها گردد] و تا چندی [آنها را] برخوردار سازیم. }

1- . عنکبوت / 53
2- . لقمان / 24
3- . فاطر / 45
4- . یس/ 43 - 44

- فَلا یَغْرُرْکَ تَقَلُّبُهُمْ فِی الْبِلادِ *کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هَمَّتْ کُلُّ أُمَّهٍ بِرَسُولِهِمْ لِیَأْخُذُوهُ وَ جادَلُوا بِالْباطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کانَ عِقابِ.(1)

{پس رفت و آمدشان در شهرها تو را دستخوش فریب نگرداند. پیش از اینان قوم نوح، و بعد از آنان دسته های مخالف [دیگر] به تکذیب پرداختند، و هر امّتی آهنگ فرستاده خود را کردند تا او را بگیرند، و به [وسیله] باطل جدال نمودند تا حقیقت را با آن پایمال کنند. پس آنان را فرو گرفتم؛ آیا چگونه بود کیفر من؟ }

- وَ لَوْ لا کَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ.(2)

{و اگر از جانب پروردگارت فرمانِ [مهلت] سبقت نگرفته بود، قطعاً میانشان داوری شده بود. }

- وَ لَوْ لا کَلِمَهُ الْفَصْلِ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ.(3)

{و اگر فرمان قاطع [درباره تأخیر عذاب در کار] نبود مسلّماً میانشان داوری می شد. }

- بَلْ مَتَّعْتُ هؤُلاءِ وَ آباءَهُمْ حَتَّی جاءَهُمُ الْحَقُ وَ رَسُولٌ مُبینٌ.(4)

{بلکه اینان و پدرانشان را برخوداری دادم تا حقیقت و فرستاده ای آشکار به سویشان آمد. }

- لَوْ تَزَیَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَلیماً.(5)

{اگر [کافر و مؤمن] از هم متمایز می شدند، قطعاً کافران را به عذاب دردناکی معذّب می داشتیم. }

- وَ فی ثَمُودَ إِذْ قیلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّی حینٍ *فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَهُ وَ هُمْ یَنْظُرُون.(6)

1- . غافر / 4 - 5

2- . سجده / 45
3- . شوری / 21
4- . زخرف / 29
5- . فتح / 25
6- . ذاریات / 43 - 44

{و در [ماجرای] ثمود [نیز عبرتی بود]، آنگاه که به ایشان گفته شد: «تا چندی برخوردار شوید.» تا [آنکه] از فرمان پروردگار خود سر برتافتند و در حالی که آنها می نگریستند، آذرخش آنان را فروگرفت. }

- فَذَرْنی وَ مَنْ یُکَذِّبُ بِهذَا الْحَدیثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ *وَ أُمْلی لَهُمْ إِنَّ کَیْدی مَتین.(1)

{پس مرا با کسی که این گفتار را تکذیب می کند واگذار. به تدریج آنان را به گونه ای که در نیابند [گریبان] خواهیم گرفت، و مهلتشان می دهم، زیرا تدبیر من [سخت] استوار است. }

- ذَرْنی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحیداً *وَ جَعَلْتُ لَهُ مالاً مَمْدُوداً *وَ بَنینَ شُهُوداً *وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهیدا *ثُمَّ یَطْمَعُ أَنْ أَزیدَ *کَلاَّ إِنَّهُ کانَ لِآیاتِنا عَنیداً.(2)

{مرا با آنکه [او را] تنها آفریدم واگذار. و دارایی بسیار به او بخشیدم، و پسرانی آماده [به خدمت، دادم]، و برایش [عیش خوش] آماده کردم. باز [هم] طمع دارد که بیفزایم. ولی نه، زیرا او دشمنِ آیات ما بود. }

- کُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلیلاً إِنَّکُمْ مُجْرِمُون.(3)

{[ای کافران،] بخورید و اندکی برخوردار شوید که شما گناهکارید. }

- إِنَّهُمْ یَکیدُونَ کَیْداً *وَ أَکیدُ کَیْداً *فَمَهِّلِ الْکافِرینَ أَمْهِلْهُمْ رُوَیْدا.(4)

{آنان دست به نیرنگ می زنند. و [من نیز] دست به نیرنگ می زنم. پس کافران را مهلت ده، و کمی آنان را به حال خود واگذار. }

1- . قلم / 44 - 45
2- . مدثر / 11 - 16
3- . مرسلات / 46
4- . طارق / 15 - 17

روایات:

1. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند فرشته ای را بر روی زمین نازل کرد و او روزگاری طولانی در زمین ماند. سپس به آسمان بالا رفت، به او گفته شد: چه چیزی دیدی؟ گفت: شگفتی های بسیاری دیدم و از همه شگفت آورتر این بود که مردی را دیدم که غرق در نعمت های تو بود، روزی تو را می خورد ولی ادعای خدایی داشت، از جسارت او بر تو و حلم تو بر او تعجب کردم. خداوند فرمود: از حلم من تعجب کردی؟ گفت: آری پروردگارا، فرمود: من به او چهارصد سال مهلت دادم، رگی از وی آسیب ندید و از دنیا چیزی را نخواست مگر اینکه به آن رسید و خوراک و آشامیدنی او تغییر نیافت.

2. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: برای خداوند عزوجل در هرشب و روز ندا دهنده ای هست که ندا می کند، آهسته تر آهسته تر ای بندگان خدا از معصیت های خداوند! پس اگر نبود حیوانات چرنده و کودکان شیرخوار و پیران خمیده، حتما عذاب بر شما فرو می آمد که به آن خوب نرم شوید.(1)

3. علل الشرایع: خداوند عزوجل وقتی ببیند اهل روستایی را که در گناهان اسراف می کنند و در آن ها سه نفر از مومنین است خداوند جل جلاه و تقدست اسماوه آن ها ندا می دهد که: ای گناهکاران! اگر نبود آنان از مومنین که میان شما هستند و دوستداران جلال من هستند و با نمازشان آبادکنندگان زمین من و مساجد من هستند و در سحرها از ترس من در حال استغفارند، حتما بر شما عذابم را نازل می کردم و باکی نداشتم .(2)

در علل الشرایع از حمیری همانند این روایت وارد شده است.(3)

4. علل الشرایع: علی علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل هرگاه بخواهد که بر اهل زمین عذابی فرو فرستد می فرماید: اگر نبودند دوستداران جلال من و

-1 . خصال 1 : 64
-2 . علل الشرائع 1 : 234
-3 . علل الشرائع 2 : 209

آبادکنندگان مساجد من و استغفارکنندگان در سحرها، حتما عذابم را فرو می فرستادم.(1)

در ثواب الاعمال از امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام همانند این روایت وارد شده است.(2)

5. علل الشرایع: به راستی که چون زمینیان نافرمانی کنند و گناهان را مرتکب شوند، خداوند آهنگ آن کند که همگی آنان را عذاب کند، ولی چون کهنسالانی را که به سوی نماز گام می سپارند و خردسالانی را که قرآن می آموزند بنگرد، بر زمینیان رحم آورد و عذاب را از آنان به تأخیر اندازد.(3)

6. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: به درستی که خدای عز و جل دفع می کند به کسی که نماز می کند از شیعیان ما، عذاب را، از کسی که نماز نمی کند از شیعیان ما، و اگر بر ترک نماز اجتماع می کردند، هلاک می شدند. و به درستی که خدای عز و جل دفع می کند به کسی که زکات می دهد از شیعیان ما، عذاب را، از کسی که زکات نمی دهد، و اگر بر ترک زکات اجتماع می کردند، هلاک می شدند. و به درستی که خدای عز و جل دفع می کند به کسی که حجّ می کند از شیعیان ما، عذاب را، از کسی که حج نمی کند، و اگر بر ترک حجّ اجتماع می کردند، هلاک می شدند. و این است معنی قول خدای عز و جل «وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعالَمِينَ»(4) {و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد، قطعاً زمین تباه می گردید. ولی خداوند نسبت به جهانیان تفضّل دارد.} پس به خدا سوگند که این آیه نازل نشد، مگر در شأن شما، و خدا از این آیه غیر شما را قصد نفرموده است.(5)

1- . علل الشرائع 1 : 208
2- . ثواب الأعمال: 161
3- . علل الشرائع 2 : 208
4- . بقره / 251
5- . تفسیر عیّاشی 1 : 135

7. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عذاب نمی کند روستایی را که در آن هفت مومن باشد.(1)

8. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: ای آدمی زاده! چون دیدی پروردگارت سبحانه نعمت پیاپی دهد و تو گناه پیاپی کنی، باید از خدا در حذر باشی.(2)

و فرمود: برحذر باشید، برحذر باشید همانا خداوند می پوشاند تا جایی که گویی بخشیده است.(3)

و فرمود: چه بسیار افرادی که با احسانی که به آن ها می شود به تدریج به عذاب نزدیک می شوند و با پرده ای بر اعمالشان کشیده شده، فریب می خورند و با سخن نیکویی که درباره آن ها گفته می شود شگفت زده می شوند و خداوند هیچ بنده ای را همچون مهلت دادن آزمایش نمی کند.(4)

و فرمود: ای مردم! باید خداوند شما را از وفور نعمت خود ترسان بیند چونان که از بروز نقمتش هراسانید، قصه این است که هر کس در مال و جاهش وسعت یافت و آن را برای گول خوردن نشناخت، از پیشامد بیمناکی خود را آسوده دل به حساب آورده است، و هر کس به تنگدستی گرفتار شد و آن را امتحان و آزمایش از جانب خدا ندانست، امیدبخشی را نادیده گرفته است.(5)

1- . اختصاص: 30

2- . نهج البلاغه حکمت: 24

3- . نهج البلاغه حکمت: 29

4- . نهج البلاغه حکمت: 116

5- . نهج البلاغه حکمت: 358

باب صد و چهلم : نهی از سرزنش کسی به خاطر گناه یا عیب و امر به هجرت از بلاد اهل معصیت

آیات:

- إِنَّ الَّذینَ تَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمی أَنْفُسِهِمْ قالُوا فیمَ کُنْتُمْ قالُوا کُنّا مُسْتَضْعَفینَ فِی الْأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللّهِ واسِعَهً فَتُهاجِرُوا فیها.(1)

{کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده اند، [وقتی] فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: «در چه [حال] بودید؟» پاسخ می دهند: «ما در زمین از مستضعفان بودیم.» می گویند: «مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ }

- یا عِبادِیَ الَّذینَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضی واسِعَهٌ فَإِیّایَ فَاعْبُدُونِ.(2)

{«ای بندگان من که ایمان آورده اید، زمین من فراخ است؛ تنها مرا بپرستید.» }

- أَرْضُ اللَّهِ واسِعَه.(3)

{و زمین خدا فراخ است. }

روایات:

1. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس مومنی را سرزنش کند، خداوند او را در دنیا و آخرت سرزنش نماید.(4)

ص: 494

1- . نساء / 97
2- . عنکبوت / 56
3- . زمر / 10
4- . کافی 2 : 356

توضیح: جوهری می گوید: «أنّبه تأنیبا» یعنی بر او سخت گرفت و او را سرزنش کرد. و سرزنش خدای عز و جل یا به صورت حقیقی و در آخرت است که واضح است و در دنیا نیز اگر چه شنیده نمی شود، اما آن شخص در عالم بالا رسوا می شود و به سبب خبر دادن مخبر راستگو و مانند آن مانند ندای خدای متعال ولی او بسیاری از این نداها را نمی شنود و همه حمل بر این می شود.

و یا مراد از سرزنش خداوند افشای عیوب او و مبتلا کردن وی به مثل آن در دنیا است و این که در آخرت او را سرزنش می کند از باب مشاکله است و یا از باب نامیدن مسبب به اسم سبب باشد.

2. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که عمل بدی را شایع کند، چون عامل آن است و هر که مؤمنی را به کاری عیب کند، نمیرد تا مرتکب آن شود.(1)

توضیح: «الفاحشه» هر آن چیزی است که خدای عز و جل از آن نهی فرموده و چه بسا مخصوص گناهانی باشد که قبح آن شدید است. «کان کمبتدئها» یعنی مانند فاعل آن فعل است و از فاعل تعبیر به مبتدی فرمود، زیرا کسی که آن را اشاعه می دهد، مانند فاعل است و فاعل نسبت به او مانند پیشقدم است و محتمل است که مراد از فاحشه، آن بدعت زشت باشد و معنا این می شود که کسی که به بدعت عمل نموده و آن را بین مردم علنی سازد، بر او مثل گناه کسی است که ابتدای به آن بدعت نموده و این معنا با نظر به ابتدا، واضح تر است، مانند وضوح اول نسبت به اذاعه. در قانوس گفته: «بدأ به» بر وزن منع یعنی شروع کرد و آن چیز را ابتداءاً آغاز کرد مانند «أبداه و ابتدأه» که به همین معنا هستند.

و گاهی گفته می شود: این وعده به عذاب در خصوص کسانی است که ظواهری نیکو دارند و در زمین به آزار رسانی و فساد شناخته نمی شوند؛ اما کسانی که به آزار و فساد، حرص شدید دارند و چندین بار پرده بر اعمالشان افکنده شده و دست برنداشته اند، بعید نیست که بگوییم پرده از روی اعمال آنان برداشته می شود؛

1- . کافی 2 : 356

زیرا پرده بر اعمال آنان کشیدن، از قبیل یاری بر معصیت آنان است و پوشاندن عمل کسی که خواهان پرده پوشی است، در خصوص معصیتی است که گذشت؛ اما در خصوص معصیتی که اکنون آن را انجام می دهد، بعید نیست بگوییم که واجب است به سرعت زشت شمرده شود و کسی که قدرت دارد از آن باید منع نماید؛ پس اگر نمی تواند، تا منجر به مفسده شدیدتری نشده کار را به متولی امر واگذار نماید.

اما ابراز کردن این که شاهد و راوی و امینان وقف و صدقات و اموال یتیمان متصف به عدالت نیستند، در وقت حاجت به این ابراز واجب است؛ زیرا احکام شرعی بر آن مترتب می شود. و اگر امری که در آن پرده پوشی توقع می رود را به امام واگذار کند، گناه نکرده، به شرطی که نیت او رفع معصیت خدا باشد نه پرده دری از عمل او و نسبت عدم عدالت دادن به شاهد نیز زمانی است که از او خواسته شود یا ببیند حاکمی دارد به شهادت او حکم می کند و از آن شخص شاهد چیزی می داند که شهادت او را باطل می کند؛ در این صورت قول به حسن واسپردن امر به امام بعید نیست.

3. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس برادر خود را ببیند در حالی که او را سرزنش می کند، خداوند او را در دنیا و آخرت سرزنش نماید.(1)

توضیح: «بما یؤنّبه» گویا کلمه «ما» مصدریه باشد؛ پس ضمیر مستتر در «یؤنّبه» به «من» بر می گردد و احتمال دارد «ما» موصوله باشد و ممکن است ضمیر مستتر به «من» برگردد به این صورت که ضمیر عائد در تقدیر گرفته شود؛ یعنی به آنچه او را بدان چیز سرزنش می کند یا ضمیر مستتر به آنچه نفی شده برگردد و اسناد مجازی باشد.

4. امالی طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای انسان همین عیب کفایت می کند که عیب های مردم را بنگرد و عیوب خود را نادیده بگیرد (کور عیب های خود و بینای عیوب دیگران باشد)، یا آنکه مردم را عیب جویی نماید بر عیبی که خود مبتلای آن است و توان گریز از آن را ندارد؛ و

1- . کافی 2 : 356

این که رفیق و همنشین خود را به چیزهایی اذیّت و آزار دهد که هیچ سود و نفعی برایش نداشته باشد.(1)

در خصال مانند این روایت وارد شده است.(2)

5. تفسیر قمی: امام باقر علیه السلام درباره فرموده خداوند متعال «يا عِبادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي واسِعَةٌ»(3) {ای بندگان من که ایمان آورده اید! زمین من وسیع است}می فرمود: شاهان گناهکار را اطاعت نکنید. پس اگر ترسیدید که شما را نسبت به دینتان متحول کنند، پس زمین من واسع است. و خداوند می فرماید: «فِيمَ كُنْتُمْ قالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ» {شما در چه حالی بودید؟ گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم.» } پس فرمود: «أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها»(4) {مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟ !}(5)

6. خصال: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: آخرین چیزی که خضر به موسی بن عمران وصیت کرد، این بود که گفت: کسی را به خاطر گناهی سرزنش مکن و همانا محبوب ترین کارها نزد خدا سه چیز است: میانه روی در گشاده دستی و عفو به هنگام قدرت و مدارا با بندگان خدا، و هیچ کس در دنیا با کسی مدارا نکرد مگر اینکه خداوند در روز قیامت با او مدارا خواهد کرد و سرآمد حکمت، ترس از خداوند است.(6)

می گویم: در باب جوامع اخلاقیات بد، گذشت که امام صادق علیه السلام فرمود: هفت نفر اعمال خود را تباه می کنند و از جمله آن ها کسی که در سرزنش دوستانش شتاب می کند.(7)

1- . أمالی طوسی 1 : 105
2- . خصال 1 : 54
3- . عنکبوت / 56
4- . نساء / 97
5- . تفسیر قمّی: 497
6- . خصال 1 : 54
7- . خصال 2 : 5

7. قصص الانبیاء: امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی موسی از خضر جدا شد به او گفت: مرا وصیت و سفارشی بنما. خضر گفت: متوجه چیزی باش که با او بودن به تو زیانی نمی رسد، چنانچه از دیگری جز او برایت سودی نخواهد بود. از لجاجت بپرهیز و دنبال کاری که نیاز به آن نداری مرو و بی شگفتی مخند. پسر عمران! دیگری را به گناهش سرزنش مکن و بر خطای خویش گریه کن.(1)

8. نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هیچ شهری از شهر دیگر برای تو سزاوارتر نیست؛ بهترین شهرها آن است که پذیرای تو باشد.

1- . قصص الانبیا: 157

باب صد و چهل و یکم : زمانی که بر بنده، نسبت به معاصی سخت گرفته می شود و به تدریج گرفتار عذاب کردن بنده توسط خداوند متعال

آیات:

- وَ هُمْ یَصْطَرِخُونَ فیها رَبَّنا أَخْرِجْنا نَعْمَلْ صالِحاً غَیْرَ الَّذی کُنَّا نَعْمَلُ أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْکُمْ ما یَتَذَکَّرُ فیهِ مَنْ تَذَکَّرَ وَ جاءَکُمُ النَّذیرُ فَذُوقُوا فَما لِلظَّالِمینَ مِنْ نَصیرٍ.(1)

{و آنان در آنجا فریاد برمی آورند: «پروردگارا، ما را بیرون بیاور، تا غیر از آنچه می کردیم، کار شایسته کنیم.» مگر شما را [آن قدر] عمر دراز ندادیم که هر کس که باید در آن عبرت گیرد، عبرت می گرفت؛ و [آیا] برای شما هشداردهنده نیامد؟ پس بچشید که برای ستمگران یاوری نیست. }

روایات:

می گویم: برخی از اخبار استدراج، در باب فرصت و مهلت دادن به کفار و فجار و نیز در باب به تدریج دچار عقوبت کردن گذشت. غافل مباش.

1. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه خداوند متعال برای بنده ای خیر بخواهد، پس در صورتی که آن بنده گناهی مرتکب شد، به دنبال آن گرفتار نقمت و عذابی او را نموده تا بدین وسیله متوجه طلب آمرزش و استغفار گردد و زمانی که برای بنده ای بدی را خواسته باشد، به دنبال گناهش به او نعمتی می دهد تا استغفار را فراموش کرده و در گناه پیوسته بماند. و به همین معنا اشاره

1- . فاطر / 37

دارد فرموده حق تعالی: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ»(1) {به تدریج از جائی که نمی دانند، گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد.} مقصود این است که هنگام انجام معاصی به ایشان نعمت می دهیم.(2)

2. خصال: امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند عزوجل «أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ ما يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ»(3) {آیا شما را به اندازه ای که هر کس اهل تذکّر است در آن متذکّر می شود عمر ندادیم؟} فرمود: این آیه سرزنشی برای پسر هجده ساله است.(4)

3. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند شخص هفتاد ساله را گرامی می دارد و از شخص هشتاد ساله خجالت می کشد.(5)

4. خصال: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که عمر مؤمن به چهل سال برسد، خداوند او را از سه بیماری دیوانگی و خوره (جذام) و پیسی (برص) به دور می دارد؛ و هنگامی که به پنجاه سالگی برسد، خداوند توفیق زاری به او روزی کند؛ و چون عمر او به شصت سال برسد، خداوند حسابش را در روز قیامت آسان کند؛ و زمانی که هفتاد سال بر او بگذرد، کار نیک و پسندیده او را در نامه اعمالش ثبت کنند، و گناهان او را ثبت نکنند؛ و چون به سن هشتاد سالگی برسد، خداوند همه گناهان گذشته و آینده او را می آمرزد، و بر زمین آمرزیده شده راه می رود و در خانواده اش شفاعت می شود.(6)

5. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی بنده خدا تا چهل ساله نشده در وسعت است و چون به چهل سال رسید، خداوند به دو فرشته وی

1- . اعراف : 182
2- . علل الشرائع 2 : 248
3- فاطر / 37
4- . خصال 2 : 96
5- . خصال 2 : 115
6- . خصال 2 : 114

وحی کند که من به بنده خود عمری زیاد دادم، بر او سختی و شدت کنید و او را خوب بپائید و کم و بیش و کوچک و بزرگ کارهایش را بنویسید.(1)

در خصال مانند این روایت وارد شده است.(2)

6. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: آن گاه که بنده به سن سی و سه سالگی رسید، در واقع به رشد رسیده و آنگاه که به سن چهل سالگی رسید، به نهایت درجه آن رسیده و آنگاه که به سن چهل و یک سالگی گام گذاشت، او در کاستی است و شایسته است که فرد پنجاه ساله همانند کسی باشد که در حال جان کندن است.(3)

7. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: هر گاه بنده ای پا به سن چهل سالگی گذاشت، به او گفته می شود: خود را دریاب که عذری از تو پذیرفته نیست. و فرد چهل ساله برای عذر، شایسته تر از بیست ساله نیست، چرا که آنچه که آن ها را می جوید یکی است و در خواب نیست. (از کار آنها غافل نیست) پس به جهت هراسی که در پیش داری عمل کن و گفتار زیادی را رها کن.(4)

8. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که انسانی به چهل سالگی می رسد، خداوند او را از سه بیماری ایمن می دارد: جنون، جذام و پیسی، و آنگاه که به سن پنجاه سالگی رسید حسابرسی او را سبک گیرد، و آنگاه که به شصت سالگی رسید بازگشت به سوی خودش را به او روزی می کند، و آنگاه که به هفتاد سالگی رسید آسمانیان او را دوست دارند، و آنگاه که به هشتاد سالگی رسید، خداوند دستور می دهد که حسنات او ثبت و گناهانش کنار گذاشته شود، و آنگاه که به نود سالگی رسید، خداوند گناهان پیشین و پسین او را می آمرزد و نامش در شمار اسیران خدا در روی زمین نوشته می شود.(5)

1- . أمالی الصدوق: 23
2- . خصال 2 : 115
3- . خصال 2 : 115
4- . خصال 2 : 115
5- . خصال 2 : 115

در ثواب الاعمال همانند این روایت وارد شده است.(1)

9. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: و آنگاه که به صد سالگی رسید به پایانی ترین درجه عمر رسیده است و روایت شده: پایانی ترین درجه عمر این است که خرد او مانند خرد کودک هفت ساله باشد.(2)

10. خصال: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از افراد مسنّ کسی نیست که چهل سال عمر کند مگر این که خداوند سه گونه بلا را از او بازگرداند: جنون، جذام و پیسی. و آنگاه که به سن پنجاه سالگی رسید خداوند حسابرسی او را آسان نماید، و آنگاه که به شصت سالگی رسید خداوند بازگشت به سوی خویش را در آنچه دوست دارد و خشنود است به او روزی می کند، و آنگاه که به هفتاد سالگی رسید خداوند او را دوست داشته و آسمانیان او را دوست می دارند، و آنگاه که به هشتاد سالگی رسید خداوند اعمال نیک او را می پذیرد و از اعمال بد او می گذرد، و آنگاه که به نود سالگی رسید خداوند گناه پیشین و پسین او را می آمرزد و اسیر خدا در روی زمین نامیده می شود و در باره خاندانش شفاعت می کند.(3)

در خصال همانند این روایت نقل شده است.(4)

11. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از اشخاص هشتاد ساله حیا می کند که عذابشان کند.

و فرمود: روز رستاخیز پیرمردی را می آورند و نامه اعمالش را به دستش می دهند. طرف پشت نامه به سوی مردم است و او در آن جز بدی و گناه نمی بیند، بر او سخت گران می آید. می گوید: ای پروردگار من! آیا دستور می فرمایی که به سوی آتش بروم؟ خداوند جبّار فرماید: ای پیرمرد! من شرم دارم که تو را عذاب کنم، با این که تو در دنیا همواره نماز می خواندی. بنده مرا به سوی بهشت ببرید.(5)

1- . ثواب الأعمال: 171

2- . خصال 1 : 115

3- . خصال 2 : 116

4- . خصال 2 : 116
5- . خصال 2 : 115

12. جامع الاخبار: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال به صورت پیرمرد مومن هر صبح و عصر نگاه می کند و می گوید: ای بنده من! سن تو زیاد شد و استخوانت ظریف شد و پوستت نازک شد و مرگت نزدیک شد و قدم هایت به من نزدیک شد. پس از من حیا کن و من از پیری تو حیا می کنم که به آتش عذابت نمایم.(1)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خداوند متعال نقل کرد که فرمود: پیری نور من است، پس نورم را با آتشم نمی سوزانم.

و امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که سن تو به شصت سال رسید خود را از مردگان بدان.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای چهل سالگان! برای بررسی حساب آماده شوید. ای پنجاه سالگان! کاشته و زراعتی هستید که هنگام درو کردنش فرا رسیده است. ای شصت سالگان! بنگرید چه پیش فرستاده اید و چه به جا گذاشته اید. ای هفتاد سالگان! خویش را در شمار مردگان بشمرید.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند هفتاد ساله ها را گرامی دارد و حیا کند از اینکه هشتاد ساله ها را عذاب نماید.(2)

1- . جامع الأخبار: 107
2- . جامع الأخبار: 140

باب صد و چهل و دوم : کسی که از مخلوق در راه معصیت خالق اطاعت نماید

روایات:

1. کافی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که طلب کند خشنودی مردم را به خشم خدا، خدا ستایش کننده او را از مردم مذمّت کننده او قرار می دهد.(1)

توضیح: «من طلب رضی الناس بسخط الله» این نوع رفتار در مردم زیاد است؛ بلکه اکثر مردم چنین هستند؛ مانند کسانی که تبعیت از امامان حق را به خاطر رضایت امامان جور ترک می کنند و آنچه نزد آنان است را می طلبند و نیز مانند یاوران سلاطین جور و کارگزاران آنها و کسانی که به سبب باطل به آنها نزدیک می شوند و آنان را بر اعمال قبیحشان می ستایند و مانند کسانی که بر خویشان و اقوام خود تعصب باطل به خرج می دهند و مانند شاهد به ناحق و کسی که بین طرفین دعوا به ناحق حکم می کند و خواهان رضایت اهل عزت و غلبه است و کسانی که غیبت کنندگان را یاری می کنند و به خاطر جلب رضایت آنها و این که از رفاقت با آنها متنفر نگردند، از غیبت کردنشان نهی نمی کنند و مثال های این باب فراوان است.

«و جعل حامده من الناس ذامّا» یعنی بعد از آن ستایش، و یا معنا این است که در حضورش او را می ستایند و در غیابش او را مذمت می کنند؛ یا مراد از «حامد» کسی است که از مردم توقع دارد او را مدح کنند.

2. کافی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خشنودی مردم را به چیزی بجوید که خدا را در آن چیز به خشم آورد، ستاینده او از مردم نکوهشش کند، و هر که فرمانبرداری خدا را به خشم مردم مقدم دارد خداوند دشمنی کردن هر

1- . کافی 2 : 372

دشمنی را از او کفایت کند و رشک بردن هر حسودی و ستم هر ستمکاری را از او بازدارد، و خدای عز و جل یاور و پشتیبان او شود.(1)

توضیح: «المرضاه» مصدر میمی است و «و من آثر طاعه الله» یعنی در جای غیر تقیه، زیرا در وقت تقیه این کار طاعت خدا است و «الظهیر» به معنای کمک کننده است.

3. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی به امام حسین علیه السلام نوشت: مرا با دو حرف پند بده. آن حضرت در جواب نوشت: هر که امری را با نافرمانی خدا بجوید آنچه امید دارد زودتر از دستش برود، و از آنچه می گریزد زودتر به سرش آید.(2)

توضیح: «بحرفین» یعنی با دو جمله؛ و آنچه حضرت فرمود، با عطفی که بین کلام وجود دارد، در حکم دو جمله است و ممکن است کلمه «الحرفان» کنایه از اختصار در کلام باشد. «من حاول» یعنی کسی که هدف و مقصد خود قرار دهد و لام در «لما یرجو» و «لمجیء» برای تعدیه است.

4. کافی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: دین ندارد آن کس که فرمانبرداری کسی را که نافرمانی خدا کند دین خود قرار دهد، و دین ندارد کسی که افتراء باطلی را بر خدا دین خود کند، و دین ندارد کسی که انکار یکی از آیات خدا را دین خود کند.(3)

توضیح: «لا دین» یعنی ایمان و عبودیت ندارد. «لمن دان» یعنی خدا را بپرستد؛ «بطاعه من عصی الله» یعنی غیر معصوم؛ زیرا اطاعت از غیر معصوم در همه امور جایز نیست؛ و گفته شده: کسی که خدا را نافرمانی می کند، حکمی که می کند نیز معصیت است و اهل فتوا دادن است؛ «لمن دان» یعنی معتقد باشد و معنا این می شود که خدا را با افترای باطل بر خدا زدن بپرستد؛ یعنی این افترای خود را عبادت خدا بداند یا عبادت خود را مبنی بر این افترا قرار دهد.

1- . کافی 2 : 372
2- . کافی 2 : 373

3- . کافی 2 : 373

«بجحود شیء من آیات الله» یعنی چیزی از محکمات قرآن را انکار کند و محتمل است منظور از آیات در اینجا ائمه علیهم السلام باشد.

5. کافی: پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که سلطانی را به وسیله خشم خداوند خشنود سازد از دین خدا بیرون رود.(1)

توضیح: ممکن است بتوان این تعبیر را حمل بر کسی نمود که خلفای جور را با انکار ائمه علیهم السلام یا چیزی از ضروریات دین، راضی می نماید.

6. عیون اخبار الرضا: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: دین ندارد آن کس که فرمانبرداری کسی را که نافرمانی خدا کند دین خود قرار دهد.(2)

در صحیفه الرضا علیه السلام همانند این روایت وارد شده است.(3)

7. عیون اخبار الرضا: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که سلطانی را به وسیله خشم خداوند خشنود سازد از دین خدا بیرون رود.(4)

8. خصال: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که طلب کند خشنودی مردم را به خشم خدا، خدا ستایش کننده او را از مردم مذمّت کننده او قرار می دهد.(5)

9. امالی طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: دین ندارد آن کس که فرمانبرداری کسی را که نافرمانی خدا کند دین خود قرار دهد، و دین ندارد کسی که افتراء باطلی را بر خدا دین خود کند، و دین ندارد کسی که انکار یکی از آیات خدا را دین خود کند.(6)

10. امالی صدوق: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدا را با خشنود کردن یکی از افراد خلقش خشمگین مسازید، و با دور شدن از خدا به فردی از خلق تقرّب مجوئید، زیرا میان خدا و فردی از خلق تعهّدی وجود ندارد که به مقتضای آن،

1- . کافی 2 : 373

2- . عیون الأخبار 2 : 43.

3- . صحیفه الرضا علیه السلام: 34

4- . عيون أخبار الرضا 2 : 69
5- . خصال 1 : 5
6- . أمالى طوسى 1 : 76

خیری را به او عطا کند، یا شرّی را از او بگرداند مگر به وسیله طاعتش و طلب خشنودیش. بی گمان طاعت خداوند تبارک و تعالی وسیله دست یافتن به هر خیریست که آن را می جویند، و نجات از هر شرّی است که از آن پرهیز می کنند، و خداوند عزّ و جلّ هر که را که اطاعتش کند محفوظ می دارد، و هر که او را عصیان کند از خشم او مصون نمی ماند، و کسی که از خدا فرار کند پناهگاهی نمی یابد، زیرا فرمان خدای - تعالی ذکره - به خوار ساختن او صادر شده است، اگر چه خلائق خوش نداشته باشند، و هر چه آمدنی است نزدیک است، هر چه خدا بخواهد واقع می شود، و هر چه نخواهد واقع نمی گردد.(1)

1- . امالی صدوق: 489

باب صد و چهل و سوم : سخن بی دلیل گفتن و ادعا کردن

آیات:

- وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفین.(1).

{و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم [و به خدا نسبت دهم]. }

روایات:

1. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که به تکلف کار می کند خطاکار است اگر چه عمل او صحیح باشد، و هر که به قصد اطاعت و امتثال عمل می کند اعمال او درست است اگر چه بر خلاف واقع باشد. و شخصی که روی تکلف عمل می کند، در عاقبت امر خود نتیجه ای به دست نخواهد آورد مگر خواری و ذلت را، و در حال حاضر نیز به جز زحمت و مشقت و ناراحتی اندوخته ای نخواهد داشت. و ظاهر امر شخص متکلف خودنمایی و ریاکاری بوده، و باطن امر او به نفاق و خلاف خواهد برگشت، و با این دو بال ریاء و نفاق حرکت کرده و خواه ناخواه به سوی دوزخ و گرفتاری خواهد رسید. و در نتیجه باید متوجه شد که افراد صالح و پرهیزکار هرگز روی تکلف عمل نکرده و با این صفت متصف نخواهند شد. خداوند متعال به رسول گرامی خود می فرماید: «قُلْ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ»(2) {(ای

پیامبر!) بگو: «من برای دعوت نبوّت هیچ پاداشی از شما نمی طلبم، و من از متکلّفین نیستم!» } و فرمود: ما گروه پیغمبران و امنای پروردگار و پرهیزگاران از عیش و آلودگی دنیوی از تکلف دور هستیم. پس در راه خدا تقوا

1- . ص / 86
2- . ص / 86

پیدا کرده و در مقابل اوامر او استقامت داشته باشید؛ تا شما را از تکلف بی نیاز کند و به طبیعت ایمان پا برجا و برقرار کند و مشغول مکن خود را با لباسی که در آخر پوسیده خواهد شد، و با خوراکی که در آخر محتاج به خلاء است، و با خانه و ساختمانی که رو به ویرانی دارد، و با مالی که عاقبت به وراث منتقل خواهد شد، و با همراهان و برادرانی که در آخر به جدائی منتهی می شود، و با عزت و بزرگواریی که در نتیجه به خواری و ذلت مبدل می گردد، و با وقار و سنگینی ساختگی که هر چه زودتر کنار می رود، و عیش و لذتی که به حسرت و ندامت پایان می پذیرد.(1)

2. مصباح الشریعه: ادعا کردن حقیقت را یا در حقیقت نیست مگر از برای پیغامبران و پیشوایان حق و آنان که به مرحله صدق در رفتار و پندار رسیده اند. و اما کسی که دعوی دارد بدون لزوم و ثبوت، و روی ظن و خیال و وهم: پس مانند ابلیس لعین خواهد بود که ادعای عبادت و طاعت حق نمود، در صورتی که او در واقع نزاع کننده با پروردگار متعال و مخالف با او بود. پس کسی که ادعا کرد، تظاهر به دروغ کرده است، و آدم دروغگو هرگز مطمئن و و امین نیست. و کسی که ادعا نمود در موردی که جایز نیست برای او، باز می کند برای خودش درهای گرفتاری و ابتلائات را. و آدم ادعاکننده از او دلیل و شاهد برای ادعایش مطالبه می شود، و او در این مورد دست خالی و مفلس است، پس مفتضح خواهد شد. و شخص صادق را که ادعائی نماید، بازخواست از آن نمی شود.

أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آدم صادق را کسی نمی بیند، مگر آنکه هیبت او قلب طرف را می گیرد.(2)

3. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: هر که خود را دچار کارهای سخت و ناهموار سازد هلاک گردد، هر کس خود را در گرداب های هولناک اندازد غرق شود.(3)

1- . مصباح الشریعه: 24
2- . مصباح الشریعه: 63
3- . نهج البلاغه حکمت: 349

باب صد و چهل و چهارم : فساد

روایات:

می گویم: اخبار زیادی از این باب در لابه لای ابواب کفر و اخلاقیات سوء گذشت، چنانچه مخفی نیست.

1. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: فساد ظاهر آدمی از فساد باطن اوست، و کسی که اصلاح کند باطن خود را از عیوب نفسانی و رذائل اخلاقی، خداوند متعال ظاهر او را از نواقص و عیوب و گرفتاری های مادی و صوری اصلاح می فرماید، و اگر کسی در باطن خیانت کرده، و قلبش را از صفات رذیله و خوی های ناپسند، تیره و تاریک و آلوده ساخت، خداوند ظاهر او را نیز چون باطنش آلوده و گرفته نموده، و در میان مردم عزت و احترام و بزرگی و عنوان و شخصیت واقعی پیدا نخواهد کرد. و بزرگ ترین فساد باطنی انسان در موردی است که راضی باشد به غفلت پیدا کردن از پروردگار متعال، و منشأ این فساد از پیدایش طول امل و حرص و تکبر خواهد بود، چنانکه خداوند متعال از جریان امر قارون خبر می دهد: «وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ»(1) {و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد!} و این صفات از خصلت های قارون و از خصوصیات ممتازه او بود، و روی این خصوصیات سلوک و زندگی می کرد. و ریشه همه آنها محبت دنیا و دلبستگی به آن و جمع آوری و به دست آوردن آن و پیروی کردن از نفس و تمایلات نفسانی و بر پا داشتن شهوات و دوست داشتن نام بلند و ذکر نیکو و موافقت شیطان و پیروی او می باشد. و همه این صفات و رذائل جمع می شوند به تناسب غفلت از خداوند متعال و به سبب فراموش کردن احسان ها و نعمت های او.(2)

1- . قصص / 77
2- . مصباح الشریعه: 56

باب صد و چهل و پنجم : سنگدلی و دروغ پردازی و جدال در سخن و خصومت و دشمنی

روایات:

1. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: چون خداوند بنده را در سرشت کافر بیافریند آن بنده نمیرد تا بدی را دوست او گرداند، پس بدان نزدیک شود، و در نتیجه به کبر و زورگوئی (یا هرزگی) او را گرفتار کند، پس دلش سخت شود، و خلقش ناپسند گردد، و رویش سخت، و پستی اش آشکار، و شرمش کم شود، و خداوند پرده اش را بدرد، و به حرام ها (ی خداوند) در افتد و از آنها جدا نگردد، سپس به نافرمانی های خدا دچار شود و فرمانبرداری اش را بد دارد، و به مردمان بپرد، و از ستیزه سیر نشود، از خداوند عافیت بخواهید و دوام آن را بجوئید.(1)

توضیح: گفته شده: «کافراً» حال برای عبد است؛ پس لازم نمی آید که که کفر او مخلوق خدای متعال باشد.

می گویم: گویا این تعبیر مجازگویی باشد؛ زیرا وقتی خدای متعال بنده اش را آفرید، در حالی که می دانست او کافر خواهد شد، گویا او را کافر آفریده؛ یا این که خلق به معنای تقدیر الهی باشد و چنانچه تحقیق آن گذشت، قضا و قدر الهی به بعضی معانی به معاصی نیز تعلق می گیرد؛ همچنین محبوب نمودن شر نیز برای خدا مجاز است؛ زیرا وقتی خدا به خاطر اعمال بدش از او سلب توفیق می کند و بین او و نفس او و شیطان را خالی می کند، آن عبد، محب شر و بدی می شود و گویا خداوند شر را محبوب او نموده. خدای سبحان می فرماید: «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإيمانَ وَ زَيَّنَهُ فی

1- . کافی 2 : 330

قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانِ»(1) {ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل هایتان زینت بخشیده، و کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است }؛ اگر چه ظاهر آن است که خطاب به مؤمنان خالص است.

«فیقرب منه» یعنی عبد به شرّ نزدیک می شود یا شرّ به عبد نزدیک می گردد و بر هر دو تقدیر گویا این تعبیر کنایه از ارتکاب شرّ است. و جوهری گفته: گفته می شود: «جبریّه و جبروّه و جبروت و جبّوره» مثل «فرّوجه» یعنی کبر و خشونت وجه که کنایه از شخص عبوس است و یا خشونت و قلت حیا را می رساند. «کشف الله ستره» کنایه از آشکار شدن عیوب او برای مردم است و گفته شده: مراد کشف آن پرده ای است که بین او و بین کارهای قبیح مانع شده و آن پرده همان حیا است. پس این عبارت تأکید برای ما قبل آن است و می گویم: معنای اول آشکارتر است چنانچه در روایت نیز وارد شده است.

«و رکب المحارم» یعنی مرتکب گناهان صغیره شود و بر آن اصرار ورزد؛ به خاطر این که فرمود: «فلم ینزع عنها» یعنی آن را ترک نکرد. «ثم رکب معاصی الله» یعنی کبائر و گفته شده: مراد از تعبیر اول مطلق گناهان است و مراد از تعبیر دوم دوستی و حلال شمردن آن است به قرینه آن که فرمود: «و أبغض طاعته» زیرا بغض طاعت مستلزم حب معصیت است یا مراد از تعبیر دوم گناهان او است نسبت به خلق خدا؛ «الوثوب علی الناس» کنایه است از مجادلات و درگیری های با مردم.

2. کافی: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: دو خاطره است، خاطره ای از شیطان و خاطره ای از فرشته، خاطره فرشته: رقت (یعنی نرمی دل) و فهم است و خاطره شیطان: فراموشی و سخت دلی است.(2)

توضیح: جزری می گوید: در حدیث ابن مسعود وارد شده که «فرزند آدم یک خطور از فرشته دارد و یک خطور از شیطان،» «لمّه» آن قصد و خطوری است که بر دل می افتد و مراد خطور افکندن فرشته یا شیطان به او و نزدیک شدن به بنی آدم

ص: 512

-1 . حجرات / 7

2- . كافى 2 : 330

است؛ پس آن خطوراتی که به سمت خیر است، از فرشته و آن خطوراتی که به سمت شر است از شیطان است؛ پایان کلام جزری.

«فلمّه الملک الرقّه و الفهم» یعنی آن دو ثمره و علامت آن خطور هستند و حمل بر مجاز می شوند؛ زیرا خطور افکنی فرشته القای خیر و تصدیق حق در قلب انسان است و ثمره آن رقت و صفای قلب و میل آن به سوی خیر است. و همچنین خطور افکنی شیطان القای وسوسه ها و شک هاو میل دادن قلب به سمت شهوات است و ثمره آن سهو از حق و غفلت از یاد خدا و سنگدلی است.

3. کافی: علی بن عیسی در حدیثی مرفوع روایت کند که فرمود: در آنچه خدای عز و جل با موسی علیه السّلام مناجات کرد این بود که ای موسی! در دنیا آرزوی خود را دراز مکن که دلت سخت می شود، و سخت دل از من دور است.(1)

توضیح: «لا تطوّل فی الدنیا أملک» آرزو را دراز نمودن به معنای نسیان مرگ است و این که وقوع مرگ را بعید بداند و خود را طویل العمر بپندارد یا آرزوی اموال فراوانی کند که جز در عمر دراز به دست نمی آید و این موجب قساوت و سختی و شدت قلب است؛ یعنی عدم خشوع قلب و تأثیرپذیری آن از امور خوفناک و عدم قبول مواعظ؛ چنانچه یاد مرگ موجب نرمی و هراس دل هنگام یاد خدا و مرگ و آخرت می شود. جوهری می گوید: «قسا قلبه قسوه و قساء» یعنی غلظت و سختی دل؛ «و أقساه الذنب یعنی گناه او را سنگدل کرد و گفته می شود: «گناه مایه سنگدلی است.»

4. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: آن کس که ناسازگاری بهره اش گردد ایمان از او در پس پرده رود.(2)

توضیح: ظاهرا خرق به معنای عدم همراهی در قول و فعل است و در قاموس گفته: «الخرق» به ضم خاء و به تحریک خاء و راء ضد رفق است و این که شخص کار را نیکو انجام ندهد و به معنای تصرف در امور و حماقت است. و در نهایه در این باره گفته: مدارا میمون و عدم مدارا شوم است. «الخرق» به ضم خاء جهالت و

1- . کافی 2 : 329
2- . کافی 2 : 321

حماقت است. پایان کلام صاحب نهایه. و علت این که خرق موجب دوری ایمان است این است که مؤمنین را آزار می دهد و مؤمن کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در ایمنی باشند و نیز به این خاطر که برای چنین شخصی طلب علم که موجب کمال ایمان است فراهم نمی گردد و چنانچه گذشت با بسیاری از صفات مؤمنان بیگانگی دارد. سپس باید دانست که عدم مدارا در جایی ناپسند است که مدارا ممکن باشد و به سر حد سازشکاری در دین خدا نرسد، چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: در جایی که مدارا بهتر باشد مدارا کن و هنگامی که مدارا جز با شدت به خرج دادن به نفع تو نیست، عزم خود را شدت قرار بده.

5. کافی: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: از مجادله و ستیزه بپرهیزید که دل های دوستان و برادران را بیمار کنند و نفاق رویانند.

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه خصلت است که هر کس خدای عز و جل را با آنها ملاقات کند، از هر دری که خواهد داخل بهشت شود: کسی که خلقش نیکو باشد و در غیبت و حضور مردم از خدا بترسد و مجادله نکند اگر چه حق با او باشد.

و فرمود: کسی که خدا را هدف مجادلاتش کند، به تحول بسیار نزدیک شود.(1)

توضیح: «المراء» به کسر میم مصدر باب مفاعله است و گفته شده: جدال و اعتراض بر کلام غیر است بدون این که غرض دینی در کار باشد و در مفردات راغب گفته: «الامتراء» و «المماراه» یعنی محاجه کردن در آنچه محل تردید است و «مریه» به معنای تردید در امر است. و در نهایه در این خصوص گفته: «در باره قرآن با هم محاجه نکنید که محاجه در قرآن کفر است». «المراء» به معنای جدال است و «التماری» و «المماراه» مجادله بر طریق شک و تردید است و به مناظره نیز مماراه گفته می شود؛ زیرا هر یک از طرفین مناظره مطلبی را که نزد دیگری است خارج می سازد و می دوشد، همان طور که شیر دوش، شیر را از پستان حیوان می دوشد. ابو عبید گفته: وجه حدیث در نزد ما اختلاف در معنا نیست، بلکه اختلاف

1- . کافی 2 : 301

در لفظ است؛ به این صورت که کسی به گونه ای قرآن را بخواند و دیگری بگوید: چنین نیست و بر خلاف آن است در حالی که آیه به هر دو صورت نازل گشته و خوانده شده باشد؛ وقتی هر یک از آن دو قرائت رفیقش را انکار کرد، ایمنی وجود ندارد که این امر او را به سوی کفر بکشاند؛ زیرا حرفی را که خداوند بر پیامبرش نازل فرموده را نفی کرده است.

و گفته شده: نهی از مراء و جدال در خصوص آیاتی شده که در آن مطالب قضا و قدر و معانی از این دست بر مذاهب اهل کلام و اصحاب هوا و هوس و رأی ذکر شده، نه آیاتی که متضمن احکام و ابواب حلال و حرام است؛ زیرا جدال در این خصوص بین صحابه و پس از آنان بین علما جاری بوده و هدف و انگیزه از این ابحاث نمایان شدن حقیقت بوده تا از حقیقت پیروی حاصل گردد مه این که غلبه و تعجیز طرف مقابل مقصود باشد. و خدا دانا تر است.

و گفته: روایت «هیچ قومی به جدل نیفتادند مگر این که گمراه شدند» در مورد همین مطلب است. «الجدل» یعنی مقابله حجت با حجت و «المجادله» یعنی مناظره و بحث طرفینی و آنچه در حدیث اراده گشته جدل بر باطل و طلب غلبه با آن است؛ اما مجادله برای اظهار حقیقت، محمود و ستوده است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «و جادلهم بالتی هی احسن»(1) {و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن!}

راغب می گوید: «الخصم» مصدر «خصمته» است یعنی با او ستیز خصمانه کردم. گفته می شود: «خصمته و خاصمته مخاصمه و خصاما» و اصل «مخاصمه» آن است که هر یک از طرفین به خصم یعنی به جانب دیگری درآویزد و هر یک از طرفین جانب یک سمت بار پشم را بگیرد و بکشد.

می گویم: این الفاظ سه گانه معانی نزدیک به هم دارند و از هر سه در آیات و روایات نهی شده. و تعبیر مراء و جدال بیشتر در مسائل علمی و تعبیر مخاصمه بیشتر در امور دنیوی کاربرد دارد و وجه امتیاز اختصاصی مراء در جایی است که

1- . نحل / 125

هدف، اظهار فضیلت و کمال باشد و جدال مخصوص جایی است که هدف، عاجز کردن خصم و ذلیل شدن او باشد.

و گفته شده: جدل در مسائل علمی است؛ و مراء اعم از آن است و گفته شده: مراء فقط نوعی متعرض کلام شدن است به خلاف جدال که ابتدا کردن و اعتراض وارد کردن است و جدل اخص از خصومت است. گفته می شود: «جدل الرجل» از باب علم «فهو جدل» وقتی که خصومت او بالا بگیرد؛ «جادل مجادله و جدالا» یعنی وقتی که نزاع کند در امری که انسان را از ظهور حقیقت و وضوح صواب باز می دارد ولی در خصومت شدت و مشغولیت از حق، معتبر نیست.

غزالی می گوید: هر آنچه شخص به عنوان مخالفت با سخن طرف مقابل طرح می کند، در مراء مندرج است؛ مثل این که یکی بگوید: این، شیرین است و خصم او بگوید: این تلخ است؛ یا بگوید از فلان جا تا فلان جا یک فرسخ راه است و طرف مقابل بگوید: یک فرسخ نیست؛ یا چیزی بگوید و دیگری جوابش دهد که تو احمقی یا دروغ می گویی و در خصومت مندرج است هر آنچه موجب اذیت خاطر طرف مقابل است و سخن را بین طرفین رد و بدل می کند و وقتی مراء و جدال یک جا بیاید، می توان مراء را مخصوص امور دینی و خصومت را مخصوص امور غیر دینی دانست یا بالعکس.

«فإنهما یمرضان القلوب علی الأخوان» یعنی دل ها را به دشمنی و خشم تغییر می دهد و علت این که از آن تعبیر به مرض کرد این است که موجب مشغولیت دل و پراکندگی خاطر و کثرت تفکر می شود و این از سخت ترین محنت ها و بیماری هاست و نیز موجب غفلت دل از یاد خدا و حضور قلب در نماز و تفکر در معارف الهی و خالی شدن قلب از صفات حسنه و آلوده شدن آن به صفات مذموم می گردد و از امراض نفسانی و دردهای روحانی شدید تر است، چنانچه خداوند متعال فرمود: «فی قلوبهم مرض»(1) {در دل هایشان مرضی است}

ص: 516

1- . بقره / 9

«و ینبت علیهما النفاق» یعنی تفاوت بین ظاهر هر یک و باطن او نسبت به طرف مقابلش ایجاد می شود و این همان نفاق است و یا نفاق با پرودگار متعال نیز مراد است، وقتی جدال در مسائل دینی باشد؛ زیرا مرائ و خصومت موجب ایجاد شک و شبهه در نفس و محکم شدن در باطل برای غلبه بر خصم می شود و بلکه در امور دنیوی نیز موجب اصرار بر مخالفت خدای متعال می شود و هر یک از این امور از انگیزه های نفاق است.

پس اگر گفته شود: این منافات دارد با آنچه در روایات و آیات وارد شده که امر به هدایت خلق و دفاع از حق و دفع شبهات دینی و بریدن حجت اهل باطل می کند. خدای متعال فرموده: «و جادلهم بالتی هی احسن»(1) و نیز فرموده: «و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن»(2) {با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، }

در جواب این اشکال می گویم: این اخبار حمل می شود بر موردی که غرض، صرف اظهار فضل یا غلبه بر خصم یا تعصب و ترویج باطل باشد؛ یا حمل می شود بر فرضی که شخص قدرت بر غلبه بر طرف مقابل و اظهار حق و کشف از آن را ندارد و این جدال موجب محکم تر شدن خصم در باطل شود؛ یا حمل می شود بر فرضی که بخواهد باطلی را به کمک باطل دیگری ابطال کند یا با این که امکان هدایت با نرمی و لطف وجود دارد، به سختگیری و خشونتی تعدی نماید که موجب فتنه می شود؛ یا این که تقیه را در زمان مقتضی آن ترک کند؛ اما با وجود عدم تقیه و قدرت بر تبیین حق ، کوشیدن در اظهار حق و زنده کردن آن و میراندن باطل با کمک واضح ترین دلائل و به روشی که نیکوتر باشد، به شرط تصحیح نیت در آن که محض ریا و مراء نباشد، از بزرگ ترین طاعات است؛ ولی نفس و شیطان در این زمینه راه هایی مخفی دارند که احتراز از آنها سزاوار است و سعی در اخلاص در این کار، از سایر عبادات مهم تر است.

1- . نحل / 125
2- . عنکبوت / 46

برآنچه گفتیم کلام امام عسکری علیه السلام در تفسیرشان دلالت می کند که فرمود: محضر امام صادق علیه السلام سخن از بحث و مناظره دینی شد که پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام از این کار نهی کرده اند. حضرت صادق علیه السلام فرمود: به طور کلی نهی نکرده اند؛ آنچه مورد نهی قرار گرفته جدال و بحث و مناظره ای است که از طریق احسن نباشد این آیه را توجه نمی کنید که می فرماید: «وَ لا تُجادِلُوا أَهْلَ الْکِتابِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»(1) {با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید. } و این آیه دیگر «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»(2)

{با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن!} پس جدال از طریق احسن را دانشمندان جزء دین قرار داده اند ولی جدال غیر از این راه حرام است و خداوند آن را بر شیعیان ما حرام نموده. چگونه خداوند مطلق بحث و مناظره را حرام می کند با اینکه می فرماید «وَ قالُوا لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّهَ إِلَّا مَنْ کانَ هُوداً أَوْ نَصاری» {آنها گفتند: «هیچ کس، جز یهود یا نصارا، هرگز داخل بهشت نخواهد شد.» } خدای متعال می فرماید: «تِلْکَ أَمانِیُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ»(3)

{این آرزوی آن هاست! بگو: «اگر راست می گویید، دلیل خود را بیاورید!» } خداوند در این آیه نشانه صحت و درستی ادعا را دلیل و برهان قرار داده مگر می توان دلیل آورد جز در موقع بحث و مناظره از راه احسن. یک نفر گفت: یا ابن رسول الله! جدال از راه صحیح و غیر صحیح کدام است؟ فرمود: اما جدالی صحیح نیست که با یاوه سرائی به بحث بپردازی، او دلیلی باطل اقامه نماید ولی تو با دلیلی که خداوند به حق در مقابل او قرار داده باطلش را رد نکنی فقط انکار کنی حرف او را یا منکر یک واقعیت و ادعای صحیحی بشوی که او کمک برای اثبات ادعای باطل خود گرفته از ترس اینکه مبادا این واقعیت تو را در ادعایت مغلوب نماید، چون نمی دانی چگونه از چنگ او رهائی یابی. این چنین مناظره ای بر شیعیان ما حرام است که

1- . عنکبوت / 46
2- . نحل / 125

3- . بقره / 111

موجب تشویش خاطر ضعفای برادران خود شوند و یاوه سرایان فرصت یابند، زیرا یاوه سرایان و مدعیان باطل ضعف او را دلیل بر صحت مدعای باطل خود می گیرند و ضعیفان از برادرانتان در چنین گیروداری دلگیر می شوند، چون می بینند اعتقاد صحیح آنها در چنگ یک یاوه سرا تضعیف گردید. اما مناظره احسن همان مناظره ای است که خداوند پیامبرش را مامور می کند تا با کسانی که منکر قیامت و حشر و نشرند بنماید. خداوند از قول آنها نقل می کند: «وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ»(1) {و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: «چه کسی این استخوان ها را زنده می کند در حالی که پوسیده است؟} خداوند در رد او می فرماید: بگو یا محمد! «یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّهٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ. الَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ»(2)

{بگو: «همان کسی آن را زنده می کند که نخستین بار آن را آفرید؛ و او به هر مخلوقی داناست! همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید و شما به وسیله آن، آتش می افروزید!» } خداوند از پیامبرش می خواهد که با یاوه سرا به مناظره پردازد آن کسی که می گوید چگونه ممکن است زنده شوند این استخوان ها با اینکه پوسیده است، خداوند می فرماید بگو آن کسی که ابتدا آنها را آفریده آیا عاجز است کسی که از هیچ آنها را آفریده دو مرتبه استخوان پوسیده را زنده کند. آفرینش اول که هیچ بود به نظر خودتان سخت تر است از اعاده آن؟ سپس می فرماید: «الَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً» یعنی وقتی آتش گرم را در دل درخت سبز و تازه پنهان کند و بعد خارج نماید، با این کار می فهماند که او بر اعاده چیزی که کهنه است قادرتر است. سپس می فرماید: «أَ وَ لَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلی وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ»(3) {آیا

کسی که آسمان ها و زمین را آفرید، نمی تواند همانند آنان را بیافریند؟! آری (می تواند)، و او آفریدگار داناست!} یعنی وقتی آفرینش آسمان ها و زمین در نظر شما مشکل تر و بعیدتر باشد از برگشت دادن

1- . یس / 78
2- . یس / 79 - 80

3- . يس / 81

پوسیده ها چگونه آفرینش آنچه به نظرتان مشکل تر است می پذیرند، ولی آنچه ساده تر است که برگشت موجودات پوسیده و کهنه است نمی پذیرند. امام صادق علیه السلام فرمود: این است جدال احسن، زیرا بهانه کفار را قطع و شبهه آنها را بر طرف می نماید. اما جدال غیر احسن به این است که حقی را انکار نمائی، چون نمی توانی تمیز دهی بین آن و باطلی را که ادعا می کند. این جدال حرام است، زیرا تو نیز مانند او هستی او یک واقعیت را انکار نموده و تو واقعیت دیگری را. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: روزی مردی حضور امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: یابن رسول الله ! آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مناظره هم کرده اند؟ آن جناب فرمود: هر گمانی در باره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می بری، گمان مخالفت با دستور خدا مبر. مگر نخوانده ای که خداوند در این آیه می فرماید: «وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» با آنها به بهترین روش مناظره کن. و در این آیه می فرماید: «قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّهٍ» در جواب کسی که مثال برای پیامبر زده بود و استخوان پوسیده را می گفت چگونه زنده می شود. تو خیال می کنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر خلاف دستور خدا جوابی که او به او فرموده است.(1)

عبدالاعلی می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: مردمان بر سخن من عیب می گیرند، و من کارم سخن گفتن با مردمان است. گفت: کسی مثل تو که فرود می آید، سپس پرواز می کند خوب است، لیکن کسی که چون فرود آمد نمی تواند پرواز کند خوب نیست.(2)

طیار گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: به من گفته اند که شما از مناظره با مردم بدتان می آید. فرمود: اگر مانند تو کسی باشد که هنگامی که پرواز می کند خوب فرود آید و وقتی نشست خوب به پرواز در می آید، پس اگر کسی اینگونه باشد بدم نمی آید.(3)

1- . تفسیر إمام عسکریّ: 242 - 243
2- . رجال الکشّیّ: 271
3- . رجال الکشّیّ: 298

هشام بن حکم گوید: امام صادق علیه السلام به من گفت: ابن طیار چه کار می کند؟ گفت: گفتم از دنیا رفت. فرمود: خداوند رحمتش کند و خداوند به او شادی و نشاط خواهد داد. او از جانب ما اهل بیت شدیدالخصومه با دشمنان بود.(1)

جعفر احول گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ابن طیار چه کار می کند؟ گفتم: از دنیا رفته است. پس فرمود: خدا رحمتش کند و خدا بر او رحمت و شادی را وارد کند. او از جانب ما اهل بیت با دشمنان می جنگید.(2)

امام صادق علیه السلام به عبدالرحمن بن حجاج می فرمود: ای عبدالرحمن! با اهل مدینه سخن بگو، چرا که من دوست دارم که مانند تو را در میان مردان شیعه ببینم.(3)

نزد امام کاظم علیه السلام سخن از اصحاب کلام به میان آمد؛ پس فرمود: اما ابن حکیم را رها کنید.(4)

تمام این اخبار با این که اکثر آنها از نظر سند، صحیح هستند، دلالت دارد بر این که جدال و خصومت دینی بر برخی وجوه و توسط برخی از علما جواز دارد و مؤید آن برخی وجوهی است که در وجه جمع ذکر کردیم.

«من لقی الله بهنّ» یعنی سه خصلتی که با او تا مرگ یا در محشر باشند. «دخل الجنه من ای باب شاء» گویا این تعبیر مبالغه است در این که بهشت برای او مباح است و به هیچ وجه از آن منع نمی شود. «فی المغیب و المحضر» یعنی در او آثار ترس از خدا، به وسیله ترک گناه در حال حضور یا غیبت مردم نمایان می شود. و گفته شده: یعنی عدم ذکر بدی مردم در حضور و غیبت و احتمال اولی ظاهر تر است.

«و إن کان محقا» گذشت که مراء منافاتی با وجوب اظهار حق در دین ندارد و نیز منافات ندارد که انسان برای گرفتن حق دنیوی خود مخاصمه کند، ولی باید

1- . رجال الکشّیّ: 298

2- . رجال الكشّیّ: 298
3- . رجال الكشّیّ: 374
4- . رجال الكشّیّ: 380

بدون تعصب و طلب غلبه و با مدارا کردن باشد؛ بلکه در هر دو مورد یعنی امر دینی و دنیوی به اقل مقداری که نافع است اکتفا کند، بدون اضرار و اهانت و القای باطل، چنانچه دانستی.

«م نصب الله» نصب به معنای بر پا داشتن است و «الغرض» به تحریک غین و راء هدف را گویند. در مصباح گفته: غرض آن هدفی است که به آن تیر پرتاب می شود و جمع آن اغراض است و این که می گویند: «غرضه کذا» از باب تشبیه به هدف تیراندازی است یعنی آن هدفی که قصد آن را دارد چنین است. پایان کلام صاحب مصباح. و در این جا کنایه از کثرت مخاصمه در مورد ذات خدای متعال و صفات او است؛ زیرا عقل ها از ادراک آن کوتاه است و چنانچه در کتاب توحید گذشت، از تفکر در آن نهی شده است و کثرت تفکر در آن و مخاصمه در این باب انسان را به این معنا نزدیک می سازد که زیاد از یک نظر به نظر دیگر منتقل گردد؛ زیرا عقول در این امور متحیر و عاجز از ادراک آن هستند، چنانچه در حکما و متکلمینی که متصدی این امر هستند دیده می شود که راه های متفاوتی را پیموده اند و اکتفا به آنچه در کتاب و سنت وارد شده و ترک فرو رفتن در این امور، به احتیاط نزدیک تر و بهتر است.

و ممکن است مراد، انتقال از حق به باطل و از ایمان به کفر باشد؛ زیرا جدال در مورد خدا و فرو رفتن در ذات و کنه صفات او موجب شک و شبهه می شود. خدای متعال می فرماید: «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اللّٰهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدیً وَ لا کِتابٍ مُنیرٍ»(1) {و گروهی از مردم، بدون هیچ دانش و هیچ هدایت و کتاب روشنی بخشی، درباره خدا مجادله می کنند!} و می فرماید: «وَ إِذا رَأَیْتَ الَّذینَ یَخُوضُونَ فی آیاتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی یَخُوضُوا فی حَدیثٍ غَیْرِهِ»(2) {هرگاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند!} «انکم

1- . حج / 8
2- . انعام / 68

اذاً مثلهم»(1) {شما نیز بنا بر این مثل آنان هستید} و آیات دیگری که در این زمینه وجود دارد.

«أوشک» از افعال مقاربه است به معنای قرب و نزدیکی و برخی از شارحان در اینجا معتقد شده اند به آنچه مترتب بر مطلق خصومت با خلق می شود و گفته اند: انتقال همان تحول از حالی به حال دیگر است و مانند تحول از خیر به شر و از افعال نیک به افعال زشت که مقتضی فساد در عالم و از بین رفتن الفت و التیام است. و گفته شده: مراد کثرت قسم به خدا خوردن در دعاوی و خصومات است که نزدیک است انسان از ترس عقاب از آنچه بر آن قسم خورده به ضد آن منتقل گردد و مفتضح گردد و بعد و دوری آنچه در این معنا است مخفی نیست.

8. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: با شخص صبور و سفیه مجادله نکن، پس صبور با تو دشمن می شود و سفیه آزارت می دهد.(2)

توضیح: «الحلیم» هر دو معنایی را که گذشت را شامل می شود: یعنی عاقل و کسی که که اهل تأمل و دقت و تأنی در امور است و سفیه نیز دو معنای مقابل معنای حلیم را دارد و هر دو معنا غالبا با هم تلازم دارند و همچنین دو معنایی که در مقابل آن است و حاصل این که عاقل دوراندیش و متأمل در امور قابلیت مجادله ندارد و این سبب می شود که در دل خود دشمنی پنهان کند و احمق پرده در معرضه می کند و آزار می دهد. در قاموس گفته: «قلاه» بر وزن رماه و رضیه «قلی و قلاء و مقلیه» یعنی او را دشمن داشت و به شدت از او کراهت داشت و به همین خاطر او را رها کرد یا این که او را تنها گذاشت یا به خاطر کینه رهایش کرد.

9. کافی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر وقت جبرئیل بر من وارد شد گفت: ای محمد! از دشمنی و عداوت با مردم بپرهیز.(3)

توضیح: «ما کاد» در قاموس گفته «کاد یفعل» یعنی انجام آن کار نزدیک شد و قصد انجامش را نمود و در برخی نسخ «ما کان» دارد. و در عبارت اولی مبالغه

1- . نساء / 140

2- . كافى 2 : 301
3- . كافى 2 : 301

بیشتر است؛ یعنی جبرئیل قصد آمدن به نزد حضرت صلی الله علیه و آله را نکرد، مگر این که چنان گفت. «الشحناء» به فتح شین به معنای بغض و عداوت است و به مفعول خود اضافه شده یعنی عداوت با مردم و نیز محتمل است به فاعل خود اضافه شده باشد، یعنی دشمنی رایج بین مردم و احتمال اول اظهر است. «و عداوتهم» تأکید است و یا این که مراد از عداوت اولی انجام آن چیزی باشد که موجب عداوت است یا اظهار عداوت. در مصباح گفته: «الشحناء» به معنای عداوت و کینه است و «شحنت علیه شحنا» از باب تعب یعنی کینه او را گرفت و اظهار دشمنی کرد و احتمال اولی اظهر است و این که بر وزن نفع هم باشد یک لغت در این واژه است.

10. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از ستیزه با مردم بپرهیز.(1)

توضیح: در نهایه در مورد این حدیث گفته: «نهیت عن ملاحاه الرجال» یعنی از بحث و دشمنی با مردم نهی کردم. گفته می شود: «لحیت الرجل، ألحاه» یعنی آن مرد را ملامت و سرزنش کردم. «لاحیته ملاحاه و لحاءاً» یعنی با او ستیز کردم.

11. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: از خصومت بپرهیزید که ننگ به دنبال داشته و زشتی را آشکار می کند.(2)

توضیح: در نهایه در مورد این حدیث گفته: «لا تشارّ أخاک» این فعل، از باب تفاعل از شرّ است، یعنی با برادرت آن بدی را مکن که او مجبور شود با تو مثل آن کند؛ و با تخفیف راء نیز روایت شده. و در صحاح گفته: «المشارّه» به معنای مخاصمه است؛ «فإنها تورث المعرّه» در قاموس گفته: «المعرّه» به معنای گناه و اذیت و خسارت و دیه و خیانت است؛ «تظهر العوره» یعنی عیوبی که مخفی هستند.

جوهری گفته: «العوره» به معنای شرمگاه انسان است و هر آن چیزی که از آن حیا می شود و در برخی نسخه ها «الموره» بر وزن اسم فاعل دارد که از «أعور الشیء» یعنی آن چیز را معیوب و زشت کرد و آن عیب و قبیح است؛ و هر چیزی را که انسان از سر تکبر با حیا می پوشاند، عورت نام دارد و مراد از این واژه در این جا

1- . کافی 2 : 301
2- . کافی 2 : 301

به معنای اخلاق و رفتار قبیح است و بنا بر هر دو نسخه، مراد ظهور قبایح و عیوب اوست؛ یا از نفس او که در هنگام مشاجره و خشم مالک خود نیست و آنچه را پنهان می کرد آشکار می نماید یا از جانب دشمن او آشکار می شود؛ زیرا دشمنی باعث می شود که دشمن او زشتی دشمنی خود را آشکار کند تا او را ناقص نماید و منزلت او را بین مردم کاهش دهد.

12. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: از دشمنی بپرهیزید چرا که آن دل را مشغول کرده، نفاق به دنبال داشته و کینه ها می آورد.(1)

توضیح: «فإنها تشغل القلب» یعنی دل را از یاد خدا مشغول می کند به تفکر در شبهات و تردیدها و حیله ها برای دفع دشمن و نیز دل را به هم و غم مشغول می کند. «الضغائن» جمع ضغینه و به معنای کینه است؛ «تضاغنوا» یعنی مشتمل بر کینه ها شدند.

13. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ گاه جبرئیل بر من وارد نشد مگر اینکه مرا موعظه کرد و پایان کلامش به من این بود که از دشمنی با مردم بپرهیز چرا که آن زشتی را نمایان کرده و عزت را می برد.(2)

توضیح: شیخ طوسی در امالی خود از امام رضا علیه السلام و آن حضرت از پدران خود علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود که حضرت فرمودند: از دشمنی با مردم بپرهیزید که ترک دشمنی، قاذورات را دفن و نیکی ها را آشکار می کند.

«العره» با عین و «الغرّه» با غین است و هر دو مضموم هستند و عامه نیز در طرق خود به همین شکل نقل کرده اند. در نهایه در خصوص این حدیث گفته: «ایاکم و مشارّه الناش فأنها تدفن العرّه و تظهر الغرّه»، «الغرّه» در این جا حسن و عمل صالح است که حضرت عمل صالح را به پیشانی اسب تشبیه کرده و هر چیزی که

1- . کافی 2 : 301
2- . کافی 2 : 302

قیمت آن بالا برود، غرّه است و «العرّه» پلیدی و فضولات مردم است که برای بدی ها و معایب استعاره گرفته شده است.

14. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل در هیچ چیز همچون مساله دشمنی با مردم از من عهد نگرفت.(1)

توضیح: کلمه «ما» در اولی نافیه است و در دومی مصدریه و مصدر آن مفعول مطلق نوعی است و مراد، در این جا مدارا با منافقین از اصحاب است، چنانچه حضرت نیز مدارا فرمود؛ یا مدارا با کفار نیز مقصود است قبل از امر به جهاد صادر شود، یا غرض بیان این مطلب برای مردم است.

15. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس دشمنی بکارد، همان را که کاشته درو می کند.(2)

توضیح: «حصد ما بذر» در صحاح گفته: «بذرت البذر» یعنی کشت کردم؛ یعنی دشمنی با مردم مانند بذر است که مثل آن از آن درو می شود و آن دشمنی با مردم است.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

1- . کافی 2 : 302
2- . کافی 2 : 302

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109